از احوال دشمن سوال کند هفتم طالع دشمن بود و از وی نیز همچنان که شرح کرد از طالع گفتیم
بنگر بدین موضع و کدخدا و خداوند این بیت و هر کجا سعد بود یا با خداوند آن بیت
بود بنگر که در قوت و سعادت بود همان جنس و هر کجا نحس بینی یا صاحب برج
منحوس بود [illegible] و ضعیف همان جنس بود و هر کدام دلیل که در زوال رود و صاعد بود
قوت [illegible] آنجا بود و هر کجا هبوط و ناقص السیر بود یا بطی السیر ضعیف بود [illegible]
و هر کدام دلیل که راجع بود هزیمت و بیماری آنجا بود و هر کدام مستقیم بود [illegible]
و تدبیر صواب آنجا بود و همچنین حکم کن از نظر کواکب سعود و نحس از نظر عداوت
و مودت بدان موضع و اینجا گاه و آنچه واجب کند حکم کن اما دوری و نزدیکی دشمن
بدان توان دانستن که دلیل دشمن کجاست و از دلیل صاحب طالع چند درجات
از ربع یا سدس یا ثلث [illegible] حکم کن چه دوری و نزدیکی چنانکه اندر باب [illegible] گفته
صفت کردیم **فصل ۷۴ در معرفت آنکه حرب از چه سبب خواهد** خاستن مریخ اگر از سعدان
منصرف باشد سایل طلب کننده حق باشد و اگر از نحس منصرف شود و سایل باطل
طلب کند و اگر به سعدی متصل باشد دشمن حق طلب کند و بر حق باشد و اگر
متصل نحس باشد باطل طلب کند و ناحق باشد اگر مریخ اندر دوم باشد این
حرب از جهت معیشت است و از جهت نام باشد و اگر اندر سیم بود حرب از جهت
دیانت و عبادت و از جهت اقربا باشد و اگر اندر چهارم باشد این حرب
از قبل زمین و ولایت و شهرها و اگر اندر پنجم بود این کارزار از جهت فرزندان
و [illegible] و مال باشد شهرها و ولایت و اگر اندر ششم باشد کارزار از
جهت عداوت قدیم باشد و مال طلب کنند و اگر اندر هفتم بود از جهت خوف

و مال

و مال میراث بود و اگر اندر نهم بود حرب از جهت دین و دیانت و اگر اندر دهم
وسط السما بود حرب از جهت تغیر ملک باشد و طلب سلطان بود و اگر اندر یازدهم
حرب از جهت خزانه و از جهت وزیران و از جهت دوستان بود و اگر اندر دوازدهم
باشد از عداوت قدیم بود و کارزار [illegible] بود و لیکن بجمع طاعت کنند مر آنکس را [illegible]
میروند و بنگر اندر آن موضع که باشد اگر مسعود یا مقبول یا بنظر سعد یا بصاحب
برج حرب متصل بود از نظر مودت و اتصال قبول آن مراد برآید و مقصود حاصل
شود پس از آنکه دلالت ظفر یافتن باشد و اگر منحوس بود و غیر مقبول یا بنظر
نحس یا بصاحب برج حرب [illegible] از وی ساقط بود و از نظر دلیل کند بر آنکه آن
امیدها بر نیاید و زیان رسد **فصل ۷۵ در معرفت حال یاریگران سایل و مسئول عنه**
بنگر به دلیل یاریگران سایل و آن خداوند خانه دوم است و اگر کوکب بنظر تثلیث و تسدیس
با طالع و صاحب دوم متصل باشد از نظر مقبول یا اندر دوم بود مقبول
این همه دلیل سپاه سایل باشد و هفتم و کوکب صاحب هشتم و صاحب هفتم و هشتم
متصل باشد از نظر مودت و اتصال قبول دلیل سپاه دشمن باشد و هر یک
بنگر [illegible] و صور [illegible] تا معلوم شود هر کدام دلیل [illegible] باشد
و قوی باشد و اندر [illegible] باشد دلیل کند بر شجاعت و [illegible] قوت
آنکس و [illegible] منسوب است و هر [illegible] و ساقط باشد یا [illegible]
و اندر برج غرب بود یا اندر هبوط دلیل کند بر ضعیفی کردن اعوان
بر سایل و اگر نظر تربیع و مقابله باشد [illegible] او باشد و [illegible] جدا
کنند و همچنین حکم کن که دشمن را اگر دلیل اعوان ساقط بوند از طالع یا [illegible]

اعوان ناصح نباشند و دشمنان وی اند خاصه تر اگر اندر دوازدهم یا اندر ششم
باشد و همچنین سیم کسی که بر دلیل اعوان و سایل و مسئول نا معلوم و اگر اولاد سایل
و اولاد مسئول عنه با یکدیگر بنظر عداوت باشند میان ایشان حرب باشد
سعد اندر دویم باشد دلیل کند بر سعادت اعوان سایل و سعد اندر هشتم دلیل
کند بر سعادت اعوان مسئول عنه و همچنین سعادت صاحب دویم یا هشتم
دلیل کند بر سعادت و قوت اعوان سایل یا مسئول عنه سهم السعادت
با هر دلیلی باشد قوت و سعادت و شجاعت مر آنکس را بود که بدان دلیل
منسوب است و هر کدام برج کثیر الاولاد یا کثیر الصور یا منقلب بود و سعدی
اندر وی باشد یا ذو جسدین بود دلیل کند بر بسیاری و غلبه طایفه و هر
دلیلی که رابع باشد آنکس در وی کوکب یا عاصی شود و همچنین مریخ اگر صاحب دویم
بود یا اندر طالع یا اندر دویم بود دلیل کند بر تخلیط اعوان سایل و معصیت
کردن ایشان با سایل و اگر ذنب و عطارد اندر دویم باشد یا اندر هشتم
و مودت و تخلیط و دو سری و مضرت پدید آید اندر اعوان از جهت مردمان
دون و فرومایه و اگر صاحب طالع و صاحب دویم هر دو مشرق بوند اندر جایگاه
نیکو و هر دو با خداوند چهارم باشند دلیل کند بر ظفر یافتن سایل و اگر
همچنین حکم صاحب هفتم را بود ظفر مر مسئول عنه را باشد و اگر قمر با ذنب
بود و عطارد اندر دویم دلیل زیادت اهل کشتن و خونریزش و تعب و همچنین
باشد اندر هفتم مر مسئول عنه را و اگر هر دو دلیل مشرق باشند یا صعود
باشد و مقبول باشند از یکدیگر یا صاحب مراتهم یکدیگر باشند و مریخ فوق

ریزنده

ریزنده و یا زحل خصم ارنده یا عطارد و تخلیط افکننده اندر میان ایشان بخود صلح باشد و ا
و اگر ماه بند او حرب شمس با ذنب یا با راس بود از هر دو فریق کوشش بسیار بود و خون ریختن
بزرگ و اگر صاحب طالع با صاحب هفتم هر دو با ذنب باشند از هر دو فریق کس نماند الا
اسیر گرفته شود خاصه که اندر برج منقلب بوند بعض بهزیمت بروند اندلیل و اندر
برج ذو جسدین بود صاحب آن برج حرب کننده بود و برج ثابت پیش ایستنده بود
و ثبات بیشتر اندر کار حرب آن باشد که دلیل اندر هبوط بود یا اندر وبال خویش بود
و صاحب برجش بوی نظر نکند و بر اندر اتصال بود که دلیل اندر شرف باشد یا اندر
خانه خویش و صاحب برج بوی ناظر باشد سخت نیک باشد بدان دلیل و صاحب
برج خویش ناظر نباشد صاحب آن دلیل بخداوند خویش ناصح نباشد بدان دلیل
و مشرق باشد با نشاط و سبکبار باشد و هر آن دلیل که مغرب بود کاهل و زرده
گشته بود هر آن دلیل که صاحب مراتهم از وی ساقط بود صاحب آن دلیل را یاری
کنان بسیار باشند از طبقات آن دلیل و آن برج ناظر باشد و دیگر مریخ با ذنب
بود یا با راس بود حرب و فتنه و آشوب بسیار بود و خونریزش بود و مریخ
اندر احتراق بود اندر اسرار حربها و فتنه ها باشد و غدر باشد مریخ مقابله
آفتاب و عقرب و برج حبس و بنده دغل و کوشش بود اما بدانکه کوکب علوی قوی تر
از سفلی باشد مگر و سفلی بغایت سعادت اندر بود یا کوکب علوی بغایت نحوست
بود و کوکب مستقیم و صاعد فلک اوج قوی تر باشد از همه کواکب فصل ۶ اندر زودی
غایب از زودی و دیری باز گشتن اگر کوکب سفر فاسد الرخ اندر برج
منقلب باشد دلیل کند بر زودی بازگشتن سایل یا با وی از سوی که بر زودی

و پایدار رنجاسته بس و اگر اندر برج ذوجسدین بود دلیل کند بر تغیر حال بحال و اگر اندر
برج ثابت بود دلیل کند بر ثبات حرب و سخن بکار و همچنین حکم کن از مسئول عنه دلیل
صاحب هفتم یا از کوکبی متصل بوی برج هر وقتی که اندر کار حرب طالع برج منقلب باشد
خاصه چون مردان سایل آغاز کننده بغایت جلد و قوی باشد و سبک روسبک
دست از یکدیگر جدا شد از حال بحال و از کار بکار میگردند و اگر ذوجسدین بود
دو دله و دو رویه باشد و اگر بعضی از وی کاری کرده باشد و بعضی بکار در برج ثابت
دلیل ثبات و پایداری باشد مرهر بر این **فصل ۷۰ در معرفت آنکه این دشمن از کدام**
جنس است اگر دلیل مسئول عنه اندر خانه خویش باشد دشمن از اهل بیت
ملک باشد و آنکه رهد بکند از برای ملک بکند و اگر اندر شرف باشد ملک بود
و اگر اندر مثلثه بود از اولاد ملک بود یا از اولاد اشراف یا کسی نزد
ملک خاص و سخن روان باشد و اگر اندر حد بود از اولاد اشراف بود از
مثلثه فروتر و اگر اندر وجه بود از خاصان بود یا پرده دار یا از فرزندان
حاجبان و مانند ایشان و همچنین جواب کن از دلیل اگر کوکب از برج صاحب
طالع متصل شود و مقبول بود مر سایل را مدد آید از سپاه دیگر و همچنین حکم کن
از صاحب هفتم مر دشمن را از مدد لشکر دیگر و هر دو بطالع اندر دوازدهم
یا اندر ششم باشد صاحب آن دلیل بگریزد و هر دو بطالع و مشرقی باشد صاحب آن
دلیل جوان باشد و هر کدام مغربی باشد دلیل کند بر پیری و دانستن آنکه
چند سال است اندر احکام طالع آغاز بیرون آوردن سال سایل یاد کردیم
تمام والله اعلم **فصل ۷۱ در معرفت آنکه صلح افتد میان ایشان یا نه**

بنگر

بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه اگر اتصال بود میان ایشان از مودت و هر دو
بجایگاه نیکو و از یکدیگر مقبول بوند و صاحب طالع مسعود بود و ناظر بود با ایشان
از مودت دلیل کند بر صلح و الفت از کوکب دافع بود و اگر اتصال از تربیع و مقابله
بود و مقبول از یکدیگر دلیل صلح باشد پس از منازعت و کارزار و حرب و دشنام
مقابله باشد و اگر جدا شوند طالع اندر هفتم بود یا صاحب طالع اندر یک برج با
دلیل کند بر آنکه طالب اندر شهر و زمین مطلوب اندر آید و استوار
بود و صاحب طالع مشرقی بود اندر برج خویش اندر شرف خویش باشد و صاحب هفتم با
تربیع و مقابله و مقبول بود بکار راجع از این دو دلیل و راجع قابل باشد یا بسوی ضعیف بود
و مقبول نبود پس وای بر وی اگر هبوط بود یا وبال یا خانه هشتم وی باشد یا ششم
یا دوازدهم پس هر آینه خوار خویش عذر کند و فعل وی همچنین باشد
بیران طبقه وی اندر خانه باشد اگر اندر دوم باشد ایمن کند و ماش بستاند
و اگر اندر هشتم بود ایمن کند و باز بکشد و اگر اندر دوازدهم بود یا ششم
ایمن کند تا حبس کند و شدت و محنت بیند و اگر سعدی اندر رو نهد باشد
اندر آن جایگاه دلیل شهادت بود و هر دو بر وی متصل باشد دلیل کند بر صلح
صلح از کوکب دافع بود سعد متصل شود از نظر و اگر کوکب سعد نور رد کند یکدیگر
و همه از یکدیگر متصل باشند مردمان اندر میان ایشان اندر آید و صلح کند
میان ایشان بنگر هر چه کوکب رد النور حیث و طبع برج وی از آن
جنس کس اندر آید صلح کند میان ایشان و همچنین حکم کن از کوکب جامع
النور و از کوکب ناقل النور و اگر هر دو دلیل اندر برج غریب باشد اندر

وسط السما و هبوط و بوبت سرا تیر باشد صلح کند و اگر کار ازین حد و دلیل راجع بود حرب
تمام نشود و اگر مقبول بود بیاشند و اگر مقبول نبود غدر کنند بنگر بسهم صلح و آن گیر
از قمر تا عطارد و از طالع بیفکن هر کجا برسد سهم صلح آنجا بود بنگر بدین سهم و صاحب
اگر اندر حد طالع افتد افزون صلح از سایل بود و اگر اندر برج هابط مسئول عنه
افتد افزونی از مسئول عنه بود اگر سعد باشد سهم صلح بود یا اندر خانه مریخ یا اندر
مربعه خانه مریخ دلیل کند بر انقطاع حرب و صلح بودن ایشان و اگر اندر جایگاه
نحس بود و آن نحس اندر هبوط بود هفتم همچنین دلیل کند بر سختی و دشواری حرب
و عداوت بنگر مر حرب را از جهت مریخ اگر اندر شرف خویش بود یا شرف
شمس حرب و جنگ سخت بزرگ بود و اگر با این همه اندر وسط السما بود سخت تر شود
آن کارزار و بزرگتر تا چنان شود که مشرق و مغرب خبردار شوند اگر اندر طالع بود
صفت که گفتیم کارزار کمتر از اول بود و وتد مغرب کمتر از طالع بود و اندر همه احکام
کارزار یا فتح و کس بسیار بود و اگر مریخ اندر برج ثابت بود و اندر وتد
نبود قتال کمتر شود و اگر اندر برج مجسد بود قتال چند کرت بود یا قوی بسیار
و اگر اندر برج منقلب بود کارزار سخت بود میان ایشان جاسوس بود
اگر مریخ اندر مراغم خویش بود و کارزار میانه بود کمتر از شرف و خویش
برج حمل و اندر حد و وجه نیز کمتر بود از خانه و مثلثه و اندر هبوط کارزار گریز
شود و باید که مایه رود و کار گسسته شود و بنگر بقوت و ضعف مریخ به آن قدر حکم
کن و اگر مریخ هفتم بود یا بکوکبی مقارن یا متصل باشد که مقیم بود این حرب چند
کرت بیا راهد و باز دیگر تازه و اگر مریخ مقیم نبود و سریع بود یا بکوکبی

سریع بود این حرب و کارزار یکبار بود و زود گسسته شود و بنگر بسهم السعاده یا بسهم الغیب
و کیاست و ضد آن و نکبت اگر سعد بود اندر تربیع مریخ یا بنظر وی بود دلیل کند بر گریز
اگر نحس بود و تربیع و مقابله با مریخ بود حرب دراز شود خاصه که نحس نیز اندر هبوط
بود پس آن شر دراز گشت و همچنین اگر آن سعد با مریخ بود راجع بود دلیل کند بر گریز
بر آن کنند و اگر مریخ مشرق بود آن حرب آشکارا بود و اگر اندر تحت الشعاع
بود آن حرب اندر شب بود و نهان با غدر بود و اگر عطارد ناظر بود تربیع یا مقابله
میان ایشان کارزار و کشتن و اسیر گرفتن بسیار بود اگر نظر نحس با مودت
بود اسیر گرفتن و کشتن کمتر بود و اگر با نحس سعد و عطارد ناظر بود تا آسیب
همه راحت باشد اگر کسی از نیرین را کسوف افتد اندر باب حرب دلیل کند
بر بسیاری حرب و کشتن به اندرون کسوف افتد اندر باب حرب دلیل کند
بر بسیاری حرب و کشتن بر اندرون کسوف افتد بنگر بسهم حرب از مریخ تا قمر
بشب و بروز از طالع بیفکن و قیاس گیر از سهم السعاده نیز اگر این سهم
از حرب با مریخ باشد دلیل کند بر انگیختن و شهها و اگر صاحبش قوی و مشرق
و وتد باشد حرب قوی تر باشد اگر این سهم اندر حیز سایل افتد شهادت بود
اندر طالع او را ظفر و غلبه مر سایل را بود و اگر هفتم را بود مسئول عنه را
و حیز طالع آن دو ربع مذکر است و حیز مسئول عنه آن دو ربع مونث است

فصل ۷۹ در معرفت حال گروه سپاهیان که بیرون روند چگونه بود

اگر بپرسد
از خیل یا گروهی سپاه که بیرون فرستند بطلب قومی یا غیر دیگر طالع مر روندگان را
کن و هفتم مر مسئول عنه را اگر میان ایشان اتصال بود یکدیگر را ببینند و اگر

اتصال بود یکدیگر را نه بینند و اگر اتصال مودت بود صلح و آشتی کنند یا فتح بینند
یکدیگر را چیزی نگویند و حرب نکنند و اگر اتصال عداوت بود حرب و کارزار بود
میان ایشان و اگر نظر عداوت مقبول بود صلح افتد یا جنگ زود گسسته شود و پس
از حرب و کارزار رود و اگر کوکبی میان ایشان ناقل بود یا جامع یا رد اندر بعضی ازان
قوم دیده شود یا ایشان بعضی را زین قوم بینند پس خبر دهد حرب
اندر قوت و ظفر همچنان حکم کن که اندر باب حرب و قتال گفتیم هر دلیل که قوی‌تر
بود و اندر وتد بود مسعود بود و اندر حظوظ خویش بود یا صاعد بود یا مستقیم
ظفر وی را بود و هر دلیل که ساقط بود یا راجع یا منحوس هزیمت و تباهی و نقص
آن گروه را بود و هر دو که دلیل راجع بینی یا کوکبی راجع زود باز گردند و اگر
آن مستولی منه دلیل را راجع یابی ایشان باز گردند و اگر هیچ از آنکه دلیل
با یکدیگر اتصال کنند و هر دلیل که محترق یا اندر هبوط یا منحوس شود آن قوم را
تباهی پیش آید و خطر بود و اگر مسعود شود و سعدی متصل شود یا بجایگاه
نیک اندر آید سعادت و نیکوئی پیش آید ایشان را زینت و اکرام و نیکوئی
نیک و تعظیم بسیار یابد بود فصل … در معرفت آنکه ازین دو سپاه ظفر کدام را باشد
بنگر به دلیل طالب و مطلوب هر کدام قوی‌تر بود و جایگاه نیکوتر ظفر
صاحب این دلیل را بود یا آنکه اما بدانکه کواکب علوی قوی‌تر از کواکب سفلیات
اندر باب حرب و منازعت اگر دلیل را کوکب علوی یابی اندر وتد بود یا مقبول
بود ظفر خداوند دلیل را باشد مگر که اندر احتراق باشد یا اندر هبوط یا راجع
یا صاحب هشتم متصل بود یا او را اتصال کند اگر صاحب طالع یا دلیل و مسئول

بود

بمطلوب بود و ساقط بود یا دلیل مطلوب اندر وتد بود حکم کن بر هزیمت سایل تا آنگاه
که دلیل صاحب هفتم یکی اتصال کند اگر یکی کوکب متصل شود از وتد و مقبول خاصه
مقابل از کواکب علوی باشد دلیل قوت مطلوب باشد و ظفر یافتن بر سایل باندازه
قوت آن کوکب و اگر دلیل مطلوب قوی‌تر بود و بکوکب ساقط شود و منحوس کند دلیل
مطلوب قوی بود تا آنگاه که از حال قوت بضعف نگاه دلیل بتباهی حال
مطلوب بود و همیشه اندر باب حرب از کواکب علوی یاری خواه و هر دلیلی
اندر وتد بود و قوی بود و مقبول بود از نحوس بود خاصه که اندر برج ثابت
بود و دلیل مودت حال خداوند دلیل بود و هر دلیل را که صاحب …
متصل باشد از نظر مودت یا قمر یا مریخ از نظر مودت صاحب آن دلیل قبول
و ظفر و دولت باشد و هر وقت که دلیل سایل و مسئول و بقوت برابر باشند
بنگر مریخ یا عطارد اگر ازین دو یکی را شهادت بود اندر باب سایل و مسئول
منه بهر کدام دلیل که شاهدتر بود ظفر وی را باشد بر دشمن و بهر کدام دلیل
سعد ناظر بود قوت و ظفر وی را باشد و اگر قمر از صاحب هفتم منصرف شود
و به صاحب طالع متصل شود دلیل کند بر ظفر یافتن طالب بر مطلوب و اگر اتصال
به صاحب هفتم بعد از انصرافش از صاحب طالع ظفر دشمن را بود بنگر هر کدام
هر کدام کوکب بر درجه خویش نزدیک‌تر بود از منتهای سیر
و هر کدام وقت … بود هزیمت وی را بود و انصراف قمر از کواکب صاعد
و اتصالش بکوکب هابط دلیل کند بر ظفر طالب بر مطلوب و انصراف قمر
از کوکب هابط و اتصالش بکوکب صاعد دلیل کند بر ظفر یافتن مطلوب بر

اندر بسیاری گردش اندران حرب دانند که از قمر و حال وی و از جایگاه وی اندر
ابتدا یا اندر حال سوال تا چگونه باید حکم کن و چنان باید که طالع اساس آن شهر
بدانی یا طالع مولود خداوند آن ولایت امیران ولایت یا امیران آن شهر
بنگرید اگر مریخ یا زحل یا ذنب اندر جایگاه شمس یا قمر بوده اندر اصل
بوده باشد شر و فتنه بر خیزد و اگر سعدان باشند بدان جایگاه خیر و صلاح
و فلاح باشد مر اهل آن شهر را و هرمس گوید از ده درجه ثور تا ده درجه
اسد شرقی است و از ده درجه اسد تا ده درجه عقرب جنوبی و از ده درجه
عقرب تا ده درجه دلو مغربیست و از ده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالیست
بنگر به تحویل سال عالم که مریخ بکدام ربع اندر است بر دشمن ظفر از آن جهت
یابد و این اسرار قول هرمس است بنگر بدلیل سال عالم تا دلیل مر آن
با هر کدام دلیل که باشد از دلایل قابل یا کدام دلیل باشد خداوند آن دلیل
ظفر و غلبه باشد و قاهر بود و عاقبت او را بود و این قوی‌ترین شهادات
است و یعقوب کندی گوید بنگر مریخ اندر کدام ربع است از این ارباع
که هرمس گوید حرب و جنگ بکنند یا خارجی آنگاه که قمر مسعود بود و چون
منحوس باشد آنگاه کند و خارجی را چنان باید که خویشتن نگاه دارد از حرب
بوقت نحوست قمر و اگر قمر و مریخ منحوس بود از وتد بود هم بود و زکشتن
و هلاک خاصه که مریخ دشمن قمر بود یا آن طالع بدان وقت یا صاحب
آن یا صاحب آن قمر بود و با این همه اگر صاحب طالع مستقیم بود بیم کشتن
و هلاکت باشد بوقت دیدار کردن اگر راجع بود بوقت هزیمت کشتن

و هلاکت

و هلاکت بود و اگر اندر برج شبی بود بیم کشتن بشب بود و اگر اندر برج
روزی بود کشتن بروز بود و اگر قمر منکسف بود از مرگ بیم بود اندر خسف
یا بر بین و بنال ورد که در زش بگیرند هر گونه که از دلیل طالب مطلوب راجع بود یا
ساقط بود بیم هزیمت و کشتن باشد مر صاحب آن دلیل را فصل ۱۹ در معرفت یافتن
غنیمت و منفعت اندر حرب و کارزار مر سایل را یا آغاز کننده حرب را از برج دوم
و از ارباب مثلثات وی بگیرند اگر صاحب برج دوم مسعود بود یا اندر برج دوم
سعدی بود یا سهم السعادت یا دلیل سایل یا آغاز کننده یا ناظر و متصل او بود
حکم کن مر سایل را از یافتن منفعت و مال و غنیمت و مطلوب بدان از هشتم
و از صاحب هشتم بنگر چنانکه از صاحب دوم طالع صفت کردیم اگر صاحب هشتم سعد بود
و صاحب هشتم متصل شود دلیل فایده و منفعت باشد مر مطلوب را از طالب
و این باب را همچنان حکم کن که اندر باب یافتن مال حکم کردی فصل ۲۰ در معرفت
آنکه حرب که سپری شود و تمام شود اگر پرسد که این حرب سپری شود بنگر به
نیرین اگر هر دو یکدیگر را از نظر تثلیث باشند و بطالع ناظر باشند حرب
سپری شود و اگر نظر تربیع بود زود سپری شود و کارزار دایم بود و از جایگاه
بجای نقل کنند خاصه مر طالب و اگر نظر مقابله بود دشمنی مقابلات
بود و اگر نظر تثلیث بود سپری شدنش مسلمات بود و همچنین حکم کن
از قمر و مشتری چنانکه از شمس و قمر صفت کردیم و همچنین حکم کن از سهم الغیب
یا مریخ چنانکه از نیرین گفتیم و اگر منحوس بود حرب و قتال ثابت بود و حال
سخت دشوار تر بود قول هرمس گوید بنگر بوقت انصراف خرابه نیرین

وطالع واقع روباشان از سعود ونحوس تا بهتر معلوم شود وقت هر چیزی از ان سال و جز بها وقتها
ماه وروزها وقول دیگر از هرمس بنگر اندر دیری وزودی غلبه بموضع زحل ومشتری اگر
بوقت تحویل سریع السیر باشد غلبه زود بود واگر بطی السیر بود غلبه دیرتر بود و غلبه شمس را
بود ومریخ اندر سمت اقلیم او بود ونیکوتر واستقامت کارزار از بعد مریخ از
زحل ومشتری باید نگریستن واگر اندر برج مجسد بود کارزار اندر دو زمین بود یا دو
بار بود واندر برج ثابت کمتر بود و آسان بود واندر برج منقلب سخت تر و بیشتر
بود کار تباه شود حال گردان شود واین از اسرار قول هرمس است والله اعلم

فصل ۳۰ در معرفت انکه ظفر کرا بود از قول علی ابن محمد الشریف و مصنف این کتاب

گوید بنگر بدلیل سایل ومسئول عنه هر دلیلی که ظفر بود و مستقیم و نیکو موضع و مقبول
ظفر ویرا باشد و هر دلیلی که مرصد بود یا زایل و مستعد بود ظفر ویرا بود اگر هر دو
دلیلان مقارن باشند هر کدام راه میبر بود ظفر او را بود و هر دلیلی که سریع السیر
بود ظفر او را بود واگر این دلیلان اندر میان کسوف شمس وقمر بود خونریزی
بسیار بود واگر مریخ با ذنب بود فتنه و حرب و خونریزی بیش بود و سخت بود و بدترین
حال اندر باب حرب انست که زحل اندر وتد باشد یا اندر برج ثابت یا اندر دو هم
بود که حرب گسسته شود واگر این سال را تحویل نکنند بسال دوم را تحویل سال را گاه
بنه وازوی قیاس گیر به تربیع انگاه بود که زحل راجع بود که این حرب چند
گرت بود و هر وقتی که بار دیگر حرب و کارزار بود واین فصل چون اندر برج
یا دیگر دیم اندر میان سخنها دیگیش دیگر بار از ان نگفتم تا بیش حکم باشد و معلوم
تر بود فصل ۳۱ در معرفت انکه بزرگان عصیان بر نه عاصی شود یا نه اگر بپرسد

ازمردی

ازمردی اندر ملک که ماه عصیت یا نه طالع وقمر مسئول عنه را کن و طالع السایل و شمس
ملک را کن واگر دلیل طالع راجع بود عاصی بود واگر اندر دوازدهم بود عاصی بود
واگر اندر او تا و مریخ بود حرب پدید اکند اگر اندر نهم بود عاصی بود واگر اندر دوازدهم
شمس بود عاصی بود اگر صاحب طالع یا قمر زایل بود از وتد دلیل کند بدرستی خبر
معصیت واگر سرهنگ یا بنده استوار تر انگاه بود که قمر از نحس منصرف بود
یا صاحب طالع راجع بود یا منحوس بود و همچنین نیز اگر ذنب با دلیل متفق باشد
اندر طالع یا اندر وتد دلیل کند بر عصیان دون و مردمان حقیر و سفله در مودت
و گفت و گوی واگر اندر وتد بود مریخ بود از اسیران بود واگر زحل بود
از غلامان واگر عطارد بود از دبیران و کوبان و شر انگیزان بود و همچنین
دیگر کواکب و کوکب راجع دلیل است بر دروغ و معصیت و تعصب برانی
برین قیاس حکم کن از عصیان فصل ۳۲ در معرفت انکه دشمن بشهر سایل بود یا نه
اگر بپرسد از شهری یا از زمینی که دشمن بدان زمین یا شهر رسد یا نه بنگر
بطالع اگر نحسی اندر طالع بود یا بدو ناظر بود از تربیع و مقابله ان شهر
گرفته باشد یا بگیرد یا دشمن بوی رسد و همچنین اگر صاحب طالع با نحسی بود
ناظر همچنین دلیل کند بر آمدن دشمن بدان شهر واگر طالع میان نحسین
بود یکی اندر دوازدهم و یکی اندر دوم محصور النحسین بود اهل ان شهر
از بیم و تعب و ترس و رنج باشند از دشمنان و دشمن بدان شهر
رسیده بود واگر صاحب طالع اندر ثانی بود یا ثانی عشر دلیل بیم و ترس
باشد اهل ان شهر را و سخت انگاه بود که قمر منحوس یا با جوزهر بود

باقت الشعاع بود یا صاحب طالع محترق بود یا جایگاه بد بود همچنین دلیل کند بر ضعیف حال
آن شهر و اهل وی اگر خداوند هفتم اندر طالع یا اندر دوم باشد دلیل بیم بود بر آن
دشمن و همچنین اگر صاحب هشتم اندر دوم و همچنین اگر نحوس اندر اوتاد بود خاصه اندر
طالع و دشمن اندر آید به آن شهر اگر نحس زحل باشد اسیران بیش گیرند از خون
ریختن و اگر مریخ بود حرب بود و اگر مریخ صاحب هشتم بود کشتن و خون ریختن
بیشتر از اسیر گرفتن بود و اگر هر دو باشد اسیر گیرند و خون نیز بریزند فصل ۱۹ در معرفت
آنکه دشمن چند راه نزدیک است و مصنف این کتاب گوید چون سوال از حال
شهری بود که دشمن بدان شهر رسد یا نه طالع روستاها و دوردستهای آن شهرهاست
پس اندرونهای طالع دروازه است و مشرق کسی بود وسط السماء دلیل جنوب
آن شهرهاست و هفتم دلیل مغرب آن شهر است و چهارم دلیل شمال آن شهرهاست
و آن جایها از جایها که صاحب طالع نظر ندارد زمین دشمن است خاصه هشتم و دوازدهم
و دوم زمین سایل است هر آن نحس که به طالع آید یا به طالع متصل شود که دشمن طالع
بود دلیل کند که دشمن بدان شهر برسد اندر آید و اندر تربیع طالع بود یا مقابل همچنین
بود اگر طالع محصور النحسین بود سخت‌تر بود از آمدن دشمن و اگر نحس اندر زایل
و ساقط بود و به طالع ناظر بود یا به صاحب طالع متصل شود دفع کننده بود دشمن
بر روستاها و دوردستها آن پیوسته است آمده باشد و اگر اندر زایل وتد بود
اندر روستاهای نزدیک شهر بود و اگر اندر وتد بود خاصه طالع اندر شهر بود
و اگر اندر هفتم بود و صاحب طالع ناظر بود به درجه طالع نزدیک بود به جای آمدن
و یقین در رجعت بود و اگر صاحب طالع ناظر نبود و از درجه طالع بود دشمن

بر زمین

بر زمین خویش بود و آمدن نبود پس دیگر که این نحس کننده اندر کدام ربع است
مشرق یا جنوب یا مغرب یا شمال از آن روی بیرون آید و اندر کدام برج
بدان نواحی منزل کند و از آفتاب بنگر که مشرقی است یا مغربی بدان نواحی قرار
کند از آن شهر و بنگر که شمالی است یا جنوبی هم بدان نواحی قرار کند
و بنگر که این نحس کننده کدام کوکب است آینده و رییس آن قوم بدان صفت
بود و اگر این نحس که گفتم اندر طالع حظ دارد یا مقبول بود صاحب طالع یا مسعود بود
هیچ کس نیازارد و اگر آن نحس که دلیل آمدن بود صاحب طالع یا قمر بدین ناظر بود
از مردمان آن شهر پادشاه آینده طلب زند و صلح کنند و اگر دلیل مال منحوس یا محترق
بود مال غارت کنند و اگر صاحب طالع به تربیع مریخ منحوس باشد غارت و خون ریختن
و کشتن افتد و اگر مقابله زحل بود اسیر گرفتن و غارت بود و ویران کردن
ولایت و اگر مریخ با ذنب بود یا قمر یا صاحب طالع و این هر سه شخص
یکدیگر ناظر باشند و ذنب با یکی از ایشان بود یا به هر سه این دلیل کند بر
بسیار خون ریختن و جور و غارت و اگر احتراق بود سوختن و تباهی
بود و ویرانی بود بنگر به میمنه طالع و میسره طالع و میمنه صاحب طالع و میسره
وی از سعدان که اگر سعدی بود وتد و مشرقی و ناظر بود به طالع یا صاحب
طالع اهل آن شهر را یاری کسی از آن سو پدید آید و دلیل کند بر ظفر یافتن بر دشمن
از طبع و گوهر آن برج و از خانه سعد اندر دریابید اگر آن سعد شمس بود
اندر حمل بود یا اندر حظوظ خویش از آن یاری کسی از ملوک بود یا از روی
و اگر قمر بود از عامه مردمان بود یا از صدور و منعهدان و اگر مشتری

بود از وزرا و اشراف بود و از فقها و ائمه ما بنگر حال ان شهر را از طالع
و از قمر و حال ملک ان شهر را از صاحب طالع و از صاحب سابع قمر و حال ان شهرها
• از دوم نگر و از بها و ارزها و ضیعت ها و باغها و کشت مندها از چهارم نگر و غلها و دو
ان ضیعت از پنجم نگر و حال ستور و بهره از ششم نگر و چهار را از سیم نگر
همچنین تا دوازده خانه هر کدام نحس تباهی ان جانب باشد و هر کجا سعدی بود
نیکوی و سعادت بدان جانب باشد اگر خواهی که بدانی که چگونه بود حال ان شهر
و حال اهل ان شهر بنگر اگر سعدی اندر تثلیث دل طالع بود و مریخ بطالع ناظر
بود بدوستی مدد اید از سپاه و دشمن را ابر اغذا اگر مشتری اندر طالع
بود قوی بود و میل کند بر نیکوی حال ان شهر و سلامت از زنان عدو و صاحب
صاحب طالع از نحسان پاک بود و ناظر بود بطالع و یا ازان به تثلیث
طالع باشد پس طالع بود بغایت نیک بود و سعادت بود ان شهر را و اگر
بجای مشتری زهره باشد همچنان حکم کن که از مشتری کنم اهل ان شهر را
طرب و شادی بپدید اید و اگر هر دو سعدین اندر تحت الشعاع بود اندر
دبته ری بیرون امدن بود و بطالع ناظر بود از نظر مودت بسه میل کنند که
بران قوم صدوی شهر نه کمین بیرون ارند از بس دشمن کار شکست
نیکه ان دشمن را و اگر انصراف قمر از عداوت بود و اتصالش بمودت
بود اهل ان شهر که فرسته بصلح و بدل عداوت اندیشند و غدر دوستان
بصلح راست کنند و نکنند ش این است انچه یاد کردم از دشمن والله اعلم فصل ۱۸۷ اندر دانستن
انکه رسول چگونه بود و شهر که گشاده شود اگر خواهی که بدانی که رسول

بر چه طبیعت است اما خو و خلقت او از طبیعت صاحب سابع قمر توان دانستن
اما صورت رویش بگویم و زرلت از سابع قمر توان دانستن و اما چگونگی
دین او از کدام جنس مردم است از درجه طالع توان دانستن یعنی ناحیه
سابع صاحب سابع قمر انچه واجب کند حکم کن اگر خواهی که بدانی که این رسول
ناصح باشد یا نه بنگر که قمر بکدام کوکب اولیتر است بکوکب منصرف عنه القمر
یا بکوکب متصل به القمر هر کدام که اولیتر باشد بصاحب ان دلیل ناصح تر
باشد کوکب منصرف عنه القمر ان مردمان که رسول از ایشان بیرون
و کوکب متصل به القمر ان قوم باشد که رسول بسوی ایشان می رود و اگر
خواهی که بدانی که این شهر یا حصار که گشاده شود بنگر بدان نحس که اندر
وتد باشد که بدرجه طالع که رسد یا که متصل شود هم بدان روز گشاده
شود یا ببعد هر درجه روز شاه هر یا سال اگر دلیلان ولایت کنند
هر دو از روزگار و دیری ببعد هر درجه دوازده روز و ده پس روز بنگر
بقمر هر وقت که از نحسی منصرف شود یا صاحب سابع و به درجه طالع متصل شود
از نظر عداوت اهل ان شهر را اندران وقت غم و شدت رسد
از دشمن و اگر قمر از زحل منصرف شود و بجز و طالع متصل شود شدت
مر اهل شهر را از ویرانی و منجنیق و عراده باشد و اگر بجای زحل
مریخ بود فساد و تباهی ان شهر از اتش و تیر و زوبین بود و اگر
بجای مریخ عطارد بود و بر طبیعت زحل بگرد حیلتها بود و اگر بر طبیعت
مریخ بود ان حیلتها بسوختن و بر بود و فساد و تباهی دل اگر اسدها و طالع

مذنب رسد یا بذنب بطالع رسد مردمان دون و سفله بران شهر دست یابند
و ما را اندر فتن دیگر دوم و بقیه ایها و چیزها پیشاه انداز زند و اگر خواهی تا بدانی که بکدام
ناحیت رفت رسد مران شهر را نگر که کدام کوکب بیان کننده مر طالع را اندر کدام
برج است اگر اندر برج مشرقی بود بناحیت مشرق بود و اگر اندر برجی
شمالی بود بناحیت شمال بود و اگر اندر برج مغربی بود بناحیت مغرب
بود و اگر اندر برج جنوبی بود بناحیت جنوب بود و همچنین حکم کن از
چهار ارباع فلک مشرق و جنوب و شمال و مغرب اگر خواهی تا بدانی
که عاقبت این شهر کجا انجامد بنگر صاحب رابع اگر صاحب طالع را
سعود کند یا طالع از نظر مودت و صاحب طالع را نظر بیشتر از صاحب رابع
بود عاقبت آن دان شهر مر اهل آن شهر را باشد و اگر اینکه نظر از طالع
و از صاحب طالع یا صاحب رابع مر صاحب سابع را بود یا صاحب رابع عاقبت
آن شهر مر دشمن را باشد و اگر نحس کننده مر طالع را زحل باشد اندر برج خاکی
و صاحب برج زحل و طالع و صاحب طالع هم اندر برج خاکی بود و مریخ بر
ناظر بود فتنه دیگر بیفتد بر اهل شهر افتد و همه هلاک شوند و اگر اینکه
یا دیگر دیم از برج خاکی برج آبی بود هم غرق شدن بود از آب و اگر
صاحب سابع سعد بود کاندر حظوظ خویش بود اندر برج ثابت بود
دشمن طالب حق بود و اگر نحس بود اندر برج منقلب بود ظالم متعدی
خارجی بود بر حق و اگر اندر برج ذوجسدین بود و سعد بود و اندر
برج راستی بود و کار طلب کند که حق آنکه ظاهر بود و دیگر باطل بود

آنچه اندر زمان او سر بود و اگر اندر برج آبی بود و آنچه طلب کند حق بود
و باطنش خلاف آن بود متواضع بود زاهد و پارسائی پیدا کننده بود
و اگر اندر برج هوائی این دو شمس و قمر بود هر دو بزرگ خداوندان
تدبیر و رای و سیاست بوند و اگر اندر برج خاکی بود مشهور بود به دل
محکم بود و حلیم دل و پارسا و تنگ نظر و نیکو سیاست و با امانت بود
اگر خواهی که بدانی که اهل آن شهر جلد و قوی و خداوند رای و استقامت
کار و پیش رو و اگر طالع بود خداوند غم و اندیشه بوند و زود بر گردند
و بر خداوند خویش عاصی شوند و اگر مشرقی باشد جلد و قوی باشند و جوانان
باشند و اگر مغربی باشد ضعیف باشند و بیشتر پیران باشند و اگر اندر
وتد باشد با ثبات باشند اندر قوت و ضعف اندر سختی و سستی و اگر
ساقط بود از آن جای دور پراکنده شوند و بر آن جای ثبات نبود و اگر
و اگر خواهی که بدانی که صاحب شهر و دشمن که باید از کدام طبقه بود اگر دلیل
دشمن زحل باشد از مردمان هند و تبت و مانند ایشان باشند و اگر
مریخ باشد مردمان ترک و اهل ترکستان باشند و مانند ایشان و اگر
شمس باشد از مردمان بابل و ایران شهر باشند و اگر زهره بود مردمان
عرب باشند همچنین خبر کو هر صفت که رکب را از اقلیم و رب **فصل ۹۹ در شناختن**
حال صید کردن و دلایل صید در شناختن بنگر سایل را از طالع و از صاحب طالع
و از قمر و از صاحب ساعت هر کدام را شمس رات قوی تر و دلالات
و مشتری و صاحب مشتری و مریخ دلیل صید است صید خشکی و عطارد دلیل صید

مرغان است و زهره دلیل صید ابچا است و مقدار بسیاری صید داند که وی از
وسط نگر و از صاحب وی **فصل ۸۹ در معرفت آنکه صید یابد یا نه** بنگر
صاحب هفتم و صاحب طالع اگر میان ایشان اتصال بود دلیل کند بر یافتن
صید و اگر اتصال نبود صید نیابد اگر اتصال صاحب هفتم را باشد بصاحب طالع
صید بآسانی یابد و اگر اتصال صاحب طالع را بود بصاحب هفتم برنج و تعب و مشقت
یابد و اگر اتصال مودت بود بآسانی و زود یابد و اگر اتصال از عداوت بود
برنج و مشقت و الحاح یابد اگر صاحب طالع سعد بود بسیار یابد و اگر منحوس
بود کمتر یابد و اگر صاحب هفتم منحوس بود بسیار یابد و اگر سعد بود کمتر یابد
و اگر برج هفتم ذو اربع قوائم بود و صاحبش نیز از شکل وی بود صید چهارپایان
بسیار یابد خاصه برج خاکی اگر برج هوائی و آتشی بود و عطارد برین ناظر بود
و کواکب شکل وی برین ناظر بود صید از مرغان باشد و تدبیر دانستن که از
کدام جنس بود اندر اول باب جنین یاد کردم و اندر صدر کتاب نیز یاد کردم و اگر
برج هفتم آبی باشد و زهره یا قمر برین ناظر بود صید از ماهیان آبی بود یا [illegible]
بود صاحب طالع و قمر اندر وتد بود صید یافته شود و اندر مایل وتد میانه
یابد و اندر ساقط هیچ یافته نشود همیشه اندر کار صید صعود و زیادت و استعلا
و قوت صاحب طالع نگر بر صاحب هفتم و صاحب هفتم را ناقص و [illegible] کن
تا صید یافته شود و این باب همچون باب خصومت کردن است **فصل ۹۰ در برگشتن**
حال انباز و دیگر و بدی آن دو دانستن دلایل انبازی اگر پرسد از
انبازی بنگر سایل را از طالع و صاحب طالع و قمر و از مصرف عنه القمر

و مسئول

و مسئول عنه را از هفتم و از صاحب وی و از متصل به القمر و ماجرا که
میان ایشان بود و سود کردن از وسط السما و از صاحبش نگر و از موضع
قمر نیز بنگر و عاقبت کار را از چهارم نگر و از صاحبش **فصل ۹۱ در آنکه این شرکت**
و انبازی بسر آید یا نه و عاقبت چون است چون از انبازی پرسد که بسر آید یا نه
بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه و بقمر اگر میان ایشان اتصال قبول بود
از مودت الفت و موافقت بود و انبازی بسر آید و اگر اتصال قبول بود
از مخالفت میان ایشان پیوستن باشد و لیکن گاه گاه بایکدیگر درشتی
کنند و تعصب کنند و اگر قبول نبود مخاصمت و منازعت بود و یکدیگر پیوستن
دشوارتر بود و اگر اتصال نبود بکوکب نقل یا جامع یار و انبوه نگر از وی
حکم کن از نظر مودت و عداوت و از قبول و غیر قبول چنانکه بچند جای یاد
کردم همچنان حکم کن هر دلیل که وی راجع باشد آغاز پیوستن و آغاز پیکار وی
از وی باشد و بنگر هر دلیل که وی قوی تر بود و اندر وتد بود و مشرقی بود
یا مقبول بود یا مسعود بود یا مستقیم بود یا [illegible] بود یا مستولی صاحب آن دلیل
قوی تر و راستکارتر بود و با نصیحت و با امانت بود و دولت او قوی تر باشد
و هر دلیل که ساقط بود زیان بود و منحوس بود ضعیف بود و ساقط بود راست
کار باشد و بی برکت باشد و اگر مقبول نبود کار نا تمام بود و سخن [illegible]
و اگر منحوس بود با خیانت بود راجع بود دروغ زن و خلاف کننده بود
و مصنف گوید بنگر اندر باب انبازی صاحب طالع و صاحب هفتم و [illegible]
و مشتری این دو کوکب از شکل انبازی اند بنگر بهر کدام دلیل سایل یابد [illegible]

مطارد شهادت بود و سهم برادران جز دلیل کن و خداوند دلیل و خداوند دوم و اگر کوکب
که اندر دوم است دلیل مال سایل است و هشتم صاحب او و اگر کوکب … اندر هشتم
دلیل مال مسئول عنه است و هر کدام دلیل مسعود و مقبول بود و نیکو حال
و دلیل صاحبش ناظر بود آن کس خداوند مال بود و مرزوق بود و هر کدام دلیل
مال که راجع یا منحوس یا غیر مقبول بود و دلیل صاحبش ناظر نبود آن کس
مال و بهره روزی نبود اگر اندر دوم یا اندر هشتم کوکبی غریب باشد مال سایل
یا مال مسئول عنه از کسان باشد اگر برج دوم و هشتم دو جسدین بود مال سایل با
کسان آمیخته بود و اگر اندر دوم و هشتم کوکبی نحس بود مال کمتر باشد و بتر آنکه
بود که خداوند دوم یا هشتم منحوس بود یا محترق یا اندر هبوط یا بخانه خویش ناظر
نبود دلیل کند بر سختی معیشت و گفتند اگر نحس اندر طالع بود یا صاحب طالع
نحس بود سایل خاین بود و اگر این اندر هفتم بود مسئول عنه خاین بود و
منفعل و اگر سعد و مسعود بود امین و ناصح بود و هر کدام دلیل که اندر
وتد بود وی کار راننده بود و هر کدام ساقط بود وی مجهول بود اندر کار راندن
اگر نحس اندر چهارم بود فرقتشان بخصومت و داوری بود و اگر صاحب طالع
منحوس بود بخیف و زشتی برود و اگر سعد بود با خوشنودی و امانت و از یکدیگر
خوشنودی جستن بود اگر نحس اندر وسط السما بود هر دو از یکدیگر بگله
باشند و خصومت افتدشان بدان وقت که بکار اندر آیند و آخر
کارش بزیان باشد و پشیمانی اما دلیل اندکی و بسیاری مال از صاحب
وسط السما توان دانستن و از کوکبی که اندر وی باشد اگر صاحب وسط السما

یاران

یاران کوکبی که اندر وی باشد صاعد بود سودشان بسیار بود و اگر ساقط و هابط
بود سودی مردمان سود نامه … ایشان اندر زیان باشند و اگر … و صاعد
بود مردمان ایشان از زیان اندر پندارند و ایشان بسود اندر باشند
و اگر … و هابط بود همیشه بزیان اندر باشند و اگر ماه اندر سیر و نور زیادت
باشد دلیل کند بر زیادت مال و سود که اندر بازرگانی و حکم ماه فروترست
از باب مشتری زیرا که حکم ماه روز بروز پیدا آید و از آن جیرانی که از دیگر
هیئت و همچنین خداوند دوم و خداوند هشتم را دلیل سایل و مسئول گیر و اگر
سریع السیر باشد بازگشت رونده بود باز بعد پیوسته باشد … که
مکان سعد صاحب چهارم بود سودشان بسیار بود چند آنکه فرزندان فرزند …
بمانند و عاقبت کارشان بصلاح باز گردد و اگر سعد مشتری ناظر بود مال زیادت
تر از آن بر گردد … و اگر نحس ناظر بود بکاهد آن مال را از سبب دلیل این
برج که نحس اندر وی است بماند قوت نحس و نیز بنگر که برج وسط السما با
او یا کوکب علوی سفلی اندر وی علوی باشد ایشان اندر کار بزرگ کنند و با خطر
اگر کوکب سفلی بود بکارهای دون مشغول شوند که اندر شرف باشند
اگر کوکب علوی اندر برج سفلی بود یا کوکب سفلی اندر برج علوی بود حکم
آمیخته باید گفتن اگر وسط السما برج ذو جسدین باشد یا اندر وی
کواکب بسیار باشند ایشان اندر هر نوع کار و بازرگانی کنند و اگر وسط السما
منقلب باشد بر هیچ بازرگانی بر جا نشنند که اندر بازرگانی گونه گونه گردانی
باشند و اگر برج ثابت باشد از اول تا آخر بر یکسان گونه باشند و اگر طالع …

اندر برج منقلب باشد آن انبازی ایشان را بقا نبود و اگر اندر برج مجسّد باشد
انبازی ایشان با سود و منفعت بود و محبت شان با امانت و ثقه باشد و از
یکدیگر خوشنود باشند و اگر اندر برج ثابت باشد انبازی ایشان با بقا و
پایدار بود خاصه آن برج ثابت اسد بود پس دلیل کند بر ثنای نیکو
و ستایش از آنجا که خانهٔ آفتاب است و روشنی عالم است و اگر
وسط السما برج ذوجسدین باشد صحبت ایشان دراز و پایدار بود خاصه
سعدی اندر وی بود سعادت مضاعف باشد و اگر منقلب بود و سعدی اندر وی
بود صحبت ایشان کمتر پای دارد جز آنکه بات ایشان بر زیادت بود اگر قمر از
سعدی منصرف شود و بسعدی متصل باشد انبازی ایشان بسود و ثنا و مدح
و تعظیم بود نگر که آن سعد اندر هبوط بود و اگر اندر شرف باشد
حسن و ثنا و سود کثیر و نیکوئی باشد فصل ۸۲ دیدن حال دوستی [illegible]
دوستی چگونه بود اگر پرسد از کسی که با وی دوستی خواهم کردن تمام شود یا نه
و اگر تمام شود چگونه بود دوستی حقیقی یا مجازی بود نگر [illegible] را از [illegible]
و صاحب طالع و قمر و مسئول عنه را از هفتم نگر و از صاحب هفتم و حکم کن
از نظر مودت و عداوت و قبول و غیر قبول و سعادت و نحوست چنانکه
اندر باب انبازی یاد کردیم و اگر اتصال از آنجا ناقل یا جامع یا النور
باشد نگر که طبع و جوهر آن کوکب و آن برج چیست و هم بدان طبع
دلیل بر حکم کن که بدان سبب تمام شود بدست آنکس که بدان کوکب و بدان
خانه منسوبست و اگر قمر اندر هفتم اندر حادی عشر باشد یا صاحب حادی

خاصه
عشر اندر هفتم باشد مسئول عنه بدل عاشق [illegible] دوست دار او بود
از این دو جانب صاحب طالع بنظر مودت بود و نیز بهتر که هر دو سعود و مقبول
باشند و همچنین حکم کن از صاحب طالع از یازدهم و نجم با تصال صاحب هفتم
و اگر زهره با سهم ذو الحب و الالفه یا صاحب سهم را اندر میان دو دلیل
اتصال بود یا ممازجه بود یا اندر طالع بود و صاحب هفتم ناظر بود و یا اندر
طالع بود و صاحب طالع ناظر بود یا اندر هفتم بود و صاحب طالع یا صاحب
هفتم ناظر بود این همه دلیل کند بر تمامی دوستی و برآمدن مراد
و همچنین حکم کن از نظر سعدان هر کدام دلیل که اندر وتد بود دوستی
قوی‌تر است کار بود و هر کدام که اندر برج منقلب بود زود سیر بود و هر
کدام که اندر برج ثابت بود دوستی پایدار بود و هر کدام که اندر برج ذو جسدین
بود دوستی دو دله بود و هر کدام که سعود بود نیکوخو بود و هر کدام که مقبول
بود سخن دوستی پذیرفته بود و هر کدام که صاعد بود دوستی قوی‌تر بود و هر
کدام که مستعلی بود دوستی قوی‌تر بود و هر کدام که مستقیم بود دوستی نیکو خوی و خوش
خو و نامی‌تر باشد و هر کدام دلیل که بر خلاف این جایها بود که صفت کردیم
دوستی بر خلاف این بود و از نظر سعدان و نحسان و شرف و خانه و هبوط
و وبال و آنچه بدین ماند نیز حکم کن فصل ۳۹ و اگر کسی [illegible] سخن را رود
او را چه باشد اگر سائلی سوال کند که به نزد کسی میروم اگر سخن را انجا نه تمام
اگر به نزد برادر رود از صاحب سیم نگر و اگر به نزد پدر رود از صاحب
رابع نگر و اگر به نزد فرزند رود از صاحب خانه نگر همچنین تا دوازده خانه

و دیگر از مرد یگانه پرسد یا اشنا با هفتم نگر و از صاحبش نگر صاحب هفتم کجاست اگر
اندر وتد بود اگر خس بخانه بود و اگر اندر زایل وتد بود و اندر نزدیک خانه و بحوالی وی
باشد و اگر ساقط بود از خانه دور رفته باشد و بجای دیگر باشد و اگر صاحب طالع و اگر
وتد بود و صاحب هفتم اندر زایل وتد یا ساقط بود و بطالع خواهد امدن یا بعد صحبه
طالع یا بصاحب طالع ناظر بود و بیش از انکه سایل نزد اکنس رود او نزد سایل اید و اگر صاحب
~~طالع اندر وتد بود و صاحب هفتم اندر زایل وتد یا ساقط بود و بطالع خواهد امدن~~
~~یا بصاحب طالع ناظر بود~~ و اگر صاحب طالع ساقط بود یا زایل و صاحب هفتم
اندر وتد بود و ناظر یکدیگر باشند سایل نزدیک اکنس رود اکنس را بیابد اگر
و اگر هر دو دلیل ساقط بوند یا زایل بوند و یکدیگر ناظر باشند یکدیگر را اندر راه
اندر یابند و اگر ناظر نباشند یکدیگر هر دو دلیل یکدیگر را نیابند و نه ببینند
اگر پرسد که نزد اکنس بروم چگونه بود حال من با وی و از وی منفعت
باشد یا نه اگر خداوند طالع اندران برج حیث مقبول بود یا موافق برج
خویش یا بصاحب هفتم مقبول بود و مسعود بود نزد اکنس و پیرا قبول باشد
و از وی منفعت دیگونه یا بد و به دیدار او شاد شود و اگر جز این باشد قبول نباشد
و مقصود حاصل نشود و به دیدار وی شاد نباشد **فصل ۹۲ در احکام صاحب هفتم**
در دوازده خانه بتمامی خداوند هفتم اندر طالع باشد مولود را با سایل را اگر
و انباز ان و خصمان دست چیره بود و لیکن با خصم بنود و از ایشان دوال بسته
ایشان کرده بهمه بود و عاشق کرده و نکاح و بیع رسان برابد و اگر
کوکب منحوس بود دزد گرفتار اید — خداوند هفتم اندر دویم بود مولود

خواسته خاسته شود از سبب منازعت و خصومت و انباز شود و مرگ زنان و اگر
مقبول بود از قبل زنان و انباز و خصم مال یابد و لیکن با نفی نام هم کفو
نکاح بود سش یا برلیع ان بسیار که بشکال و نگاه دارد و در سرای او گرگ ندبی
باشد تباه کننده مال باشد — صاحب هفتم اندر سیم بود مولود زنان از
خویشان و برادران کند و با وی دشمنی کننده یا زن تر او در خواهد یا زن
وی بر برادر وی عاشق شود خاصه اندرین خانه مقبول بود یا بصاحب این
برج ناظر بود زن و انباز با خصم یا زنان وی امیخته بود و اگر سفر نزدیک
بود از سبب زن و انباز بود — خداوند هفتم اندر چهارم بود مولود
از اهل بیت خویش زنی بزنی کند یا از تبار خویش و با او خصومت کند
اگر صاحب طالع را ببیند بمرد و نرسد خاصه این برج جفت بود و هر نکاح
و انباز زن کرده شود با صحبت و پوشیده و از مادر و پدر پنهان بود
خداوند هفتم اندر پنجم مولود از دوستان خویش زن کند و از ایشان
شادی بیند و بود که از خویشتن خورد تر بود زنش و یا از خویشتن خورد تر
انباز کند و با انباز یا فرزند او یکی و با فرزندش یا زن او دشمنی کند
و اگر هر دو یکدیگر ناظر باشند خاصه مریخ را شماتت بود —
خداوند هفتم اندر ششم بود مولود را زن از پرستار بود یا از بنده
و یا معلوله یا کنیزک او را صحبت بنده یا کسی صحبت بنده اند
انباز او یا زنش یا بندگان امیخته باشند و مرایشان او را بجان عیب نشسته
یا زن او را یا انباز را افت رسد از جانب دشمن یا بیمار کردند با نوا او

نظر سعد و نحس ح خداوند هفتم اندر هشتم بود مولود را زنی بود با حسب و نسب و معروفه و کار فرماید
مولود را بیکدیگر کم قرار آید خاصه چون صاحب طالع اتصال نبودش و زن و انبار زهم نفع او باشند
و مر او را دشمن دار باشند و دعوی انگیز باشند ط صاحب هفتم اندر نهم باشد مولود
از مال زن روزی بود خاصه که خداوند خانش دیدار بود از نظر مودت اگر برج
جایگاه فاسد حال بود مرگ بعضی زنانش بیند و زن پیش وی بمیرد و انباز
و زن مال خویش تباه کننده باشند و اندر مال سایل بد اندیش باشند و ممکن
سایل از ایشان مال یابد و چیز باشد که ایشان را مرگ باشد چون خجسته
باشد ی صاحب هفتم دهم بود مولود را زنی نیک پارسا باشد و اهل دین و پرهیز
کار و از غربا بود و یا اندر سفر زن خواسته شود و باشد نیز که برادر سایل
زن سایل را یا زن خویش دارد و یا نکاح بندد یا صاحب هفتم اندر
دهم بود مولود را زن از سلطانان و از مهتران بود و سلیطه بود و از وی نیکوئی یابد
و کارش بلند شود خداوند این جهت باشد زن و انباز با سلطان آمیختگی دارند
یب خداوند هفتم اندر یازدهم بود مولود را زنی دوست دارنده و از وی آن
موافقت دوستی بیند و از مردمان مشهور و با دولت باشد و یا زنی بر وی
عاشق شود و او را آبرو کند و از وی نیکوئی‌ها بیند و انباز و زن برای عاشق
باشند و دوست وی باشند و سایل با ایشان بکار پیوسته شود و خداوند هفتم
اندر دوازدهم مولود را زنی خواسته شود که حسب و نسب او را ندانند
بی سیر و بد شکال و بد خوی و بی پرهیز باشد و مولود را عدو بود چون برج
هفتم و خداوند او از بد بسیار بود و ستاره نیک را اندر وی شهادت بود

نگا بفراید

نگا بفراید و بدی‌ها به زن و انباز بقدر تمام از سایل فروتر باشد و لیکن بر سایل
بر اندیش باشند و یا به پایگان بنه‌کان بود و یا فحش بنده باشد و اگر صاحب طالع آنجا
برج هفتم بود مولود بر زن خیانت زند امید دول ندهد و زندگانی تا آخر کار خویش
نگذارد و زن بر وی پایداری کند و هم هلاک مولود باشد و نوبت اینکه و اگر اندر وی
سعود بود و مقبول شد وی بیند و اگر نحوس بود بیماری و محنت و مشقت و بی‌مراد
بیند **فصل ٩٥ در اشارات اختیار زن خواستن** طالع و خداوند طالع دشمن دلیل مرد است
و هفتم و صاحب هفتم و زهره دلیل زن است و آن کوکب که قمر از وی منصرف است
و دلیل آغاز کردن و آن کوکب که قمر بوی متصل است دلیل آخر است و ماه دلیل
صلاح وفق و راست اگر ماه با سعد باشد یا مسعود باشد میانه ایشان فرزند
شود و اگر ماه با زهره در برج منقلب باشند اندر دست ایشان پایدار نباشد
و اگر ماه با زهره مقارن بود دلیل کند بر تباهی زنان و پاکی دیگر باشد عیلای
خاصه در برج یا بر حمل نگردد و هر آنگاه که برج ابتر از آن نیست که ماه به تثلیث
شمس و زهره بود با تصال مقبول و مسعود باشد و ماه و طالع بر این صاحب ثابت
کن و خداوندان برج مسعود کن و خداوند هفتم متصل به صاحب طالع کن از نظر مودت
زهره را نیک قوی کن که جانب شرح بر زهره است و ماه را اندر خانه زهره کن
تا حد زهره یا اندر حظوظ زهره یا اندر برج خویش بهتر و زهره ناظر کن
و سعد انرا مسعود کن بطالع و با هفتم ناظر کن و ماه را زاید النور و زاید العدد
و الحساب نمایند و مثلثات برج سعدان کن تا نیک آید و اگر طالع
یا ماه در حمل بود پایدار نبود و نیز معتدل باشد ماه در ثور بود که اول

سنبله و کرده نحس بود و بوصه دو دیگر سخت نحس است و آنکه در سنبله باشد زن بیوه را نیک
بود و اندر اسد میانه و کرده نحس بود و اندر اول میزان نیک بود و در آخر
و اندر اول عقرب بد بود و میانه و آخر نیک و اندر قوس میانه بود و در جدی
در اول و میان نیک بود و در آخر بد و اندر دلو نیک بود و اندر حوت نیک
بود و این آنگاه بود که اتصال و انصراف بود و بی‌شک سزاتر بروج بود اختیار
لعب کردن به [illegible] و زهره [illegible] باید که خداوند هفتم با کوکب قمر بدو متصل
بوده باشد ناظر کن به طالع یا صاحب طالع و صاحب سابع را رابع کن و منحوس ناظر
صاحب طالع و قمر را با شمس متصل ساز و صاحب طالع نیز و صاحب طالع را
از سعدی بازگشته بسعدی متصل ساز و در وتد طالع یا وسط السما البته هیچ دلیل
در هابط [illegible] یا از وتد ساقط مکن و جهد کن که صاحب طالع محصور بین النحسین
دیگر چیزها بدست آید اختیار دزدی کردن و شبیخون بردن و حرب بردن باید
طالع برج [illegible] باشد و مریخ در زایل الوتد بسعدی متصل و صاحب [illegible] را ساقط
باشد یا رابع و از مریخ ساقط و همچنین صاحب طالع را قوی کن و در موضع نیک
و از نحسان دور و بهتر آنگاه بود که ماه اندر محاق بود و تحت الارض
اگر چنین کنی هیچ آشکارا نشود و اگر سعد در وسط السما باشد با سعد [illegible]
و اگر نحس در وسط السما بود کرده آشکار شوند و بمقابله و مقارنه مریخ و قمر
با هیچ کوکب نحس نباید و ماه بنزد زهره و مشتری متصل باشد تا مال بدست اندر
آید خاصه چون زهره و مشتری بود و این اختیار خوب است شبیخون زدن
و صید و حرب را اختیار وام دادن چنان باید که ماه در اسد بود یا عقرب یا قوس

یادلو

یا دلو یا حوت و جهد کن تا ماه ناقص النور بود و مشتری و زهره و عطارد ناظر
بود و بهتر آن باشد که طالع از این برجها بود و زهره و عطارد و مشتری در این
برجها ناظر و خداوند سابع و خداوند طالع متصل باشند مگر یکدیگر را و مسعود
اختیار وام ستدن طالع و خداوندش دلیل است بر گرفتن وام و هفتم و خداوندش
دلیل است بر آنکه وام دهد و عطارد و ماه دلیل وام است هرگاه خداوند طالع
متصل باشد جز خداوند هفتم و ماه در طالع بکن و عطارد یا خداوند طالع سعدی [illegible]
[illegible] بهرایه باشند و اگر وام ستاننده بکند ماه در تحت الشعاع بود
و آفتاب را همچنین دلیل کن و ماه را دلیل کن و بدانکه چون ماه در طریقه محترقه
باشد یا هابط در جنوب یا منحوس یا در اول درجات باشد یا در جوزا و یا قوس
و با این همه در بهار طالع باشد نیک باشد [illegible] ستدن وام دهنده را اختیار
صید کردن طالع خانهای مریخ کن اگر [illegible] نباشد یا رابع یا منحوس را اگر
مریخ منحوس بود طالع خانه ستارهای مشرقی کن و صاحب طالع را چنان کن که [illegible]
[illegible] و صاحب سابع را منحوس کن از طالع و خداوند طالع و چنان کن که ماه [illegible]
و [illegible] که ماه از او منصرف شود باید که مستوی باشد بدانکه کوکبی که قمر بدو
متصل است چون [illegible] کند صید بسیار کرده شود [illegible]
اختیار صید دشتی کردن طالع و ماه را اندر مثلثات خاکی کن و از برج
آبی احتراز کند و ماه را بسعدی متصل ساز و در زاید النور و الحساب بود و صاحب
سابع [illegible] متصل به القمر را ساقط و ضعیف باید و خداوند طالع قوی [illegible]
صید مرغان کن ماه را در برج بادی کن و عطارد و مشتری و آفتاب متصل [illegible]

اختیار دایه کردن طالع برج منقلب کن وخداوند طالع قوی کن وصاحب ساعت را ضعیف کن
و ناقص و ساقط و ماه را از نور و کوکب ... را ضعیف سازد دلیل طالع وبرج
قمر را بشکل و طبع اب کن اختیار رها نمودن اطفال از شیر و فطیم دادن اطفال را
باید که ماه در جوزا یا سرطان بود یا قوس یا ماه باید که بمیزان یا دلو مسعود
بستر در زهره وعطارد یا طالع این برجها باشد تا نیک باشد اختیار آرام
گرفتن از سفران دارند طالع و ماه را در برج ... یعنی برج صورت آدمی
باشد واگر کوکب که قمر بدی متصل است بر این برجها کن فصل ۹۹ در صورت
بروج که دلالت بر اجزای طبیعت کنند برجهای که ناطق اند و بر صورت آدمیان
جوزا است و سنبله و میزان و دلو و نیمه اول قوس و بر برجهای که دلیل اند
بر حسن و جمال جوزا است و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت هر که را این
برجها طالع باشند یا صاحب طالع اندرین برجها باشد یا قمر یا میزان طالع
بود دلیل کند بر خوبی حسن و جمال مولود یا سایل فصل ۹۷ برجهای که دلیل اند
بر عفت و پاکدامنی بودن زنان و پاکی و پارسائی ایشان ثور است و اسد و عقرب
و دلو بر وجهی که پارسا نه حمل است و سرطان و میزان و جدی برجهای میانه
دلیل کند در پارسائی و ناپارسائی ایشان یعنی گاه مستور بود وگاه مفسد برجهای
مجسده است فصل ۹۸ برجهای که دلیل کند بر بسیار نکاح و جماع کردن
با فراط حمل است و ثور و اسد و جدی و حوت و میزان و قوس است برجهای
که دلالت کند بر بریده شدن اندام ایشان را مقطوع الاعضا گویند حمل
و ثور و حوت است و برجهای خشم گیرنده بسیار خشم حمل و اسد و عقرب است

فصل

نصف حمل و ثور و سرطان شکافته است و اسد و نیمه آخر قوس جبه و چنگال دارد چون سباع
و جدی با سم است و اسد و عقرب و قوس و حوت برجهای سباع اند سرطان و عقرب
و جدی برجهای هوام اند چون مار و کژدم و موش و این فصول در خانه هفتم
بکار می آید از آن جهت که یاد کردیم چه این برجها بر این صفت اند در خانه
هفتم بسیار بکار شود تا یافته شود و بکتب دیگر بنا باید نگریستن این بهتر
بود فصل ۹۹ در ساطع هفت کوکب چون در هفتم خانه باشند زحل در هفتم
دلیل خصومت انگیزد میان زن و شوهر و شریک و اگر شرکت کند خیر نبیند
و اگر زن خواهد بد خوی بود و بد طبع و زنا کار رود و اگر سفر کند نامبارک بود
و از طبقات زحل گیرند و در سرش که رابطه کرده زحل در طالع بهتر از هفتم است
مشتری در هفتم دلیل است بر صلاح اهل بیت و آبادانی و کدخدائی و خیر و نفع
از زنان و خصمان و انبازان و از ایشان نفع و شادی بیند و فخر کند و از زن
و انباز به سوار و شریک و از طبقات مشتری خصومت ها پدید آید و چیز
... و خیر و برکت برده باشد و هر چه بر وی زیان کم شود باز یابد و اگر شهادت
نبود کمتر از این باشد مریخ در هفتم دلیل است بر خصومت میانه زن و انباز
و نزاع و منازعه در میان شرکا و به هیچ کس امانت نباید سپردن
صحبت در نباید و شریک خیانت نماید و زن بشوی دیگر میل نماید و دو دو رکی
نیز کند در خانه شوهر و ناچار ه رود از مردان آنجا ناخوشی و دیا نجی
بیند و از طبقات مریخ ناخوشی بیند بلکه چیزی باید کردن و در دگر فتنه
شکسته شود و بیم بود که از دست مولود خطا کی رود و ضرر با نها رسد

وبا وی ترش آید و جنگ و جادوی و دعوای در زنان شود اگر بد بود و اگر شهادت بود زن نیز
بود شمس در هفتم دلیل کند بر آنکه آن طبقه همت بود و متکبر و گردنکش و اگر مراد
زن و انباز بخرد که ضد آن و شرکت شکسته شود و از طبقات شمس هر چیز باید
کرد و اگر سفر کند نیک بود و از خصومت و داوری دور باید بودن یا امیران
و اگر شهادت بود سعادت و نیکوئی یابد از زن و شریک و اگر نحس و گشته
بلکه با هلاک شود و از خاندان خبر رسد و هر کار صدر و مبارک و خیر پیش آید
زهره در هفتم دلیل کند بر شادی و پیش از خصم و شادی و پیش آید از جهة زنان
و همراه زنان آید رفتن و خصلت به تفنیع خوش شود و شود و انباز سزاوار بود اگر
سفر کند نیک بود و غائب باز آید و زن کند و زن کرده را منفعت بیند و اگر شهادت
نبود از طبقات زهره ضد کند و آنچه گفتیم کمترین بود عطارد در هفتم دلیل کند
چه اگر با زن و انباز در آمیزد و با وی نیکوئی کند و اگر زن خواهد چرب
دست و با فرهنگ بود و انباز دولت یابد و از دبیران و عمال و طبقات عطارد
هر چیز کند تا خصومت نشود و با هر که سخن کند همه سخن فروش بود و هر جا که برود
مردمانش قبول دارند و لیکن دولت نبود و با هر کس که باشد اندیشه مند بود
چراه خانه غم عطارد است و علم و حکمت آموخته شود و در بیع و شری غلام و
کنیزک آید و احتیاط کند و دست از آن عطارد دست افزار کنند و اگر
شهادت نبود غم و اندیشه پیش آید و طبقات عطارد اندیشه باید و از
مریخ در خانه هفتم دلیل کند بر آنکه زنان خداوند مسئله با مرد دل
بر انگیزد و با لعنت و به خوی و جنگ کردن و خشم گرفتن با غایب خصومت
افتدش

افتدش و از قوی تر بیرون خانه و هر آن خانه آمد شاید و هر چیز باید کردن
و اگر انباز کند و بیرون شود و اگر سفر کند در رنج شود اند کردن و اگر شهادت
بود کارش ساخته شود و از شرکت منفعت یابد و هر خیرهای جداگانه پیش
و تزویج نو کند اما احتیاط کند از کنیز فرزندش نشود راس در خانه هفتم
دلیل است بر شادی انبازان و زنان و خصمان را و نیز و کیل بودن ایشان
به بزرگان و از کارها یک کار بر نگردد و هیچ نفع نبود و هر چه بینند نیک جهان باشد
راس در هفتم جای سهم الغیب و طالع باشد یا تیسیر سال در هفتم زن و انباز
و خصم را نیکو بود زیرا که صاحب مسئله را ذنب و طالع ادبار است ذنب
در هفتم دلیل کند بر گرد آمدن زنانی حقیر و فرومایه و غم و اندوه از قبل
زنان و خصمان و انبازان رسدش و بو العطارفی گفت و گروهی پیش آیدش
و بهر جا که امانت نهد با زن خیانت کند و هر جا که رود غم و اندوه از زنان
رسدش و بو العطارفی گفت و گروهی پیش آیدش و بهر جا که امانت نهد با زنان
خیانت کند و هر جا که رود غم و اندوه از زنان رسدش و هر چه کم شود باز
نیابد و اگر زن خواهد با او جادوئی کند و در شرکت نقصان کند
و شریک معیوب و کم اثر بود فصل ششم در احکام رجعت و احتراق صاحب هفتم
در رجعت صاحب هفتم زن و انباز بد بود و از وی جدائی جویند و دل بد کنند
و از شر ایشان بلا و خصومت رسد و مخاصمت و خصومت نیکو بود و دل
نگردد چرا که خصم متحیر بود و بیاید سیر و از سفر در دست هر چیز باید کردن
که نیکو بود احتراق صاحب هفتم چون خداوند هفتم در احتراق بود دلیل بر خانه

کند این و انبازی خویش بلا انگیزش و سایل را نیز اندوه و غم رسد و خصومت و منازعت

میگو بود و از شغل زنان ملاحظه باید کرد و از سلطان و وزیران زیان رسد

و نا امیدی پیش آید و نحس در هفتم دلیل کند بر غم و زیان و ستم و رنج بر زنان

و انباز و فرو بسته شدن کار انباز و پدید آمدن خصومت و منازعت

خصومت از انباز ازو سایل نیز از این غم و اندوه رسد از جهت آنکه در مقابل

طالع است و هر نحس که در صدر هفتم باشد هم خصم و زن و انباز را زیان

کند و هم سایل را از جهت این طایفه مردم زینت احکام خانه هفتم والله اعلم

البیت الثامن من الطالع و ما فیه من المسائل فصل اول اگر مولود میراث یابد یا نه

اگر بپرسد که میراث یابد شود یا نه بنگر تو بخداوند طالع و ماه بهر کدام قوی تر

بود و ناظر بطالع دلیل بود اگر دلیل بخداوند هشتم متصل باشد این میراث

یابد بجهد و طلب و با این اگر صاحب هشتم متصل بوده باشد بدلیل طالع باشد

مال بی رنج یابد و باسانی و اگر اتصال مودت بود بفرح و خوشی بدست آید

در اتصال اگر بتربیع و مقابله باشد برنج و طلب و مشقت خاصه که قبول بود

با اتصال نیز بهتر بود و اگر صاحب هشتم نحس باشد یا در وتد بود یا با خداوند

طالع بتربیع یا مقابله بود از یافتن میراث او عقوبت و هول رسد و اگر

همین نحس خداوند طالع نزدیک باحتراق و ضعیف بمیرد پیش از میراث

یافتن و بهتر آنکه بود که خداوند طالع نزدیک شود باحتراق و اندر وتد

بود خداوند هفتم از طالع ساقط بود و اگر در میانه این دو کوکب اتصال

از مودت بود و باز بنگر بخداوند چهارم با ستاره که اندر چهارم است

بپیوسته

بپیوسته باشد بخداوند طالع یا در میم تیگ یافته میراث شود و اگر خداوند طالع

یا ماه پیوسته بود و بسوی خداوند چهارم بدست [illegible] مال با سانی رسد و اگر خداوند

طالع یا خداوند چهارم در مقابله بود سایل مال خویش را نفقه کند اندر عمارت و زمین

و اگر ما بین ایشان اتصال نبود بنگر بکوکب که نور جمع کند یا رد کند یا نقل

کند از روی حکم کند بر یافتن میراث بر دست متوسطان از جنس آن کوکب

فصل ۲ از مردی که فرزندی که غایب است یا حاضر اگر بپرسند که فلان غایب مرده است

یا زنده این حکم بر حاضر نیز توان کرد بنگر بخداوند طالع اگر اندر هشتم بود و یا در اوتاد

منحوس یا محترق یا هبوط این غایب مرده بود خاصه که منصرف باشد از

نحس اگر اندر نور نحس باشد با تصال بکوکب خواهد مردن و اگر ماه متصل

باشد بصاحب بیت الموت یا بدان کوکب که اندر بیت الموت بود این

غایب مرده است اگر ماه بخداوند چهارم متصل باشد یا یافت ره که در چهارم

است و منحوس بود این مرد مرده است و او را دفن نیز کرده باشند

و بدان که ماه که طبع برج چهارم است و اگر اندرین میان خداوند طالع

در هشتم باشد یا در چهارم بود یا ماه در هشتم یا در چهارم بود یا ماه بکوکب

متصل شود که در زیر زمین است این غایب مرده باشد و اگر خداوند

طالع در دوازدهم باشد و منحوس بود و ماه بخداوند هشتم پیوندد یا

بخداوند چهارم یا بدان ستاره پیوندد که در هشتم است یا چهارم و نور

سعد از نور خداوند طالع ساقط بود و شعاع نحس پیوسته بود او را دشمنان

کشته باشند و همچنین اگر کوکب نحس اندر وتد بود و ماه از نحس باز گردد

دنحس شوند خاصه آن نحس که اندر چهارم یا هفتم و همچنین اگر از خداوند چهارم منصرف
شود و بخداوند هشتم متصل شود و باز از خداوند هشتم باز گردد و بخداوند چهارم
متصل شود این مرده باشد و دیگر خداوند طالع کوکبی نحس بود و آن کوکب نیز خداوند
هشتم چون مریخ و طالع حمل و عقرب در ششم و قمر از وی باز گردد و بجرم طالع
پیوندد خبر پدید آید از مرگ وی و همچنین اگر باز گردد و از آن ستاره که در هشتم است
یا در چهارم است و بخداوند آن متصل شود یا با ستاره که در آنجاست خبر مرگ
در راه باشد و خواهد رسید اگر صاحب طالع در چهارم راجع بود یا منصرف
یا اندر هشتم راجع بود یا منصرف از صاحب موت برجعت زنده باشد
و دیگر با این همه رجعت بدرجه احتراق یا بدرجه هبوط یا بدرجه نحس دلیل مرگ
بود و اگر دلیل تحت الشعاع بود و صاحب هشتم شمس باشد پس مرده باشد
و اگر دلیل عطارد بود و از آفتاب تمامی دور بود و نحس بر او نگرد مرده بود
و همچنین زهره و سهم السعاده در هشتم باشند با نحسان دلیل مرگ بود و خداوند
طالع و خداوند خانه بمقابله سهم دیگر بوده باشد و ستاره سعد با ایشان بنگرند
دلیل مرگ باشد و هیات و خداوند سهم السعاده خونریز بود و در نور
آفتاب بود یا در میانه دو نحس بود دلیل مرگ بود و اگر ماه تمام نور بود و مریخ
در مقابله او بود و سعدین ناظر نبوند دلیل مرگ است و اگر ماه در مقابله
مریخ و سعدان ناظر باشند یا با او باشند دلیل مرگ بود و در این معنی
با این طریق استخراج کن بگیر از درجه قمر تا درجه هشتم جمع کن و از وی بردار
و دیگر زاید بود و از طالع بیفکن هر جا که آن سهم در مقابله نحس بود یا بمقابله

نحس

نحس یا بیج نحس مرده بود و اگر خداوند مقابله این سهم نحس بود و همچنین اگر او
با نحس بود نگیرد دلیل کند بر مرگ این است حال زندگی و مردگی غایب **فصل ۲**
در معرفت آنکه غایب بچه سبب مرده یا کشته بنگر بخداوند طالع و ماه تا کدام دلیل مرگ
کنند بنگر که اگر دلیل در زیر شعاع باشند مرگ وی از گرمی باشد یا از درد [illegible]
اگر دلیل منحوس بود از زحل و زحل در مثلثات آتشی باشد از جای بلند افتاده
یا افتاده است و مرده است و اگر در مثلثات خاکی بود از ماده سودا مرده
باشد و اگر در مثلثه بادی بود در وسط السما باشد از دیوار بلند یا از بلندی
افتاده و بمیرد و اگر در وتدی از اوتاد طالع بود هم از جای بلند افتاده و اگر
در سرطان بود یا در مثلثه او در آب غرق شود بنگر اگر زحل صاعد بود از
قولنج بمیرد و اگر دلیل را مریخ منحوس کرده باشد و مریخ اندر مثلثه آتشی
بود زیر پای ستور بمیرد یا سباع خورند یا از گرمی و علت صفرا بمیرد و اگر در مثلثه
خاکی باشد از بلندی افتاده بود و اگر مثلثات جوزا بود از خون و جرح دیگر
مرده باشد یا بشمشیر کشته باشند و اگر مریخ در وسط السما بود به بردار
کرده باشد یا کشند و اگر در مثلثات آبی بود اندر آب بمیرد یا حیوان آبی
آبی او را خورده باشند یا از آب گرم [illegible] مرده باشد و اگر هر دو نحس بر دلیل
نگرنده بوده باشند از خون و ریم و تباهی [illegible] مرده باشد و اگر خداوند طالع
محترق باشد و مریخ با قمر باشد مرگ وی از سوختن بود یا از بریدن اندام
بود و اگر قمر بمقابله آفتاب بود تربیع مریخ یا مقابله او و آفتاب با [illegible]
بود یا با ذنب [illegible] بگاه کشته بود یا مردان بسیار و اگر نحس که دلیل مرگ

بوده باشد اندر طالع بود مرگ او از بیماری باشد و اگر در دوم بود از جهت
مال و اگر در سیم بود از جهت اقربا یا از جهت سفر و دین و دیانت مرده باشد
و اگر در چهارم بود از جهت ضیاع و عقار و آبا و امثال آن و در پنجم بجهت طعام و شراب
و عشق و لذت و فرزندان و در ششم از بیماری و بندگان و در هفتم از جهت زنان
یا خصم یا انباز و در هشتم زهر و جهند یا بجهت میراث نهم بواسطه سفر بود و در دهم
از کار و پیشه و عمل سلطان و یازدهم از جهت دوستان و امیدها و از
جهت مال سلطان مرده بود و دوازدهم از دشمنان و حسودان این مرده
باشد و هرگاه که نحس پیوند بدلیل الهلاک روی خود بتن خویش کند و اگر دلیل
بکوکب نحس بود هلاک او بر دست خویش بود و از انحراف و نظر و اتصال
غافل مشو و نیک تفحص کن والله اعلم **فصل [illegible] در حقیقت مرگ** اگر کسی
از مرگ خویش پرسد بنگر بخداوند هشتم و با ستاره که در وی نحس بود
اگر در وتد بود و قمر و خداوند طالع سوی او روند کوکب پیوند و شعاع
سعد از وی دور بود این کس بمیرد آن وقت که خداوند طالع بدرجه نحس رسد
یا آن نحس بدرجه خداوند طالع بدرجه نحس رسد یا آن نحس بدرجه خداوند
طالع رسد یا بدرجه طالع رسد بتسییر جسم بمیرد و اگر آن نحس در برج چهارم
بود مرگ او پنهان بود و اگر در وسط السما بود آشکارا بود و اگر در هفتم
بود مرگش در غربت بود از سبب حرب یا انباز یا زن بمیرد و اگر در
بود آنجا میرد که زاده بود یا از آن بیماری که از شکم مادر آورده بود بمیرد
و اگر زحل در وسط السما بود در برج آبی و خداوند طالع در چهارم یا هفتم

بود او در آب غرق شود و اگر زحل صاعد بود مستقیم بود و اگر خداوند هشتم مریخ
بود اندر وسط السما مرگ وی بر سر دیوار بود خاصه اندر برج جوزا اگر
خداوند طالع تحت الشعاع بود و ماه بدرجه طالع نزدیک شود یا بگذرد یا صاحب
موت بدرجه طالع بگذرد یا بشعاع نحسان بدرجه طالع رسد الحین بمیرد و همچنین
اگر خداوند طالع ساقط بود از وتد یا از صاحب چهارم منصرف بود
بصاحب هشتم متصل بود و ماه اندرین میانه بنحس متصل باشد الحین بمیرد
و اگر خداوند طالع اندر میان دو نحس بود که ازین دو صاحب هشتم بود
یا خداوند چهارم یا هفتم خاصه این نحس که پیش از خداوند طالع بود و قمر
او را بود آن کس بمیرد و اگر آفتاب یا ماه با راس و ذنب باشد و صاحب
طالع بتربیع ایشان یا خداوند طالع با راس و ذنب و ماه و آفتاب بمقابله
طالع باشند در دست غوغا کشته شود و این دلیل هلاک درست باشد
که سعدان ناظر نباشند بنظر دوستی و اگر خداوند طالع بوبال خویش
نزدیک بود مثل وی همچنان عمر وی سپری شده باشد و همچنین نیز اگر
خداوند چهارم بوبال خویش رسیده بود مرگ وی سخت زشت بود
خاصه که نحس پیوسته بود و اگر خداوند دوم کوکب نحس بود اندر وتد
و خداوند طالع از صاحب هشتم منصرف بود بتربیع یا مقابله صاحب
دوم اتصال نماید و همچنین اگر از خداوند طالع بخداوند هشتم پیوندد
و مرگ سایل از گرسنگی بود خاصه آن نحس زحل باشد و اگر خداوند
طالع اندر برج چهارم ساقط بود با این نحس که صاحب دوم مرگ وی

اندر بیغولها بود و یا در کنجها بطبع آن برج و اگر برج آبی بود مرگ وی نزدیک آب بود
و اگر خداوند طالع از تربیع مریخ باز گردد و بمقارنه زحل رود و مر زحل را آبی بود او را
بیغ کوا اندازند خاصه که اندر برج خاکی بود و اگر از مقابله زحل باز گردد و بمقارنه
مریخ پیوندد و مر مریخ را بود او را در آتش سوزانند خاصه که فوق الارض بود
و ماه نیز در برج منقلب بود و با کوکب پیوندد که در وسط السما بود و اگر کوکب خداوند
هشتم بود یا کوکبی بود نحس از دیوار فرو اندازند و اگر ماه در برج ذو جسدین بود
او را بمنجنیق یا مثل آن در آتش اندازند و این دلیل ها را که گفتیم باندازه طبع برج
حکم کن و اگر از آفتاب باز گردد و بمریخ پیوندد یا از مریخ باز گردد و بآفتاب
پیوندد دلیل مرگ وی از سوختن بود خاصه اندام که ماه نحس پیوندد و اگر از
آفتاب باز گردد و بمقابله زحل پیوندد و یا در برج خاکی با وی پیوندد یا از زایچه
جایگاه مرگ وی از سرما بود و اگر این دو نحس یک جای بوند و خداوند طالع
میانه این دو نحس بود مرگ وی در حبس بود خاصه که در چهارم بود یا ششم
یا دوازدهم و اگر نحس اندر برج سباع بود و خداوند طالع زیر او و ماه
بتربیع کوکب نحس بود یا بمقابله از برج سباع و شعاع کوکب سعد و نظر او دور
از وی ساقط مرگ وی از سبب [illegible] بود خاصه که مریخ اندر اسد بود
و اگر دلیل که گفتیم اندر برج آبی بود بجای نمناک میرد و اگر همچنین برج چهارم
نیز آبی بود نزدیک خانهای نمناک میرد و دیگر با این دلیل ها که یاد کردم
اگر ماه در حمل و جوزا بود سایل را سر ببرند خاصه که خداوند طالع با دبران
بود یا با کوکبه که مانند دبران است چون راس الغول و [illegible]

و این

و این آنگاه درست بود که مریخ در جوزا بود و ماه در حمل و اگر خداوند طالع در دوم
بود یا ذنب و ماه در عقرب یا ذنب و عطارد و راس در میانه شهادت بود
و سعد آن از ایشان ساقط باشد مریخ با ذنب بود و عطارد با راس بود و یا خداوند
طالع با ذنب بود در یک نحس [illegible] گشته شود و اگر خداوند هشتم مریخ باشد و برج هشتم
عقرب بود و ماه از زحل باز گشته بمریخ پیوندد یا از مریخ باز گشته و بزحل پیوندد
و یا مریخ اندر هشتم بود و زحل [illegible] مستقیم بود مرگ او از قصاص بود یا خود
خویشتن را بکشد و اگر زحل اندر دوازدهم بود یا اجتماع کواکب اندر وی بود
و خداوند طالع نیز اندر وی بود یا خداوند طالع اندر وی بسوی کواکب بتربیع
یا مقابله پیوندد خویشتن را خفه کند و بکشد و [illegible] دوازدهم بود
همچنین پیوسته آن دلیل از سبب دشمن بود یا خویشتن خفه شود خاصه که ماه
و آفتاب اندر وی اجتماع کرده باشند و اگر خداوند طالع اندر شرف بود
و خداوند طالع دو نحس پیوسته بود یا بسوی [illegible] طالع رونده بود و کواکب
سعود هم شعاع و هم [illegible] ساقط بود مرگ وی بر تخت یا دولت بود
و اگر در هبوط بود مرگ وی بخلت و خواری بود و اگر در [illegible] بود مرگ وی
در میان اهل بیت و اگر خانه خویش باشد مرگش در شهر خویش یا در خانه
خویش باشد هر کوکبی [illegible] دلیل مرگ بود باقی بر این قیاس و اگر در برج
آتشی بود سبب مرگ از گرمی و خشکی بود و اگر در برج آبی بود سبب سردی
و تری بود و اگر در برج بادی بود سبب مرگ او از گرمی و تری بود و اگر در برج
خاکی بود از سردی و خشکی و ما یخوبس بود باقی بر این قیاس و اگر دلیل

مرگ مریخ بود واو محترق بود بدست ملک کشته شود و همچنین اگر آفتاب در حمل بود
با مریخ و زحل در مقابله ایشان یا آفتاب با زحل بود مریخ بتربیع ایشان
بود ملک را بکشد مصنف گوید اگر قمر تحت الارض بود مرگ بنود و اگر
نیرین نحس مقارنه نمایند بی نظر سعدان دلیل مرگ بود و همچنین اگر قمر
با مریخ تحت الارض بود دلیل مرگ بود و اگر سهم السعاده منحوس بود در
ششم یا چهارم یا دوازدهم و نظر سعود ساقط دلیل مرگ بود بنگر خانه
هشتم و صاحب او و صاحب طالع و اتصال ایشان بیکدیگر اگر میان ایشان
اتصال بود یا خداوند هشتم در طالع بود یا خداوند طالع در هشتم بود و سعود
ساقط باشند از نظر و شعاع دلیل کوتاهی عمر شاید و اگر صاحب هشتم در
اوتاد باشد خاصه در عاشر بد باشد و اگر اتصال ایشان نبود و صاحب
هشتم در طالع بود یا صاحب طالع در هشتم زیر نور آفتاب یا محترق بود
دلیل کوتاهی زندگانی بود و در انجام عمر صاحب هشتم در اوتاد بد است خاصه در دهم
اتصال صاحب هشتم بصاحب طالع ناستوده بود خاصه صاحب طالع را نحس
در پیش بود که بدو خواهد پیوست انگاه دلیل کند بر زودی رفتن و کمی بقا او را
عمر و اگر خداوند طالع متصل شود بستاره راجع این دلیل کمی عمر بود خاصه
نحس یا بصاحب خانه منحوس بود یا اندر خانه بود یا بصاحب خانه در طالع یا در
قول بطلمیوس اگر مسئله از دو تن باشد که ازین دو تن کدام زنده است
و کدام مرده است طالع اول را کن و هفتم و دوم را پس بنگر بصاحب هر دو
برج هر کدام از ایشان بصاحب هشتم برج خویش متصل باشند حکم کن

بر مرگ

بر مرگ صاحب وی و اگر نه اتصال بود و نه اجتماع هر کدام که اندر خانه هشتم
بود از برج خویش یا صاحب هشتم وی اندر طالع بود یا اندر صحه او در خانه
مرگ بود دلیل مرگ سائر انکس بود فصل ه در معرفت انکه وصیت کند پایدار باشد
بنگر طالع و قمر اگر در برج منقلب باشد ان وصیت پایدار نبود و از حال
خویش بگردد و کس بجا آن وصیت کار نکند و بتر انگاه بود که خداوند
طالع و خداوند برج قمر منحوس باشند و به جای خود ناظر نباشد اگر قمر
بتربیع یا مقابله یا مقارنه مریخ بود یا مریخ اندر اوتاد بود دلیل کند بر
باطل شدن وصیت و دروغ گفتن وی یا بدر بدن ان وصیت نامه و اگر
زهره ناظر بود وصیت نامه باطل شود از سبب زندگانی و تقویت حیات
و اگر طالع ثابت بود و صاحب طالع و قمر در برج ثابت باشد و قمر متصل بود
بسعدی و نظر السهم بود ان وصیت نامه ثابت و پایدار بود و اگر طالع و دوم
از نحسان بود و دو روی سعود بود خاصه اندر برج ثابت و صاحب طالع
و رابع سعد باشد مقبل و وتد بود جز دوم و هشتم دلیل کند بر بقا ان
وصیت کننده اگر صاحب طالع در طالع باشد یا وتد الارض دلیل کند
بر کمی بقا و ثبات وصیت فصل ۹ در معرفت احکام صاحب سهم در موت اول
صاحب هشتم چون در طالع بود دلیل کند که مولود یا سایل را از هر چیزی ملول و اندوه
و فزع و بیم و جدل و بیز بهره بود و ترسنده و مدهوش و خداوند فکرت
و غم و اندوه بود و همیشه جدائی خواهد از مردمان و دلیل کوتاهی
زندگانی بود خاصه که منحوس بود دلیل کند بر ناخوشی عمر و زندگانی

۳۸۳

در سبب غمهای گوناگون خاصه خداوند هشتم مریخ و زحل باشد اگر مسعود بود یا بر تبت
در زهره بود دلیل کند بر درازی زندگانی و یافتن میراث — خداوند هشتم
در دوم دلیل است که مولود از میراث زن منفعت بود و فرزند اندک و اگر
دلالت بر زندگانی اگر مسعود بود سعدان ناظر و اگر منحوس بود زیان رسدش
و غمها و نومیدی و تباه شدن و رنجها ناخوش معیشت و هر کاری که کند خطا
شود ۱ صاحب هشتم اندر سیم مولود را از برادران و خواهران یا بیمار
باشد و از جهت اقربا بلاها و مصیبتها پیش آیدش و زندگانی او دراز شود
و اگر مرگش بغربت افتد یا به تنهائی و اگر اندر و مسعود بود میراث یابد
و اگر منحوس بود ازین آفت رسدش البته ۴ صاحب هشتم در چهارم
مولود را پدر زود وفات کند و ملک و میراث او نبود و از دستش برود
و زندگانی او دراز خانه خانه زاده بود و ویران شود مادر و پدر را عیب
پدید آید اگر خداوند طالع بود از مقابله و تربیع بود یا صاحب طالع اندر هشتم
یا در ازدهم بود سایل یا مولود را آفت رسد یا بمیرد و همچنین اگر صاحب طالع
در هشتم بود یا در دوم اگر آن مسعود بود میراث یابد و از جهت بدان این
بود ۵ اگر صاحب هشتم در پنجم بود مولود یا سایل را از فرزند زندگانی (?)
نبود بلکه مضرت بفرزندانش رسد و فرزندش کمتر زیند خاصه اگر صاحب
پنجم نیز منحوس بود مولود یا سایل را امیدهاش تباه شود
و به غم و به اندیشه بود و فرزند از خانه دار روزهاش همه پراکنده
شود یا فرزندانش معیوب شوند و اگر مقبول یا مسعود بود شاید

و تباهی

۸۰

۳۸۴

و تباهی که تن رسدش ۶ اگر صاحب هشتم در ششم بود و صاحب ششم از صاحب هشتم
فاسد بود ستور و بنده مولود را آفت رسد و بیماری بیند و اگر صاحب
طالع بود و منحوس بود بیم دیوانگی بود و مرض و بیماریها بیند و هوش و عقل زایل گردد
و سر اسپ و آبله گیرد و از بندگان و چهارپایان و از جنبندگان و جانوران
زهرناک او را بلا و گزند رسد و مرگ پدر یابد ۷ صاحب هشتم در هفتم مولود
از میراث زن بود خاصه با نظر طالع زن و انباز و خصم بهره بودش و اقوام
زن را بد و خصومت پیدا شود و زن و انباز و خصم بهم بودش و اقوام زن را بد و
خصومت پیدا شود و زن و انباز وی در غربت بمیرند و با اعدای او غم رسد و مولود
یا سایل در غربت بمیرد ۸ صاحب هشتم در هشتم مولود یا سایل تندرست بود از
همه عیبها پاک و اگر خداوند طالع را ببیند کم بیمار شود و نظر مرگش اندر روز بود
و لیکن مرگش ناگاه بود و اگر مسعود بود جنازه او مردم بسیار بیند ۹ صاحب
هشتم در نهم مولود هر کاری که کند مردانه کند و مرگش بغربت بود یا در تنهائی
و اگر مسعود بود مرگش از شهادت بود و مرگ او شگفت بود و میانه خلق
و هر کاری که کند بهره و نفاق بود از سفر و غربت اندیشه باید نمود چرا که فرخ
و ظفر بود در حال و سکه عز باشد و زنده و میراث نیکو رسدش ۱۰ صاحب هشتم
در دهم مولود را زندگانی با غم بود و اندیشه و بیدل و ترسنده بود
و کاری که کند کار مردگان بود و از سلطان بد و آسیب رسد و ظفر بودش
و هلاک او بدست سلطان بود خاصه که اندر باناظر نبود و اگر صاحب
طالع صاحب دهم منحوس بود از سلطان او را بیم هلاک بود و زندگانی

ونگاه نیز و کسب برکت و بر سر خلق معروف و مشهور بود و از احداث و مکروه ایمن باشد
و بیمار کردن مرگ داند و افزون در خاطرش بسیار بود و بعفونت بیمار شود و
داز میراث و هر که نصیب بودش و بکارهای و شریک و ننگ بود و بار سنگین نه
شود ما صاحب هشتم در بازوهم مولود را از بخ خویش خرد دارند و دستان و قلم
بیند و با میدرسد و هر کس بتوبه و نیکوئی بود خاصه اگر نیکو حال بود و نیکو
موضع و صاحب طالع بد و مسعود و آنگاه امیدوار باشد و در انجمنهای دوستان
و جاهای مریخ بود فایده یابد و صلاح و باز آید و با نیز ابود و هر کس
از سبب دشمنان بود و چند باید کردن از محبس شراب در هالها رفتن
و بیع و شری نباید کردن که بی برکت باشد ما اگر صاحب هشتم در دوازدهم
بود مولود را دشمنان هلاک شوند و بیم بود که مرگ او بدست دشمنان
بود که هلاک کنندش یا در زندان بمیرد خاصه اگر صاحب طالع بد و منحوس
بود و غدر و حیلت زند و بود که غدر و حیلت دیگر کنندش از بند و زندان
و بچه هایم بیم ف و بود و اگر بر صورت مردم بود این برج از مردمان بیم گزندش
بود و اگر بصورت بهایم بود از سباع اندیشه باید که بیم بود فصل ما در اختیارات

اختیار وصیت کردن اگر خواهی که وصیت کنی که آن وصیت از قول
بفعل آید و بکار آید و مبارک بود که ماه زاید و صاعد باشد و در شمال و متصل
بسعدی یا متصل بکوکبی که مقیم بود و حذر کن که ماه با مریخ نباشد و مریخ
اندر طالع نباشد و هیچ از نا دستها سیل تباه است و آن وصیت تمام شود
و اگر زهره با مشتری اندر وتد باشد یا ماه با ایشان باشد آن وصیت

پایدار

پایدار بود و آن بیمار از آن بیماری برهد طالع و ماه هر دو در برج ثابت باید کرد
و بسعدی متصل و بطالع اسیر تا آن وصیت ثابت باشد و چون نایبه صعدا اندر طالع سعود
باشد و بسعدی متصل بود و بطالع اسیر باشد و با ذنب نبود

اختیار مرده بگور نهادن تا آنکه نبش نشود ابو معشر گفت که مرده را اگر خواهی که بگور نهی که نبش نشود
زحل را بطالع ناظر کن بدانکه هیچ ستاره دیگر نبش کند مرده بجز زحل اندر
طالع نه ماه و نه آفتاب و نه مشتری و نه مریخ و نه زهره و نه عطارد زیرا که زحل
سرد و خشک است و دلیل دوستی است و دلیل گور کندن و چون نظر کوکب
دیگر نباشد آن مرده خشک شود و کنده بیرون نشود

فصل نهم در احکام هفت کواکب در خانه هشتم و جوزهر

احکام زحل در بیت الموت دلیل کند بر تنگدلی و تیز طبعی و درد و سختی
کارها و نقصان و اندیشه مرگ در خاطر و خیال میراث در دل و اگر بسفر رود
شکسته شود و یاران او خیانت کنند و اگر انبازی کند نقصان کند و اگر ویرا
انبازی بخورد و بیم بود که زهر دهندش یا بزیر دیوار اندر ماند یا جای افتد
و مواشی و مال خصمان و انبازان شود و اگر شهادت نباشد بیم که محترق
شود بیم مرگ باشد خاصه که صاحب طالع یا صاحب سادس بر نحس بگرد

مشتری در هشتم دلیل کند بر یافتن مرادها و بهجت در آمدن مال نهانی
و میراث و زنان توانگر بخواهد و اگر انبازی کند زود توانگر شود و با اعدا
صلح کند و نفس نیکو بود و از زن و پیری بگردد و تندرستی و سلامتی بود و حال
سود و زیان نیکو بود و همواره از طبقات مشتری کاه باید داشت
در وصیت نامه یا امانتها یا اوقاف بدست آورد یا مولود را انعام فرمایند

فرستادن و امانت نشاید نهادن و اگر شهادت خانه میانه بود مریخ در هشتم
دلیل کند بر آشوب کارها و دست کار رونرود و خیره دعوت کند بغز از آوردن مال ناخوش
بیند و بیم بود که بر دست شحنگان افتد بسبب مال و از آتش نهیب رسد و اگر
سفر کند بیم بود که بر غدان افتد و خطر جان بود و از جراحت نافه زهر رسیدن بیم بود
و از مردی کربه چشم سرخ ریش ابله زده خود را نگاه دارد خاصه از ابلق مریخ
و از سباع حذر کند و آن اگر آب زد خصم او را زیان رسد و بیم جان و تن بود
و ترس و خوف اندر دل صاحب طالع اگر مریخ منقلب بود از خطاهای ناگاه
و رنج اهل بیم بود اگر مریخ ثابت بود خیر بود عاقبت آن و اگر خانهای
مشتری بود کسی بر وی دعوی میراث کند و اگر در خانهای عطارد بود بگفت
گوی بسیار رشوه و اگر شهادت بهشته بستر کمتر بود و بجز کند شمس در هشتم
دلیل کند بر زیان و تنگ دلی و بدکانی و محتری و حیله درویش بیم از سلطان
بود و باشد و او را از چشم راست آسیب رسد یا بدرآید و سود و زیان از دست
او بیرون رود و خصم دیر ایار دیگران بسیار باشند چه قوت و دست از خصم
هر چیز باید کرد و نیز معصیت بیش آیدش اگر شهادت خنثی خود زن فرا خواهد
تواند کرد و اگر بضاعت با مانت گذارد باز نیاید و در این طالع اگر از ملوک بود
بخزینه او زیانی رسد و از زنان ملک نیز بیم بود زهره در هشتم دلیل کند
بر رسیدن معصیت از جهت زنان و هر چیز باید کردن از هوای دل و از
بی چیزها … و خواست با زنان نشاید کرد و بیم … بود و با حیلتش آسیب
خیزد یا میراث یابد از جهت زنان و در خانه حیوانی مادینه نشاید داشتن

وهم

وهم زیان بود و اگر شهادت بود ایمن بود از خطر و منفعت باشد
از جهة زنان و اگر مریخ نگرد تهمت کنند او را بمال و زینت و اگر مشتری
نگرد وصیت زنی بوی دهند و اگر بتربیع و مقابله نگرد اندر آن وصیت خلل
کرده و اگر بنظر حل نگرد مال یتیم بستد و گیرد عطارد در هشتم دلیل کند و از
جهة فرزندان یا از جهة کودکان غم خورد و همواره چیزهای ناخوش شنود و از
خویشان بیش هیچ کس نشود و نگفت و هم بود و سخن کوتیه شود بمال و جان آسیب
با هیچ کس مناظره و جدل نشاید کردن حساب رو ویش ببرد و مال از اهل دیوان
نگاه ندارند تا زیان نرسد علم و دانش طلب باید کرد و نامه نشاید فرستادن
از بازرگانی حذر باید کردن و اگر شهادت دارد راه نباید و طلب کردن
مالهای رفته … و احتیال کردن اندر حکمت مال میراث قسمت کردن
اندر برکات و تهمت علم فرایض و حساب ضرب و قسمت آموختن قمر در هشتم
دلیل کند بر پوشیده شدن چیزها و فراموشی و نسیان و از هر نوع مردم غم
و گروه رسد و تحویل را نیکو نبود و از دزد بیم بود و زیان رسد و ناگاه
از این خانه بیرون نیاید و نش از زن اندیشه بیرون نباید و ترسان و تنگ
دل بود باید نگر بستن و قمر که متصل است از کو … کواکب
هم بود و اگر بیمار را علاج کند قمر در تربیع و مقابله نحس بود بمیرد
و اگر مریخ بپیوندد درویش زیاده شود یا خطا کی افتد بضاعت نباید
فرستادن امانت نباید نهادن راس و ذنب دلیل کند بر سفر و تحویل
و خصومت و داوری با مردمان و ظفر یافتن و تندرستی و سلامت

لیکن بمال نقصان رسد **ذنب در هشتم** دلیل است بر آفت چنانکه بمرگ نزدیک
گردد و اگر بیمار شود دانسته گردد **فصل ۹ در احکام احتراق در بیت در هشتم**
خداوند هشتم چون راجع شود بر رب دهم پرسش غلط بود از همه چیز بلا احتیاط بعید
گردد **احتراق صاحب هشتم** دلیل کند بر خشم و اندوه و تنگی یا بسبب و مکروهات و ناکامی
دل بود و بمال زن و اجناز و خصم زیان رسد یا دزد ببرد یا حاکم بظلم بگیرد و از
آتش بیم بود و از فرستادن جماعت و رسالت اندیشه باید نمودن **قمر در**
هشتم دلیل کند بر ضرر و تباهی و مکروه و نقصان مال سایل از جهت آنکه بمقابل
مال سایل می‌ایستد و از آب و آتش بیم بود بلکه از بیرون شدن خانه بیم بود
الباب التاسع الطالع فصل اول در دانستن سفر و دلایل خانه نهم اگر پرسند
از سفر طالع و صاحب طالع دلیل سایل است و برج نهم و صاحبش دلیل غایب
و مریخ دلیل سفر است و همچنین سهم السعاده و صاحب ساعت و خانه سیم
و صاحب خانه اش دلیل سفر است و خانه نهم دلیل سفر و راه دور است و جایگاه
قمر منزل دور است و هفتم و صاحب هفتم و الکوکب که در هفتم است دلیل آن
زمین است که خواهد رفت و قصد آن دارد و همچنین سهم السعاده و صاحبش
دلیل مقصد است طالع و صاحب طالع و الکوکب که در طالع دلیل بلاد است
که در او سایل است برج دوم و صاحبش دلیل در اموال دور است در آن
زمین مقصد و دهم و صاحب دهم با الکوکب که در دهم است دلیل حاجت
و ریاست در آن سفر چهارم و صاحبش و الکوکب که در چهارم است با صاحب برج
قمر دلیل عاقبت کار و ریاست و الکوکب که قمر از وی منصرف است دلیل

بران ماجراهای که پیش از وی گذشته است که از این حادثه که نیت سفر میکند
از خیر و شر مثلا از جهت سفر اراده کرده است و سبب تدبیر سفر چه بود
و الکوکب که قمر بوی متصل است دلیل است بر احوال که در پیش خواهد
آمد و درین سفر از نفع و ضرر و خیر و شر و وقت مراجعت هر دو را از سفر بلد
شمس نگرد و از مربعات او قمر و محل قمر از شمس نگرند بدین مواضع و دلایل
هر گاه سعدی بینی یا ناظر یا شعاع سعد حکم کن بر سعادت و هرجا نحس بود یا در شعاع
یا ناظر او حکم بر تباهی و ضرر کن **فصل ۲ در معرفت آنکه این سفر تمام شود یا**
یا نه اگر پرسند از حال سفر که رود یا نه و سفر او برآید یا نه و راه بود یا باز
بگردد صاحب طالع و بقمر اگر در نهم باشد یا بصاحب نهم متصل بود یا بکوکبی که
در نهم است این سفر بشود و لیکن بمراد دل سایل باشد خواهد رود و
خواهد نرود و اگر صاحب نهم اندر طالع بود یا بکوکبی که در نهم بود متصل شود
صاحب طالع یا بکوکبی که در طالع بود متصل شود البته سفر رود بی اجازه دعوت
سایل و اگر اتصال بمودت بود سفر باسانی و اگر اتصال بعداوت بود
سفر بدشواری و رنج بود و اگر مسعود و مقبول بود سفر مبارک باشد و اگر
منحوس و غیر مقبول بود سفر بد بود و اگر دلیلان بایکدیگر متصل نباشند و کوکبی
نقل نور کند یا جمع النور یا رد النور میانه این دو دلیل کند بر سفر از بران
کوکب ناقل و جامع و راد النور و اگر صاحب و صاحب تاسع بکوکب گران رو
متصل باشند و الکوکب بخانه نهم بود یا بطالع ناظر باشند دلیل کند بر سفر
و اگر صاحب طالع یا قمر بکوکب متصل شود اندر رود سفر نکند و اگر هر دو

۲۹۱

دلیل بکند اگر اتصال کننده وعکس غرب در طالع بود و صاحب طالع را منحوس کند یا صاحب رابع را
از سفر باز دارند شوند رفت و باز ماندن از جهت آن کوکب بود و غرب باشد
طالع برج وی و اگر صاحب طالع با صاحب برج نهم متصل شود یا بمقارنه
یا تربیع یا مقابله نحس اتصال کند سفر بیابد پیش آید بعد از آن سفر کند
بنگر صاحب کدام برج است از طبیعت دیگر هر آن برج سفر پیش آید و اگر
صاحب نهم در وتد باشد سفر بسیار نزدیک بود و همچنین اگر صاحب طالع
باشد یا به آخر برج بود سفر نزدیک بود و اگر قمر تحت الشعاع بود بکوکب دهم
و در نهم است یا سیم و در موضع خویش قمر غرب بود دلیل است بر زود
سفر و اگر قمر در وتد بود بیرون رفتن بسیار نزدیک و زود بود و اگر صاحب
نهم یا صاحب سیم در موضع غرب بود هم سفر بود با اتصال قمر با ایشان
و اگر صاحب طالع و صاحب نهم اندر اوتاد بود دلیل تعویق سفر بود و اگر
صاحب طالع زحل بود و زحل در خانه خود بود یا در عقرب سفر نکند و اگر در وتد
نبود سفر کند بمریخ و دشوار و اگر اتصال و انصراف قمر از مودت بود
دلیل سفر بود و اگر اتصال و انصراف به تربیع و مقابله بود مقام دلیل کند
اتصال قمر به زحل و زحل در وتد باشد قطع دلیل کند خاصه تربیع و سفر نکند
و اگر اتصال قمر با مریخ و مریخ بطالع ناظر بود دلیل سفر بود و لیکن به شدت
و هول و اگر اتصال از مودت بود سفر زود بود و اگر دو کوکب بود
از درجه وسط السماء زایل گشته بجانب نهم و قریب باشد دلیل سفر کنند تا اگر
حادثه نزاد در طالع حظ بیفزود یا حظ قمر بود یا مریخ یا صاحب ساعت

یا صاحب

۲۹۲

با صاحب سهم السعاده بود دلیل کند بر سفر و اگر صاحب طالع با صاحب نهم بمقارنه تربیع
صاحب رابع بود مقام بود و سفر نکند و همچنین اگر قمر در چهارم بود یا با صاحب
چهارم مقارن بود یا صاحب رابع در طالع بود یا اندر وسط السماء یا اندر تاسع و در هفتم
بود سفر نکند و اگر در رابع کوکبی باشد و هر آن کوکب یا در طالع نصیب باشد سفر نکند
مادام که آن کوکب از آن برج تحویل نکند و اگر قمر به کوکب رابع متصل باشد
سفر تمام نشود تا آنگاه که صاحب طالع رد شود هر وقت که آن کوکب دلیل
کرد بر سفر راجع شود دلیل باز ماندن بود اگر مقیم اول بود باز ماند و اگر
مقیم ثانی بود باز ماند و به زودی راست شود و سفر کرده شود و اگر طالع آن
ثابت بود و در وسط السماء کوکبی بود دلیل کند بر سفر کار راست کنند
سفر را و باز ماند و چون خداوند طالع راجع بود از سفر باز ماند مگر
سفر قوی تر بود آنگاه سفر کرده شود و اگر صاحب نهم راجع بود از سفر باز ماند
یا بجائی دیگر سفر کرده شود و اگر صاحب نهم راجع بود از سفر باز ماند یا بجای
دیگر سفر کرده شود از نیمه راه باز گردد تا آنگاه که صاحب طالع را اوقات
دیگر افتد از جهت سفر آنگاه دلیل کند بر سفر فصل سوم در معرفت آنکه
در این سفر خطر هست یا نه اگر پرسند که در این سفر ما را خطر و خوف هست یا نه بنگر
بطالع و صاحب طالع و صاحب نهم اگر در طالع کوکب منحوس باشد یا کوکبی باشد
صاحب نهم یا صاحب طالع را یا صاحب هفتم را منحوس کند تباهی و شر و خطر
از طبیعت آن کوکب بود و از جوهر آن کوکب و اتفاق آن بود مثلا اگر آن کوکب نحس
کننده صاحب [illegible] بود بیماری بود و اگر صاحب [illegible] از زه [illegible] بود

افتد و اگر صاحب هشتم بود مرگ بود و اگر سعد بود شغلی افگند باز راحت

و اگر صاحب دوازدهم یا صاحب هشتم بود بیم و ترس بود از دزدان

و اگر بطالع ناظر بود بیم کشتن بود و اگر از دوم ناظر بود مال ببرد و همچنین

خانه و اگر این کوکب نحس کننده مر صاحب طالع را پیش از اتصال صاحب نهم

بود یا پیش از بودن سفر عارضه باز خورد و باز ماند و اگر بعد از اتصال او را

سفر بود این تباهی و بیرا اندر راه باشد و اگر نحس در طالع بود مشغولی

از جهت تن و جان بود و اگر در وسط السما بود از سلطان یا از کار

و پیشه بود اگر در هفتم بود دل مشغولی اندر زمین بود و مقصد اگر

باشد و اگر در چهارم بود واقعه پیش اید پس و سفر شود اندر رفت و همچنین

اگر کوکب بود دلیل طالع را از دلیل سفر قطع کند اگر کوکب قاطع سعد باشد

باز ماندن از سفر خیر و نیکوئی بود و اگر نحس باشد باز ماندن از سفر سبب

مخاطره بود باز بنگر که کوکب قاطع صاحب کدام برج است از جهت ان

برج و طبع الکوکب حکم کنند چنانکه بارها یاد کردم **فصل نود در معرفت انکه خطر**

و تباهی در کدام منزلگاه است اگر بپرسند که دل مشغولی و خطر در راه باشد یا در منزل یا

یا بکدام جائی بود بنگر که ان نحس از درجه طالع بود تا از درجه چهارم

از منزل نخستین بود تا انجا که وردی نهاده است و اگر از چهارم تا هفتم

بود مخاطره در راه نزدیک مقصد بود و اگر نحس در درجه هفتم بود یا دهم

مخاطره بوقت بازگشتن بود از نخستین منزل و از مقصد

و اگر از درجه وسط السما بود تا درجه طالع مخاطره بوقت بازگشتن بود نزدیک

ولایت

ولایت خویش و همچنین حکم کن از درجه طالع تا به نود درجه نخستین منزل خطر

بود تا صد و هشتاد درجه نزدیک مقصد بر راه خطر بود و از صد و هشتاد درجه

تا دویست و هفتاد درجه اگر نحس بود خطر اندر راه بازگشتن بود بمنزل اول

از مقصد و تا نهایت دور و نزدیک شهر خویش خطر بود و همچنین قیاس کن از

درجه قمر تا درجه نحس که صفت کردم بهر ربع و اگر بجای نحس سعد بود دولت

و بلندی و منفعت رسد و بیبنید و مصنف کتاب گوید که بنگر که تا سفر چند

فرسنگ است بر دوازده برج تقسیم کن تا هر برجی چند فرسنگ میرسد

اگر دلیل سفر نحس فاسد باشد بنگر که از درجه طالع تا درجه نحس چند برج

است و چندان فرسنگ میشود تا انجا بود مخاطره انجا رسد و اگر سعد بود

بدان موضع شادی رسد و همچنین دلیل از درجه صاحب طالع و از درجه قمر

تا نیک و بدی راه دانسته باشی سعد و نحس و اگر این نحس اندر حمل باشد

یا در مثلثات او افت اندر کوهها بود و اگر در ثور بود و مثلثات او افت

در دهها و کشت زارها بود و کوه پایها و تودهای خاک و اگر در مثلث بادی

بود ان در وادیها و بیابانها و صحراها و درختها رسد و اگر اندر مثلث ابی

بود افت اندر راهها رسد نزدیک دریاها و مرغزارها و اگر ان نحس اندر

شرف بود یا در خانه خویش باشد افت بدان جایگاه رسد که ان جایگاه منسوب

بدین کوکب بود که نحس است و اگر بجای ان نحس سعد بود منفعت و خیر رسد

بدان جایگاه که ان سعد بود و بهترین نحس ان بود که ماه در طالع بود یا

نزدیک بدرجه طالع و نیز بهتر انگاه بود که عقرب طالع وقت بود

براه سکت کند و هلاک شود و هیچ گونه کار روی قبول نکند زیرا که نحسها این مرد را
نکرد و اگر دیگر بد فصل در معرفت آنکه این مسافر که بیرون رود از چه سبب و چه پیش آید
و در او چه قصد کرده اگر ماه یا صاحب طالع بزحل یا عطارد مقابل بود در قصد سفر دور کرده بود
و اگر سعدان با صاحب نهم باشند این مرد با مال بسیار بیرون رفته بود
بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام که قوی‌تر باشد دلیل وی است اگر دلیل از
منصرف بود از وام گریخته رود یا بپنهان کس رود و اگر از مریخ منصرف بود گریخته
باشد یا بجراحت که یافتن و اگر از شمس منصرف بود از سبب سلطان رفته بود و اگر
از زهره منصرف بود از جهت زنان گریخته بود و اگر از مشتری منصرف
بود از جهت علما و وزرا و فقها بیرون رفته باشد و اگر از عطارد منصرف
بود از جهت علم و تجارت و عمال بیرون رفته است و اگر از قمر منصرف بود
بنگر باتصال و انصراف اگر انصراف از مودت از مودت بود از دوستی بیرون
رفته بود و از عداوت بود متعصب و استهزا بیرون رفته بود و اگر اتصال قبول
بود بخانه وی بیرون آمده باشد و اگر صاحب طالع یا ماه منصرف شود از کوکبی که
صاحب برج ماه است و یا صاحب برج صاحب طالع از شهر و از خانه خویش دیر بیرون
رفته بود و همچنین اگر از آن کوکب باز گردد که در شرف ماه است یا در شرف
خداوند طالع از خان و مان خویش رفته بود و از ملکوت بیرون رفته بود
و اگر ماه از صاحب هبوط خویش منصرف شود یعنی از مریخ منصرف شود یا از
کوکبی که در هبوط ماه بود یا هبوط خداوند طالع این کس از بلا و محنت و مکروهات
بیرون رفته بود و تمام کواکب را بر این قیاس حکم کن اگر ماه و یا خداوند طالع

از صاحب نهم و سیم منصرف گشته باشد یا از کوکبی که در این دو خانه باشد یا از
کوکبی راجع از نیمه راه باز گشته باشد و بپیوستن ماه و خداوند طالع بکوکب راجع
دلیل است که از نیمه راه باز گردد و بنگر خداوند طالع ماه که بکدام کوکب متصل
است آنچه بخواهد بودن از وی حکم کن اگر آن کوکب اندر خانه قمر باشد یا اندر
خانه صاحب طالع یا در شرف قمر یا در شرف صاحب طالع مگر که سکونت زمین
میرود یا شهر دیگر نه بمیرود و در شغله اگر باشد او در آن جای معروف بود
باشد قدیم و اگر بزحل متصل بود سر کارش بدهقین و دهقانهای قدیم بود و اگر
بمشتری متصل بود بعلما و نقبا و فقها و اگر بمریخ باشد صحبتش با سپاه و لشکریان
بود و اگر با آفتاب متصل بود یا ملوک بود شغل وی و اگر با زهره بود با زنان
و بزازان بود و اگر بعطارد بود بکتاب و عمال و منسوب عطارد و اگر کوکب
متصل به القمر بود یا صاحب طالع بوی متصل بود و اندر خانه و شرف خویش
بود چون مسافر بنزدیک اهل آن شهر رسد آن مرد از معروفان و مهتران
آن ملک بود و اگر در شغله بود غریب بود و لیکن آنجا متوطن شود اگر
مسافر بنزد او رود و اگر در برج غریب بود در برج ثابت باشد اگر مسافر از
آنجا نرود و اگر برج منقلب بود اگر مسافر بنزد وی رود غریب بود و آمد و
در رود آینده و رونده بود اینجا و اگر برج ذو جسدین بود هر دو حالی باشنده
بود و اگر راجع بود آنجا متوطن نبود و از وی باز آمدنی بود و اگر مستقیم
باشد پاینده بود و اگر در وتد بود مرد معروف بود و اگر بر قطع
بود مجهول بود و اگر در وسط السما بود سلطان یا حاکم آن ملک بود و اگر

در ششم یا دوازدهم بود از بندگان و فرومایگان بود و همچنین باقی دوازده خانه
بر این قیاس حکم کن از شخص صاحب فرزند و کیفیت میرود از دوازده خانها
تا از کدام قوم است و اگر بر دلیل مقصود صاحب برجش ناظر بود معروف بود در آن
شهر و اگر ساقط بود مجهول بود و اگر بنظر مودت بود محمود باشد در آن
ملک و بنظر عداوت مذموم بود و اگر بنظر مقابله بود دشمن دارنده بود و عداوت
خصومت و منازعت بود و اگر بنظر مقارنه بود ستمگر و ظالم بود و حق مردم را
بعنف گیرد و حکم هر کار که کنی همچنین از کوکب سعد و نحس و انصراف و اتصال
او حکم کن والله اعلم فصل ۹ در آنکه درین سفر خیر چند باشد بنگر اگر کوکب سعد
صاحب طالع را یا صاحب نهم را یا صاحب سهم را یا ماه را مسعود کنند یا اندر طالع بود
یا اندر نهم یا بدین مواضع ناظر بود از نظر سعادت و مودت و قبول دلیل
سعادت و خیر و شادی و نیکویها بینند و اگر دلایل مسعود بود سعادت بزرگ
یابد و اگر بعضی دلایل سعد بود همه نیکوئی و سعادت بود و همچنین قیاس کن
از نحسان که ذکر رفت قیاس کرده شد در دوازده برج از ارباع فلک و از ماه و از
صاحب طالع و از نظر سعدان از زهره و مشتری و شمس و سهم السعاده و از
صاحب برج سهم السعاده یا نظر ایشان بطالع و بصاحب طالع و بماه و بخانه
نهم و بصاحب نهم چگونه باشد از ایشان حکم کن بر نیکوئی و منفعت و دولت
و شادی و اقبال خاصه از اتصال قبول و مسعود فصل ۱۰ در معرفت آنکه
مسافر درین سفر باز آید ... اگر در این شهر در آید و چه وقت در آید و چند گاه
مانم در این شهر بنگر بر آن شست ... در آید اگر صاحب ثانی در طالع ...
بود

بود بهر دو یا بازگردد بی قضای حاجت اگر در مقام اول بود دیر بماند و باز گردد
و بی قضای حاجت و هیچ خیر ازو را نبود و اگر در مقام ثانی بود باز گردد و میان
دیر و زود بی قضا حاجت او و بر آید پس از نومیدی و اگر صاحب نهم در
منحوس بود و راجع و محترق نباشد آن سفر درست باشد با قضای حاجت
و همچنین اگر در دهم یا در یازدهم باشد اگر صاحب نهم در هفتم بود در سفر با
خصومت و منازعت پدید آید و اگر در نهم یا در سیم باشد اندر آن بلاد
قرار نگیرد و بجای دیگر سفر کند و اگر در چهارم بود و نحس بر آن ناظر بود یا با
بود آخرین سفرش باشد یا بیم مرگ باشد در آنکار و هیچ گونه باز گشتن
نبودش اگر صاحب ثانی با قمر مجتمع بود و یا ناظر بود یا بعطارد ناظر بود
یا مقارن و یا مریخ بر آن ناظر بود جراحت یا شکستگی یا مکروهی پدید آید
و اگر با این همه قمر اندر چهارم بود بمیرد اندر آن جراحت و اگر در وتد
بود از جراحت و شکستگی نیکو شود ولیکن اثر آن بماند و اگر مریخ بقمر
ناظر بود بی نظر از سعدان جراحت رسد بر طبع آن برج و جوهر او و اگر
سعدان ناظر باشند دارو کرده به شود و اگر سعدی بر آن ناظر باشد
و در آن جراحت بمیرد فصل ۱۱ در معرفت عاقبت کار مسافر در سفر بنگر
به رابع و صاحبش و صاحب برج قمر هر کدام قویتر باشد دلالت بیشتر و دلیل
است هر کدام دلیل قویتر است و شهادت دارد و مقبول بود و مسعود
اندر جایگاه نیک بود دلیل کند بر سلامت حال عاقبت سفر و جوهر و طبع الخ
و اگر جز این بود بد بود قول بطلمیوس حکیم بود بنگر تا سیارات قمر اگر

سعد راجع روی باشد یا شعاع سعد وی دلیل کند بر خیر و خوبی و سلامت و منفعت و
عافیت اگر نحس راجع روی بود یا شعاع وی دلیل بلا و مضرت باشد والله اعلم فصل هم
در معرفت وقت باز امدن غایب از سفر بنگر به نیرین اگر بوقت مسئله یا وقت
سفر سعدان بقمر ناظر باشند از جایگاه ستوده و هر دو سعد مستقیم باشند
دلیل کند بر سلامت مسافران و بازگشتن بزودی و همچنین نیز از شمس [illegible]
بر روز اگر مشتری بوی ناظر بود همان بود و اگر نیرین به نحسان ناظر باشند
دلیل است بر دراز سفر و گرانی کار و بار و دیر ماندن و اگر صاحب طالع
در چهارم بود و نحسی بوی ناظر بود دلیل این سفر هلاک شود و اگر قمر در تربیع
یا مقابله نحس بود و نظری از سعد یا یکی از نحسان متصل باشند و نحسی دیگر
بوی ناظر از تربیع بود دلیل کند بر دشواری و باز امدن و یکی [illegible]
باز نگردد و زیرا که این دلیل کند بر بلا و مضرت فاحش و مشتری بوی ناظر
نبود و اگر هر دو نحس اندر یک برج باشند با قمر از آن سفر کمتر شود و اگر
مشتری هر وقت که ابتدای سفر یا بوقت مسئله سعدان به نیرین ناظر باشند
دلیل کند بر آسانی و بازگشتن بقضای حاجت بزودی هر وقت که [illegible]
بطالع ناظر باشند هر دو یا یکی دلیل کند بر زودی بازامدن مسافر و اگر ناظر
نباشد دیرتر اید از آن سفر بنگر بهر دو بتربیع شمس و مقابله وی و اگر [illegible]
و مشتری اندرین مواضع باشند دلیل کند که زودتر باز اید بصلاح و عافیت
و چون نحس اندرین مواضع باشد دیر باز اید و اندیشه الکاه بوده
نحس از آن مواضع بیرون اید و سعدی بدان موضع رسد که ابتدای مسئله

یا بوقت

یا بوقت سفر نحس راجع بود و با این همه اگر قمر در تربیع یا مقابله بر اینجا رسد
ابتدای سفر یا بوقت مسئله راجع بود بنظر سعدی دلیل بازگشتن کند در معرفت
آنکه مسافر بشب بیرون اید یا بروز اگر پرسد که مسافر بشب بیرون اید یا بروز
اگر دلیل در برج دلیل و طالع و صاحب طالع برج و کوکب [illegible] بود در شب بیرون
اید و الا بروز معرفت آنکه بکدام ساعت بیرون اید اگر پرسد که بکدام ساعت
بیرون امد بنگر بصاحب طالع از ساعت روز که کدام ساعت است و یرا
از آن روز که بیرون امده بساعت آن کوکب بیرون امده است معرفت
آنکه بکدام روز بیرون امده است بنگر بصاحب [illegible] شمس بروز [illegible] بروز آن کوکب سفر
کرده باشد بنگر بصاحب طالع اگر در اول برج است از درجات یا میانه
یا اخر [illegible] وقت [illegible] از روز یا شب گذشته بود مثلا اگر باول
برج بود روز نه بیرون امده است و اگر در میان برج بود میانه روز
و اگر اخر برج بود اخر روز بیرون امده است قول یعقوب [illegible]
بنگر بصاحب [illegible] و درجات طالع [illegible] دیر [illegible] مقام [illegible] مسافر
اندران شهر [illegible] است اگر برج ثابت بود دیر بماند و اگر [illegible]
بود از سفر بسفر دیگر رود و اگر برج منقلب بود زود باز اید از انجا که
و دلیل سفر راجع بود یا متصل بود بصاحب رابع و صاحب رابع بود یا قمر
بکوکب راجع بود متصل بود بصاحب رابع و صاحب رابع راجع بود یا قمر
بکوکب راجع بود متصل بود دلیل کند که مسافر اندر سفر [illegible]
شود و باز گردد از نیمه راه تا پیش از انکه بمقصد رسد یا پشیمان شود

وسفر نکنند و اگر الکوکب صاحب دلیل باز آمدن بود سعد باشد دلیل کنند بر باز آمدن بخیر
و سلامت بود و اگر نحس بود دلیل شر و تباهی بود بر طبیعت آن اختر و هر برجی که آن کوکب
اگر صاحب تاسع سعد بود و مر صاحب طالع را قبول کند از نظر مودت دلیل کند بر آنکه
نیکوئی و منفعت یابد اندران شهر که قصد کرده است و اگر جز این بود هیچ منفعت
نبود و دیگر بنگر بخانه نهم اگر برج ذو جسدین بود آن سفر او دو سفر بود خاصه که صاحب
تاسع مایل وتد بود و اگر ساقط بود پیش از آن سفر سفری دیگر مانند این سفر کرده بود
مصنف گوید اگر قمر در طالع بود و نحس در خانه سفر بود بابتدای سفر یا بوقت
مسئله دیر ماند اندران سفر و آن سفر مبارک نبود و خداوند ثانی اندر رابع
سفر آرد و خداوند ثانی در نهم سفر نشود و اگر شود تمام نشود و بجای دیگر افتد
چون قمر در دوازدهم بود سفر کردن بد بود شدت و دشمنی رسد خداوند قمر
در دوازدهم چهارم بود و قمر در طالع سفر آرد اما سفر بد بود اگر منحوس بود بیماری آرد
در سفر چون قمر با مریخ بود به تربیع از طالع و در رابع متصل با دل منزل دزد
ببرد آید از ایشان و بیم هلاک بود خداوند طالع اندر طالع یا دیگر وتدها سفر
نکنند و اگر برج ثابت بود و همچنین قمر در وتد سفر نکنند اگر خداوند طالع یا قمر
بکوکب متصل باشد در وتد بود سفر نکنند صاحب ثانی اگر فوق الارض بود و سعود
و سعدان ناظر و منصرف از نحوس و متصل بسعود و سعدان اندر وتد باشند
سفر کردن سخت مبارک باشد و سعود و اگر شمس به تربیع نحسان بود یا مقابله
نحوس باز آمدن سخت دیر بود و اگر به تربیع و مقابله سعدان بود باز آمدن
سخت زود باشد و همچنین از قمر به تربیع یا مقابله بود بنگر و جواب کن مر او را

بشهر

بشهر صاحب ثانی و سفر کردن صاحب سابع و تاسع اگر منحوس بود یا محترق یا هابط
یا راجع از سعدان باز گشته و نحسان پیوسته بود سفر و دخول شاید کردن
البته هر وقت که سعدی اندر وسط السما بود یا اندر طالع و مقبول بود بشهر در آمدن
بودن بهتر بود و اگر سعدا اندر هفتم بود سفر کردن خوبتر بود و اگر سعد اندر
تاسع بود سفر و راه رفتن نیکو بود و اگر قمر از نحس باز گشته بود و بسعد
پیوسته سفر کردن بهتر باشد و اگر قمر از سعد باز گشته بود بودن بهتر
بود از رفتن و اگر سعد صاحب طالع بود بودن بهتر بود و اگر سعد صاحب
سابع بود رفتن بهتر بود زحل و مشتری و شمس هر که اندر خانه سفر تیر
سفر آرد چون مشرقی باشد نفع و باز آید و اگر مغربی بود دیر ماند اندر باب
سفر منزل سفر و بلا چهارم است اگر صاحب چهارم نحس بود یا کوکب نحس ذو وبال
بود و الکوکب اگر عطارد است چون منحوس بود و الکوکب که اندر تحت الشعاع
بود و صاحب دوم در چهارم باشد و نحسی بدو ناظر یا او بلا هم بود
اندر سفر بمیرد و اگر قمر با خداوند ثانی بود یا عطارد یا مریخ بود بدو نظر
کند جراحت رسد در سفر غم و محنت بیند و اگر قمر در وتد بود و منحوس
اندر آن سفر بمیرد و باز نیاید و اگر خانه دوم هشتم به خانه نهم افتد سفر
بد رنج بود و کار نکنان تا بمقصد رسد و اگر خانه نهم بد دوم افتد کارها
نکات ماند و از پیش نرود چون سلطان کسی را از شهر بیرون کند و
بدو رسد حال وی چگونه بود بنگر برج دوم بوقت سوال یا بوقت نحوست
اگر نحس اندر وی بود و صاحب بود پس از بیرون آمدن فساد و باس

رسد پس واکر ان مریخ بود منازعت وخصومت وقتال افتد وبا از اتش افت رسد
واکر زحل باشد از دزدان وغرق اب واز بیماری وبیرا هیم بود واکر ان نحس
مقبول بود هیچ زیان نرسد واکر در هبوط بود سخت بد بود وبتر انکاه بود که
رابع بود واکر بجای نحس سعد باشد سلامت وخیر وخوبی بود وهمچنین صفت کن از
برج شرف وسلامت باز اید ونیکو تر یابد واکر بکوکب رابع اتصال کند یا
بطالع اید باز اید اکر سعد بود یا مقبول نیکو بود واکر جز این بود بنا بر بود

فصل در احوال غایب چگونه است از رنج ونعمت هرکاه که پرسد از غایب که باز اید
یا نه دلیل از غایب بود بطالع وصاحب طالع نکرد وقمر اکر از سوم پرسد ازو سیم
وصاحبش نکرد واکر از پدر پرسد از چهارم وصاحبش نکرد واکر از فرزند پرسد از پنجم
وصاحبش نکرد واکر از بنده وخدمتکار پرسد از ششم وصاحبش واکر از سلطان پرسد
از دهم وبا این صاحب طالع وقمر را وصاحب برج قمر را امتزاج دهد ویاری کند وحکم
اسیحه کن وحال عاقبت از برج چهارم والذ صاحبش وصاحب خانه قمر نکرد وحکم انچنانکه

کند فصل در معرفت رنج وبدی حال غایب در سفر چون میکند اکر پرسد از حال غایب
در غایب چگونه بود بنکر بدلیل غایب اکر از کوکب سعد منصرف شده است نیکو باشد
اکر این سعد صاحب ثانی بود صاحب مال بود خاصه در سهم السعاده وصاحبش بدو متصل
بود واکر ان سعد صاحب سیم بود یا در سیم بود از قبل دوستان وبرادران
خوشحال بود واکر صاحب چهارم بود از خانه وباغ وسرای نیکو ساخته بود وبا فتح
خانها بر این قیاس واکر از کوکب نحس بازکشته بود زیان ومضرت ورنج وتعب
دیده باشد وبنکر تا صاحب کدام برج است از طالع و بر ان برج وکوکب حکم کن

دحکم

وحکم کن باشد واکر دلیل در هبوط بود یا کوکب منصرف عنه الدلیل در هبوط بود در حبس
وزندان بود واکر در تحت الشعاع بود وشمس صاحب رابع یا وسط السما بود از سلطان
بلا وحبس بیند واکر انصراف واتصال نبود بنکر که دلیل اندر کدام برج است بر طالع
برج حکم کن اکر مقبول ومسعود بود خیر وصلاح ومنفعت بود واکر منحوس وغیر
مقبول بود غم ومحنت بود واکر در حدیم بود مال بدست اورده بود اکر منحوس بود تلف
کرده بود اکر در ششم بود بیمار بود وچون مسعود بود حیوان یا بندکان بهم
رسانیده بود در هفتم شریک وانباز کرده بود باقی بر این قیاس اکر
دلیل غایب در برج منقلب بود زود باز اید ودر ثابت نیاید واکر اید بسیار
دیر اید ودر ذو جسدین میانه دیر وزود بود واکر قمر در وتد بود مقیم بود
ودر مایل الوتد زود روند پس باشد وساقط زود باز نیاید انکاه که ان برج
فوق الارض بود حکم چنین باشد واکر تحت الارض باشد باز نیاید وهمچنین
قیاس کن از برج هفتم وصاحبش واز بیرون اصل اند افزین یاران شهر

فصل در معرفت انکه این غایب که بیاید در روز بیاید یا در شب اکر پرسد که غایب روز
اید یا شب بنکر بقمر وبدلیل غایب هرکدام قوی تر باشد وی دلیل بود واکر زحل
انصراف از کواکب لیلی بود بشب بیرون امده بود واکر از کوکب نهاری بود
انصراف دلیل بیرون امدنش بروز بود بنکر که دلیل غایب با اول برج است
یا بمیانه یا باخر برج اکر باول برج بود باول روز بیرون امده باشد واکر بمیانه
برج بود بمیان روز بیرون امده باشد واکر باخر برج بود باخر روز
بیرون امده باشد واکر دلیل شبی بود از شب حکم کن اکر پرسد که غایب

زنده است یا مرده بنگر به دلیل غایب و از وی حکم کن چنانکه اندر خانهٔ هشتم صفت کردم
و اگر پرسد که تن درست است یا بیمار بنگر به دلیل غایب همچنان حکم کن که اندر خانهٔ
ششم اندر باب بیمار گفتیم **فصل سوم در معرفت آنکه این غایب آنجا مقام کند یا نه**
اگر پرسد که این غایب از آنجا حرکت بجای دیگر رود یا آنجا مقام کند یا از
جای خویش باز آید بنگر به دلیل غایب و قمر هر کدام که قوی‌تر او راست دلالت
اندر طلوع خویش یا خانهٔ خویش دلیل بود و اگر از آن برج که هست تحویل کند بجای
دیگر که در راه آن برج حظ بود در غایب از آنجا بدیگر رود و وی را آنجا موقوف بود
و اگر به برج رود که غریب بود آن شهر غریب بود باقی حالات بر این قیاس کن
اگر دلیل غایب یا صاحب طالع در برج ذو جسدین بود دلیل کند بر انتقال کردن
غایب از شهری بشهری و همچنین اگر دلیل از برجی ببرجی تحویل کند و اگر دلیل غایب
اندر هفتم باشد بی اتصال دلیل کند بر دوری آمدن غایب و از سفر بسفر دیگر
رود و اگر دلیل غایب و صاحب تاسع بود یا بکوکبی اندر تاسع بود اتصال کند
غایب را سفر رسیده باید از آنجا و اگر دلیل و قمر و صاحب تاسع یا بکوکبی که اندر آن
برج باشد و اتصال کند غایب را سفر باید و اگر دلیل غایب قمر و در اوتاد بود
خاصه اندر برج چهارم و هفتم غایب مقیم بود اندر آن شهر که بود و اگر زایل
باشد غایب باز جای دیگر دیده باشد و یک جای قرار نگیرد الا قمر چون متصل
بکوکبی اندر وتد چهارم این غایب از آن شهر بیرون آمده باشد یا بشهر
دیگر رود و اگر برج ثابت باشد بیرون نرود و اگر قمر اندر وتد باشد
یا در برج از نحس باز گشته و بسعد متصل شود در این غایب بجای دیگر نخواهد

صبر و

صبر و بیرون وی رود و اگر از نحس باز گشته جنبه متصل شود اندیشه و غم و فکر
در دل مشغولی دارد و اگر آن نحس زحل است در بند بوده باشد **فصل چهارم در معرفت
آنکه غایب بکدام ناحیت خواهد بود** اگر پرسند که این غایب بکدام ناحیت خواهد بود
بنگر به دلیل و قمر اگر دلیل در برج مشرقی بود طرف مشرق باشد و اگر در برج جنوبی
بود در جنوب بود باقی بر این قیاس و از قمر نیز همین قیاس کرده باید گرفتن
و بنگر به دلیل چهار ارباب بکدام ناحیت است از شرقی و غربی و عرض شمالی و جنوبی
و برج و ارباع فلک و همچنین بنگر از قمر بعد ناحیت که شهادت بیش بود در آن
ناحیت بود و این باب را نیک تفحص کن که هر کدام ناحیت که دلیل باشد و قمر
با وی موافق باشد بطول یا بعرض یا ببرج یا بربع اسم بدان ناحیت بود
فصل پنجم در معرفت آنکه غایب از این سفر باز آید یا نه اگر سؤال از پدر بود یا از فرزند
یا برادر یا بنده یا شریک یا سلطان بنگر به دلیل غایب و دلیل سائل اگر میان
ایشان اتصال بود یا نقل النور یا رد النور یا جمع النور باشد دلیل کند بر آمدن
غایب از سفر اگر غایب منسوب نباشد بدلیل یا خبر سائل از کل احوال غایب
بود بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع یا قمر اندر طالع یا اندر وسط السماء
یا تند بر کوکبی که اندر وسط السماء باشد یا اندر طالع دلیل کند بر آمدن
غایب خاصه که کوکب صاحب وسط السماء باشد و اگر اندر طالع کوکب باشد که صاحب
وسط السماء متصل باشد دلیل کند بر آمدن غایب ولیکن دیرتر آید و اگر صاحب
طالع اندر هفتم یا در چهارم بود دلیل کند بر دیر آمدن و مقام کردن و اگر
صاحب طالع از هفتم یا از چهارم بکوکبی اتصال کند که در طالع بود یا در وسط السماء

و قمر بکوکبی اتصال کند که در طالع بود یا در دهم دلیل کند بر امدن غایب مگر که زحل
تدبیر قمر منحوس بود و قمر را قبول نکند انگاه دلیل دیر ماندن اگر صاحب سفر
در تحت الشعاع بود یا با نحسان یا بتربیع نحسان بود در برج ثابت غایب نیاید
انجا بمیرد مگر که سعدی ناظر باشد که ان بیم را باطل کند و امید بهی باشد اگر صاحب
طالع در طالع بود یا نزدیک طالع غایب نزدیک باشد و اگر در هفتم باشد
دیر اید انگاه که بوسط السما اید یا بدرجه طالع اید و اگر صاحب طالع
ساقط بود متصل نباشد بکوکبی که در وتد بود دلیل کند بر دیر ماندن غایب
اگر قمر از کوکب منصرف شود که در جیب طالع باشد و اتصال نماید بکوکب
راست طالع و اگر قمر ساقط بود و بکوکبی اتصال کند که در راست طالع است
و ان کوکب در وسط السما بود دلیل کند بر امدن غایب اگر اتصال قمر بکوکب
باشد راجع غایب باز نیاید و اگر مقیم اول بود تدبیر امدن اندر شدن
باشد و اگر اندر مقیم ثانی بود مقیم انجا بود ولیک تدبیر سفر اندیشد
و اگر قمر و صاحب ساعت اندر جیب طالع بود و صاحب طالع اندر طالع بود
دلیل کند بر امدن غایب صاحب طالع اگر مقبول بود دلیل کند بر امدن
غایب قمر چون مقبول بود و صاحب طالع اندر وتد بود دلیل کند بر امدن
غایب صاحب طالع اگر راجع باشد اندر دوم و یازدهم بنگر اگر حرکتش
اگر بدرجه طالع رسد یا بوسط السما غایب باز اید نگر کیله یا بیم زده
اگر اندر طالع بود اندر وسط السما و راجع باشد یا مقیم اول بنگر اگر
بر جعتش از طالع یا از دهم بیرون اید پس از انکه تدبیر امدن کرده
باشد

باشد انجا مقیم بگردد و باز نیاید و اگر بیرون نیاید از طالع و نه از دهم
دیر ماند و اخر باز اید اگر صاحب طالع را اتصال نبود متحیر بود با صلاح [illegible] ماند
و اگر اندر وتد باشد و اندر برج خویش باشد یا شرف خویش رود باز اید
اندران روز یا بروز دیگر و اگر اندر دهم بود امدنی بود و اگر اندر
یازدهم بود نزدیک رسیده بود با امدن یا زود باشد امدن بود و اگر
اندر دوازدهم بود امدن نبودش و اگر اندر سیم دلیل امدن بود
و اندر پنجم بود باز نگردد و از انجا که بود است بیشتر رود و دورتر شود و اگر
ششم امدن نبود بیمار رنجور بودش و اندر هفتم نامه فرستد امدن نبود
ولیکن به دیگر جای رود اندر هشتم چنان اندیشد [illegible] تا مرگ [illegible] باز
نیاید و اگر اندر دوازدهم بود بطالع خواهد امدن غایب زود اید
و اگر صاحب طالع با قمر متصل شود بکوکبی راجع یا صاحب طالع راجع باشد
و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر امدن غایب و اگر صاحب طالع منحوس
باشد دلیل کند بر دشواری امدن غایب و دشواری و اگر قمر از صاحب هفتم
یا صاحب چهارم یا از صاحب [illegible] و سیم منصرف شود و بصاحب طالع اتصال کند دلیل
کند بر امدن غایب بزودی و اگر صاحب ربع قمر منحوس باشد دلیل کند بر
تعویق و دیر ماندن اندران سفر و هر وقت که سعدی اندر طالع بود دلیل
کند بر سلامت غایب و امید باشد بامدن وی و اگر نحس بود اندر طالع
دلیل کند بر دراز روزگار انجا هست و نومید شوند از امدن وی
و جای تباه شود خاصه که ان نحس صاحب هشتم بود مصنف این کتاب گوید

بنگر بدلیل یا بقمر هر کدام از ایشان نیرومندتر بود اگر بشرف یا ببرج خویش اتصال
کند چنانکه اندر فوق الارض بود ان ساقط بوتد رود دلیل کند بر امدن غایب اگر
دلیل اندر چهارم بود و یا اندر هفتم و یا کوکبی را اندرین موضع بود اتصال کند
با خداوند این دو برج اندر وتد باشد دلیل کند غایب باز نیاید خداوندان
او تاد چون اندر فانهای یکدیگر باشند باز نیاید و اگر خداوند دوم اندر چهارم
بود بمیرد اندران سفر باز نتواند امدن اما بدانکه از درجه طالع تا درجه چهارم
راه سفر است روز بروز جزو بجزو اگر سفر نزدیک بود چهارم مقصد بود و ش
تا نیمه راه بود راست و از درجه چهارم تا هفتم از نیمه راه سو بود وان راه باشد
و هفتم مقصد بود و از درجه هفتم تا درجه وسط السما راه بازگشتن بود از سفر
بخانه امدن و از درجه وسط السما تا درجه طالع از نیمه راه بود بخانه بود و اگر دلیل
اتصال بیشتر اندر ربع دوم یا خود اندر ربع دوم بود تدبیر امدن اندر بود
و اگر اندر ناحیه درجه وسط السما خواهد امدن اندر راه بود و اگر اندر
وسط السما بود و نزد مطالع بود و صاحب طالع اندر وتد بود خاصه بفوق الارض
یا قمر اندر روز هر درجه وسط السما رسد اندر روز اندر رسد و از درجه وسط السما
تا طالع روز بروز یا ساعت بساعت امید و امدن و اندر رسیدن باشد
و اگر صاحب ساعت یا ماه اندر ربع اول بود امدن دیر او در یک سال از
بود یا ساعتی و اگر برج منقلب بود امدن در ساعت بساعت بود و اگر
و اگر دلیل ماه بود بنگر از درجه ماه تا درجه طالع هر سیزده درجه را یکی روز گیر
یا یک ساعت و اگر دلیل صاحب طالع بود بنگر سیر یک شبانروزه وی چند
است

است و بنگر از درجه دلیل تا درجه طالع چند درجه است باندازه سیر دلیل هر یک
روزی باشد یا ساعتی چنانکه از ماه گفتیم اگر برج منقلب بود ساعات بود اگر ذو جسدین
بود روز بود و اگر برج ثابت بود ماه باشد و اگر دلیل اندر ربع دوم باشد برج منقلب
روز بود و ذو جسدین ماه بود برج ثابت سال بود قول دیگر چنین فرموده اند بعض از
حکماء بنگر بخداوند طالع اگر اندر برج منقلب بود غایب باز اید و اگر بخداوند خانه
خویش نگرد باز اید اگر ماه از برج منصرف بود بشتاب اید و اگر زحل منصرف
دست گشته در برج رسیده باز اید اگر خداوند طالع یا ماه از کوکب مستقیم منصرف
بود و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکبی راجع بکوکبی مستقیم متصل شود باز اید نزدیک
نشد و از کوکبی باز نگردد و بصاحب برج خویش اتصال کند باز اید و اگر برج
چهارم منقلب باشد یا زایل وتد بود غایب از انجا مدت تحویل کند و همچنین
اگر برج هفتم منقلب بود اندران شهر باشد و بسیار درنگ نکند اگر ماه
یا صاحب طالع از کوکبی منصرف شود از تحت الارض بکوکبی متصل شود بفوق الارض
غایب باز اید اگر اندر سیم بود یا اندر نهم یا بخداوند این دو برج اتصال کند به
بیراه اندر باشد با امدن و اگر اشاره ها اندر نهم بود صاحب رابع یا صاحب
سابع یا صاحب ثانی عشر غایب بیراه اندر باشد بماند و نتواند امدن و اگر اشاره
ها اندر نهم بود یا اندر دوازدهم بود از سبب زندان و دشمنان مانده
بود و اگر صاحب هفتم بود ماندن وی از سبب ان شهریار باشد و اندر
وی بوده است و اگر صاحب دهم بود از جهت سلطان بود یا از جهت شغل و کار و همچنین
از دوازده برین قیاس حکم کن فصل طالع بیان برج دلیل اندر وی است

اگر لیلی باشد شب آید و اگر روزی باشد به روز اگر خواهی که بدانی که بکدام روز
آید بنگر چند آفتاب در هر کدام برکت است خداوند هو دلیل آن روز است عین برج
اگر کوکب آید و اگر صاحب نهم زحل بود همت سفر او دور تر بود با رنج و اگر مشتری بود
همت وی طلب دین و علم و پارسائی بود اندر سفر و اگر مریخ بود از قبیل حیوان
یا از قبیل دزدی و ستمگری بود همت سفر وی از قبیل طرب و شادی و زنان بود
و اگر عطارد بود همت سفر وی از قبیل آموختن و تجارت بود و اگر ماه بود از قبیل
جاسوسی بود و اگر خداوند سهم مستقیم بود هر چه ببیند باشد و تدبیر کند همه آوار
آید **فصل ۱۶ در معرفت نامه و خبر که آید از غایب** اگر پرسد که نامه یا خبر
کی آید هر وقت که عطارد از دلیل غایب منصرف شود و به دلیل طالع متصل شود نامه
خبر آید و اگر قمر از عطارد منصرف شود و به صاحب طالع متصل شود نامه
و خبر و هر وقت که عطارد به درجه طالع رسد خبر و نامه آید و هر وقت که عطارد به سهم
آید و به طالع ناظر شود نامه آید **فصل ۱۷ در معرفت عاقبت غایب** بنگر بر عاقبت
کار غایب در از چهارم و از صاحب چهارم اگر شمس یا عطارد یا قمر موافقت کنند
یا آورد و باز آید و اگر چهارم خانه زحل بود دیر و دراز ماند و اگر خانه مشتری
بود کمتر از زحل بود بعد از آن دیر است همچنین هر یک از ده برج را باندازه
سیر صاحب برج حکم کن و نیز بنگر اگر کوکب اندر چهارم بود اگر آن زحل
بود هرگز باز نیاید و اگر صاحب چهارم بود و راجع باشد هرگز باز نیاید
بنگر به صاحب هشتم اگر زحل باشد بمیرد یا بیمار شود و اگر مشتری باشد سلامت
و تن درست بود همچنین از هفت کوکب باندازه سرعت و بطو بر مقام
حکم کن

گردان غایب حکم کن باندازه سعد و نحس هر یک و به صاحب حکم کن والله اعلم **فصل هجدهم**
در معرفت آمدن غایب بنگر بنام هر وقت که کوکبی از کواکب متحیره که اندر برج
باشد یا بری ناظر باشد از سر برج بیرون آید [اعلی] غایب آنروز باشد و اگر کوکب راجع
باشد و اگر آنروز قمر اندر برج منقلب باشد کارش شکسته شود و مقیم شود
اگر مجده یا ثابت باشد بیرون آید و سفرش تمام شود سعادت شمس از برج
مشتری دلیل کند بر آمدن غایب هر وقت که آفتاب از برجی تحویل کند اندر آن
روز غایب را نیز تحویل دهند بنگر که نحس ناظر باشد اگر نحس شکسته شود کارش
و همچنین شهادت خواه از سهم الغیب و از صاحب شعله بر جش اگر برج
بکار پیش ناظر بود آنوقت باشد مر آمدن غایب را هر برجی از مطلع
برج روزی باشد یا ساعتی یا ماهی یا سالی و مصنف این کتاب گوید بنگر بدلیل
غایب و بدلیل طالع اگر آمدن غایب از جهت اتصال بود هر درجی که میان
ایشان بود سالی بود یا ماهی یا روزی یا ساعتی و اگر از قبیل دخول بود
هر روز بگیر از درجه دلیل تا درجه ماه و اگر از قبیل رجوع بود بگیر از درجه
دلیل تا درجه رجعت هر چند بیابد از درجات هر برجی روزی بود یا ساعت
یا ماه بود یا سال و این بعد کتاب مفاتیح القضا بیرون آوردیم و یادکرد
و بطلمیوس گوید اگر شمس با سعد باشد یا تربیع یا مقابله سعدی بود یا منصرف
از سعدی دلیل کند بر باز گشتن غایب خاصه اندر برج منقلب باشد
بنگر بسهم السعاده اگر سعدی باشد یا تربیع یا مقابله سعدی بود و صاحبش
مسعود و ناظر باشد دلیل کند بر باز گشتن غایب بزودی و شتاب بی‌گونه

و ها یدها بنگر بقمر اگر بجرم نحس بود و سعدی بوی ناظر بود و با نحس متصل بود
بی نظری از سعدان دلیل ماندن کند و دیر باز امدن ان شاء الله گوید بنگر بقمر
و صاحب ساعت اگر صاحب ساعت قوی‌تر باشد انچه بیرون اید از درجات
باشد و اگر قمر قوی‌تر باشد هر سیزده درجه روزی بود و اگر اندر ان دو ربع
دیگر باشد و اگر قوی صاحب ساعت بود بنگر تا میان وی و میان درجه چند درجات
هر درجه روزی باشد و اگر قمر قوی‌تر باشد بنگر از قمر تا درجه طالع هر سیزده
درجه روزی بود و اگر این دلیل نکنند و صاحب طالع قوی‌تر باشد چون
بوسط السما اید یا رابع باشد صاحب طالع غایب انروز باز اید و اگر قمر
با شهادت بسیار بود قوی بود و صاحب طالع طالع ناظر نبود و نه صاحب خانه
ناظر بود از قمر بگیر تا بدرجه صاحب جایش سبب بازگشتن غایب بدان اندازه
بود و اگر صاحب بیت قمر اندر جایگاه بد بود و قمر اندر موضع نیک بود از
طالع وی ایشان ناظر بود بگیر از درجه قمر تا درجه جایش از درجات انوقت
امدن غایب اید و بیشتر وقت از صاحب ساعت اندر وسط السما دلیل است
ساعات بود اندر ربع منقلب اندر ثابت روز را بود اندر مختلط هفته و ماه
بهر ماه و سالی دلیل کند تا دانسته باشد فصل ۱۹ در معرفت حال کسی که دیر از
شهر بیرون امده باشد بنگر بقمر بدان ساعت که بیرون امده باشند تا بوقت مسئله
اگر چنانکه قمر نیکو حال باشد یا از سعود منصرف باشد یا اندر طالع مسعود بود
یا بوی ناظر بود و اتصال قمر با سعود بود خاصه متصل به القمر رابع باشد ان
چندان راه به سلامت باشد و کارش ساخته شود و بجای خویش باز اید و اگر قمر

منصرف

منصرف باشد از نحسی و ان نحس اندر طالع بود یا ناظر بود حالش تباه بود و
بشهر خویش باز نیاید و اگر انصراف قمر از زهره بود یا از مه و خانه زهره
بود و باز امدن زود بود خاصه که قمر به شمس ناظر بود از مودت دلیل کند
بر دوستی خداوندش و دولتش و هر وقت که قمر از کوکب سعد منصرف بود
و ان کوکب نیکو حال بود بازگشتن بود از جانب النحس که منصرف عنه القمر اندر
خانه ولایت و هر وقت که ماه از عقده جوزهر یا از عقده اجتماع یا استقبال
بیرون اید و بسعدی ناظر بود دلیل باز امدن باشد اگر ماه با صاحب طالع
بود یا با صاحب سهم بازگشتن زود بود سهم بدین قیاس حکم کن فصل ۲۰
در انکه کسی از تو علم طلب کند باید داد یا نه اگر کسی بنزد تو بیاید و از تو طلب علم کند
خواهد که بداند که علم خویش باید و بباید دادن سایل را یا نه بنگر بقمر اگر بزحل
یا بمریخ متصل باشد یا اندر ... یا اندر طالع باشد و عطارد اندر تحت الشعاع باشد
هیچ چیز وی را نشاید اموختن و با وی سخن نباید گفتن خاصه که عطارد
بنظر مریخ بود بنگر بطالع و عطارد که بکدام موضع است و مریخ کجاست اگر عطارد
بمریخ ناظر باشد از تربیع یا از مقابله با وی سخن نباید گفتن و اگر قمر [illegible] باشد
انقطاع و تعلیم سخن نباید گفتن و اگر قمر [illegible] باشد حال عطارد نیکو
سخن نباید گفتن طالع ترا باشد و هفتم وی را باشد اگر نحس ناظر بود بطالع
نشاید اموختن اگر مسعود ناظر اموختن صواب بود و سهم بدین باب
چنانکه اندر صدر کتاب یاد کرده‌ایم سخن باید گفتن والله اعلم فصل ۲۱ در انکه
بنزد فلان کس از علم کیمیا چیزی هست یا نه اگر سایل بپرسد که بنزد فلان کس

اگر علم یا از یکی چیزی هست یا نه طالع سایل بود و صاحب هفتم و صاحب هفتم مسئول
عنه بود و نهم و صاحب نهم دلیل مسئول عنه اگر صاحب هفتم اندر نهم بود یا
نهم اتصال بود یا صاحب نهم اندر هفتم بود یا صاحب هفتم بد و متصل بود
نیز و مسئول عنه از ان علم چیزی هست اگر صاحب نهم مسعود بود یا مقبول
بود یا مشرقی ان علم حق بود و خاصه که اندر وتد باشد و اگر منحوس بود و
مقبول بود یا مغربی بود یا ساقط هیچ چیز نباشد باری از ان علم و اگر بود دروغ
باشد و اگر نظر تربیع و مقابله باشد و صاحب نهم مسعود و مقبول بود
بنزدیک علم باشد سخت قوی و لیکن دشوار توان از روی یافتن و اگر نظر
مودت بود باسانی توان یافتن و اگر سایل از علم خویش بپرسد که نزد
وی است حق است یا دروغ طالع سایل را بود و نهم و الکوکب که اندر وی است
علم را بود و اگر صاحب نهم یا کوکبی که اندر نهم بود مسعود بود و مقبول که یا مشرقی
بود و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود ان علم درست و قوی بود و اگر منحوس بود
و غیر مقبول ان دروغ و ناحق بود **فصل ۲۳ در پرسیدن از دیدن خواب که**
دیده باشد اگر بپرسد که خوابی دیده ام چه خواب دیدم و ان خواب چگونه بود
بنگر بصاحب نهم و برج نهم و سیم و صاحب او هر کدام قوی تر باشند و بر خواب
و سوال سایل بهتر بود و بر دلیل است اگر دلیل زحل بود یا ذنب بود
یا هر دو با یکدیگر بوند چیزی دیده باشد هایل بیم ناک و ماران و مانند
و دیوار افتاده جایها و گورها و جایگاه صعب و تاریک و بندیها و ستوران
و انچه بدین ماند اگر مشتری باشد زاهدان و عابدان و علما و فقها و مسجدها دیده باشد

و اگر مریخ

و اگر مریخ باشد سپید و حرب و جنگ و سلاح دیده باشد یا کوه است و خون و اتش
و سبع و سپاه و انچه بدین ماند و اگر شمس بود سرای و کوشک و تخت ملوک
و ولات ملوک دیده باشد و پیران دیده باشد اندر هوا و انچه بدین ماند
اگر زهره بود چیزهای نیکو دیده بود یا کوهی و پیرایه و عطرها و لهو و طرب و زنان
و فرش و جامها و گلزارها و انچه بدین ماند و اگر عطارد بود کودکان و زنان
دیده باشد و کتب و خواندن نامها و درم و صناعت و صورتها دیده بود و اگر
قمر بود جوی اب و چشمه و چاه و حوض دیده بود و شراب خوردن و انچه بدین
ماند **فصل ۲۴ در احکام سفر از قول ابو معشر بلخی** ابو معشر بلخی گوید
اندر موالید بنگر بصاحب طالع و صاحب نهم اگر میان ایشان اتصال
بود مولود خداوند سفرها و حرکت بود و اگر متصل باشد بیکدیگر و ناظر طالع بود
صاحب طالع مولود خداوند سفرها بود و باز امدن نیکو بود و اگر ناظر طالع نبود
باز امدن نبود و زندگانی هم انجا کند اندر ان سفر بماند و اگر
صاحب طالع و صاحب سفر منحوس بود یا بنظر نحسها بود از نظر عداوت یا مقارنه
صاحب طالع ناظر بود اندر سفرها بلا و سختی بیند و اگر مسعود بود و صاحب سفر
یا ناظر سعدها بود و صاحب طالع نیز مسعود بود مولود اندر سفرها مسعود بود
و تن اسان بود و چون بدین حال بود و زهره را بیند یا صاحب هفتم را
زن کند اندر غربت و اگر مشتری را بیند یا صاحب پنجم را اندر غربت فرزند
اید ایشان و اگر زحل را بیند یا صاحب چهارم را ضیاع و املاک و سرای
و اب و زمین و که خداوند بود اندر غربت و اگر صاحب دهم را بیند

اندر چهار برج بود ش و اگر صاحب هشتم را بیند مرگ وی اندر غربت بود و اگر
خداوند طالع اندر وتد بود یا ناظر زحل بود سود او کم سفر بود و اگر زایل بود
و اگر صاحب سفر اندر وتد بود مولود صاحب سفرها بود خاصه چون ناظر مریخ بود
صاحب طالع و صاحب سفر اندر وتد و ناظر مشتری و عطارد مولود خداوند علم
و ادب بود خداوند نهم اندر خانهای زایل بیکی حال بود مولود در اوج و کارهاست
تمام شود و اگر بپرسد که سفر بکدام وقت بود چون وقت که صاحب طالع یا صاحب
سفر اتصال کنند چون درجه بدرجه رسند یا بموضع یکدیگر یا بنور و جسد
و مریخ دلیل قوت سفر باشد اندران روز یا ماه یا اندران سال اگر
دلیل سفر اندر هبوط یا اندر وبال یا اندر موضع بد بود دلیل تباهی سفر بود
و باشد که بیرون نکند کس از شهر اگر صاحب هجین بود این سفر نکرده باطل بود
رجعت صاحب طالع یا صاحب تاسع یا کوکبی غریب اندر طالع یا نهم یا بعضی ازین
میلان سفر دلیل کند بر بیرون کردن از شهر اگر دلیل سفر یا کوکبی که [illegible]
تدبیر سفر نزدیک باشد رجعت را دلیل کند برانکه این مسافر از راه باز
گردد فصل سوم در معرفت احکام خداوند نهم در دوازده خانه چون
صاحب نهم در طالع بود مولود یا سایل را نیکو بود مذهب و سیرت و روش
کلام بود و اگر مشتری را بیند یا عطارد را خداوند علم و دین بود و فخر کند خاصه
چون زهره ناظر بود و اگر صاحب نهم زحل بود افسونگر بود و مشتغل در دین
و مذهب و دین و مذهبهای رکیکه و قدیم منسوخ شده دارد خاصه چون راجع
باشد و عطارد نیز اندرین میانه اگر راجع باشد یا هبوط اندر برج نهم

باشد هم

بود هم بود و معطل باشد یا سوخته و به تهمت بود و اندر سفر جراحت
بدو رسد و اگر مشتری باشد راست دل باشد و خدای‌شناس و عالم و جوانمرد بود
و دوست دارنده علم و معرفت باشد و میان مردمان شناخته و معروف
است و نیکنام بود و اندر سفر مال بسیار یابد و اگر [illegible]
و اگر خداوند خانه نهم مریخ بود تهمت سایل اندر سفر حرب را بود و سلاح
و لیکن در دین و مذهب سست دارد و قصد خون کردن و کشتن دوست دارد
خاصه چون طالع اسد بود و تخلیط افکننده بود میان مردمان و اگر طالع حوت
بود سفر کردن و ازان بهره دین بود و کارهای چیست را اندر غربت مشغول
بسیار رنجش آید و زیان حال بود و نیز باشد که اندر غربت ها رو گرداند ترس رنجش
و از دزدان زیان رسدش و هر چند که سفر جهت دین را باشد افزون اندرین
تهم باشد و اگر آفتاب بود اندر طالع در سفر او را نیکوئی بسیار رسد و پدید
و اندر کار دین صلب بود و پاک اندیشه و سبب عمل دین سلطان جوید
و اگر زهره باشد اندر طالع در سفرها شادیها بیند و اندر راه ایمن باشد
و اگر طالع دلو بود بهتر بود و اگر سنبله باشد فروتر ازین و از دین متهم
باشد و نیز نکنند اندر حق تهمت بیرست(؟) باشد و اگر عطارد باشد دلیل کند
بر رشوت دل و به کار رسد اندر سفر دست نهند نیکی بر آید و با علما و خرد
مندان پیوندد و علم حدیث مشغول بود و اگر طالع میزان بود و شمس سایل
پر اندیشه بود و بر وی دروغ گویند و وی آن هم کار روی نشناسد
بوند و اگر طالع جدی بود سایل دور اندیش و قلم دست بود و علم

یابنده باشد و با مردم دانا صحبت ندارد و از مردم ستوه و دیگر اینکه کس بود و با قوم
زمین بود اگر ماه بود سختیها بود و رنجها رسد و در کار دین سستی دارد
و اینکه گفتم اگر بوقت ولادت چنین افتاده بود انگاه دهر بود و با نور
ضمیر سایل از نها بود و از حدیث دین و مذهب ابای از بدان یاد کردم
که این خانه دین و مذهب است و بطلبه بدان که خانه نهم اگر ذنب درین
بود سایل اندر کار دین بی تهمت بود و نیز انگاه بود که رابع بود صاحب نهم
و بدتر انگاه بود که رابع بود صاحب نهم — خداوند نهم اگر در دوم
بود مولود یا سایل از سفرها روزی یابد و در سفرها مال بهم رساند اگر
مقبول بود بنظر صاحب طالع و صاحب دوم در سفر نیکوئی بسیار بیند
و دین و علم و ادب یابد و اگر مسعود بود و لیکن نامقبول مالش تباه
شود و منفعت نیابد و از دین و علم و دین و ادب منفعت یابد و از مال
مال باشد اگر مقبول یا مسعود بود ۱ صاحب نهم اندر سیم مولود
یا سایل را برادران و اقربا از اهل خیر باشند و بعضی بغربت افتند و
زندگانی کنند و دلیل کند بر پارسائی برادران و مطیع گشتن زنان
برادران و اگر منحوس یا راجع بود دلیل کند بر منافقی برادران ۸
صاحب نهم در چهارم مولود را آب و زمین و ضیاع بسیار شود و از ملک
پدرش و از او نبود دلش بر رود و این منزل بر زندگانی لد و ویران شود
و پدرش در غربت بمیرد و تباهی حال مادر و پدر بود و ناامنی و پیران
و رسیدن غمها و بی رهایی بود شبیه و اعضا و نقصان و ویرانی خانه

قدیم ۵ صاحب نهم در پنجم مولود بشهرهای دور برود و فرزندش کمتر بود و اگر صاحب پنجم
نیکوحال بود بغربت کار عن کند و حج و غزا و علم و اگر صاحب پنجم نیکو جایگاه
بود و در نگه بود غیب بود بغربت افتد و اگر صاحب پنجم ناظر او باشد فرزندش
باز اید و اگر ناظر نشود در غربت بمیرد و میراث ندو بود و وطن در غربت گیرد ۶
صاحب نهم در ششم بود مولود یا سایل را در غربت بیماریها هلاک حیوانی
بود و اندر وطنش تباهی افتد و اگر بنظر صاحب طالع بود خداوند ستور
و برده بود خاصه اگر صاحب ششم در وتد بود از عمل و کار دین کمتر بهره
یابد و در غربت بیمار بسیار شود و ستور و برده انکه بود نرم و درسته
بود و اگر صاحب ششم ناظر صاحب طالع بود مرگش بغربت بود به تنها و اگر
صاحب سابع در این خانه بنظر صاحب ششم بود و صاحب طالع از نظر ایشان
ساقط بود ستور و برده بگریزد ش ۷ صاحب نهم در هفتم دلیل کند بر بازرگانی
زن و انبار و خصم یا سایل خود اندر کار خصومت راست بود و بر طریق
علم و حق خصومت کند و اگر نیکوحال بود و ناظر زهره بود بهر فرزندگانی
کارش نیکو بود و حج گذارد و مریخ را اگر ببیند نخ کند و خصومتها بود دلش
در غربت زن کند یا زن غریب را زن کند و سفرها بسیار کند ۸ خداوند نهم
در هشتم باشد مولود بخواسته طلب کردن حریص بود و اندر سفر علت بود دلش
و باک ندارد هرگز کرد کردن مال از حلال یا حرام و اگر نحس بود راه دار کرد د
دزد بود و نیز بود مر سایل را جز میراث اید یا میراث بود بطلبد یا حق
و لیکن اندر دین و ادب تباهی بود و نیز شاید که او را کشند سبب تباهی

و نیز بتر آنگاه بود که خداوند این برج و لگانه رابع باشد خاصه چون اندرین میانه
خداوند طالع رابع بود یا منحوس یا بهبوط مر سایل را هیچ عذر نباشد و دلیل دین
از دین وی برابر کفر و نفاق و تباهی بود ط صاحب علم در نهم دلیل کند بر آنچه
سفر دراز کند و اگر خداوند طالع مسعود بود بر سر مولود خداوند علم بود و بر هر چیز کار او خداوند
دین بود و اگر نیکو حال بود هر چه بیند درست و راست باشد و در دین
و مذهب استوار و صلب باشد و بر گوهر برج و ستاره ی صاحب علم در دهم
دلیل کند بر خوبی و استواری کار و یافتن مال از جانب سلطان و دیوانی و بسفر
بسیار کند و اگر در او نیکو حال بود و مقبول بود از سفرها سعادت و نیکوئی
بیند خاصه چون ناحیت آن برج بود و اگر مشتری بود و عطارد را بیند
عالم گردد و در علم استاد شود سخن گوید و یا پیر اهل بود و اگر زهره را بیند
حج کند و کار معاش او از علم و دیانت بود و امانت یا صاحب علم در یازدهم
دلیل کند بر خوبی معاش و شادی دل با دوستان و یاری دوستان
و نیکنامی و تجمل یا مولود را با مردم غریب دوستی بود و از ایشان نیکوئی
و عطاها یابد یب صاحب علم اندر دوازدهم مولود یا سایل دشمن از غربا
بود اندرو پیش نقصان بود که سفر باشد و اگر صاحب طالع بد و منحوس بود
از دشمن غریب گزند رسد و بی ادبی و بی هنری و دشمنی ایشان
بر وی اندیشه و سایل چه در سفر و دین اندیشه خطا بود و دشمن دار
طاعت و علم بود فصل ۱۲ اندر اختیارات اختیار سفر کردن بباید که طالع و صاحب طالع
دلیل اشهرات مولود و سایل اندر دست نهم و صاحبش طالب مقصود

وی است

وی است و چهارم عاقبت کار وی است و نهم سفر وی است و دهم حاجت او
وی است از درجه طالع تا درجه هفتم نیمه جنوبی دلیل راه یافتن و بیت و جای [illegible]
منزل وی است و از درجه هفتم تا درجه طالع نیمه راه بازگشتن هر چه سعید
باشد یا خداوندان برج مسعود و مقبول بود سعادت و نیکوئی در آنجا
بود هر چه نحس بود یا صاحب او منحوس بود تباهی و فساد در آنجا بود
سفر که باید که ماه مسعود بود و زاید النور و زاید العدد باشد و این مواضع که
گفتم پاکیزه باشند از عقد نور نحوس و سعدان باید که مستقیم و مستولی
باشند و صاحب طالع را متصل کن به مسعود و مقبول و عطارد را در سفر شر
انگیزند و بیرا اصلاح او در سعد متصل کن به مسعود یا چنان کن که او را
هیچ اتصال نبود و نظر و شهادت نبود اگر فرار خواهی و بیم بازگشتن در انجا
قرار بود طالع و قمر را اندر برج ثابت کن بنظر و اتصال نیز ثابت اختیار
اگر کسی فرزند به پیش خواهد فرستادن چنان باید که اندر ابتدای بیرون شدن
زهره و مشتری را بر برج انتصاب کن و ماه را محصور بین السعدین
بود زاید النور و الحساب تا زودتر اندر آید نه با سعادت و اقبال
و نیکوئی و منفعت بود کار وی و نیکو بود اختیار سفر دریا طالع و ماه در برج
آبی کن و برج حمل از اول درجه تا ده درجه و از اول جوزا از هشت درجه
تا آخر و جدی از هشت درجه تا آخر و سرطان و حوت تا [illegible]
از ده درجه تا آخر این برجها دلیل است و موافق است سفر آبی را
و ماه فوق الارض باید و زاید النور و مسعود و متصل به سعدان همچنین

خداوند طالع سعود با به ودارد صاحب هشتم ساقط کن نظر اتصال تا سلامت باشد
وماه و زهره صاحب کل این بیج اجب سعود و مقبول زاید و صاعد بنظر
باید فصل ۲۲ در احکام هفت کوکب و جوزهر در خانه نهم است زحل در نهم
دلیل کند بر آنکه سفر دراز آرزو کند و لیکن بر شدت رسد و اگر کسی غایب
باشد بر آن غایب گمان مرگ برد و لیکن بسلامت بود و اگر نامه فرستد
و رسول و هدیه بر راه اندر آفت رسد و کارها بسته شود و اندر دین
و مذهب سست بود و بیم بود که بر دست او گناه کبیر رود چنانکه اندر زد خشم
رخنه شود و رخنه بزرگ افتد و اگر شهادت بود یا مقبول یا سعود کمتر
بود و منفعت برد از سفر حج و آب دریا مشتری در نهم دلیل کند بر سفر حج
و غزا و در رفتن بکارهای طاعت و علم شریعت آموختن و با اهل قرائت
افتادن سفر و تحویل و اگر سفر کند سخت نیک بود و اگر فاسق بود از
فسق توبه کند و از گناهان کرده پشیمان شود و خوابها همه درست و راست
بیند و اگر شهادت دارد و سعادت او بیشتر بود مریخ در نهم دلیل کند
بر اسباب سفر و قطع اندر راه از نهیب دزدان و نقصان دین بود و
مذهبهان محبت دارد و بر کارهای باطل حریص بود و خوابهای آشفته بسیار
بیند و در سفر جنگ و خصومت پدید آید ... و اگر
شهادت دارد بهتر بود اندک از آن مرتبه شمس در نهم دلیل کند
بانکه اندر دین او قوت رسد و از خداوندان شادی و نیکویی یافت بیند و اگر
سفر کند بر منزل حرمت و نیکویی ... و اگر غایبی دارد نامه و خبر یا بیازار آن

غایب

غایب مژده دهندش و اندر سفر علم و ادب آموزد و علمهای باریک چون اقلیدس
و حکمت و فلسفه و نجوم بخواند و خوابهای نیک بسیار بیند و دولتها یابد از
ملوک و اگر شهادت نبود بر خلاف اینکه گفتیم زهره در نهم دلیل کند بر آنکه
اندر دین و مذهب و شریعت حریص بود و با موختن علم کجد بود و خدای
ترسم دارد و سخی بود و اگر سفر کند شادیها بیند و اندر سفر دین و علم آموزد
و لهو و زن کند و مصلحت بود و از غایب مژده آیدش و اگر نامه و پیک
فرستد بجایگاه رسد و با زرگانیها سود بیند و اندر سفر بعاشقی کار افتدش
و خوابهای بسیار خوب بیند و بعلوم موسیقی و ساز رغبت یابد که بجای آن
همه اندیشه‌اش بود و فرا موش کند و اگر شهادت نبود غم و الم رسدش
از طبقات زهره عطارد در نهم دلیل کند بر سفر و بدان سفر علم آموزد و با اهل
علم و حکمت صحبت دارد و دوستی خبرها و نامها از غایبان بودش و در رغبت بود
با موختن علم و خط و بلاغت و نجوم و حساب اعمال دیوان اندیشد و بعرف و اقبال
و اندر سفر تجارت نماید و چیز آموزد و در این فنون معروف گردد و اگر
شهادت ندارد آن را که از دیوانیان و زیان بیش آیدش قمر در نهم
غم و کدورت بیش آیدش و اگر شهادت دارد و مسعود دلیل کند بر نیکوی
سفر و دوستی با بزرگی اندر کارها و نیکویی از سلطان و اگر منحوس بود دروغ
و چون نجس ناظر بود و بهیچ جای نباید رفت اندر دین و مذهب تهمت آرد
راس در نهم دلیل است بر صبا رگی سفر و افزونی علم و طلب در دین و مذهب
و پیش آمدن نیکوییها و بر آمدن حاجت و اگر با مشتری نیز بود دعاها

و نمازهای حاجت اموزد و اگر زهره متصل بود علم طلسمات اموزد و اگر عطارد
بود نیرنجات و طلسمات و نجوم اموزد و اگر زحل بود جادوئی و افسون و دیگر
و حیله را اموزد **ذنب در نهم** حذر باید کردن و هیچ کار نیست و هیچ کار [illegible] نکند
اید و غلط شود و نه [illegible] و دینش شود و در دین [illegible] نکرده
و دشمن بر وی ظفر یابد و دینش تباه شود و اگر با زحل یا عطارد بود سحر
و نیرنجات اموزد **فصل ۲۵ در رجعت صاحب نهم و احتراق و ذنب و نحس نهم** چون
صاحب نهم راجع شود در سفر و نقل و تحویل بد بود و از او منفعت نه بیند
بلکه ضرر رسد و باز گشتن از سفر بود و راه غلط کردن و ناتمام باشد
کارها و داد و ستد اندیشه باید نمود و از [illegible] بر مردم خوب و [illegible]
حذر باید کرد **احتراق صاحب نهم** دلیل کند بر آنکه سفر و تحویل نشاید کردن و نزد
بزرگان نشاید رفت و بطاعت و عبادت و صحبت با نیکان مشغول
بیش اید ش و بر [illegible] و درویشان رحم الله ش و صدقه دهد
بر سبیل حق **فی نحس احتراق در نهم** دلیل کند بر نقصان و تباهی سفر
و منع کارها و ضعیف در دیانت و [illegible] در کارهای دینی و مذهب و ملت
والله اعلم بالصواب **البرج العاشر من الطالع و فیه [illegible] باب فصل اول**
در عمل سلطان و منصب اگر سائل بپرسد از عمل یا سلطانی و [illegible] و خدمت و خلعت
که امید دارد از سلطان یا از کار و شغل که جوید تمام شود یا نه بنگر
بصاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع یا قمر با صاحب وسط السما یا بکوکب
در وسط السما بود متصل شود یا با آفتاب متصل شود و آفتاب در وتد

بود

بود و قوی بود و یا قمر اندر دهم بود یا صاحب طالع آنچه بجوید تمام شود و طلب
[illegible] و اگر صاحب دهم در طالع بود یا بصاحب طالع متصل شود یا شمس در طالع
بود یا بنظر صاحب طالع بود سلطان و میر او طلب کند و شغل خویش [illegible]
و اگر نظر شان مقبول بود بهتر و نیکوتر باشد با ستایش و حمد و ثنا و اگر
غیر مقبول بود خیر و منفعت کمتر بود و مقصود تمام بر نیاید و اگر [illegible]
نبود و نه نیز اندر مواضع حاجت باشند دلیلان چنانکه صفت کردم نیکو
ناقص جامع [illegible] و اگر میان ایشان اتصال بود آنچه بجوید تمام شود
بدست سلاطین و [illegible] و مردمان [illegible] که امید دارد و اگر قبول
بود بهتر بود و نیکوتر و اگر قبول نبود نقصان افتد اندر آن حاجت
و اگر اتصال از مودت بود باسانی و نیکوئی بر اید و اگر اتصال از عداوت
بود برنج و دشواری و [illegible] بر اید [illegible] و اگر مقبول نبود بر نیاید و اگر
قمر بصاحب وسط السما متصل بود از طالع آن کار بر نیاید و اگر قمر [illegible]
بصاحب طالع متصل شود بر آمدن آن کار بهر وقت [illegible] دو دلیل
که [illegible] منحوس بود یا بجای [illegible] بود آن جنس الکوکب [illegible] بود و اندر راست
تباهی و نقصان پدید اید و اگر مسعود بود یا بجایگاه نیکو [illegible]
از آن جنس بود که این دلیل منسوبست [illegible] و اگر صاحب طالع
متصل شود بسعدی که اندر وسط السما بود یا در یازدهم یا اندر طالع یا
اوتاد دلیل کند بر تمامی بر آمدن حاجت و سلطانی و اگر مقبول بود
بکوکبی که [illegible] یا کوکب [illegible] از احتراق و رجعت و هبوط و وبال [illegible]

دلیل کند بر شتاب آمدن آن کار اگر قابل قمر منحوس بود یا بر احتراق و یا بر جهت [رجعت]
یا با هبوط یا وبال آنکار بر شتابیه بکند و صاحب طالع را با دلیل سلطان اتصال قبول
بود یا رد النور یا جمع النور یا نقل النور و امثاله دلیل کند بر شتاب آمدن عمل
و سلطنت و اگر صاحب طالع در خانه بود آن عمل در شهر و زمین خویش کار بندد
و اگر در شرف بود آن عمل بجای راند که وی را در آن زمین معروف باشد و نیز عمل
به بسیار جایها و عمل راند بزرگوار بود و با منزلت و اگر در مثلثه باشد عملش [سخت]
نیکو بود با آبروی و جاه و منزلت باشد چنانکه در شرف بود اما کمتر از وی بود و اگر
راند عمل را که آنجا اورا مقداری معروف باشد و اگر صاحب طالع اندر حظوظ [سخت]
خویش نبود عملش در زمین بوده آنجا معروف نبود و آنجا مجهول و از عملش
با آبرو و منزلت و جاه نشود و هم بر این قیاس حکم کن و اپس ضعیف کرد
بنگر بسهم السلطان اگر صاحب سهم یا صاحب شرف یا صاحب حد یا صاحب مثلثه
یا صاحب وجه بر جنس برت متصل باشد یا ناظر یا این هر پنج دلیل برت متصل باشند
و همه مستقیم السیر باشند اعمل و سلطانی و اکار رهیجر بید چابد فصل دوم در معرفت
وقت یافتن عمل و پادشاهی [illegible] و اپس بگوییم چون معلوم شد که عمل یا سلطانی
بدست سایل خواهد رسید و خواهی بدانی که کی میشود بنگر از درجه سهم السلطان تا شمس
یا تا درجه مشتری هر کدام که قوی‌تر است و نیکو جایگاه‌تر هر چه جمع شود از درجات
درجه طالع بر وی افزای و از طالع بیفکن هر کجا برسد اگر شمس بدان درجه رسد
و از نحوس دور و پاکیزه باشد آنروز سلطانی یا عمل یافته شود و بنگر بوقت
عمل یافتن در سلطانی از اتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما یا از اتصال

دلایل

دلایل که دلالت کند بر یافتن عمل یا از منتج و میلان اندر طالع یا وسط السما بنگر بهمین
درجات ایشان اندر ربع منقلب در ربع شرقی خاصه مقابل تدبیر سریع باشد هر درجه
یک ساعت بود و باز اندر ربع جنوبی هر درجه روزی باشد و در ربع غربی ماه باشد و در ربع شمالی
سال باشد و اندر ربع غربی هر درجه فصلی باشد از سال و در ربع شمالی هر درجه سالی
باشد خاصه مقابل تدبیر بطی السیر باشد و اگر بر جهای مجسده باشد اندر ربع شرقی
باشد هر درجه از ارباع ماه باشد و اگر ربع جنوبی بود هر درجه فصلی بود و در
ربع غربی هر درجه سالی باشد خاصه مقابل بطی السیر باشد و اندر ربع شمالی هر درجه
یکروز بود قابل بود خاصه مقابل تدبیر بطی السیر باشد و دیگر بنگر مشتری بر وقت
صاحب سهم العمل و السلطان مقارن شود یا متصل و مشتری قوی باشد
آنروز سلطانی یا عمل یابد و مراد حاصل شود فصل سیم در ریاست و ملک و بزرگی
و رفعت یافتن اگر پرسنده ریاست و بزرگی و ملک جوید باید بنگرد اندرین
باب همچنانکه در موالید صفت کردیم اگر بوقت شمس در وسط السما بود اندر خانه خویش
یا شرف خویش و با وی مشتری باشد و یا زهره اندر وتد و نحسان از اجرام دور باشند
از نظر تربیع و مقابله و مقارنه پس دلیل کند بر آنکه سایل یا مولود عالم بگیرد یا ملک
شود و اگر شمس اندر شرف نباشد و نه اندر خانه خویش و لیکن در خانه دوستی
بود ملک یابد اما کمتر از اول مگر جاه از اهل بیت مملکت باشد آنگاه ملک گیرد
بسروری یا ملک یابد به بعض اقلیم اگر عطارد و یا مشتری اندر خانه خویش باشند
و مشتری اندر وسط السما و زهره با وی مقارن باشد و نحوس از برش ناظر نباشند
از تربیع و مقابله و مقارنه دور باشند پس دلیل کند بر آنکه در نیر (?) ملک

گردد یا کاتب و اگر طالع میزان باشد و زحل در طالع بود و زهره در نهم و مشتری اندر دهم
و شمس و مریخ در دهم دلیل کند بر آنکه سایل صاحب قبلات و فرمان و خازن و کدخدای ملک
شود و بزرگی و توانگری ملک بدست آورد و اگر طالع سرطان بود و مشتری در طالع
و شمس در دهم باشد و با زهره و مشتری مقارن بود پس دلیل کند بر آنکه به سالاری
باید و امارت بر لشکر خاصه که قمر در تحت الارض بوتد باشد و اگر شمس در طالع
حمل باشد و مشتری در وسط السما و زهره اندر طالع و قمر در وتد الارض و نحسان
از تربیع و مقارنه و مقابله دور باشند دلیل کند که ملک و دولت گیرد و اگر
خداوند طالع در شرف بود و در وتد دلالت کند بر ملک اگر سعدان در اوتاد
باشند بر اندازه جوهر کواکب اگر طالع سایل اسد باشد و شمس اندر شرف
و زهره و مشتری در دهم باشند و نحسان بر ناظر نباشد از تربیع و مقابله
و مقارنه دلالت کند بر ملک و سلطنت و اگر نیرین متصل شوند بصاحب طالع اندر
وتد و صاحب طالع در وتد باشد خاصه وتد السما هر چه سایل طلب کند از
کار سلطان بیابد و اگر یکی از نیرین صاحب وسط السما باشد و بصاحب طالع
متصل شود اندر وتد خاصه وسط السما دلالت کند بر بزرگی قدر و منزلت
و اگر متصل شود صاحب بعض اوتاد طالع بصاحب طالع بوتد خاصه وسط السما دلالت
کند بر یافتن و اگر قمر متصل شود بکوکبی که اندر شرف باشد بجاه محمود
از طالع خاصه وتد یا خانه یازدهم یا پنجم یا سیم باشد دلیل کند بر بزرگی
و ریاست یافته شود و اندر اوتاد سلطانی یابد و اندر یازدهم و پنجم
ریاست و دولت و سعادت یابد و اندر سیم ریاست یابد در علم و دین

و در

و در هر خانه بقدر رجوع هر آنچه دولت و جاه و سعادت یابد **فصل چهارم در معرفت
اسرار ملک** بنگر اندر سایل بجای دلیل طالع و نیرین اندر میمنه اند یا در میسره
از جهت آنکه هر کوکب را دو میمنه و دو میسره باشد و اگر چنان باشد که دلیل اندر
وسط السما باشد شعاع نشده پس و تربیع و تسدیس هر دو در فوق الارض باشند و این
هر دو را ذو الیمین خوانند و این کار پیش شده بیرون آمده از درجه عام بدرجه
خاص و اگر دلیل سایل میمن باشد دیگر چنانکه این سایل از مردمان دون
و سفله و عامه و بیقدر بوده باشد هر اینه منزلتش بر داشته شود و کارش
بزرگ گردد تا چنانکه از شمار بزرگان و خداوندان نعمت و دولت گردد
و اگر دلیل اندر وتد الارض باشد پس هر دو تسدیس و تربیع در تحت
الارض باشد این را ذو الیسار خوانند و این بد باشد پس صاحب این
طالع اگر ملک باشد از درجه بیفتد یا بدبخت شود از مردمان دون بیقدر شود
و از جاه و دولت و اقبال بیفتد **فصل پنجم در معرفت مواسبه و ملک و مال
و جاه یابد یا نه** اگر کسی را از اهل مملکت سوال کند یا مولودی باشد بنگر بدرجات
طالع استقبال یا قران از مثلثه مثلثه یا درجه طالع مولود یا سایل هر دو که
باشد و دلیل طالع به نیرین اندر اوتاد باشند پس این مولود یا سایل ملک
گیرد با هیبت و قدرت و اگر سوال بروز باشد یا دلالت درجات شمس
بوقت استقبال قران یا بدرجه طالع یکی باشد و سیم که باشد صاحب این طالع
هم ملک بدست آورد و با قدر و منزلت گردد و اگر ولادت یا سوال شب
باشد بسیم درجه قمر بوقت استقبال قران بدرجه طالع اسیح و اندر درجه

باشد و زحل و مشتری بوقت انتقال قران انجا بوده باشد هم صاحب طالع ملکی با قدر
و منزلت بگردد و اگر درجات طالع ولادت یا سوال ان درجات و برج و تد طالع
انتقال قران و یا درجات وتد بشد از اوتاد نیرین بوقت انتقال قران
و یا از اوتاد دلیل طالع قران باشد هم ملکی گردد با قدر و منزلت و اگر طالع
مولود یا سایل برج وسط السما طالع انتقال قران باشد و صاحبش شرقی باشد
و قوی بود و اندر مواضع خویش بود دلیل کند بر انکه مولود یا سایل ملکی بعید الصیت
و با عزت و معزت و قاهر اعدا و دست و چیره باشد بر بسیار از سلطان زمانه
و بسیار ولایت و شهرها بگیرد و غالب شود بر اندازه برج طالع ولادت یا سوال
و قوت و ضعف و نظر کواکب و مواضع دلایل و اندازه اهل بیت سایل
یا مولود **فصل** بنگر بصاحب طالع مولود و اهل بیت مملکت اگر شمس در شرف
باشد یا در خانه خویش یا در وسط السما یا در وتد دیگر و صاحب طالع بدو ناظر
از موضع محمود و شمس نیز مقبول باشد خاصه در اوتاد پس دلیل کند بر انکه
این صاحب طالع ملکی گردد بزرگ و اگر شمس بدین صفت نباشد که گفتیم بنگر
بزحل اگر حال زحل چنان بوده از شمس که گفتیم همان حکم بود و اگر از هر دو
این شهادت نیابی بنگر بصاحب وسط السما اگر این صفت در او باشد
همان دلیل بر مملکت و پادشاهی و اگر قمر موالید بشد بدرجه شرف رسد
دلیل کند بر ولادت ملوک خاصه اگر در وسط السما بود بدرجه شرف
مملکت و بزرگی یابد و اگر قمر منصرف شود از عقده و متصل شود بکوکب
شرقی اندر وسط السما بدرجه شرف دلیل کند بر موالید ملوک و اگر

کوکب

کوکب ثابته که بر قدر اول است و در دویم درجه و دقیقه طالع یا بدرجه و دقیقه وسط
السما دلیل کند بر موالید ملوک و اگر نیرین بدرجات و ستور کوکب ثابته
هم دلیل کند بر موالید ملوک و اگر نیرین بدرجات شرف خویش بود
هر دو در وسط السما با سهم السعاده باشند و سهم السعاده در وسط السما
طالع باشد خاصه اگر یکی از نیرین صاحب سهم السعاده بود دلیل کند بر موالید
ملوک و اگر صاحب اقلیم صاحب وسط السما طالع مولود باشد و بصاحب طالع
مولود متصل باشند و هر یکی در شرف خویش باشند و مشرق باشند
دلیل کند بر انکه مولود ملک گردد بر ان اقلیم که منسوب بکوکب است
زحل دلیل اقلیم هند است و مشتری دلیل اقلیم عراق است و مریخ دلیل اقلیم ترک
است و شمس دلیل اقلیم روم است و ایران و زهره دلیل اقلیم عرب است
و عطارد دلیل اقلیم مصر است و قمر دلیل اقلیم چین است اگر صاحب وسط السما
در طالع باشد و قمر و سهم السما مسعود باشند و خداوندان ایشان اندر مواضع
خویش باشند دلالت کند بر موالید سلطان اعظم و اگر شمس اندر دقیقه
طالع باشد و طالع اسد یا حمل یا قمر اندر دقیقه طالع و طالع ثور بود دلیل
بود بر موالید ملوک و اگر هر دو نیرین بدرجات شرف خویش
باشند دلالت کند بر موالید ملوک و این باب اندر موالید و مسایل
اهل بیت ملک و سلطنت دلالت کند و در اهل بیت روسا دلالت
کند بر بزرگی و ریاست و در اهل بیت عوام و سفله دلالت کند
بر سعادت و الاترقی ولایت باندازه درجه و مرتبه هر کس و لیکن اگر

از عوام بدرجه پادشاهی برسد حاکم ملک شود و به پایه وزارت و امارت رسد
و این بیشتر در حدود قران علویین باشد **فصل و در معرفت آنکه این مرتبه و**
دولت در کدام زمان یابد اگر پرسند که تدبیر مملکت و ریاست و بزرگی و دولت
کرد کی رسد بنگر بصاحب طالع اگر متصل شود بیکی از این سه دلیل زحل
و شمس و صاحب وسط السما باتصال تسدیس بوقت کودکی بدولت برسد و اگر
باتصال مقارنه بود بوقت طفولیت بدولت رسد و بامارت و سلطنت رسد
و اگر اتصال بتربیع بود بجوانی رسد و اگر اتصال به تثلیث بود بوقت
بجکی رسد و اگر اتصال از مقابله بود بوقت پیری بملکت رسد و اگر
صاحب طالع متصل بود بکوکبی دیگر بجز از زحل و شمس و صاحب وسط
السما دلیل کند مملکت بوده باشد و آن کوکب متصل نباشد نه بشمس و نه
بزحل و نه بوسط السما میانه عمر دولت یابد و اگر میانه صاحب طالع و این
سه شخص که گفتیم کوکبی دیگر بوده باشد در میانه عمر دولت و مملکت یابد
و اگر دو کوکب و در آخر عمر یابد و هر وقت که سیر درجه طالع برسد برج
از برجهای دلالات مملکت کند خاصه برج وسط السما و دو شهر از طالع
مملکت نیز هم بدان برج دلیل کند بر آنکه دولت و مملکت یابد
هم بر آن وقت اگر [illegible] باشد چون [illegible] و دیگران هم
فاسد باشند دولت و مملکت کم شود [illegible] آخر مملکت و دولت برسد
این و اگر [illegible] همچنین بجند [illegible] متفق شود هر یک از ایشان مملکت
و دولت رسند و اگر خواهیم که بدانیم که کدام زودتر رسد بمملکت و دولت

هر کدام را

هر کدام را صاحب طالعش نزدیکتر باشد باتصال یا اول اتصال و پیر ابا شد
زودتر بمملکت رسد و معرفت دیگر در وقت اصابت ملک و دولت را
به نوعی دیگر یاد کنیم نوعی دیگر بنگر بصاحب سهم الملک اگر با صاحب طالع مقارن
باشد بوقت کودکی رسد بدولت و اگر تسدیس باشد بوقت برنائی رسد
و اگر تربیع بود بوقت جوانی و اگر به تثلیث بود بوقت کهلی و اگر مقابله
بود بوقت پیری بدولت رسد **فصل در معرفت ثبات صاحب قرانی و والی**
یا حاکم که یک بار چند زمان بوده باشد اگر پرسند که حاکم جدید آید یا صاحب قرانی
که بیرون آید چگونه باشد و این بیرون آینده قایم خوانند بنگر بتحویل
سال عالم بدان سال که دلالت کند بر قیام آن قایم بطالع سال عالم و بنگر
بصاحب سهم اول بغیر زحل اگر مقبول بوده باشد و از نحسان پاک باشد
و ناظر باشند بوی دلیل کند بر نیکوی حال قایم و صلاح و عدل و انصاف
و نیکوی حال رعیت و نیکوئی و اطاعت نمودن و سیرا و همچنین اگر زحل
بموضع محمود باشد و اگر غیر مقبول باشد یا بجایگاه باشد غیر موافق
دلیل کند بر ستمزنش و جور [illegible] و اگر صاحبش فاسد باشد دلیل کند
بر فساد رعیت و دشمن داشتن وی و اکراه [illegible] برون و اگر
صاحبش مقارن باشد به نحس بوقت تحویل قیام قایم پس دلیل کند بر نیکوئی
حال با ابتدای قیام قایم و فساد و تباهی عاقبت قیام و اگر محصور باشد
میانه سعدین و نحسین و سعد از پیش باشد و نحس از پس دلیل کند
بر حال او در اول بر صلاح و در آخر ضعیف و اگر نحس از پیش باشد بر حال

او در اول برج صلاح و در اخر فساد و اگر نحس در پیش باشد و سعد از پی ان نیز بر ان
قیاس و اگر محصور بین السعدین بود یا محصور بین النحسین در اول تا اخر همین حال
بود یا صلاح بود یا فساد و اگر صاحب حبتش متصل باشد بمودت دلیل کند بر نیکوئی
و اطاعت نمودن رعیت ویرا و اگر منصرف باشد دلیل کند بر زمین های نیکو
و وعده های خوب و اگر هجرت کوید بزبان اما کم وفا کند و اگر مقابله بود از او را
منفعت نبود و اگر صاحب برج زحل مقارن باشد بزحل دلالت بر اقتدار رفتن
بر رعیت و ظفر یافتن بر دشمنان و اگر منصرف بود دلیل کند بر ضعف کارش
و زبونی دیدن بر اعدا و اگر در یک برج باشند و کوکب دیگر بود متصل باشند
و باز بیش از انکه از ان برج بیرون اید بزحل اتصال کند دلیل کند بر بسیار
بیرون امدن خوارج بر وی از اهلیت و دولت بسبب رعیتش اید و اخر
ظفر یابد بر ایشان و اگر بزحل متصل نشود و از ان برج بیرون اید بیم ان
باشد که ملک از دست بدهد و کارش سخت ضعیف شود و اگر صاحب طالع
برج زحل تدبیر خویش بکوکب دهد و ان کوکب تحت الشعاع بود دلیل کند
بر هلاک ایشان اعدای وی بر دست دیگری و اگر ان کوکب از تحت
الشعاع بیرون امده بود و مر دشمن او را کار قویتر باشد بر کار رعیت
و اگر ان کوکب متصل باشد بکوکب شرقی و نیکو موضع بود دلیل کند بر
خوارج بر انکه اغاز کار ایشان و دیگر و در کار ایشان همه از ناحیت مشرق باشد
و اگر صاحب بیت زحل بزحل متصل باشد از مودت دلیل کند بر کم دشمنان
و هر بکارزار دشمنان بوی حاجت مند شوند و کارش راست گردد

وقایم

و قایم عفو کننده باشد مر کارزار را و اگر صاحب سابع بزحل بود بموضع قوت
باشد و کواکب تیه بر وی و هند دلیل کند بر بسیاری بیرون امدن خوارج
بر وی و منازع بسبب رغبه نا چند و بسبب راست الات کنند بر وی کشتن کان
و اعوان قایم بیم هلاک شدن باشند مر قایم را بدین سبب و اگر صاحب سابع
زحل که از نیرین باشد یا صاحب عاشر او دلیل کند که خوارج یکی از اهل بیت
او باشد و همچنین نیز اگر شهادت کند سهم الملک چنان که از زحل گفتیم
و اگر صاحب سهم الملک رابع یا تسدیس یا تثلیث زحل باشد و یکی مر دیگر را
قبول کند دلیل کند بر دوست داشتن رعیت قایم را و اگر نظر تربیع بود
میانه تر باشد و اگر نظر مقابله بود دلیل کند بر بسیاری کار بیرون
رعیت مر قایم را و دشمن داشتن و هر کس منازع او شود فصل اگر در
تحویل سال که قایم بیرون اید مستولی باشد بر شمس یا قمر یا بر طالع تحویل
سال عالم از بروج ملوک خاصه در برج منقلب دلیل کند بر بسیار جمع
کردن مال و حریص بودن بر مال و اگر در برج ذو جسدین باشد بر جمع
کردن مال حریص تر باشد و اگر در برج ثابت باشد دلیل کند بر ثبات
وی در مملکت و دوری مدت وی و بعید الصوت گردد و ملک او استوار
دارد و سلطنتش پایدار بود و اگر مشتری ساقط بود از نظر نیرین طالع
مملکت سخت دراز باشد و بانک ما به روزگار به باد دهد و اگر مریخ
به تحویل سال قایم که قیام کند تحت الشعاع بود دلیل کند بر بسیار جمع کردن
مال و دوست بر مال و اگر مریخ بری وی با شمس متصل بود جمع کننده بر

هم کند خاصه چون در هفتم باشد و اگر مشتری زایل باشد و مریخ بوی متصل باشد دلیل کند
بر آنکه مال نفقه کننده باشد بر وی حق و باطل مال را بخورد و بی هیچ مقدار بی خرد
و اگر مشتری با این همه اندر خانهای خویش باشد دلیل کند بر بیرون کردن
مال بر وی و صلاح رعیت باشد و اگر مشتری اندر ربع باشد و آن برج هوائی
بود باشد و موضع قوی بوده باشد از طالع و پاک باشد از نحوس دلیل بود بر
بسیار جمع کردن اموال و طلب کردن بحرص و اگر بخلاف این باشد
مال پراکنده باشد و اگر زحل در تحت الشعاع اندر شرف باشد
و مشتری ناظر دلالت کند بر عمارت کردن قایم مر شهر را و بر اعدا
و ظفر یافتن و قهر کردن ایشان را و اگر مریخ بجایگاه نیکو بود یا در خانه
مشتری و مشتری در خانه او خاصه بنظر مودت دلالت کند بر دلاوری و اطاعت
نمودن اهل مملکت وی را و قبول نمودن وی را باستطاعت و بعید الصوت
و توانا و قوی دست و غالب بر اعدا و بر شهرهای ایشان خاصه چو زحل
بر وی بود و شمس ناظر بود بمریخ و مشتری و دنبه بموضع محمود همچنین اگر مریخ
اندر خانه و شرف خویش باشد یا اندر خانه مشتری باشد بنظر مشتری همچنان
دلیل کند بر عز و بعد الصوت و معروفی اندر میان عالم و اگر مریخ
مقارن باشد مر سهم السعادة و سهم الغرائب را دلیل کند بر آنکه خون
خواره و خونریز باشد و بسیار از اقران را بکشد و بسیار استعمال
کننده باشد مر آلات سلیح را و حرب و سفر و اگر طالع سال عالم
قوام قایم باشد رأس مقارن سعد باشد دلیل کند بر قوت حال قایم

و توانائی

و توانائی وی بر جمله رؤسا و رعیت و هر وقت که شمس بمریخ متصل باشد
بعد قیام قایم و مریخ خالی السیر باشد بزحل ناظر باشد دلیل کند بر بسیاری
جمع سپاه و لشکر بر وی و بیمار حال قایم و فربهی کردن بر وی و گردن
کشی و نفوس داشتن سپاه مر قایم را و بسیاری بیرون آمدن خوارج
بغنیم بسیار باز خوردن مر قایم را و اگر مریخ متصل باشد بزحل دلیل کند
بر آرمیدگی لشکر و سپاه بر قایم و طاعت داشتن مر وی را و ضعیف
حال خوارج و تکسر شوکت ایشان و خاصه چون زحل پاکیزه باشد و اندر
خانه خویش و اگر مشتری ناظر باشد بی نظر وی از زحل دلیل کند بر بسیار
از خوارج بر قایم خاصه از رعیت و از اهل بیت قایم و بعد از سبب
غمها باز خوردن وی و اگر مشتری بزحل ناظر بود دلیل کند بر خاموش
خوارج و ضعیف حال ایشان و ظفر یافتن قایم بر ایشان خاصه که زحل
پاکیزه بود و اندر برج خویش و اگر شمس بزحل متصل باشد دلیل کند
بر سلامت قایم و ظفر یافتن بر اعدا و قوت وی و اگر همچنین زحل از
نحوس پاکیزه بود و اگر شمس از مشتری منصرف شود و متصل شود بمریخ
باز متصل شود بزحل پیش از آنکه از آن برج بیرون شود دلیل کند
بر خروج خارجی بر قایم از اهل بیت وی یا کسی که هم بمنزلت وی
باشد و غنم بسیار بر قایم برسد و باز آخر کار ظفر یابد خاصه که زحل
مسعود بود اندر برج خویش و اگر شمس متصل شود بزحل و از آن
برج بیرون آید دلیل کند بر قوت حال خوارج و شدت که پیش آید

از چهارم و نهم بر عکس این و اگر مریخ از مشتری منصرف شود و بزحل اتصال کند دلیل کند بر بیرون
آیه بر قایم از اهل بیت نبوت و اگر مشتری متصل باشد بزحل دلیل کند بر آنکه
گردن ننهند مر قایم را و فرمان بردار وی نگردد و اگر مریخ از زحل منصرف گردد
و بمشتری متصل دلیل کند بر تغیر وی مر بعضی اهل بیت خویش را و بیرون آمدن
بدین سبب و عاصی شدن مر وی را و اگر مشتری بزحل متصل شود ظفر بیابد
خاصه که اندر خانه خویش باشد و اگر مشتری خالی السیر و پاکیزه باشد خود بخویش
کار خارجی قوی شود و اگر یکی از کواکب اندر خانه هفتم باشد از طالع اندر شرف
خویش دلیل کند بر سختی کار رعیت و تباهی حال ایشان از سبب زمانه وی و اگر
اندر هفتم اندر هبوط خویش باشد دلیل کند بر ضعیف حال قایم و نیکوی حال
رعیت و قوت ایشان و دیگر نیز بخانه دهم از طالع و در دهم خویش باشد
از شمس آنگه برجو ثابت باشد و سعود اندرین برج دلیل کند بر سعادت قایم
و بسیاری فضل وی و طول زمان وی و اگر کوکب اندرین مواضع که صفت کردیم
اندر شرف خویش باشد و یا مشرقی باشد و یا اندر حیز خویش باشد و یا اندر
ناحیت شمال باشد بعرض و زایل السیر باشد دلیل کند بر بهترین سعادت
و قویترین کار و اگر صاحب رابع یا صاحب رابع اندر طالع اندر و بطالع باشد
دلیل کند بر فرمان برداری اعدا و گردن نهادن بر طاعت مر وی را و اگر
صاحب طالع یا صاحب سلطان اندر رابع باشد دلیل کند بر خضوع وی
مر اعدا را و دیگر سهم الملک اگر بجد سعد باشد دلیل کند بر عدل و داد
و اگر بجد نحس باشد ظلم و جور کند و اگر صاحب سهم الملک منصرف باشد

از

از صاحب بیت المال دلیل کند بر تبذیر کردن اموال و اگر متصل باشد دلیل کند
بر جمع کردن اموال و اگر ناظر نباشد دلیل کند بر آنکه مال نزد وی هیچ
قدر و قیمت نباشد

فصل ۸۱ اندر طبیعت و سیرت قایم و صاحب قران

و اگر خواهی تا طبیعت قوایم بدانی بنگر بسهم اول و سهم ثانی و این هر دو سهم
همیشه اندر خانه یک کوکب افتد بنگر بوقت قیام قایم تا شمس بکدام برج است
و بکدام درجه بگیر از شمس تا پانزده درجه اسد و آنچه جمع شود از درجه قمر
بیفکن بعد از آنکه درجات قمر بروی افزوده باشی هر کجا برسد سهم
اول آنجا باشد و سهم ثانی را بگیر از درجه قمر تا پانزده درجه سرطان
و درجات شمس بر وی افزای و از برج شمس بیفکن هر کجا برسد سهم ثانی
آنجا بود و اگر هر دو سهم بخانه زحل افتد دلیل کند بر استعمال کردن
قایم بر کارهای چاه و چوب و کاریز و عمارتها و مانند این و اگر هر دو اندر
خانه مشتری افتد دلیل کند بر آنکه قایم تیمار کننده باشد بنیز بهدایت و بشرع
و دین و دیانت و علم و آنچه بدین ماند و اگر سهمین اندر خانهای
مریخ افتد دلیل کند بر نگریستن وی اندر کار حرب و سپاه و سلاح
و مانند این و اگر بخانهای زهره افتد دلیل کند بر نگریستن وی اندر
کار حرب اندر کار لهو و طرب و عطر و زینت و تمتع و مانند این و اگر بخا
نهای عطارد افتد دلیل کند بر نگریستن وی اندر کار علوم و حساب و خراج
و کتابت و مانند این و آن کاهتر آید که با دلالت سهمین دلیل قایم
یار گردد تا درست برآید و دلیل قایم آنست که بنگری بقران ملت و قران

و قران دولت تا انتهاهای دیگر بکدام برج باشد اینجا و صاحب اینجا دلیل قایم است
در کنوک که فروتر از دلیل قایم است هنگامیکه دلیل قایم در اوست همچنین تا آخر
قران ملت و دولت **مثال** دیگر چنان است که قران ملت اسلام اندر برج
جوزا بوده و دلیل پیغمبر عطارد بوده و دلیل ابو بکر قمر و دلیل عمر زحل و دلیل
عثمان مشتری و دلیل امام المتقین حجة الله سیف الله اسد الله علی ولی الله مریخ
و همچنین میدان تا بتمامی قران ملت **فصل نهم در مقدار مدت عمر قایم و بنیاد دولت**
و اگر خواهی که تا مدت دوام قایم اعتبر چند گاه باشد بنگر بوقت قیام قایم بطالع انکس
که عقد لوا بسته اند و یا تاج بر سر نهاده و یا بمستقر عز خویش بنشست بنگر
بطالع انزمان و وسط السما و بیرون از هیلاج و کدخدا چنانکه موالید را
بیرون آری و انگاه تسییر درجه وسط السما بیرون آر و تسییر احوال سلطنت
و پادشاهی را و تسییرات و انتهاات هر خانه بیرون آر اگر انتهاها و تسییرات
هر دو بتربیع و مقابله یا مقارنه نحس رسد دلیل قطع کند و اگر شرف و از
نحس باشد از انتهاها یا از تسییر دلیل کند بر شرف و اگر انتهاها و درجه طالع
بجسد رسد و نحس تحت قوت باشد دلیل کند بر قطع و اگر قوت سعد و قوت
نحس باشد دلیل کند بر بیماری اگر تسییر درجه وسط السما نیکو حال باشد و اگر تسییر درجه
وسط السما فاسد باشد تباهی اندر سلطنت باشد و اگر هر دو تباه باشد
حکم کن بر قطع و همچنین شهادت خواه بدین باب از انتهاها و تسییرات
طالع ملت و قران دولت هر وقت که بتربیع نحوس و انتهاها و تسییرات
طالع و وسط السما نیز منحوس باشد دلیل کند بر قطع و اگر سعدان نظر

افکنند

افکنند و قوت سعدان بیش از نحسان باشد نکبت باشد و باز نگردد و این فصل
یاد کردیم از فصل چهارم و پنجم و ششم و هفتم تا بدین فصل همه دلیل است
بر احکام صاحبقران و ملوکان اهل دولت و بر پادشاهان سخن مختصر کن
فصل دهم در معرفت ثبات عمل و سلطنت و هلاک دولت ازو و اگر پرسند
که این عمل یا سلطنت ثابت باشد یا نه بنگر بصاحب طالع و صاحب وسط السما اگر
هر دو متصل باشند بیکدیگر و قابل التدبیر اندر وتد باشد پس آن سلطان
و عمل ثابت باشد و پایدار خاصه که برج ثابت باشد و اگر قابل تدبیر اندر
زایل طالع باشد از آن عمل و ملک بیرون آمدن باشد و باز آید و باز گردد
که قابل تدبیر مقبول بود دلیل کند بر زودی بازگشتن بنیک عمل خویش
بکرامت و بنگر با این همه بشهادت قمر اگر اندر برج منقلب باشد
و بیش از وی هیچ کوکب و تدبیر نباشد و مقبول نباشد و منحوس باشد
دلیل کند بر زودی عزل و اگر صاحب طالع متصل شود بصاحب هبوط خویش
عمل بدست اید و اندروی هلاک شود و دشمن بزرگ پیدا کند بدان عمل
تا صاحب مستقر را هلاک کند و اگر صاحب وسط السما بصاحب هبوط خویش
عمل بدست آرد و اندروی هلاک شود و دشمن بزرگ پیدا کند بدان عمل تا صاحب
مستقر را هلاک کند و اگر صاحب وسط السما بصاحب هبوط خویش متصل شود
آن عمل بماند و اگر دوازده درجه منصرف باشد امید خلاص و رحمت
بود و اگر قمر اندر برج باشد که راس یا ذنب انجا بود اندران عمل هیچ
خیر و نیکوئی نباشد خاصه که میان جوزهر و قمر کمتر از سیزده درجه

سعد بود و قمر خویش متصل باشد و اگر اندر خانهٔ هفتم سعدی باشد گشته شود بدان
عمل و نیز و لیکن معزول شود و اندر آن عمل زنهار نکند و هر کس دیگر را در سلامت
باشد معیوب نکند و گوید بنگر اندر باب سلطانی بمبتز طالع و مبتز وسط السما اگر
میان ایشان مواصلت بود یا صاحب برج هر دو دلیل با ایشان نظر باشد
یا نیرین بوی ناظر باشند آن نیز هم دلیل بر ایشان ثبات است و دلیل کند بر تمامی
سلطانی و ملک و عمل و اگر بخلاف این باشد تمام نشود و اگر دیدی کار تمام شود
بنگر بقوت وسط السما و صاحبش و ضعف و استقامت و رجعت و ظهور و غروب
و تشریق و تغریب و سعادت و نحوست بدان قدر حکم کن اگر سعد کننده مر صاحب
وسط السما را شمس باشد خیر و عمل سلطانی از ملک اعظم یابد و اگر زحل باشد
از مشایخ و دروب باشد و اگر مشتری باشد از قضاة و وزرا و علما باشد
همچنین تا هفت کوکب و اگر آن سعد کننده صاحب طالع بود بجهة خویش یابد
و اگر صاحب ثانی بود از جهة مال و احسان یابد و اگر صاحب سیم بود از
جهة اقربا و سفر نزدیک همچنین تا تمامی دوازده خانه و اگر خواهی تا بدانی
آنچه عامل یا سلطان رسد از نیک و بد از درجه طالع و قمر تسییر میران تا
کواکب اگر نحس رسد تباهی و نکبت آرد و بدرجات کواکب سعد رسد
سعادت بود با شماره درجات منقلب و ذو جسدین و ثابت ب [illegible]
و ماهها و روزها و همچنین میران تسییر درجهٔ وسط السما مر دانستن صلاح
و فساد عمل و سلطانی چون بسعد رسد سعادت آرد و چون بنحس رسد نحوست
آرد و بهر جوهر کوکب و انجا نها اندرین باب مثال در بیکان دیگر باز نمودیم

فصل یازدهم

فصل ١١ در معرفت وقت معزولی سلطان از روز و ماه و سال اگر بپرسند که معزولی
از عمل و سلطانیت بکدام وقت باشد بنگر اندر طالع یا اندر وسط السما هیچ
کوکب هست که دلیل شهادت است هر وقت که آن کوکب محترق باشد
اندر اوتاد طالع آن وقت معزول شود و اگر اندر طالع کوکب نباشد و اندر وسط
السما کوکب باشد که دلیل شهادت بود هر وقت که بنحس یا صاحب هبوط آن
برج بوی متصل شود دلیل کند بر عزل هر وقت و بنگر بدلیل اگر منحوس باشد
یا محترق یا راجع یا باخر وتد خویش ناگهان معزول شود و بنگر بدرجه وسط
السما اگر کوکب منحوس کند و صاحبش نیز منحوس باشد چون قمر بدرجات آن
نحس کننده صاحب وسط السما برسد یا بدرجات نحس کننده صاحب وسط السما
بیک درجه مقارنه شود چون قمر بدان درجه رسد معزول شود یا ملک و ولایت را
خراب کند و اگر صاحب هبوطش اندر وتد بود کارش تباه شود و شدت
پیش آید یا بمیرد و اندر آن و در این باب نیز هم دلیل کند بر عزل خاصه
که صاحب طالع مقبول نبود بکوکبی از وتد و اگر صاحب هبوط وسط السما
بر صاحب وسط السما متصل شود دلیل کند بر خراب و تباهی آن ولایت
و اگر صاحب وسط السما متصل شود بصاحب وتد الارض و قمر و صاحب
فاسد باشد دلیل کند بر عزل و اگر صاحب طالع تدبیر خویش بکوکبی دهد
و آن کوکب اندر وتد باشد دلیل کند بر ثبات عمل و سلطانیت خاصه
که مقابل تدبیر اندر اوتاد باشد بجز وتد الارض که آن جایگاه معزولی
است و نیکوترین وتدها طالع است و وسط السما و اگر اندر هفتم

باشد و ناسپه عمل بدست خصم افتد خاصه که صاحب هفتم ناظر باشد از نظر موافقت
آنگاه دلیل کند که عمل بدست خصم رسد و اگر کوکب مرتفع قبول کند نحوس باشد
و اندر وتد باشد پس آن عمل و سلطانی و عمل بدین سبب هلاک شود خاصه که نحس
اندر چهارم باشد و اگر اندر هفتم باشد اهل آن ولایت بر وی بگروند و دولت
پیش آیدش و اگر با این همه صاحب طالع اندر وتد بود بر ایشان ظفر یابد
و اگر ساقط بود ظفر نیابد بر ایشان و ایشان بر وی ظفر یابند و اگر اتصال
قمر به صاحب طالع باشد و زایل باشد از وتد بنگر که هیچ نحس به صاحب طالع نظر
دارد پیش از آنکه قمر از وی منصرف شود اگر نظر باشد معزول شود و اگر
صاحب خانه دهم به صاحب طالع متصل شود بی قبول آن عامل را بند و استوار
کنند و تباه تر آنگاه باشد که صاحب طالع اندر اوتاد باشد و اگر اندر وسط
السما بود بندش کنند سلطانی و عمل و اگر اندر طالع باشد کمتر از آن باشد
و اگر اندر هفتم باشد کسی بر وی تسلط کنند و از آن بسیار رنج آید و شدت
تباه تر آنگاه باشد که از مقارنه و تربیع و مقابله باشد و اما از نظر مودت
سهل تر و اندازه تر باشد و اگر اندر چهارم باشد بند و زندان و تا
دشت بیند و اگر صاحب طالع زایل باشد از وتد اندر میمنه طالع باشد
و صاحب خانه دهم متصل باشد بند و زندان نباشد آنگاه مر [illegible]
برسد و اگر میسره طالع باشد اندر راه بند کنندش و بدانکه مریخ دلیل بند
و قتل است چنانکه صاحب خانه دهم دلیل بند و چوب و زندان است خاصه
مریخ و صاحب طالع بود و طالع اما بدانکه وجه طالع دلیل حاجبان و دربانان

اگر صاحب

اگر صاحب وجه طالع مشرقی باشد یا اندر اوتاد باشد دلیل کند بر قوت حال
و جاه سلطان اگر اندر هبوط باشد یا بموضع ساقط یا به برج منقلب
دلیل باشد و با حشمت باشد نیز و اهل آن شهر و بر [illegible] و فساد حجاب از صاحب
وجه حکم کن چنانکه صفت کردیم صاحب حد طالع دلیل کند بر حال معیشت
ملک عامل باندازه صلاح و فساد وی حکم کن مر عز و نصرت ملک را یا عامل
را از طالع و مقدار مدار آن مدت وی ثبات و زوال وی را دلیل طالع
و از دلیل وسط السما والیس فیلسوف مصری گوید بنگر به دو ایله یا عامل را از
طالع و صاحب طالع و مر عمل را و آنچه باشد از سعد و مرهت و خیر و شر
و ما جرا آن عمل از وسط السما و صاحبش بنگر و هر کوکبی بود وسط السما یا صاحبش
ناظر نباشد اهل ولایت و آن طبقه مردمان با آن ملک یا عامل
طاعت ندارند و همچنین نیز هر کوکبی که اندر دوازدهم وی باشد
دلیل دایه و بنگر مر خلیفت وزیر از طالع و از صاحبش و از کوکبی که اندر
باشد و مر وزیر را از دوم طالع بنگر و از صاحبش فلان [illegible] پیش از وی
بوده است از نهم بنگر و از صاحب نهم و از عامل یا سلطانی که پس از وی خواهد
بودن از برج یازدهم بنگر و از صاحبش هر یکی را علیحده بنگر به صلاح و فساد
و خیر و شر و آنچه جا به جا حکم کن و اگر خواهی که بدانی که حال دولت که پیش
از وی بوده است چند گاه بود بر عمل بنگر از درجه شمس تا درجه وسط
السما آنچه برسد از درجات چندان سال یا ماه یا روز برده باشد
و هر چه از درجات جمع شود از مشرق بیفکن هر کجا برسد سهم سلطان

ای باشد بنگر تا طالع کدام کوکب است واگر صاحب عاشر اندر خانه یا شرف خویش باشد
پس سالهای بسیار بسر برد و بعد [illegible] واگر صاحب عاشر راجع یا محترق یا تحت
الشعاع یا منحوس باشد یا [illegible] بود یا [illegible] بعد [illegible] زود بسر برد [margin: خورد]
واگر خواهی تا بدانی که از کدام جهت است بنگر بصاحب طالع بکدام برج اندر است
اگر اندر برج آتشی باشد از طرف مشرق باشد واگر برج مغربی بود از ناحیت مغرب
آید واگر برج خاکی بود از ناحیت جنوب آید واگر اندر برج آبی بود از ناحیت
شمال و اگر صاحب طالع زحل باشد از دهقانان یا هندوان باشد واگر
مشتری باشد از عراقیان و وزرا و قضات باشد واگر مریخ باشد از اهل ترک
باشد یا از خراسان و همچنین میگوید تا تمامی هفت کوکب واگر خواهی تا حال
رعیت بدانی بنگر بصاحب هفتم و صلاح و فساد و اتصال و نظر وی بصاحب وسط
السما بود از آنجا حکم کن چنانکه بباید واگر خواهی تا حال آن شهر بعین زاده
آن بدانی از هفتم نگر و از صاحب هفتم و از سعد و نحس و نظر و اتصال سخن گوی
واگر صاحب طالع سعد بود محمود و ثنا نیکو باشد واگر نحس بود نکوهش او بود
بد باشد و بوقت امارت و عقد لوا اگر قمر یکی از نحسین منحوس باشد
دلیل کند بر شکایت واگر قمر زاید النور باشد و مریخ بود رنج بسیار بزد
واگر مریخ اندر هفتم باشد و اگر اندر طالع سعدی باشد اندر آن عمل کشته
شود واگر بجای مریخ زحل باشد بمیرد اندر آن واگر بوقت نشستن
بجایگاه امارت قمر با راس باشد یا با ذنب پس دلیل کند بر بسیار رنج [illegible]
مگر چون آن نحس از آن مواضع اصل زایل شده باشد و مشتری [illegible]

موضع

موضع شعاع افکنده معزول شود ولیکن غم و حزن بسیار بیند و دیگر آنست
کی هر چند سال [illegible] تا درجه وسط السما تا درجه نحس [illegible]
هر درجه یکی سال یا ماهی یا روزی بدرجات مطالع فلک مستقیم تا هر ساعت
مستوی [illegible] باشد و هر دو ساعت دو سال یا دو ماه یا دو روز باندازه
برج ثابت و ذو جسدین این آزموده است و بعضی حکما گویند بگیر از درجه
وسط السما تا درجه نحس بدرجات مطالع فلک مستقیم آنچه برسد بر اجزای
ساعات وسط السما قسمت کن آنچه برسد هر ساعتی سالی بود یا ماهی یا روزی
باندازه برج وسط السما اگر ثابت بود یا ذو جسدین یا منقلب **فصل ۱۲ در معرفت**
معزولی عامل و سلطان [illegible] اگر کسی پرسد از معزولی سلطان و [illegible]
ز سلطان باشد بنگر بخداوند وسط السما اگر اندر وتد بود یا مایل وتد بود
بدانکه این سلطان پایدار است و بهتر آنگاه بود که آن برج ثابت بود
و نیز سعدی بوی پیوسته باشد و نیز بهتر آنگاه بود که اندر شرف خویش
باشد واگر خداوند وسط السما از اوتاد مغربی بود یا اندر ربع جنوبی
باشد یا اندر بعد [illegible] زایل و ساقط یا هابط اندر فلک [illegible] یا سریع السیر
بطیء السیر گردد یا راجع باشد بدرجه هبوط رود این همه چیزها دلیل کند
بر ضعیف سلطان و عامل واگر اندرین میان منحوس باشد یا محترق
شود از عمل و سلطان معزول شود خاصه چون اندر برج منقلب باشد
و همچنین اگر خداوند وسط السما کوکبی [illegible] الکوکب [illegible] حال و صفت
همچنان باشد صاحب وسط السما را بعلم حکم [illegible] بود خاصه اگر کوکب

خداوند وسط السما بود دلیل کند بر ضعیف و سستی سلطان و ردی عیز و زیان و نقصان
و اگر قمر اندرین حال چون خداوند وسط السما بود نیک و بد حکم وی بیشتر و قوی‌تر
باشد از قوت سلطان و ضعیف وی اگر سلطان معزول شده باشد و خداوند وسط
السما زایل وتد باشد یا ساقط باشد از وتد و نیکس بکوکب منحوس شود و اندر شرف
باشد یا اندر وتد یا مایل وتد امید بود سلطان را باز بعمل خویش باز رسد
و اگر برج وسط السما منقلب بود یا صاحب وی اندر برج منقلب باشد
این سلطان بسیار معزول شود و اگر باخر برج باشد چند بار معزول شده
باشد و اگر سایل پرسد این معزولی چند گاه باشد نیک بنگر درجه وسط
السما را تا کوکب نحس یا شعاع نحس و بار بنگر اگر درجه وسط السما برج ثابت
بود هر درجه سالی گیر اگر ذو جسدین بود هر درجه ماهی گیر و اگر منقلب بود
هر درجه روزی گیر یا ساعتی و اگر بجای نحس سعد بود دولت و سعادت یا جم
بچندین سال یا ماه یا روز و اگر پرسد از پس این سلطان اینجا سلطان
که باشد بنگر ببرج یازدهم که اندر وجه کدام ستاره و صاحبش کیست
از پس وی این نشیند و اگر پرسد که پیش از وی سلطان که بود ببرج
نهم بنگر و الکوکب اندر وی بود و صاحبش و اگر از رعیت و اهل بیت
پرسد بنگر که خداوند وسط السما یا قمر اندر کدام برج است خداوند
برج دلیل رعیت و اهل بیت سلطان باشد و بر اندازه نظر ایشان
از دوستی و دشمنی حکم کن اگر خداوند وسط السما یا الکوکب دلیل سلطان
مستعلی باشد بد الکوکب اندلیل رعیت است دلیل کند که سلطان

بر رعیت خویش قادر است و اگر دلیل رعیت مستعلی باشد بدان کوکب
ان دلیل رعیت است دلیل کند که سلطان بر رعیت خویش قادر است
و اگر دلیل رعیت مستعلی باشد بر دلیل سلطان دلیل کند که رعیت بر سلطان
مستولی باشد اگر صاحب وسط السما با ان دلیل با راس یا ذنب باشد و یا این
نیرین دو ستاره که دلیل رعیت است مقابله باشد مر دلیل سلطان را دلیل
کند که این سلطان بدست غوغا کشته شود و بتر انگاه بود که این دو دلیل را صحبت
کار زحل باشد یا مریخ یا بتربیع نگرد و یا بمقابله مر دلیل سلطان را این نیرین
نحوستها و هلاکت بدست غوغا و اگر دلیل سلطان مقابله باشد مر اجتماع را
داهیرا خاصه که راس و ذنب نزدیک بود بدرجه اجتماع این دلیل هلاکت
باشد بغوغا کشته شود اگر دلیل سلطان میان دو نحس باشد هلاکت سلطان
باشد اندر حبس اگر نحس قوت اندر برج دوم باشد یا برج یازدهم
خداوند هبوط صاحب وسط السما باشد یا هبوط دلیل سلطان بود دلیل
هلاک سلطان بود و شکسته شدن خزینه و اگر سلطان از تن خویش
پرسد از طالع حکم کن چنانکه از وسط السما کنیم و خصم سلطان را از
هفتم بنگر و یا دیگران سایل را از دهم بنگرد یا دیگران خصم را از هفتم بنگر
اگر صاحب هفتم علوی باشد و صاحب طالع سفلی دست خصم قوی‌تر باشد
و اگر بخلاف این باشد سایل را دست قوی‌تر باشد و همچنان حکم کن اندر
باب خصومت و دعوی بگفتیم والله اعلم فصل ۱۴۳ در معرفت حال سلطان که صاحب
باشد باز سلطانی اید یا نه اگر پرسد از سلطانی که غایب باشد که سلطانیت

خویش آید یا نه بنگر باتصال صاحب طالع و صاحب وسط السما اگر میان این دو ان
قبول بود دلیل تدبیر بوسط السما ناظر باشد آن سلطان بسلطانی خویش
باز آید و اگر قابل تدبیر بوسط السما ناظر باشد و قمر نور دهد کوکبی وسط السما
رد کند دلیل کند بر باز آمدن بسلطانی خویش و همچنین اگر کوکبی نور دلیلان
جمع کند یا بوسط السما ناظر بود هم بدان سلطانی باز آید و اگر اینکه گفتیم
هیچ چیز نباشد صاحب طالع نگر اگر راجع بود باز آید و اگر قمر صاحب
وسط السما ناظر باشد و صاحب وسط السما بموضع خویش ناظر باشد باز
آید بسلطانی خویش خاصه که قمر اندر برج منقلب باشد و اگر صاحب طالع
راجع نباشد بنگر بقمر اگر بصاحب طالع متصل باشد یا بکوکبی که اندر طالع
باشد یا بکوکبی که اندر وسط السما باشد باز آید بسلطانی خویش و اگر صاحب وسط
السما بصاحب هبوط خویش اتصال کند دلیل معزولی باشد و همچنین صاحب
طالع نیز و اگر دلیل عاقبت بدلیل سلطان متصل باشد سلطانیت ثابت
باشد و اگر منصرف شود دلیل سلطان از دلیل عاقبت بمحل خویش باز
آید و اگر دلیل سلطان بدلیل عاقبت متصل شود معزول شود و اگر
دلیل سلطان بدلیل سفر متصل شود معزول شود و اگر صاحب عاقبت
بدلیل سلطان معزول نشود فصل ۱۰۳ در معرفت آنکه میان سایل و سلطان
محبت چگونه باشد و اگر کسی بپرسد که میان من و سلطان محبت چگونه باشد و اتفاق
و اختلاف چگونه بود و اگر صاحب طالع بجایگاه قوت باشد و متصل باشد
بصاحب وسط السما و هر دو سعدان باشند و میان ایشان قبول بود اتصالی

از مودت بود دلیل کند بر دوستی میان وی و سلطان و نیکویی و محبت و این
و منفعت یابد بسیار و اگر اتصال دشمنی [illegible] اوتاد بار دلیل کند بر منفعت
عظیم خاصه که اندر حظوظ باشد و قمر و اگر متصل باشد بصاحب طالع و صاحب
طالع سعد باشد و میان ایشان قطع نکند نحسی هم دلیل دوستی و محبت و نیکویی
باشد و اگر قمر منحوس باشد و صاحب بیت القمر اندر طالع باشد یا صاحب طالع
نیک جای باشد و سعد باشد بجای آن نحوست قمر و اعتماد بر این سعد آن کن
و اگر دلیل که گفتم منحوس باشد فساد از جوهر وی باشد و از جوهر آنخانه
که اندر وی باشد فصل طالع مولودان ملک یا طالع عقد لوا [illegible] طالع خویش
بنگر اگر دلایل طالع ملک با دلایل طالع تو بنظر و اتصال مودت و قبول
بود موافق یکدیگر باشد میان تو و میان ملک دوستی و محبت باشد و منفعت و
و اگر بخلاف این باشد خویشتن از وی دور باید داشتن فصل ۱۰۵ در معرفت
آنکه سایل از سلطان منفعت بیند یا نه اگر بپرسد که مرا خیری یا فایده یا راحتی
از سلطان و یا از محبت وی باشد یا نه اگر قمر متصل شود بسهم السعاده
و هر دو مسعود باشند دلیل کند بر یافتن خیر و منفعت و فایده باندازه
و جایگاه [illegible] و اگر بر خلاف این بود چیزی نباشد و اگر قمر و سهم السعاده
هر دو مسعود باشند و مریخ بسهم ناظر باشد دلیل کند بر ربودن مال
سلطان و اگر [illegible] باشد [illegible] آید و گریزد و بنگر بصاحب عاشر
و یا کوکبی که اندر وی باشد اگر دلیل طالع بوی متصل باشد و یا قمر و هر دو
دلیل اندر یازدهم باشد جایزه از مال سلطان بطلب [illegible]

واگر صاحب عاشر صاحب طالع متصل باشد ویا اندر طالع باشد مال سلطان
بیابد باسانی و بی‌حرص و طلب و اگر نظر مودت باشد بموافقت یابد و اگر مخالفت
باشد مال سلطان بیابد باسانی و بحرص و طلب و اگر نظر مودت باشد بموافقت
یابد و اگر مخالفت باشد برنج و تعب بسر دشمن و بیم و ترس یافته شود و اگر میان
ایشان کوکبی جمع نور باشد پس بجوهر آن کوکب جامع و جوهر آن خانه که اندر وی است
کوکب جامع ازان جهت یافته شود و اگر ناقل النور باشد بشفاعت [illegible] سلطان
یافته شود خاصه که میان ایشان قبول بود فصل ۱۲ در معرفت حال عمل و محنت
و طریق دیگر اندر باب عمل و سلطان از قول ابو معشر رحمة الله علیه بنگر با آفتاب و صاحب
طالع اگر میان ایشان اتصال بود مولود را از کار سلطان روزی باشد
و اگر اتصال مر صاحب طالع را بود با آفتاب یا صاحب وسط السما مولود خود
کار سلطان بود و اگر اتصال آفتاب را بود یا صاحب عاشر را با صاحب طالع
سلطان جوینده کار او بود و اگر میان ایشان قبول بود آن بهتر بود و اگر زحل
صاحب مولود یا سایل شد آن کار بود دان کار او بود تا زنده بود و از وی حال
کنده دشمنی بیند که مرانی بودش و قوم زیر دست او بوند و اگر آفتاب
قوی حال بود یا صاحب عاشر خداوند کارش قوی بود و اگر صاحب آن خانه عطارد
بود یا مشتری و صاحب طالع بری سعد بود مولود اندر کار صنعت و حرفت دانا
بود و اگر نیکو حال بود بدو اندر بانگ و نام گیرد و اگر مقبول بود از وی
مال گرد کند و اگر مقبول نبود مال دشوار گرد کند و اگر از حالها در نگر
بنگر بقمر و صاحب وسط السما و هر دو دلیل ها در است و میان دلیل ها

دو دلیل

دو دلیل ها در بنگر از نظر و اتصال و موافقت و مخالفت همچنان حکم کن که از حال آن
و شمس شرح صفت کردیم خانه چهارم و اگر ماه یا صاحب آن خانه اندر برج هفتم
باشد مولود را مادری بود و دارنده دیگر بود و اگر صاحب این خانه زهره بود
و زهره نیکو حال بود و صاحب طالع بدو مسعود بود مولود را کار رهبر کار مغنیان و رامشگران
بود و خداوند لهو و طرب و اگر مریخ بود و صاحب طالع بدو مسعود بود کارش
کار سلیح بود و خداوند حرب و دهقانان و اگر زحل بود کارش کار سخت
بود و کار مریخ بیند بنگر گوهر آن خانه که صاحب الطالع اندرو بود و از آنکه بر جمل
مسعود بود و اگر آفتاب بود کارش کار سلطان بود پس اگر منحوس بود کوکب
ازین کواکب که گفتیم حذر باید کردن ازان کار و اگر اندرین خانه نحس بود
مولود را کار و کیفیت و لقب چه بود که از وی نکوهش باید صاحب چهارم که اندر
طالع بود مولود را از کار سلطان بهره بود خاصه که صاحب طالع را آفتاب را
بهبیند و اگر این کوکب مشتری بود یا عطارد و نیکو حال بود مولود را از
تجارت و از عمل بهره بود و خداوند صنعت و حرفت بود جهان نام [illegible]
دو دلیل دیگر بنگر که روشن است از قول حکمای اوایل و حکمای زمانه اگر قمر
اندر وسط السما باشد یا خود خانه قمر باشد کار وی کار [illegible] بود روز بروز
روزی جایه کردن و باب پیوسته بود یا رسول یا طوافی باشد یا مرد
میانجی کن باشد و کوکب وی اندر [illegible] بود و باز بنگر بقمر اگر بزحل متصل باشد
کار وی پالیز بانی باشد یا از آسیا بانی و آنچه بدین ماند و اگر بمشتری
پیوسته کار وی سخت نیکو بود از روی صرافی و خرید و فروخت [illegible]

فروشی بازرگان بیشتر که بدام برج است و اندر وبال کدام پیشه است مر او را
بدان منسوب کن مثلا اگر مشتری اندر خانهٔ ششم بود یا برده فروشی بود یا تاجر
حیوانات اتصال قمر مر کواکب را ان دیگر را همچنین قیاس کردن و اگر قمر
بمریخ پیوندد معیشت وی اندر سفر بود یا غارت و عوانی باندازه طبع برج
و طبع مریخ و اگر بشمس پیوندد کار وی با سلطان پیوسته بود و اگر بزهره
پیوندد کار وی بزنان و مطربان و عطاران پیوسته بود و اگر بعطارد پیوندد
کار وی بدبیران پیوسته بود و بازرگانی و چنگ نوشتن و کارها و مستوفیان
و کارهای باریک چون مطربی و مانند این و اگر این خانه عاشر عطارد بود
از انکه خانه وی نه بدین است وی اندر یک صناعت تنها نبود و اگر
عطارد با زحل بود این مرد کل کار بود و در رود گر و یا کاری که با خاک و چوب
بود و یا دکیل و آهنگر خوار بارها بود و اگر بمشتری پیوندد کار وی بود و علم
بود و صناعتهای وی پاکیزه بود و یا ان چیز عالمان و حاکمان پیوسته
بود و اگر بمریخ پیوندد کارهای آتش کند چون نیزگری و وزیری و داغ
بدین مانند و لیکن کارش بی احتیال و بی خیانت نبود و اگر بزهره
پیوندد کار وی بزازی بود و عطر و پیرایه فروشی یا مطرب بود یا قوال
یا شاعر و آنچه بدین ماند و اگر خداوند وسط السما زهره بود شغل وی
بکار زنان پیوسته و اگر زحل پیوندد این مرد خلقان فروش بود یا کم بها
کمتر به قیمت فروشد و اگر زحل اندر برج خاکی بود از چیزها فروشد که از زمین بر آید
بکار آید چون آهن و سرب و تیر با صناعت وی حفر کردن این جنس چیزها بود

و اگر

و اگر بمشتری پیوندد شغل وی وزیری بود و مانند وی و اگر وسط السما خانهٔ آفتاب
بود شغل وی بکارهای سلطان باشد و لیکن بکارهای جلالت و بر آوردن دیوارها
و بناها مشغول بود و اگر بمشتری پیوسته بود شغل وی بکارهای امانت بود چون
حاکمی و خزینه داری و مانند این و خزینه داری که جوهرهای قیمتی ملوک را بکار آید
و اگر صاحب وسط السما مریخ بود صناعت وی عوانی و نخاسی باشد بود
و کارهای آتشی و کارهای سلاح و اگر مریخ بزحل پیوسته باشد صناعت
و سفرهای باشد مشکل و دشوار که هر که از انسان بود و سرهای ستوران چون
اشتر و گوسفند و پیل و مانندان و اگر بمشتری پیوندد شغل وی قیمت و نخس کیمیا
باشد و غازیان و ملوک را بکار آید و یا حقه کننده این شغلها باشد
و اگر با آفتاب پیوندد کارها کند و آنچه ان کار بسلطان پیوسته باشد
چون خود و جوشن و زره و مانند این و اگر بزهره پیوندد صنعت وی
زرگری بود و سرایها نشان کند و اگر بعطارد پیوندد و نقاش بود یا دزدان
باشد یا آینه گر یا نیزه گر و اگر از اینها چیزی نبود زند بود یا شمشیر
باز کند و اگر با ماه پیوسته بود آبگینه گر بود یا طواف آبگینه بود یا طواق
جنگ کنند و سنگ شکننده بود و اگر صاحب وسط السما مشتری باشد پیشه
وی عدل و داد باشد چون حاکم و معدل یا خزینه دار یا امانت دار بود
و اگر برج وسط السما حوت بود و ماه اندر شرف مشتری بود یا مشتری
اندر شرف خویش بود یا ماه اندر حوت بود متصل بیکدیگر مروارید فروش
بود که همه مرواریدهای بحر فروشد و اگر مشتری مغرب باشد از اعتیاب یا از

هفتم طالع باشد یا وبال اسد این مرد غواص باشد و اگر مشتری بر حمل پیوسته
باشد دهقان بود یا ضیاع سلطانی اندر دست وی باشد و لیکن هر چه کسب کند
از دست وی برود مگر چه طالع حوت باشد هر چه بدزدد خویشتن باشد هر کارش
کند دلکار از زود برآید و لیکن با نعمت و اندران ستایش یابد و اگر مغربی
بود بر ضد این بود که گفتیم و اگر راجع بود کار وی عجب ناک بود و اگر اندر
هفتم بود و از سبب الکار دیر ابلار سد و اگر اندر شرف باشد اندران
کار ستایش یابد و دولت و آفرین کنند بر وی و اندران کار معروف گردد
خاصه اگر ده سریع السیر باشد و بسعدی پیوسته و اگر اندر هبوط باشد
بلای وی بزرگ پیوسته گردد یا عقوبت افتد اگر خداوند طالع کوکب
علوی بود و خداوند وبال اسد کوکب سفلی بود سایل کار فرمای بود و اگر چنین
اگر خداوند یازدهم کوکب سفلی باشد و خداوند وبال اسد کوکب علوی
باشد و عطارد اندران میان شهادت بود آن بر دست سایل گردد تا
برآید یا از دیگران اگر خداوند وبال اسد کوکب علوی باشد و خداوند طالع
کوکب سفلی سایل خود کار کن باشد و اینکه یاد کردیم مثلی یاد کردیم با تفصیل
یکایک مزاج نه هر یکی پیشه علیحده بهتر معلوم شود چون مثل بخصوص
اندرین باب نگاه کن والله اعلم و یاد کنیم پیشه‌ها که بدین دوازده برج
و هفت کوکب منسوب است تا بعلم نگردن و پیر اساس باشد حمل
قصابی و طباخی و بیطاری و شبانی ثور درزی حلاجی بنایی نقش
کردن روغن ترکی چرم کردن درزی و کار جوزا سراجی ابریشم

زنی

زنی جولاه بافی بازخواهی نه تا به درود گری و پیری کنند و گری صیادی سرطان
پالیزبانی تره فروشی طوافی سقایی گری با به بانی اسد کار سلطان وکیل
بریانگری قصابی روسپی پیل داری و برده فروشی دستور فرمان نقش
دهقانی سنبله کتابت درزی داروفروشی بازرگانی دستاروت معلمی میزان
ترازو و پیمانه ترازو زرگری درم فروشی موذنی امامی و کیب
دور دو گری عقرب وکیل بازخواهی دزدی و عیاری دروغ رواگری مفتعلا
پالیزبانی صباغی گری بانی قصیده خوانی دوک تراشی حدیدگری قوس
وکیل حاکم رایغی زنی دیگر کلانگری دب شبانی و هیزم کش خربندگی و بیت
گری و چاه کنی و دزدی و حکیم بانی فال گوی مستخرجی دلو کار اسیا و کرابه
دچاه کار ریز بیرون اوردن خربندگی حوت کار دریا درود و صید ماهی
و صدف وکیل سرای داروی جمع و ضرب گرفتن بدریا بافی بالا کو
و کرابه بانی دلالت کوکب زحل پیشه‌های چون پوست و چرم و سوزن
است چون چرم گری و پوست گری و پیل گری و نقش گری ملاگری
تمیمت گری سفالگری مندگری و پلاس و حکیم بافی و کاریز و جوی کنی
ملاحی صیادی کنی درزی حمالی سنگ و میوه و بوزینه و درشتی استر
بانی دروازه بانی و هر چه بارنج و کشنده و درشت است همه از زحل
است مشتری وزیری و حاکمی معدلی موذنی امامی و منبرداری و معلمی
و محدثی و فقه خوانی و تعویذ فروشی و پارسایی و خزینه داری
و کتب و حجی و امر معروف فرمودن و از منکر نهی کردن و راست

رانی وعدل وانصاف وامانت وعلوا گری وسیرنی فروشی نصیب مشتری است
مریخ سرهنگی ولشکر کشی وعوانی وسرهنگ وصلاح دوزی ومردم کشی ومقابری
وراه زنی وقصابی ونیمه فروشی واهن گری وشمشیرگری ودکار ونعل وسوزن گری
گری واستروانی وبیطاری وفرزندکه وحی است وریگ زدن وختنه زنی وطباخی ودارو
کوبی وبازداری وشیربانی وعیاری ولایه گری همه نصیب مریخ است شمس امیری
وخلیفه گری وسالاری ومتصرفی وحاجبی ودیوانی بانی وعرض لشکر گری همه نصیب مریخ
وعوانی وبرده فروشی ودلالی وفرزنده داری وسراجی ودیبا بافی وطباخی وبرگری
ونعل فروشی وجوهری وسیاست گری وغضب نمائی وشورش ودعت گری ومنادی
وقماری همه نصیب آفتاب است زهره شاعری وغزل گفتن ومطربی ومغنی گری ودلالی
وسرود نوازی وکنده گری وفراشی ونداف وبافنده که درنگ رزی وپیرایه فروشی
وعطرسازی ودیبازنی وحریر سیه گری وکلاه وموزه دوزی ورقاصی ومی کوبی وکفش
زنی ودوباگری عطارد منجمی وبیطاری وحکیمی ومستملی ووراقی ودفترگری ووزارت
ودبیری وسطرنجی ونقاشی ودیوان گری ورسن بافی وسوزن گری وکنده گری ودرودگری
خراطی واهن گری وصندوق سازی ونقاشی ودکان گری ووراقی ومعلمی وفال گوی
وشاعری واسطرلاب سازی ودبیری ودهقان گری وبافنده که جنس رحل وجریده درد...
پیشه دقیق همه تعلق بعطارد دارد قمر صاحب خبری وپیکی ومساحی ودبا...
گری ومیانجی گری ودلالی وفرزندکه معاملی دهقان فروشی وسقائی وکاری
وملاحی وعوامی وحمامی ودباغی گری ونمک فروشی وماهیابه ودانه فروشی
وطوافی وباغبانی وسراط ورباط بانی وبیرون داری وخادمی وچاکری ونیک
کاری

کاری همه کار قمر است فصل ۱۱ در معرفت بقای سلطان ودور سلطنت گوید مصنف
بوقت لوا بستن یا منشور نوشتن یا خلعت دادن یا نشستن بر سریر عز و
جلال ونگر بطالع آن ساعت یا بوقت مسئول سوال کند صاحب شرف آن
برج که قمر در وی است اگر صاحب شرف برج قمر پاکیزه باشد از نحوست
واز نحسین دور باشد آن سلطنت با ثبات وپایدار بود وافزونی از حال
واگر آن برج که قمر اندروی است ویرا صاحب شرف نباشد بنگر چون کوکب
که قمر بوی متصل باشد اگر مقبول وپاکیزه باشد از نحوست ومسعود بود دلیل
بر ثبات است وعمل وسلطنت واگر اتصال قمر بکوکب نحس یا محترق بنگر تا میان
درجه قمر وآن نحس تا احتراق چند درجه است هر درجه ماهی باشد چند آنکه
ماهها چند آن ماه معزول شود واگر آن کوکب نیز که قمر بوی متصل بود یا
احتراق کند یا نحس بود یا هبوط بود یا در وبال وقمر نیز غیر مقبول ومنحوس
هر درجه ماهی بود بچندان ماه معزول شود وبنگر ببرج وسط السما اگر مریخ
نبود اندروی هر درجه را دوازده روز میباید راند هرگاه برسد اگر
شعاع سعد برسد دولت زیاده شود ودر سلطنت عز وجاه ومنفعت ها یابد
واگر نحسی بدان سعد متصل شود مقداری از آن سعد کم کند یا از قبل آن سعادت
غم وکمی وی پیش آید واگر آن نحس قوی باشد مستولی بر سعد وغالب خبری ویکی
شاید ومحنت ونکبت بزرگ پیش آید اما معزول شود واگر انتهای درجه
وسط السما یا شعاع یا جسد نحس رسد معزول شود واگر سعدی بدان
نحس متصل باشد معزول نشود ولیکن غم وخوف بود در رود بگردد واگر

ان سعد قوی باشد از بعد انقسم شادی و عزت و دولت یابد و اگر نحس قوی بود معزول شود
سلامت و اگر نحس بود ان نحس قوت دیگر شعاع افکند شر و بلا و تشویش آید و مکروه
بسیار بکرده و این شر و بلا از جنس آن خانه بود که نحس در او است و اگر سعدی در وی بود
خیر و منفعت از جنس آن خانه بود که آن کوکب سعد در او است و اگر در طالع یا وسط السما
کوکبی مستولی بود هرگاه آن کوکب محترق شود اندر او تا و طالع آن وقت معزول شود
و هر آنکه اگر شمس یا قمر در طالع بود یا وسط السما بوقت عمل یا سلطنت نشاندن
یا بملکت نشستن یا بوقت سوال یا بوقت عهد کردن یا بوقت لوا بستن
چون نحس بدان جایگاه برسد یا شمس یا قمر بود یا بتدارک حال دلیل کند بر معزولی
و اگر زحل بوسط السما بود یا بطالع و کوکب سعد بوی متصل بود یا خود زحل
مقبول و مسعود بود دلیل کند بر آنکه سی سال بر آن عمل و سلطنت بماند
و اگر آن کوکب بود یا زحل خود غیر مقبول بود بدان موضع یا منحوس باشد سی ماه
بیش نماند و اگر با نحوست یا هبوط بود یا محترق یا در وبال این جمع نحوست‌ها
بود دلیل کند بر سی روز و اگر مشتری اندر طالع بود یا وسط السما و پاکیزه
از عیوب دلیل کند بر آنکه دوازده سال سلطنت بادی بماند و اگر در هبوط یا در
احتراق یا در وبال بود دلیل کند بر دوازده ماه و اگر جمع نحوست بود چون
احتراق و هبوط و وبال دلیل کند بر دوازده روز و اگر مریخ در طالع بود یا وسط
السما و مسعود بود و سعدی بوی ناظر بود دلیل کند بر پانزده سال و اگر مریخ
در هبوط بود یا محترق یا وبال یا منحوس بود پانزده ~~سال و اگر مریخ در هبوط~~
دلیل و اگر مریخ در هبوط بود یا محترق یا وبال یا منحوس بود پانزده

ماه دلیل کند و اگر مریخ در هبوط بود یا محترق یا وبال یا منحوس بود پانزده ماه
دلیل کند و اگر با محترق اندر هبوط بود یا در وبال یا منحوس پانزده روز بود و اگر
شمس بدین صفت که گفتیم نیکو حال بود نوزده سال بماند و اگر منحوس بود یا در
وبال یا در هبوط نوزده ماه دلیل کند و اگر جمع نحوس باشد چون هبوط و نظر نحس یا
مع نحس یا در وبال بود همچنین که گذشت نوزده روز و اگر زهره را این
حال بود هشت سال کند راند و اگر منحوس بود چنانکه گذشت هشت ماه و
و اگر جمع نحوست بود تا هشت روز و اگر عطارد بود بیست سال اگر منحوس بود
تا بیست ماه و اگر جمع نحوس بود تا بیست روز و اگر قمر اندر طالع بود یا بوسط السما
و نیکو حال بود و یا دلیل ملک و عمل وی باشد و بطالع ناظر بود و اندر شرف بود
بیست و پنج سال بود و اگر بد حال بود بیست و پنج ماه و اگر جامع النحوس بود
بیست و پنج روز و با این همه نیز حکم بستو یا اگر نیکو حال بود ولادت او
بر سالها بود یا ماهها یا روزها و سعدی بوی ناظر بود از نظر مودت از جایگاه
قوی و نیکو حال سال صور خویش بر آن افزاید چون مشتری بود
اندر طالع یا اندر وسط السما و زهره بوی ناظر بود از جایگاه مراغ خویش
از نظر تثلیث یا تسدیس مشتری دلالت کند بر دوازده سال و زهره بر او زیادت
کند هشت سال تا تمامی بیست سال بود و اگر مشتری دلالت کند بر دوازده ماه
و زهره با وی ناظر بود هشت سال زیاده بود تا تمامی بیست سال بود و اگر زهره
بد حال بود هشت ماه زیادت کند و اگر جمع نحوست بود زهره را هشت روز
زیادت کند و اگر نحس ناظر بود بطالع چنانکه زحل از مقابله و مریخ از تربیع

بیشتر ناظر باندازه سال صغری خویش مینهد ان سال کم کنند و اگر نحسان ضعیف حال
باشند باندازه سالهای صغری ماه کم کنند و اگر جامع کوکبست باندازه سال صغری
روز کم کنند و اگر مستولی بارس بود همچنان سال صغری مستولی دلالت کند بر سال
یا ماه یا روز ربع ان زیاده کن و اگر باذنب بود ربع ان کم کنند و درین
اصل هر تحکیم هیچ یاد دار تا غلط نکنی **فصل ۱۸ در معرفت حال حصار که کشاده شود یا نه**
طالع بوقت سوال یا بوقت رسیدن دشمن بنزدیک شهر یا حصار
یا بوقت رسیدن خبر اوتاد درست کن و بدانکه چهار اوتاد دلیل چهار دیوار
حصار است وتد طالع طرف دیوار دروازه شرقی ان قلعه است وتد السابع دلیل
دیوار دروازه جنوب ان شهر است و وتد عاشره دلیل دروازه و دیوار مغرب
ان شهر است وتد چهارم دلیل دیوار دروازه دیوار شمال اوست
هر وقتی که نحس در اوتاد در اید حصار کشاده شود اگر پرسند که دشمن امروز
شهر یا بدین حصار در اید یا نه چون تو در حصار باشی و ناگاه خصم پدید
اید بنگر چو ماه اندر منازل داخل بود دشمن بشهر و حصار در اید و اگر
در منازل خارجه بود در نشود ان اعنی منازل خارجه اینست شرطین بطین
هنعه ذراع غفر زبانا بلده ذابح بلع و درست منازل داخل اینست ثریا دبران
هقعه نثره طرف جبهه زبره صرفه عوا سماک الکلیل و قلب شوله نعایم
سعود و اخبیه مقدم موخر هرگاه که نحس در اوتاد اید حصار کشاده شود و اگر نحس
در اوتاد نبود یا صاحب اوتاد بود کشادن حصار بسبب اهل ان شهر بود و اگر
در اوتاد سعدان باشند حصار کشاده نشود مگر بصلح و اگر ماه طالع نظر دارد

از مودت اهل انجا کار ملوک شود و یکی از رسولان یا جاسوسی پدید اید و اگر
ماه طالع در اید و کوکبی نحس بپیوندد اهل حصار را بلائی و مصیبتی از سوی
پادشاه یا از جزبی برسد و اگر بسعدی پیوسته باشد رسول ان شهر را نیکوئی خواهد
و اگر قلب الاسد یا قلب العقرب بدرجه طالع باشد اندران قلعه مردم مبارز
باشند و دشمن از ایشان ملاحظه نماید و اگر این دو کوکب ثابته در کوکب
بکمال وتد باشند مبارزان و عیاران بدان ناحیت بکشند و اگر طالع
برج اسد باشد ان لشکر از مردمان بزرگ باشد و اگر عقرب باشد
ان مردم مبارز باشند بجنگ معروف بود بکشتن و اگر ماه از عداوت
طالع باز گردد بنظر مودت و بصاحب هفتم متصل شود بعداوت این
رسول مر دشمن را بدخواه بود از اهل شهر سخن نیکو تیار کننده بود
و دشمن با ایشان مخالف بود و اهل شهر صلح خواهند و غدر کنند و اگر
بصاحب هفتم بنظر مودت بود میانجی نیک باشد بخیر و صلاح و نیکوئی
هر دو گروه را خواهند و اگر از صاحب هفتم بعداوت منصرف شود
و بصاحب طالع بنظر مودت اهل ان شهر را ان رسول نیکوئی خواهد
و از دشمن بدی شنود و نیکوئی گوید با اهل ان شهر را ان رسول نیکوئی
خواهد و از دشمن بدی شنود و نیکوئی گوید یا اهل شهر با دشمن صلح
خواهد و لیکن غدر کنند و اگر با هر دو دلیل بعداوت نظر دارد نکث امرین
کنند و با هر دو نفاق داشته باشد و اگر قمر از صاحب هفتم منصرف باشد
رسول از دشمن اید و اگر قمر از صاحب طالع منصرف باشد رسول

از شهر بود و اگر قمر بعد از دو دلیل بنظر مودت بود خصم تیر اهل شهر رحیم گردد
و رسول فرسته جهت صلح و قمر از هر دو دلیل منصرف شود از عداوت و عند اگر دو
باشد بعد دیگر متصل شود بمودت اگر ده صلح جویند و اگر هر دو دلیل یکدیگر
متصل باشند بمودت میانه ایشان صلح شود و اگر قمر بنظر مودت بود صلح
باتفاق رسول بود و اگر قمر بنظر عداوت بود رسول سببها بسیار کند
و تعصب انگیزد و اگر کوکب دیگر باشد حد بین دلیل بنظر عداوت گردد آن
جنس الکوکب کرد هر یک شنده صلح نخواهد و تخلیط افکند و اگر قمر
منحوس بود رسول خیانت کند و منحوس شنده اگر زحل بود اسیر شود
رسول و اگر مریخ باشد بکشند رسول را فصل ۱۹ در آنکه حصار گرفته شود

هر وقت که نحس بدرجه طالع یا وتد رسد آنشهر فتح شود هر درجه دوازده روز
حساب کنند نحس زحل باشد گشاده شدن حصار از جهة قحط و افتادن جهاد بود
یا اسپ زدن یا غارت کردن و اگر مریخ باشد از بیم آتش یا تیر و اگر عطارد
بود از مکر بود یا حیلت یا از قبیل نامه و کتابت و اگر شمس بود از مصادرت
بود یا هیبت یا سیاست و اگر ذنب باشد از بیم سوختن باشد که بدان شهر رسد
از چیزهای گزنده و بلیه‌ها چون کژدم و مار اند رفتن باید بکدام برج هر ان نحس
بود تا بجهت آن برج و ناحیت برده باشد و اگر نحس در برج شرقی بود
در ناحیت شرق گشوده شود یا بلا رسد و اگر غربی بود ناحیت مغرب
و باقی برین قیاس فصل ۲۰ در معرفت حال شهر از نگاه دو بیت آن اگر
طالع اساس شهر دانی بهتر بود و احکام در دولت درست‌تر توان گفت و اگر

طالع

و اگر طالع شهر معلوم نبود بنگر با میران شهر یا والیه آن شهر را طالع چیست
ازو حکم کن صواب آید قول والیس مصری فیلسوف اگر شهر یاب باشد
و تو طالع اساس آن شهر ندانی هر وقت که امیر یا والیه آن شهر از احوال
آن شهر خبر کند و از تو سوال کند بنگر تا سهم السعاده در کدام برج است
آن برج طالع آن شهر است یا آن برج او لیتر باشد بطالع شهر حکم که
از آن برج که همچون طالع آن شهر آید یعنی آن برج از اوتاد طالع آن
شهر است ~~یا آن برج او لیتر باشد بطالع شهر حکم~~ کرد از آن برج که
باشد چون زین معلوم شد درجه طالع یعنی درجه سهم السعاده رتبت
کن و آنها میران چنانکه مولود را هر وقت که سعد یا نحس رسد
یا نحس بدان درجه نور افکند اهل آن شهر را نکبت رسد و اگر سعد
و نحس سعدی برسد سعادت و دولت و رفاهیت مردم آن شهر رسد
و فراوانی نعمت بود هر گاه که نحس با وتد طالع آن شهر در آید یا برعات
او اندران شهرها شوب و فتنه خیزد و اگر نحس مثلثه یا سبب طالع
باشد حدثات و چیزها و بتازی غله و خراج پدید آید و اگر سعد اندر آید
بمراعات طالع مردمان و سعادتها و دولت و فراخی و امن و صلاح باشد
و اگر سعد بسبب یا مثلثات آن طالع بوده باشد نیکوی غلها
و لیلیه ارزانی و امنیت و آمد و شد قافلها و نیکوی حال تجار و کثرت
بیع و شری و سلامت راهها بود و بنگر چون سعد و آن نحس خداوند
کدام خانه است از صورهای انکوکب و خانه سعد و نحس پدید آید فصل ۲۱

کیفیت سعادت و نحوست اکنون یاد کنیم احوال صاحب دوم سهم اندر دوازده خانه و همچنین
از آنکه بود مشغول شویم فصل چند از سعادت و نحوست نیز بر دو روی است و بجسم
مشترک است اما وجه اول از سعادت ذاتی سعادتی است مفرد و اچنان است
که مردی گنج یابد یا مال مدفون که خداوندش پیدا نبود البته یا مرده ریگ پدر و چیز
یا چیزی گران مایه یابد و یا اندر معادن زر و سیم و یا جواهر یابد و یا این
چیزها و مانند این اگر کسی بدهد شود این سعادتی باشد که از کس نزده باشد
و بدو رسیده شود و اصل این از آن باشد که صاحب طالع اندر بر خانهٔ خویش
باشد و بغایت سعادت اندر باشد و سعد او که سهم صاحب بر افشم او
باشند باوی متصل باشد و یا صاحب طالع و صاحب الطالع السا کوکبی باشد مسعود
باشد یا سهم السعادة و یا سهم الغیب باشد اندر طالع بود و یا اندر روز الطالع یا دوم
یا اندر دوم و اما وجه دوم از سعادت ذاتی سعادتی است باضافت و اچنان
است که مردی مزدوری کند و کار کردن را انکار تمام کند و مزد بستاند یا کالا فروشد
و بها بستاند و یا پیشه ور پیشه خود بکند و دستمزد خویش بستاند و مانند
این سعادتی باشد باضافت و اصل این از آن باشد که صاحب طالع و یا صاحب
الطالع السا اندر برا عشم صاحب همتم باشد و بدو متصل باشد و از صاحب ستم
مسعود باشد و مقبول اما وجه سیم از نحوست مفرد آنست که مرد را مالی غرقه
شود بجر یا یا آتش بسوزد و یا جایی بر افکنده که هیچ کس را بدو دست
نرسد و این مال از وی جدا شده باشد و هیچ فایده نبود و اصل این خانه

باشد که صاحب ثانی اندر برج غریب یا اندر هبوط و وبال محترق شود و یا اندر ثانی
برج باشد هیچ کوکب اتصال نبودش و یا نحس قاطع و یا جامع نحسها صاحب دوم
یا اندر دوم باشد و اما وجه چهارم از نحوست آنست که باضافت است و اچنان
باشد که دو یار باشند و هر دو با یکدیگر جنگ کنند و هر دو کشته شوند یا هر یک
مال یکدیگر را تباه کنند این نحوست باشد باضافت یکدیگر بی آنکه یکی از ایشان را
منفعت باشد البته و اما وجه این از آن باشد که اول و هر دو منحوس شده
یکدیگر و یا اندر هبوط و احتراق باشد و هر دو برابر باشد و هیچ نحسها
و یکدیگر را از تربیع و مقابله و قران فاسد باشند و اما وجه پنجم ز سعادت
و نحوست باضافت و اچنان است که مردی مال کسی بستاند بر سبیل قهر و غلبه
و ستم و مر ستاننده مال را سعادت باشد و خداوندان مال را نحوست
باشد از رهص مال و زیان و این از جهت آن بود که صاحب اندر بر خانهٔ خویش
باشد و صاحب ثانی طالع کسی را فاسد و منحوس کند و این نحس کننده از او
منحوس شده مقبول بود یا مسعود شود و این چنان بود که زحل اندر حمل برج
باشد مشتری متصل باشد و مشتری راجع باشد یا محترق یا در وبال باشد و زحل
زحل از مشتری مسعود شود و مشتری از زحل منحوس شود شده الولد و مشتری الولد
و دیگر کوکبی باشد که دلالت کند بر صناعت و با قوت خویش باشد که راجع
خواهد گشتن این کس صناعت خویش بجا بگذارد اعلا رسد و بعضی ترسید
که از سعادت و نیکو شد سخت قوی و باز زود تباه شود و نقصان گیرد از آن
سعادت و نیکو شد و وقت رسیدن بغایت نقصان باشد ازان سال عرض

اگر کوکب بسته و همچنین دلالت کند اندر همه چیزها و اگر مسئله از سلطان بود و عمل
و یا از خصومت و کوکب با جز و ستر وتد باشد یعنی مقیم اول او را نزدیک باشد
دلیل کند بر آنکه سایل بدان عمل برسد و یا بر خصم ظفر یابد و باز رود و بعض
اندر امید و حاجت تباه شود و اگر کوکب اندر اخر رجعت باشد و با طرد و ستر رسیده
باشد و خواهد که مستقیم شود پس دلالت کند بر دوام سعادت اندر حاجتش
بتمامی و اندران ساعت با اول عمر بجز ر باشد دکم حال و به روزی دیگر دیگر
بسیار از آن ساعت پیش آید و بار روز بر گردد حالش از تباهی به نیکو
و به ثبات و سعادت و دوام نیکوتر بتمامی باشد و همچنین باشد حال اندر
همه چیز اگر دلیل بدین صفت باشد محکم و اگر مسئله از منازعت
و خصومت باشد و یا از طلب عمل و سلطان پس دلیل کند بر آنکه
این کس هزیمت گیرد از خصم و مغلوب شود و عمل از دست بخواهد
شدن و باز حال برگردد و بر خصم ظفر یابد و عمل بدست آرد و کارش
قوی شود تا بتمامی عمر **زیادت و نقصان اندر سعادت** اگر صاحب طالع یا صاحب
سهم السعادة یا صاحب طالع صاعد باشد بشمال مال بسیار کسب کند
از مردمان با جاه و حشمت و حق توانگر بود و اگر صاعد باشد بفلک اوج
مال از روی ملوک کسب کند و اگر سهم ارج و سهم بشمال صاعد بود مال
از ملوکان بزرگ و عظیم الخطر کسب کند خاصه از مردمان بزرگ و همچنین
نظر باید کردن بهر ادلای یالی و ادلای حالها یا دیگر بدین حکم باید کرد
و اگر بعضی ادلای خانها بدین صفت باشد بدین دلیل ریاست و بزرگی
واجب کند

زیادت و نقصان اندر سعادت

واجب کند **تفصیل سعادت و دولت** اما بدانکه حالها اندر موالید و مسایل
حال است گروهی مردمانند که سعادت ایشان پایدار باشد و تا فنای
عمرشان و گروهی مردمانند که از منازل فرودین روز بروز برتر
شوند و کارش قوی تر همی شود و گروهی آنند که از درجات و منازل برترین
و بزرگترین روز بروز فروتر همی شوند و کارشان ضعیف تر همی شود
و آنکه گروهی که سعادت ایشان ثابت است از جهت آن بود که ادلا و سعادت دلائل
اندر اوتاد باشد و هیچ ساقطی بدیشان نظر ندارد و آنها که سعادتشان ثابت
است از جهت آن که ادلا و سعادت اندر اوتاد بود و هیچ کوکب ساقطی بدین نظر
ندارد و نیز ایشان بکوکب ساقط متصل باشند و آنها که از منازل
فروتر روز بروز بهتر و بزرگتر همی شوند آنست که ادلای طالع ایشان
صاعد بود و بفلک … روز بروز برتر همی شوند و درجات برتر همی رسانند
و کار هر روز قوی تر همی شود و سعادت می افزاید و اما آنها که منازل ایشان
بلند باشد و نیک بخت باشد و درجاتشان روز بروز فروتر همی آید
و کار ضعیف تر همی گردد و آن از جهت آنست که ادلای ایشان هابط باشد و ساقط
باشد از اوتاد و نظرش بسقوط باشد و آنها که گاه برتر باشند و گاه فروتر
این مردمان میانه باشند و آن از جهت آن بود که ادلای ایشان بسقوط
متصل باشد بعضی و بعضی از سقوط بارتفاع باشد و این گروه مردم گاه
با دولت بود و گاه بی بخت **صفت حد و اقبال خانها** اما بدانکه حال خانه
بر سه وجه است و جز این رگیر حیثیت حال ماضی است و حال مستقبل

وحال سیم آنکه اندر دی پاسه حالهای یا مرضی را از انصراف کواکب توان دانستن
واز خانهای زایل وحالهای وقتی را از مواضع کواکب وذات ایشان توان
دانستن واز اوتاد **در اتصال** اما بدانکه هر دلیلی را از مولود یا از
مسئله سه حال است انصراف دلیل ره نماید بر آنچه گذشته است و موضع
دلیل ره نماید بدان حالها که اندر وی است واتصال دلیل ره نماید بر آنچه
بخواهد بودن وحال صلاح وفساد از نحوست و سعادت دلیل واتصال توان دانستن
معرفت کیفیت نحوست فلک واما بدانکه نحوستهای فلک با منظر ایشان
وجوه است دو نحس بجوهر چون زحل ومریخ و دو نحس دیگر است بعرض
وآن چون عطارد است که با زحل ومریخ باشد یا بطبیعت ایشان بود
بنظر اتصال و دیگر شمس است که با مریخ باشد خاصه بتربیع یا مقابله یا مقارنه
باشد پس در نحسی باشد و همچنین نیز اگر با زحل باشد و بدین حالها که گفتیم
شمس وعطارد را نحس خوانند ولیکن نحوست ایشان نه جوهری است دو نحس
دیگر است با ماکن و مواضع وآن چون راس و ذنب است و اگر این
هر شش حال جمع شوند بر زهره و بی نظر از سعدان مولود با بلیه حظ
باشد واگر صاحب مثلثه اول از زهره نیکو حال بود با این همه شفقت
و نیکویی یابد و اگر بد حال باشد با همه که ضعیف باشد بد بخت بود و حاجت
مند بود و نیک سکم طعام که دشوار یابد **معرفت تأکید دلالت** و هر وقت که
دو دلیل که دلالت کنند بر یک چیز و هر دو بیکدیگر متصل شوند بس دلیل
کنند بر تأکید آن چیز چنانکه عطارد صاحب سهم سلطان بود و مشتری

صاحب

صاحب وسط السما هر دو بیکدیگر ناظر باشند یا متصل بشند و بوسط السما ناظر
باشد پس دلالت کند بر آنکه عمل و سلطانی بدست آرد و قوی و عزیز گردد
و اگر اندر اوتاد باشند پس دلالت کند بر درازی مدت بر سلطانی یا خود همه
عمر خویش سلطانی کند و اندر اگر کوکب که دلالت کند بر سعادت وی زاید
السیر باشد یا زاید العدد باشد یا زاید النور باشد یا هر روز صاعدتر
باشد بفلک اوج یا صاعد باشد بعرض خاصه بشمال دلیل کند بر آنکه اینحال
مولود با این سایل را حال روز بروز بهتر و نیکوتر شود و سعادتش
فزون شود روز بروز زیادت باشد و اگر این کوکب هابط باشد
یا اندر جنوب هابط بود یا قمر بود هر آنچه گفتیم دلیل کند بر تباهی حال
روز بروز هر روز تباه تر و ادبار زده تر و حالش سخت شوریده شود
معرفت ثبات سلطانیت واگر کوکب که دلالت کند بر سلطانی صاحب دهم
باشد یا صاحب چهارم باشد پس دلیل کند بر آنکه وی اندر سلطانی
بمیرد و هرگز معزول نباشد الا که حضرت واجب الوجود بخواهد که عزلش کند
و اگر کسی معزول شود از عمل و صاحب طالع اندر وسط السما باشد
متصل بود آن معزول عمل خویش باز یابد **مرتبه سلطانیت** اما بدانکه
هر ملوک عالم را موانیده است که هیچ چیز را نیست که اگر صاحب طالع را شمس
قبول کند یا جایگاه شمس برتر از صاحب طالع بود بفلک این مولود با سایل
ملک گردد و اگر زحل شمس را قبول کند بموضع زحل برتر باشد از شمس
بفلک یا صاحب وسط السما صاحب طالع را قبول کند یا شمس را قبول کند

یا قمر را شمس قبول کند یا زحل قبول کند یا صاحب وسط السماء مولود را روز بنشاند این همه
دلالت کند بر آنکه ملک گردد و عالم بگیرد اما اندر موالید شب اگر قمر صاحب طالع را
قبول کند یا صاحب وسط السماء را قبول کند صاحب طالع یا قمر را قبول کند این همه
دلیل کند بر ملک و پادشاهی اگر مولود از اهل بیت مملکت بشود اگر نه از آن
باشد مملکت بگیرد ولیکن کارش سخت بزرگ شود و چون قبول دیدی چنانکه صفت
کردیم بعد دیگر اتصالها مکن زیرا ملک بزرگ بر مردم حکم کند بفرمان بفرماید
بهیچ زبان نه دارد و اگر اندر رجعت کی دیگر مخالفت باشد و باشد که سپاه
عمر ملک بگیرد از قبل آن شهرها و آنها که صفت کردیم و باشد که مولود از
موالید ملوک بود ملک بگیرد و آن از جهة قبول شعاع نحوس باشد بیش
از آن قبول که گفته شد و اگر قبول از اتصال اول بود با اول عمر ملک
بگیرد و اگر قبول بمیانه عمر بود ملک بگیرد و اگر قبول با اتصال آخر بود با آخر
عمر ملک بگیرد و این اتصال الکواکب بود که مادام اندر آن برج بود و بدانکه
چون نیرین تدبیر صاحب طالع دهند به قبول آنهم ملک بگیرد و اگر قمر
بوسط السماء بود مولود اندر شرف باشد و طالع از بروج ملوک باشد
و صاحب قمر اندر طالع باشد و صاحب طالع اندر حادی عشر باشد بمنزلهٔ ملوک
بود و باشد که نیز عالم بگیرد ولیکن چه پادشاه هفت اقلیم گردد و بفرمان
خدای عز و جل فصل ١٩ در معرفت احکام صاحب سهم در دوازده خانه اگر
خداوند سهم اندر طالع باشد دلیل کند بر آنکه سلطان کار او را طلب کند
و هم بر آنکه مولود با سبیل طلب کند و از آن عمل مزد رسد از سلطان
جمع کند

جمع کند و رزق خاصه‌اش از آن بود و هیچ پنهان بسیار نیفتد و اگر قبول بود بزرگی
کار و قوت حال و زیادة قدر و منزلت و نام و صورت بود و بر کشیدن از
کاستی کار و نیکوئی حال و دوام ولیکن هر مولود بر پا در کسران بود خاصه اگر
خداوند طالع را نظر از مخالفت بود و اگر این کوکب نحس بود مولود را از
مادر ضرری و نکبتی رسد و اگر همچنین صاحب رابع بود از پدر رسد آن
ضرر و نکبت و همچنین بود حال اگر ماه با صاحب اندر طالع منحوس بود و اگر خداوند
سهم اندر طالع منحوس بود نیک نباشد بکار سلطان اندر آمدن خاصه
که طالع سرطان بود و اگر طالع حوت بود سخت نیک باشد و اگر صاحب
طالع اندر طالع باشد زیان نکند و دیگر نیز طالع حمل باشد و صاحب سهم اندر
طالع سخت به باشد و همیشه از قبول و شهادت بار بجوید اندرین باب
تا فال بنباشد — صاحب سهم چون در خانه دوم باشد مولود با سبیل
معاش و کسب نیک باشد و نیز باشد که سلطان روزینه او را معاش
بار کند و اگر اندرین خانه نیکوحال باشد و صاحب طالع ناظر او بود
مظفر و فیروز بود از هر حاجت که کسب و معاش طلبد و بد و صعود معاش
از آن روی فیروز آید و صحبتش با مهتران و مهتر زادگان بود و زیادت مال
از کارهای مشهور که آن معروف و از وجوه ستوده باشد و از مردمان سلطان
و کارهای ایشان و فرزندان مال و معاش و صحبت اشراف و اکابر و بر آمدن حاجت‌ها
با ایشان و دادن و ستدن و آنچه دوست دارد ٣ چون صاحب سهم
در سیم باشد و اندر او سعود بود سبب برادران و کسها از مهتران و دیگر

بیکوئی بیند و بشارت و کار رسش نیک شود و اگر اندر او منحوس بود سبب برادران
و خویشان از آن اختر مردم غم رسد و بیم زیان بود و کار و دست گذار ضعیف بود
و راست نشیند بهر وی کاری و برادرانش اندکی بود و اندر سفر هلاک شود
۴ صاحب سیم اندر چهارم باشد مولود را یا سایل را پدر و مادرش از
مردمان معروف باشند و کار زیر کرده آید و اندر اشکار و مشغولی و بیم سلطان
بود و دشمنی که پیران و بزرگان اهمیت بود و افتادن بکاری پس یک و سخن و رنج
بیرون و سیع و سرای خانه و عمارت زمین و عمارت سرایها شود و رزها و تخم
آب و غلات و سرای راست شدن راز دهان و نیز سلطان همیشه منافع سایل
با مولود بود خاصه چون صاحب طالع بمخالفت باشد دلالت کند بر غرور
۵ چون صاحب سیم اندر پنجم بود مولود یا سایل مهتران و بزرگان
نزدیک بود و نزد ایشان او را منزلت بود و او را با ایشان صحبت بود
و منزلت یابد و اندر رسیدن بقضای حاجت از مال و عطای ایشان بخواهد
چون صاحب طالع بد و مسعود بود و اگر ازیشان منفعتها بسیار یابد
و لیکن بفرزند رنج برد و کانش علت و درد مندی رسد خاصه چون صاحب
پنجم بد و منحوس بود ۶ چون صاحب سیم در ششم بود مولود
یا سایل کم کسب بود و کارها مجهول بود و اندر کارها فراز شدن
و منفعت نبود از پای خواستن کارها اندر او و از بسیاری عقوبت و اگر اندر او منحوس
بود دلیل کند بر آنکه حال مولود در بیعت افتد و نا امیدی و اگر صاحب
طالع بد و منحوس باشد بهتر باشد و مالش اندکی بود و در رنجها کاهیش بسیار دهان

بود

بود و سلطان او را زیر دست کرد اندر کارها خسیس فرمایدش و با خود
بتن خویش کارهای سقط کند چون کناس و کنجی تا پی و مانند این و نیز از کار
سلطان بیم و شکوه و اندیشه افتد و حد و بی کی کند و بیم گریختن باشد
و از کسب و معاش فرو ماندن و انقلاب حال بود و کاری کند که ملامت دهد
مردمان بود و نابسند خدای تعالی باشد ۸ صاحب سیم اندر هفتم مولود
مولود یا سایل را زنی باشد بدحال و عیب اندرو بیشتر خاصه صاحب طالع
بد و مسعود بود و انباز و اهل بیت و زن اهل بیت سلطان بود و نیز باشد
چنانکه سلطان دعوی خصومت افتد خاصه چون صاحب طالع بد و منحوس باشد
سلطان منازع او بود و مردمان بزرگ پایه را با وی عداوت و خصومت
باشد و یا مادر و پدر زنان انجمان و زنان را و سلطان بود و انباز را بر
حکم روانی بود و خصم را بر وی غلبه بود و با زنان بزرگ کار افتد
و زیر دست ایشان شود و از سلطانیان استهزا و الحاح بود و از
حذر باید و بسر اسرار از مردمان و خویشان جدل و قهر رسد ۹ صاحب
سیم اندر هشتم باشد مولود یا سایل هر کاری که کند اندر او دانا
و بصیر باشد و راست دل بود و لیکن مال مرده بیابد بیش و اگر اندر و بیکو حال
بود و صاحب طالع بد و مسعود بود مولود هر کاری که طلب کند بیابد و
سود مند باشد و فرزند او را کسی دیگر بیابد و رازها و رنجها
شود و از کارهای مهتران و بزرگان بهره برد و دیگر بود وش منفعت
و زیادت مال و برآمدن حاجتها از پس رنج و دشواری و نومیدی

دلتنگ و بیم و ترس و اندوه و غم و حریص و جمع کردن مال از حرام و حلال باشد
نیز و شغل سایل یا مولود کار باشد اسفل چون مرده شوئی و کار ... و کار کنان
ماند و گورکنی خاصه صاحب هفتم یا زحل را اندرین میان شرها در باشد
ط صاحب دهم اندر نهم بود مولود یا سایل اندر پی کار سلطان کند یا صنعت
یا حرفت و معاش از آن روی باشد و کم حیلت بود و کم دستگاه و اگر صاحب
نهم منحوس باشد یکی دین فرو شد و نیز بود که روی به دین گسسته شود
و کار خویش را دشمن دارد و باشد نیز که بزه بدید آیند از بد کار خویش
و لیکن بیشتر خیر بود و از کارها روا از روی آن کاستن بسیار بود و سفر
کند و از روی سلطان و مهتران مشغولی افتد و به رهای ایشان افتد
ی صاحب دهم در دهم مولود یا سایل با همت و با جگر بود و
بود و درست ... بود و دیگر از نیکو حال بود و بنظر صاحب طالع بود
مولود اندر کار خویش بزرگوار شود و نام و بانگ او در شهرها پراکنده شود
و سخن روا و حکم روان قوی و هر کاری که کند اندران مشهور گردد و مر سلطان
و به نزدیک مهتران و بزرگان معروف شود و معاش به بند نگردد و فرزندانش
کار سلطان کنند و کار سلطان کنند و کارها اندر او دانا بود و بارای و تدبیر
بود و صواب کار بود و با ظفر و فیروزی باشد به مهتران و بزرگان و نزدیک
سلطان مقرب بود و با تمکین و قبول حال و دستگاه و نظام کار بود و نیز
دلیل زندگانی بود و اگر ... باشد از اوج ... و بطالسا تا درجه
و بطالسا ... بیشتر تا چند صد است به اندازه‌ها هر کاری صاحب ... مسوب

است

است کرده باشد و اندر خانه مستقبل است الکارها بکنند و نیز نیکوئی اندر صد
و بطالسا و ... افزار الکارات ... اندر ... کار آید یا صاحب دهم
اندر یازدهم بود مولود یا سایل نیکو حال و نیکو معاش و با سعادت بود
و مظفر و فیروز بود به هرچه دل نهد و امید افکنند و با سلطان و پادشاه
دوستی و محبت و دوستی باشد و از ایشان منفعتها و شادی بیند و انصاف دهنده
بود خلق و بخود راست گرداند و عهد و میثاق راست باشد و همه دوستان از بزرگان
ماند خاصه صاحب طالع بود مسعود بود یب چون خداوند دهم در دوازدهم
باشد مولود یا سایل از کارها محروم بود و کم کسب باشد و ناتوان و سلطان
و مردمان بزرگ و پیرا عدو و دشمن باشند و از ایشان به دو بیم و خشم
رسد ... دهم بال دهم ... کارها زیان کند کار ...
او آشفته بود و همه کارش ... از کار خویش دور افتد و ...
کار ... که این کار حق است ناحق پدید آید و دلیل کنند بر ...
کارها و دل مشغولی و غم و اندوه و انقلاب و ضعیف و جدا شدن از دین
و از بندگان و دستور و ... و از کار سلطان محروم بود و هیچ امید
بر نیاید و خوار است اندک بود و زندگانی از درجه دیگر کند و راند فصل هشتم
اندر اصلاح ... چنان باید صاحب طالع را و صاحب طالع را اصلاح
... را بجای نیکو کند و همچنین صاحب طالع را به جای نیکو کن و صاحب
طالع را به خانهای ... کن یا به خانهای مشتری و مریخ را ... طالع ناظر کن
از ... تا عقد ... مبارک باشد و باید از ...

چنان باید که طالع و صاحب طالع و قمر پاک باشند از نحسان و از هبوط و طالع
و برج قمر برجهای ملوک باید بود و خانهای کواکب چه چون حمل و اسد و قوس
و میزان و دلو و سعدان در طالع مستقیم باید داد تا در طالع باید یا بنظر طالع و شمس
بوسط السما باید و صاحب طالع و صاحب وسط السما و مشتری اقوی تر باید تا کار
ثابت و پایدار باشد و اگر شاید الوتر بود در فرود زوال اید و نحس از قطب
کن و جایگاه صاحب طالع و صاحب دهم شکل یکدیگر بعد از شکل ملوک تا مبارک
اید و هیچ گونه زهره و مشتری اندر چهارم نباید اجتماع و نهایت سعادت باشد
و لیکن صاحب رابع پاک باید از نحوستها و سعود و مقبول باید و صاحب
طالع اندر رابع نباید و نه صاحب رابع اندر طالع و نه صاحب هشتم اندر رابع
تا درست باشد **اختیار حاجت خواستن از ملوک و مهتران** صاحب طالع بنظر مودت
صاحب وسط السما باید و صاحب وسط السما بنظر صاحب طالع و هر دو از یکدیگر
مقبول باید و قمر در وسط السما ناظر بشمس از نظر مودت متصل باید و صاحب
طالع متصل از مودت و از جایگاه نیکو تا هر حاجتی باشد حاجت بر آید اگر
این حاجت خواستن بنامه بود بصلاح از عطارد را و صاحب وسط السما
متصل کن یا بوسط السما مقبول کن و صاحب وسط السما و صاحب طالع
نظر کن تا مراد حاصل اید **اختیار بیرون امدن از کار سلطان** چون خواهد که از کار
سلطان بیرون اید باید که طالع مسعود بود و صاحب طالع از صاحب دهم
منصرف بود از مودت و قمر نیز از شمس منصرف بمودت و قمر و صاحب
طالع و زهره و مشتری متصل بود از نظر موافقت و ماه مسعود بود و در برج

زایل

زایل باید تا از کار سلطان خلاص یابد و در روزگار نیز بهر سعادت و سلامت بود
اختیار طلب کردن حشمت طالع برج اسد یا برج ملوک و آفتاب بوسط السما
و مشتری در طالع و طالع برج مستقیم و ثابت کن و همچنین برج وسط السما و ماه
با آفتاب و مشتری متصل از اتصال موافقت و صاحب طالع در طالع و اوتاد
قایم کن که سعد چون دیدار کنی یا حاجت خواهی یا سخن گویی یا چیزی سازی
از معنی الفت میان تو و میان سلطان بغایت سخت نیک و مبارک بود
اختیار عقد عز و جاه و حق و امان طالع برج مستقیم الطلوع و صاحب طالع بر راس
و مشتری باید و عطارد و مشتری پیوسته و ستارگان سعد در اوتاد و طالع و اوتاد
قایم طالع برج اسد یا برج ملوک باید تا آن مراد حاصل باشد حاصل باید و طالع
یا وتد وسط السما بعقده راس باید و عقده اجتماع یا استقبال پیش از
بود و سعدان ناظر باید بشعاع یا بجسد از سعدان بطالع ناظر باید کرد
یا بصاحب طالع تا مقصود بتمامی حاصل شود و اختیار هر عقد درست و عقد
نکاح و عقد امان همچنان راست است و این اختیار را دیگر بشتر
نگاه باید که مکتوم اختیار حشمت و عز و جاه و حرمت راست
از منفعت و دعوت و منفعت بسیاری مقصود حاصل اید **اختیار وقت
دعا کردن** ابو معشر گوید که ملوک یونان هرگاه که دعا کردندی وقت اجابت
دعا مستجاب شود راس را اندر وسط السما کردندی با مشتری را بطالع
کردندی و یا بدیدی و مقبول بودی و ماه را متصل کردندی
بمشتری و ناظر بر راس و مانند و نه طالع را متصل کردندی بمشتری و ناظر

بترس از نظر مودت و مقارنه نیز از نظر زیرا که مقارنه ستارگان نیز و بعضی [illegible]
منحوس باشند و نظر منحوس نباشد و سعود باشد چون چنین کرده شد دعا مستجاب
شود و هرچه از خدای تعالی بخواهد بیابد و این قول حکمای یونان است
اختیار بیعت کردن و بر تخت و ملک سلطنت نشستن چنان باید که طالع و صاحب طالع
و قمر در برج مستقیم الطلوع کنی و سعدان باشند بطالع و از برج منقلب و ذو جسدین قوس [illegible]
نیز نیک بود و صاحب دهم را قوی کنی باتصال یا بقران صاحب طالع کنی و مقبول [illegible]
یکدیگر ناظر کنی بمودت و اوتاد را از نحوس پاک کنی و سعدان در اوتاد کنی و از
کواکب ثابته آنکه بقدر اول است یا بقدر دوم بدقیقه طالع کنی یا بدقیقه وسط السما
حذر کن از ثابته قاطع و منحوس و صاحب طالع و قمر اندر برج ثابت کن خاصه
اندر اسد و عقرب و از تربیع و مقابله و مقارنه نحسین نیک حذر کن تا نظر این
صاحب طالع و صاحب دهم و شمس و قمر نباشد و هر دو نحس را و ذنب را ساقط
کن و شمس اندر حمل باید یا بمثلثات وی و مشتری اولی تر باشد صاحب وسط السما
تا ملک پایدار بود و با قدرت و هرچه خواهد تواند کردن و اگر شده باشد او بتر بود
ناپایدار نباشد و روزگارش بد شود فصل ۳۱ در احکام هفت کوکب و بروج ایشان
زحل در دهم دلیل کند بر آنکه کارها بسته گردد و کارش گران برآید و چون برابر
نباشد [illegible] و اگر برج حمل بود و بیم بود از سلطان و خطر رسد و کارش
تباه شود و از خوف و خشم از سلطان بیم بود و بیمار شود یا هلاک شود و اگر برج
سرطان بود حشمت و جاهش شکسته شود و اگر این برج میزان بود و زحل
مسعود و مقبول بود و این کس از اهل بیت مملکت ملک و پادشاه گردد و اگر

از اهل

و اگر از اهل ملک نبود دولت و حشمت و بزرگی یابد مشتری در دهم دلیل کند
و حالش نیک شود و اسباب وی بیش زیادت گردد و عز و جاه و قدر و منزلت یابد
و با بزرگان و ملوک صحبت افتد و با پرهیزکاران و اهل زهد و توبه کننده
باشد و اگر شهادت ندارد بی خیر شود و آنچه بود بستانند و اندکی ماند
مریخ در دهم دلیل کند بر آنکه کارها ویران شود و خصومت و داوری افتد و بیم
بود که بر تن وی جراحت رسد و بیمار بود که صفرا بر وی چیره شود زیرا
که مریخ اندرین جای همچون صاعقه است و اگر سفر کند از در دولتش نصیب رسد
[illegible] و با زرگانیهاش خطر بود و از دزدش بیم بود و با مادر
جنگ افتدش و مادرش را از بهر سیم بود و با زرگانیها با جنگی مشغول بود
و اگر شهادت بر درش و مقبول و این برج حمل باشد راه بباید بر قوت
حال و یافتن عمل و سلطان و اگر نحس یا صاحب خانه اش مسعود و مقبول بود
خداوند خیل و حشم و علم شود و اگر از اهل اشراق باشد نیکویی یابد از
سپه سالاران و امرا خاصه اندر تجارت باشد شمس در دهم دلیل کند
بر آنکه سلطان بود و سلطانیش نیکو شود اگر این برج شرف بود و این
از اشراف باشد بجاه بترسیدن سبب [illegible] زیده آید یا
و با سلطانان بپاید بستش [illegible] و از بیمار بیم بود از صفرا و [illegible]
جان روزگار و هر کاری محال بود نباید کرد [illegible] را شود و کار بسته
گردد و حاجتش بر نیاید و اگر شهادت دارد و مقبول بود باز نیاید
[illegible] عمل دستش کارها و روانی [illegible] کار [illegible] کرد و دولت

و از سلطان نیکوئی بیند و اگر برج میزان بود از عمل معزول گردد و کارش آشفته
و بیماری و غم و اندوه رسدش زهره در دهم دلیل کند بر زیادتی مال و نیکی
بر چیز باید کردن از جای عمل خاصه زهره بدین جای دلیل متوسط است و بدانکه سعادت
منفعت پدید کند و بدانکه بترسد طالع است زنان بهره کردن کار کنند و بار
حذر باید کردن از زنان تا نافرمانی پیش نیاید و اگر شهادت دارد و سعود بود
دلیل کند بر رسیدن منفعت از طبقات زهره و نیکوئی حال و کسب و کار
و روانی با بزرگان خاصه عطر و پیرایه و مانند این و اگر شهادت ندارد
از جهة طبقات زهره وعده و امید وفا نیابد و آنچه طمع دارد امید باشد و لیکن
بر نیاید و حاجت وفا شود عطارد در دهم دلیل کند بر آنکه از بزرگان
سود و منفعت پدید آید زیرا که عطارد بدین جایگاه سعادت و منفعت
اندر بازرگانی و پیشه و عمل و از معنی دانش بسیار چیز کند و طریق دانش
و عمل بر وی آسان شود و اگر نامقبول بود و شهادت ندارد و بلغت و گرگ(?)
پدید آید و پیشه بسیار بود و لیکن چیز کمتر باشد و اگر این برج جوزا باشد
و سنبله اسیر بود یا حکمی از وجه سلطانی بدست آرد یا صاحب سر سلطان
گردد یا محل بزرگ یابد از معنی حکمت و علم و عدل و بزرگی و امارت قمر
در دهم دلیل کند بر آنکه شغلش از حال بحال بگردد و تدبیر افتد از عمل بعمل
گشتن خاصه برج ذو جسدین بود و بعد از آن تدبیر پشیمان شود و از جانب
ترکیه(?) و لشکر [illegible] یابد و از کودکان نارسیده غم و اندوه رسدش
و از اهل سلطان آزار رسدش پرهیز باید کردن از اهل سلطان و [illegible]

او هیچ کار ناصواب نباید کردن [illegible] ماه اندرین جایگاه خبر دهنده
و عزل است و اگر شهادت دارد نیک بود بیمار را شفا و معالجت کردن و نیکوئی یابد
از سلطان و سلطانیان و شتاب زدگی اندر کارها و سفر پیش آیدش و اگر برج
ثور بود و این کس از اهل بیت ملک باشد مملکت و پادشاهی یابد باندازه خویش
و اگر [illegible] بود کارش سخت بلند و قوی گردد راس در دهم دلیل کند بر آنکه [illegible]
صاحب [illegible] و جاهش برآید و عزت و مرتبت یابد و با بزرگان پیوستگی
کند و ولایت یابد و ظفر بر دشمنان [illegible] رسدش و از بزرگ عنایت
یابد و از کارهای [illegible] سود و منفعت و نیکوئی کنند و این آنگاه بود که بر برج دهم
راست و اگر مشتری با وی بود ریاست یابد و دعای که کند اجابت شود ذنب در دهم
دلیل کند بر پیش آمدن غم و اندوه و ناخوشی و آفت و گرفتاری [illegible] و از
مردمان حذر باید کردن خاصه از خاصگان و معیوبان و نامرادی پیش آید فصل ۳۲
در احکام رجعت و احتراق و وقوف و غیره رجعت صاحب دهم چون صاحب دهم راجع شود
از کارهای [illegible] و اشراف و سلطان و [illegible] ایشان دور باید بودن و پرهیز
باید کرد از [illegible] دهم [illegible] ایشان هیچ کاری نباید کرد
[illegible] و از کارها [illegible] کشتن [illegible] کمتر کند [illegible] نیاید
احتراق صاحب دهم دلیل کند بر حذر کردن از کار سلطان و درگاه او و از کارها
و گفتگو با ایشان و با اشراف و خاموشی و از انجمن و جماعت پرهیز کند
و اگر این احتراق اندر دهم بود یا طالع از عمل و کار معزول شود و هر کار
[illegible] پیش آیدش از کار [illegible] مشغول گردد احتراق وقوف و نحس اندر دهم دلیل کند بر نقصان

٤٨٥

در کار دیگر اهل و نا خوانی و نامردانی و هر شغل و شغل و کاله رسیدن از اشراف و سلطنت
احکام خانه دهم [illegible] یاد کردیم والله اعلم **الباب الحادی عشر من المطالع و ما فیه من المسائل**
فصل اول در معرفت آنکه کسی امید دارد از منزلت یا از ملک برآید یا نه اگر
پرسند تا از کاری که امید دارند یا منزلتی از ملوک طمع همی دارند برآید یا نه بنگر بخداوند طالع
و خداوند یازدهم بقمر و بمشتری اگر میان ایشان مواصلت از مودت بود
سعادت و امید و منزلت یابد باشد و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود امید
و سعادت و منزلت یابد اما به رنج و تعب و عنا و دشواری و اگر مشتری با صاحب یازدهم
در طالع باشد بزودی و آسانی یابد و اگر مقبول بود بتمامی حاجت ظفر یابد
و اگر غیر مقبول بود به بعضی از آن امید ظفر یابد و اگر قمر اندر یازدهم
بود و مقبول حاجت برآید یا صاحب طالع اندر دهم و مقبول بود حاجت برآید
و اگر صاحب یازدهم اندر [illegible] بود و قمر مقبول آن امید تمام شود و اگر قابل تدبیر قمر
در برج ذوجسدین بود ظفر یابد بدانچه امید دارد با رنج [illegible] بعضی ظفر
یابد و اگر برج منقلب بود بخطا بود و اگر در برج ثابت بود بتمامی و اگر قابل
تدبیر قمر منحوس بود کارش تباه شود بعد از آن که ظفر یافته باشد و اگر قابل
تدبیر قمر مقبول بود ظفر یابد بیشتر از آنکه امید دارد و اگر خداوند طالع
مقبول ظفر یابد بهرچه امید دارد و اگر نحس اندر یازدهم بود از هرچه
امید دارد نا امید شود و فرزندان [illegible] و اگر آن نحس زحل باشد
در امید [illegible] و اگر مریخ باشد امید بجهد [illegible]
جد [illegible] و اگر مشتری در یازدهم باشد بمراد رسد و بسیار

تحت

٤٨٦

تحت و ثنا یابد و امیدها بیش از آن یابد که امید دارد و اگر آفتاب اندر وی باشد
امید برآید بسبب سلطان و بزرگان بود و اگر زهره بود امید برآید بخوشی
و شادی و یاری زنان و اگر عطارد بود امید برآید بسخن و قلم یا بسبب دانایان
و تجار و اگر قمر در یازدهم بود بنگر که بکه اتصال میکند از طبع آن کوکب
داند و اگر [illegible] بدست [illegible] برآید **فصل دوم در معرفت آنکه دوستی میان
ایشان چگونه باشد** اگر پرسند که دوستی میان دو تن بنگر بصاحب سیم و نهم
و یازدهم هر کدام از این طالع شان قویتر باشد ناظر در دلیل
بران دوستی اگر میان دلیل و میان صاحب طالع یا قمر اتصال مودت باشد
میان ایشان دوستی باشد و اگر قبول باشد دوستی با منفعت باشد و اگر
زهره یا مریخ را شرکت باشد اندر دوستی [illegible] باشد و اگر اتصال [illegible]
باشد میان ایشان عداوت باشد و بیکاری و اگر [illegible] از چهار خانه صاحب
طالع ناظر باشد اندر دوستی بغایت محکم باشد و [illegible] اگر بعضی نظر موافقت
بود و بعضی مخالفت گاه دوستی بود و گاه دشمنی و اگر اتصال از برج ثابت
بود دوستی یا عداوت آن پایدار بود و اگر در برج منقلب باشد بر یک
حال نباشد دوستی و عداوت آن بهر انتقال [illegible] حال آن گردد
بود و اگر در برج ذوجسدین بود [illegible] باشد و اگر صاحب یازدهم
زحل باشد دوستی [illegible] بود و اگر مشتری باشد اشراف
و قضاة باشند و اگر مریخ باشد سرهنگان و حاجبان و اهل سلاح باشند
و [illegible] دزدان و راه زنان باشند و اگر شمس باشد سلطان یا عامل

و با لشکریان باشند و اگر زهره باشد خادمان و زنان و مخنثان و امردان و اصحاب طرب باشند
و اگر عطارد باشد دبیران و اهل علم و حکمت و عقلا باشند و اگر قمر باشد پیکان و جاسوسان
و وکیلان باشند و اگر صاحب یازدهم به صاحب طالع به تربیع یا مقابله باشد
میان ایشان آزار باشد و از یکدیگر خوشنود نباشند و اگر مقارنه باشد
هر جا یکدیگر را دوست دارند باز بنگر بعد از این هر دو جایگاه که هر کدام از این دو دلیل
قوی‌تر باشند یا علوی یا قمر او را بود یا مشرق یا شرقی باشد دوستی وی زیادت
بود و کار روزها باز بنگر هر کدام کوکب جای اندر وتد باشد دوستی وی قوی‌تر باشد
خاصه چون در برج ثابت بود و اگر در برج منقلب بود یا زایل وتد از دوستی
بحقیقت نباشد و اگر در برج ذو جسدین بود دوستی یکدل نباشد و دو روی باشد
هر کدام از این دو ستاره در رابع باشند از این دوستی اندر دوستی خلاف
کند و معنی آن آنست که آنچه در میان دوستان باشد از شرط دوستی بود والله اعلم

فصل ۳ پرسد از امیدی که در دل دارد بر آید یا نه و اگر از کاری بترسند و تغییر
نکنند و گوید فلان کاری امید دارم بنگر بعد از طالع و قمر را اگر پیوسته
باشد به سعدی در اوتاد و مایل الاوتاد او ظفر یابد و اگر پیوسته نبود ظفر نیابد
و اگر حاجت خود را خود نام برد از آن خانه هم شکل سوال وی بود از آن حکم کن
تا درست آید فصل ۴ در معرفت حال غائب و چگونگی اسباب آن اگر پرسند
از حال غائب بنگر طالع و دلیل است بر آن که او رو خانه دوم دلیل است
بر طعام و شراب و سوم دلیل است بر اهل آن مجلس و چهارم دلیل است
بر جایگاه نشستن و خیمه و پنجم بر شراب و ششم بر خادمان مجلس و هفتم بر

و خواری

و خواری مهمانان و هشتم طواف کردن و طلب خان و نهم مر انگشت را و بازی قربانیه
بدان مجلس و دهم خداوند خانه و یازدهم مغنیان و لهو و طرب را و دوازدهم
با جراها چه اندران مجلس هر کدام جای سعد بینی حکم کن بر نیکی و نحس دلیل بر
و سعدی بینی حکم کن بر نیکویی و منفعت آن خانه و صاحب هر خانه که مقبول بود
یا مسعود یا قوی نیکویی بود مر آن کس را که بدان خانه منسوب است و هر خانه که نحس
غیر مقبول در رابع یا نحوس باشد غم و خواری و تباهی باشد صاحب آن خانه را
هر کدام دلیل چه اتصال مودت دارد آن گروه را موافقت باشد و هر کدام را نظر
مخالفت بود تفاوت بود آن گروه را و هر کدام دلیل چه خالی بود بدان گروه
که التفات نکنند و اگر طالع برج منقلب بود لونهای بسیار خورده آید و اگر
ثابت بود یک لون بود و اگر ذو جسدین بود دو لون بود و اگر قمر اندر طالع
باشد طعام شور و بد مزه باشد و اگر مریخ باشد بیشتر تلخ مزه و تیز
دارو یا طعام بیشتر سوخته بود و اگر مشتری بود خوش و شیرین بود و اگر
شمس بود طعام ملوکانه بود و لیکن بیشتر برشته و صفرا انگیز بود و اگر
زهره بود چرب بود و اگر عطارد بود ترش با هم آمیخته و اگر زحل بود طعام
کهنه بود پس بنگر انصراف قمر و اتصال او اگر باز گشته بود ترش با هم آمیخته
و اگر زحل بود طعام کهنه بود پس بنگر انصراف قمر و اتصال او اگر باز گشته
بود از نحس و سعد متصل بود از تربیع یا مقابله پس چاره نبود صلح دعوت
شده سور بود و عروسی یا کسی از سفر آمده و مانند این و اگر از تثلیث یا تسدیس
بود آن اتفاقی بعده بود یا به دوستی پیوستن و اگر الکوکب قمر بود منفصل

درونه بود یا برج ثابت اندر مجلس یک روز بود و اگر در برج ذوجسدین بود یک روز و نیم

باشد و اگر برج منقلب بود نیم روز یا کمتر و اگر صاحب برج قمر بود ناظر بود بجنس

خویش نیکو باشد و بسیار بود و اگر ناظر نبود بجنس مریخ بوده باشد و در مجلس گرانان

بوده باشند و بازگردند بی ... و اگر قمر بمشتری پیوسته بود دلیل کند بر نیکوئی

مجلس و طعامهای گوناگون و اگر بشمس متصل بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیاری

گرمیها اندرو و اگر بزهره متصل بود دلیل کند بر پاکیزگی طعام و بسیاری لهو

و طرب و سماع و خنده و طیبت است و اگر بعطارد متصل بود دلیل بر بسیاری

ازدحام و اندر مجلس ... بود و سخن حکمت آمیز گویند و آنجا حدیث کلام بسیار بود

و در طعام ایشان گوشت مرغ بود و اگر بزحل متصل بود طعام سرد بود و نا

و سرد مزاج و بی مزه و بی قوت و چیزها از آب بیرون آید چون ماهی و غیر آن و اگر

بمریخ متصل بود دلیل کند بر شر و شغب و آشوب و فتنه و اگر مریخ بطی السیر

بود و قمر به برج او زنهار زنهار حذر کن که آنجا نزدیک ... ستیزش بود و در خصم

کاره و جراحت و دردی بود و طعامهای کم بود پس بنگر بصاحب ساعت اگر در

طالع بود یا بطی السیر هم در حال طعام آرند یا بر طعام نشسته باشند و اگر در برج

بود یا رابع طعام سخت دیر آرند تا غمگین شوند یا خود نیارند تا ... صاحب

ساعت باشد ... بود یا بطی السیر و اگر صاحب ساعت زایل باشد یا ساقط

طعام ایشان گذشته باشد و اگر در مایل باشد نزدیک باشد بطعام آوردن و اگر

قمر در برج آبی بود و ناظر باشد بزحل از تثلیث طعام ماهی بود و اگر

قمر در میزان بود حبوب بود و اگر در جوزا بود یا دلو گوشت مرغ بود

و اگر

و اگر بزحل ناظر بود از تربیع یا مقابله گوشت سرد فسرده شود و اگر مریخ بود طعام

سوخته بود و اگر قمر در میزان بود و بتربیع ... نه پخته و نه خام بود چنانکه ندانند چه خورده

و در سنبله و میزان چغندر و انگور بخورند و اگر در آخر عقرب بود یا ذنب مرغ جگر

بخورند و در آن طعام زهر بود و اگر در اسد بود هیچ گوشت نخورند و در حوت

گوشت و ترش ... خوردن و در حوت ماهی تازه و شوربا بخورند و اگر ... [illegible]

خانها ... باشد ... و اگر قمر ... [illegible]

ناظر بود جسم تباه بود و اگر سعود ناظر بود و مقبول کم زیان باشد و اگر

قمر بخانه زهره بود ... بود و اگر بخانه عطارد بود زادن کودک بود

و اگر بخانه مشتری بود طعام دوستیهای ... و ریاست بود و اگر بخانه

مریخ بود طعام از جهت شگفتی و ... بوده باشد و اگر زحل بوده باشد

طعام ماتم گذشته باشد و اگر بخانه شمس بود طعام از جهت منفعت و ... دولت

بود و اگر قمر بخانه خویش باشد از جهت حریفان و هوای دل خویش باشد

و هر کوکبی که نظر کند بکدام خانه است یا صاحب کدام خانه است از آن جهت

کرده باشند و در دوم خانه از طالع دلیل است بر ... آن خانه و ... و جامه خانه

و اگر این خانه برج ذوجسدین بود جاهای گوناگون بود و اگر مریخ آنجا

بود یا ناظر یا صاحبش بود جامها مسین و اگر شمس بود و مشتری جامهای

زرینه و اگر بزهره بود سیمین باشد و اگر مشتری بود زرینه و سیمینه و قمر

آبگینه بود و زحل چوب و سفال و شمس جامهای جواهر ملوکانه و عطارد منقش و مکتوب

و اگر سعد در دوم باشد این همه از آن خانه باشد و اگر سعد غایب بود ...

بود و همچنین اگر صاحب ثانی بخانه ناظر باشد یا در مراغمه خویش کالای خانه بود
و اگر ناظر نبود یا غریب خارج بود و اگر صاحب سیم سعود بود و یا سعدی در ستم بود
اندرو بدان طعام حاضر باشند مردم نکو و معروف باشند و اگر بجایگاه غریب
باشد مردمان غریب باشند و اگر نحوس بود مردمان سقط و بدخو بوند و اگر خانه
چهارم سعود بود مجلس گاه نیکو بود و اگر نحوس بود مجلس گاه سخت تباه بود و اگر
خانه زحل باشد جایگاه بلند و ویران باشد و اگر خانه مشتری بود جایگاه لطیف
و خرم باشد یا بوستان و اگر مریخ بود سلاح خانه یا مطبخ و اگر خانه شمس بود مجلس حرمت
و سرای دولت بود و اگر خانه زهره بود گلزار و عطر خانه و خانه زنان بود و اگر خانه
عطارد بود مجلس کاتبان بود یا مرغ خانه و اگر قمر بود بر لب آب حوض بود و چشمه
خانه و میل کند بر شراب آنجا نه اگر برج ذو جسدین بود شراب به دو لون بود
و اگر ثابت یک لون بود و اگر منقلب بود بسیار لون باشد و هر خانه را هم چنین
صفت حکم کن زحل شراب ترش و کهنه و سیاه است مشتری شراب خوش
و شیرین همچنین باقی کواکب صفت کن و خانه نهم کسانی باشند که بر سر طعام ایستند
و هفتم رهنما باشند که پیش تو آیند و دهم صاحب طعام بود که خوش باشد یا نه
و اگر سعدی در آنجا بود خوش دل بود و اگر نحس بود دشمن گیرد و کر ایشان ایستاده خانه
یازدهم [illegible] و دوازدهم خداوند خانه بود سپس بنگر بنظر سعود
و نحوس و از صاحب خانها و جایگاه از این دوازده برج بجای آنچه یاد
از نظر و اتصال و جایگاه سعود و نحوس حکم کن اگر خانه سعدی بود یا خداوندش
سعود بود حکم کن بر آنچه منسوب است بگو هر آن برج بر چه وش و دیگر [illegible]

و هر ابرج

و هر ابرج که اندر وی نحس بود یا صاحب وی نحس بود تباه شود هر چه نسبت کند
بدان برج و بنگر سعد ان بکدام ارباع اندر رسد چون تو بجملگی اندر آن [illegible]
بنشین و بنگر کدام ارباع که نحوس باشند بدان نواحی منشین چنانکه ربع اول
مشرقی و ربع دوم جنوبی و ربع سیم مغربی و ربع چهارم شمالی آن دیواره بسوی مشرق
است ربع اول است و آنکه بسوی نصف النهار است ربع دوم است و آنکه
سوی قبله است مغرب بود و آنکه دیواره بسوی قطب شمالی است و بنات نعش
است ربع چهارم است فصل پنجم در معرفت صاحب یازدهم در دولت [illegible]
بنگر بخداوند طالع و صاحب برج یازدهم اگر میان ایشان اتصال بود [illegible]
خاصه مقبول بود مولود یا سایل خداوند سعادت و دولت بود و بخت
و فیروزی و مبارک بتن خویش و کسان و دوستان و اگر نقصان صاحب
طالع را بود [illegible] مولود چو [illegible] محبت بود و دوستی و دولت و اگر صاحب
یازدهم را بود اتصال مردمان راغب بوند بصحبت و دوستی مولود یا سایل
و [illegible] نگردن باو و اندر دل مردمان دوست بود و دوسته از ایشان بسیار بوند
و هر یکی را [illegible] از دوستان [illegible] بود و [illegible]
[illegible] و رنج اگر [illegible] ضایع شود از تن خویش و مردمان [illegible] بود
[illegible] نزدیک [illegible] و دوست [illegible] بود [illegible] کم [illegible]
و از تجارت [illegible] منفعت [illegible] بود ۱ چون صاحب طالع یازدهم در طالع [illegible]
مولود مبارک و با سعادت و برکت بود و فیروزی [illegible] بجوید چنانچه [illegible]
نزدیک بود و با امانت بود و میلش همه بحق و راست بود و سخن [illegible]

بود و بدروغ کم گراید و از تجارت در زمینه بود خاصه چون قبول بود و صاحب طالع بر
مشترک و با مشتری ناظر از دوستان و فرزندان خیر بیند و دل در پی ایشان شد
و دوستان بزیارت وی بسیار آیند — چون صاحب یازدهم اندر دوم بود
دلیل کند بر آنکه مولود را خواسته جمع شود که بدست رنج خویش و اعتماد کن
محبت با دوستان کنند و تازه کردن و محبت و جز آن غایبان و رفیقان
یافتن و با ساختن کار زنان و انبازان و بیع و شری یا منفعت از دوستان
خیزد چون حال و مردم را دوستان باشد و یگانگی کردن عاقبت کار و لیکن
مولود یا سایل همیشه مشغول باشند اندر یگانگی داشتن میزبانی دوستان
بود و اگر صاحب یازدهم اندر سیم خانه نیکو حال باشد مولود یا سایل
خداوند مال باشد خاصه چون صاحب طالع ناظر بود و حال کسب و معاش
نیکو بود و غزلیه روزی سبب و معاش بسیار از حلال جمع شود و کسب او
از کار نیکو بود و از آن کار شرم دارد صاحب یازدهم در سیم
دلیل کند بر خوبی حال برادران و دوستان و کرده برادران یاری
شوند و یاری بنماید و اگر سفر بود مولود را یا سایل از برادران
و دوستان روزی بود و سبب ایشان زندگانیش نیکو بود و اندر
علم و زهد و بقوت علم تاویل سخن گوید صاحب یازدهم اندر
چهارم بود مولود یا سایل را از پدر میراث رسد و خداوند آب
و ضیاع و زمین بود و کارش بجد و شاخوانی بود و نیکو حال غلات
و سرانجام هر کاری و منازعت با زنان و فرزند و بیماری میراث دیدا

و مادر

و مادر و پدر نالان شوند و غم پیش آید ایشان اگر صاحب یازدهم
در پنجم بود دلیل کند بر شادی و نعمت پیوسته و نیکوی حال فرزندان
و حمد و ثنا و نظر نیکو از مردمان و دوستان و مروت و احسان و هیبت
و لطف و کم غم و اندیشه بودن مولود یا سایل و با سخاوت و شادی
و با خرد و بار بود خاصه چون صاحب طالع ناظر صاحب پنجم بود فرزند بودش
بزرگوار و بروی مبارک و دیر ماند چندانکه خدای او به بینند
چون صاحب یازدهم در ششم بود مولود یا سایل بدبخت بود و دوستانش
اندک و خداوند آرزوها بود و بار رزو دشوار رسد و امیدهایش بر
نیاید و از تجارت روزی نبودش و دلهاش شکسته شود و رنج بردگان
و فرزندان و بندگان سراسر همه ایشان بر کرده و جفا و خیانت پدید آید
و از شکنج و ضعف تن شاید فرستادن چه اندر و ماند و باز بهد و بر سد
و کشده باز نیاید و از شکنج و تنگی و تنگ روزی بود و در تجارت زیان بود و اگر
مسعود بود و صاحب طالع ناظر و مقبول امید است از ستوران دارد
بر آید چون صاحب یازدهم در سابع بود مولود را یا سایل را
از زنان روزی باشد و از ایشان شادی بیند خاصه اگر مونث
بود و اگر مذکر بود باز پس خصومتها افتد و از انبازان شاد دلی بود
و زنی بودش دلبند و شادی و نیکوی بیند و فرزندی بودش و اندوه رسدش
و لیکن چون بر زنی عاشق شود و فرزندی آید از وی و اگر نحس سایل اندر
نکاح بود و یا دوست زنان بود سایل عاشق شده باشد و از معشوقه

دهر اندیش و این معشوقه عاشق را دوست ندارد و سایل را دوست با خویشان
بود یا با زنان مال دوست بد اندیش بود بر عیال سایل و بسیار باشد نیز و دوستان
در سفر روند ح اگر صاحب یازدهم در هشتم بود مولود و سایل دکار
و سرد سخن بود و خویشتن را به کار نیک معروف نتواند کرد و کسی بر وی
طعنه زنند و بخرد اندک بود و پیشه سایل از بازرگانی بود و لیکن او را
دوستان کمتر باشند ط چون صاحب یازدهم در نهم بود مولود یا سایل
سفرها مسعود و بطارهای دین مجتهد بود و اندر کار طاعت و دین و حق
دلیر و هنر و خداوند سخن بود و خوابهای حق بیند و با اهل شرف و فضل
و زهد صحبت افتدش و سفرهای بسیار کرده آید و اندرین سفرها امیدها
همه وفا شود و امید اندر رغبت بر آید و یار از دوستان رغبت امیدش
وفا شود و دوستانش همه نیکو کردار باشند ی چون صاحب یازدهم
اندر دهم بود مولود یا سایل امیدوار بود با همه چیزها و سعادت
بود و از کار سلطان روزی یابند و دوستانش از سالاران و بزرگان
بود و اگر این برج جفت بود صاحب حرفت و صناعت بود و اندر وی
دانا بود و از آن روی نیز که یابد و کارش بلند شود و قدر و جاه و حرمت
و بمقتضای صاحب و فرخی مال از روی صنعت و عمل و نیکو حال
و معیشت و طلب دنیا و رسیدن مراد و لیکن از دوستان وی
گروهی بغم اندر باشند سبب دشمنان یا چون صاحب یازدهم
اندر یازدهم بود مولود یا سایل را دوستی و رزق بود و دوستداران تنش

بسیار

بسیار بود و نیکو خو و نیکو کردار و با امانت و راستی بود و از تجارت بهره مند
بود و از دو گنج و ضایع مال جمع کند و از کارهای سالاران و بسیار نعمت و دوستی
و شادی و بر امید از مال دست فراخان ی چون صاحب یازدهم اندر دوازدهم
بود مولود یا سایل از کارها محروم بود و کم خرد و کم شرم و اندک سعادت
و اندک مال بود و از کسان سلطان او را بهره نباشد و از سلطان غم
رسدش و سخن دو میل کند بر بدی معیشت و کم چیزها و از دوستان حسد
بیند و بدانند پیش و عداوت و خلاف و آزار است بدید آید و شهوت و در زنان
شان بر روی تباه شود و امید و طمع بریده گردد و بیرون هنر کند از
بر جای بی خطر روزن که گزند رسدش خاصه از زنان و از چیز دوستان
محروم ماند و دوستان نیز از وی چیزی نخواهند از قبیل منت از دوستی
و لیکن به جای وی دشمنان نیکی کنند و هر امیدی که دارد امید وار
او را همه زیان رسد **فصل و اندر اختیارات امید و رجعت خواستن و امید
طلب کردن** اگر خواهی حاجتی که طلب کنی چنان باید که صاحب طالع ناظر بود
بطالع از نظر مودت و صاحب طالع و برج ثابت و ذو جسدین بود و قمر
در طالع یا در مثلثه یا در تربیع و همچنین از مقابله تا از آن که پیوسته
بود بنحس و ناظر نبود بخداوند خانه زیرا که چون ناظر نبود بخداوند خانه
حاجتش روا نشود و حاجت الوقت خاصه که قمر زاید النور و العدد
بود و خداوند طالع مستقیم و قمر پیوسته بسعدان اگر آن سعد مستقیم
و زاید بود حاجت بهتر آید و همچنین و عطارد را حال به بود زیرا که

مقبول است چون مشتری بود دلیل بر حج کند اندر طلب کردن و باز زدن بر حج
و جهان کن که تمام پیوسته برود جهاب حاجت چون اصحاب ما مانند جوهر سلطان
است و ملوک و چون زهره بود دلیل زنان است **اختیار عقد مودت و الفت و ازدواج**
طالع برج مستقیم الطلوع باید یا دو جسدین یا دو تیر و راست جنابت و اگر برج
بادی و راست جنابت و مستقیم و منقلب است نباید بعد زهره و عقد او بی نحوست
زهره باید زهره بجای خویش باشد و مستقیم السیر و ماه متصل بر زهره یا بمولود
و سهم السعاده بعد زهره باشد یا متصل او باید سهم سلطان ناظر باشد و ارکان
مسعود طالع ناظر و صاحب یازدهم و صاحب طالع و صاحب سابع همه بیکدیگر
متصل و اگر قمر جمع اندر باشد بهتر بود و ماه متصل بسهم الحب و الفت باید
و سهم سابع با بطالع یا بی و عشر و صاحبش بطالع ناظر باید اندر طالع [illegible]
والله اعلم **منتقل با در احکام هفت کوکب و جوهران اندر یازدهم احکام زحل**
چون زحل در خانه یازدهم بود دلیل کند بر آنکه میان او و دوستان وحشت
افتد و بیروی نگران کرده و از وی بیزار شوند و از سلطان او را غم و اندوه رسد
و مادرش را غم رسد یا مرگ و نام زشت برای بشنید و امیدهایش باطل گردد
و محنت و ادبار بیش آید و فرزند را حال میانه کرد و از خواجگان که دارد
اندوه رسد و اگر شهادت دارد از طبقات زحل نیکوئی بیند و امیدهایش
بزرگ بر آید **مشتری اندر یازدهم** مشتری در بیت الرجا دلیل کند بر گشادن
درهای محنت و راستی و بزرگ داشتن مردمان مراد را و سخن روا و نیکو
نامی و با علمی صحبت کند و بکارهای خیر بسیار رود و مادرش را نیکو حال بود و از

بعد

بعد میراث و نیکوئی یابد باندازه طبقات مشتری و اگر دلیل دهد بر تمام گشتن مرادها
و بیرون آمدن و نیک بختی مولود و عز و زیادتی مال و رستن از محنت و پیرانه و دیانتی
عمل از اشراف و اگر شهادت ندارد کمتر از این بود **مریخ در یازدهم** مریخ
در بیت الرجا بود دلیل کند بر کم کردن دوستان از وی به سبب و از وی
ناخوبی و زشتی گویند و مکر و دروغ او بگویند و اگر بر کسی عاشق بود هم بود و احسان
معشوق بر سرطان رسانند هم بمال و هم بجان و مادرش را بیم بود که
ماشش بمیرند و در زوال یا باتش بسوزند و دلیل کند بر ناامیدی و فنا تمامی مرادها
و اگر امید دارد دلیل بود بر طلب کردن آن امید و ناامیدی بسیار بر
شنیده و اگر شهادت دارد از طبقات مریخ [illegible] نیکوئی بیند امیدهایش
با اسباب بر آید و اگر این برج عقرب بود بهتر بود **شمس در یازدهم**
چون شمس در بیت الرجا باشد دلیل کند بر آنکه از سلطان نیکوئی بیند و
دوستانش را بدرجات الله بشفاعت خواستن چه اصحاب هر کجا
برود بخش کند انجا بیرد و لیکن بنظر نیکو بود و رازش آشکارا شود اگر چه
پنهان دارد و اگر چه بر کسی عاشق بود بمراد برسد و معشوقه مطیع وی
گردد و زیادتی دولت و قوت سعادت و شرف و جاه و قدر و منزلت
بود بنزد همه کس اگر این برج جوزا بود یا حمل که ده شود همه کارها
بسته و بمراد آن امیدهای بسیار و نیک بختی مولود و زیادتی مال و جهم
عطاهای ملوک دارد چنانچه و اگر شهادت بنود از ملوک خشم و اندوه
رسد **زهره در یازدهم** چون زهره در بیت الرجا باشد دلیل کند بر بسیاری [illegible]

شادیها از جهة زنان خاصه از بهر هوای دل و میان دوستان نیکو بود و نهانی بود
و اندر امیختن و نشست و خواست الهانه کردن یکدیگر را و بر امدن حاجتها
از بزرگان و مادرش را حال نیکو شود و پدرش را منفعت رسد و از خدا و ایمان
مذهب پاک و شریعت اسلام نیکو شود چنانکه دیانت پاک سیرت کرد و از گناهان
توبه کند اگر ریاکاری کند بخت با منفعت و امیدهاش بر اید از طبقات زهره
و زن بر روی عاشق شود و از وی منفعتها یابد و حاجت بر داشتن نیکو
بود خاصه از خاتونان و زنان اکابر و اگر این برج حوت باشد یا ثور
بهتر بود و اگر فرزندش اید زهره به برج خانه فرا بود زاینده کرد و اگر زحل را
شهادت نبود غم و زیان و نا امیدی پیش اید از جهة زنان و طبقات
زهره **عطارد در یازدهم** چون عطارد در بیت الرجا باشد دلالت بود بر صحبت
اهل دین با زنان اهل دواوین و تجار اگر تجارت کند نیکو پیش اید
و اگر بر کسی عاشق شود هر چه نویسد از معنی تعویذ و سحر و طلسم همه نیکو اید
و اگر انکس ارزنده بود دست بردش و با علم نسبت و خالت اوست رس
بطلوت و امیدهاش بر اید از طبقات عطارد نام نیکو یابد چنانکه بفضل
باز خوانند و اگر شهادت نبود کم ارزش باشد چه کم **قمر در یازدهم** چون
قمر اندر بیت الرجا باشد دلیل کند بر انکه میان وی و میان دوستان
عتاب بود و از فرزندان و بزرگان نفع دریابد و از شکر کردن مردمان
نیکو یابد و مادرش را از اب نصیب رسد و از جاه سود و زیان چه
با کسی ازار اندو به بهانها ازار در شغل اند و با خانه مردم کمتر باید خفت

دارد

و اگر این برج ثور باشد یا حوت و با قمر را اندر خانه شهادت بود کار
نا صواب حاصل نکرد و با کسی جنگ کرده بود اشتی افتد و دلیل کند بر رسیدن
مرادها و روا شدن حاجتها و اگر برج منقلب بود زود بود و اگر ذو جسدین میانه
باشد و اگر ثابت بود دیرتر بر اید **راس در یازدهم** چون راس اندر
بیت الرجا باشد دلیل کند بر انکه مرتبت و ضیاع و عقار و بناها بیشتر
و خصومت کند و ظفر یابد بر دشمن و بزرگ شود و بنزدیک سلطان جاه
یابد و از قبل فرزندان غم رسدش و حاجت وی روا شود از سلطان و حکم
کشتن حاجتها که امید دارد یا طلب کند **ذنب در یازدهم** چون ذنب اندر
بیت الرجا باشد دلیل کند بر پیش امدن خصومت و سخن گوید با پشیمان
شود و دل با جنگ دشمن که بود و باطل شدن امید و حاجتها بر درستی
از مردمان فسق و فجور یابد و دون نیکو بود **هبوط و در اعظم رجعت و احتراق**
نحوس در یازدهم جهت صاحب یازدهم چون صاحب یازدهم راجع شود
حذر باید کرد از فریب و فر و وقت و هر چیزی که شنیده اید دروغ بود و وصیت
های نیکو کرده شود و باز پشیمان شود و پرهیز باید کردن از لهو و طرب
و سلاح و دفتها **احتراق صاحب یازدهم** چون صاحب یازدهم محترق شود اندر
طلب حوایج هیچ چیزی نبود و بجا باید از بیع و شری حذر باید کرد و از دوستان
و المشغولی رسد و صلاحی در ان بود و ساکن باشد **و نحس و احتراق** چون
وقت نحس اندر یازدهم حذر باید کردن از مجلسهای شراب و دیدارها
و از جماعت مردمان و بیع و شری چه تباه باشد و با دوستان سرور حسد کنند

٥٠١ دوستان و رفیقان را از مردم خسیس فرومایه حذر باید کرد و بیماری و رنج و تعب
رسد ش. البرج الثاني عشر من المطالع و منه مراتب بل فصل اندر معرفت حال مولود و سایل با
دشمنان خویش اگر بپرسد از دشمن بنگر ببرج دوازدهم و صاحبش و اگر از بسیاری دشمنان
بپرسد بنگر بصاحب دوازدهم و خانه دوازدهم اگر صاحب دوازدهم
اندر طالع باشد و منحوس بود سایل یا مولود را دشمن بسیار بود و همه پیروزمند
و مقهور وی باشند و سایل را از غم خوردن و دل مشغولی چاره نبود و اگر
میان دلیل طالع و صاحب دوازدهم اتصال بود مولود را دشمنان باشند
و اگر اتصال از مودت بود از دشمنان بپرهیزنده باشد و ایشان دشمنی
نکنند و میان ایشان مخالطت بود و بسیار دشمنی نکنند و اگر اتصال
از عداوت بود میان ایشان عداوت و دشمنی بسیار بود و اگر کوکب
اندر دوازدهم باشد و صاحب طالع بتربیع و مقابله نگرد دشمن از جوهر
آن کوکب باشد و از کوهر آن خانه و اگر اندر دوازدهم زحل باشد یا خود
صاحب دوازدهم وی بود دشمن وی از پیران و کلانان و طبقات
زحل باشد و شر از وی بود و دشمن سیاه چهره بود و چشمش عیب باشد
و از مردمان سفله و خداوندان مکر و حیله و بداندیش و افسونگر باشد
و آن دشمن به دشمن کردن فخر کننده و شادی کننده باشد و بر شمانکه
یا مردمان باشد یا موزنان باشند یا حلالان یا زندانبانان و آنچه بدین
ماند و اگر مشتری باشد دشمن مرد نیک بود و معروف یا عالم یا قاری یا از اهل
تجارت و اهل اشراف و قاضیان باشند و دیگر ستارگان را برین قیاس
حکم کن

٥٠٢ حکم کن و اگر قمر باشد بنگر که کجا پیوندد و دشمن بر طبع دیگر ستاره باشد
و اگر قمر خالی السیر بود بیگانه را و جاسوسان و از تمامی غازان دشمن وی باشند
و دشمن از طبع آن خانه بود که صاحب تا نیغرا اندر وی باشد خاصه که اندر وتد
بود و اگر ساقط بود کم زیان کند و اگر صاحب بیت الاعدا اندر طالع بود
دشمن از اهل بیت وی بود و اگر اندر وسط السما بود دشمن از سلطانیان
و مهتران و همکاران باشند و اگر در سابع بود دشمن زنان و انبازان
آن بود و اگر اندر رابع بود دشمن پدر بود یا کسان پدر و همچنین نیز
بنگر تا اندر دوازدهم کدام کوکب است و صاحب کدام خانه است
دشمن از آن جنس بود و اگر صاحب طالع اندر دوازدهم بود مولود یا
سایل کاری کند که دشمن برانگیزد و اگر صاحب رابع بود دشمن از پدران
باشد و اگر صاحب سیم بود دشمن از اقربا باشد و اگر صاحب پنجم بود
از فرزندان همچنین بر این قیاس بیان کن بباقی خانها باز بنگر بخداوند
طالع اگر اندر خانه خویش باشد یا شرف خویش و مسعود بود یا مستقیم
یا مشرق یا سریع السیر یا شاید و صاعد یا کوکب علوی بود سایل یا مولود
قوی تر از دشمن بود و اگر این حالها مر خداوند دوازدهم را باشد
این قوت دشمن را باشد و ظفر یابد دشمن بر سایل یا مولود و اگر
بتربیع یا مقابله نگرد عداوت ایشان زیادت گردد و اگر بمقارنه بود
نگاه کن بجای ایشان شهادت هر کدام بیشتر باشد قوت او را بود و اگر
هر دو اندر وتد بوده باشند بنگر که شهادت کرا بیشتر باشد قوت او را

۵۰۳

بهتر باشد و همچنین هرکدام را بود و اگر هر دو اندر وتد بوده باشند بنگر تا شهادت
کرا بیشتر باشد قوت او را بیشتر باشد و همچنین هرکدام را که معرا باشد
قوت او را بود و دیگر اتصال بمودت همیدون میان ایشان صلح و
صلاح بود اما عطارد را درین خانه شهادت و قوت است در زیادت
کردن دشمن را **فصل ۲ در معرفت حال ترس و بیم** اگر بپرسند از بیم و ترس
بنگر بصاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع منحوس بود اندر دوازدهم و یا نهم
بار دلیل کند بر بیم و ترس بنگر بصاحب طالع و قمر اگر صاحب طالع منحوس
بود اندر دوازدهم و یا قمر با وی دلیل کند بر بیم و ترس سخت و بکوبند
و بیرا و لیکن رها بند و همچنین نیز اگر به جفت جایگاه بد باشد چون هشتم و ششم
بیم و ترس باشد از ان جهت که صاحب طالع اندران خانه باشد و اگر
نحوس بصاحب طالع یا بقمر ناظر باشند از اوتاد این بیم و ترس سخت تر
و صعب تر بود و اگر نحوس ناظر نباشند تباهی نگفته اند و زوال این
و بسلامت بگذرد و اگر مسعود ناظر باشد سلامتی باشد و اگر صاحب طالع
پاک باشد از نحوس و بطالع ناظر هیچ [illegible] بوی نرسد و اگر خبر این
از جهت بیم و ترس آن خبر دروغ باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد باشد
و نحس از اوتاد دور نظر سخت بخاطره بود و بیم و ترس قوی تر بود و نکبت
خاصه که صاحب تاسع بان نحس باشد دلیل کند بر هلاک و مرگ و اگر کوکب
صاحب تاسع نباشد مصیبتی پیش آید و باز بسلامت بگذرد و اگر شهادت
کواکب از برج منقلب باشد دلیل کند بر زود برگشتن بلا و گذشتن

از بیم

۸۰۴

از بیم و ترس و اندر برج ذو جسدین و ثابت دلیل کند بر ثبات شر و اگر نحس
اندر دوم باشد [illegible] ابستانند و اگر صاحب طالع در خانه عشر باشد و صاحب
سابع ناظر نباشد و صاحب [illegible] دلیل کند بر گریختن و یافتن نجات
و بیرون قادر نشوند و اگر با این همه قمر متصل نشوند و اگر با این همه قمر
متصل باشد بنحس دلیل کند بر پیش آمدن مکروه از ان گریختن مکروه را
نحس صاحب بیع قمر بود یا صاحب طالع و این چنین مکروه کمتر باشد و امید
سلامت بود و اگر صاحب طالع اندر خانه عشر نبود و لیکن قمر اندر خانه
عشر مقبول و مسعود بود این بیم و ترس بسلامت بگذرد و بیرون ظفر یابد
بدان وقت رهست یا بعد از بیم که قمر بدرجات سعود رسد بروز یا بساعت
یا ماه یا سال و اگر خواهی که بدانی که سایل ازین ترس و بیم بسلامت رهد
یا هلاک شود یا همیر ماند اندر حبس بنگر بدان نحس که مستولی باشد بر قمر اگر
قوی باشد بنگر بدان حد که قمر اندر وی است اگر آن حد نحس بوده قمر
بوی ناظر باشد و نحس مریخ باشد کشته شود با آهن یا بتازیانه و از آن
بیم و ترس رهایش نبود و اگر آن نحس زحل باشد در زیر بماند تا بوقت
مرگ باندازه قوت زحل و جایگاه او و اگر آن نحس قوت نباشد و قمر
بجد سعد باشد این سایل گرفتار شود اما بسلامت باشد از الم و حوادث
و حبس و لیکن اندران حبس چندان بماند که میان درجات قمر و کواکب
بروز یا سال یا ماه و اگر آن نحس که قمر بوی ناظر است ضعیف باشد
و قمر را اندران خانه که وی است [illegible] بود و سعد بقمر ناظر باشد

ومقبول باشند یکدیگر سایل بسلامت بود و بر صد بصلح واتمان ولیکن اندک
مایه ترس وبیم بود و بطلمیوس گوید بنگر بقمر وصاحب برج قمر وطالع اگر
یکدیگر شان اتصال بود صاحب طالع مسعود باشد از ترس ایمن باشد
ازان بیم وترس وبیرا زیانی رسد اگر صاحب طالع سعد باشد و نحس
بقمر ناظر بود و صاحب طالع از تربیع ومقابله نگرد بنگر بصاحب برج قمر
قوی و در شرف قمر باشد یا مثلثه وی پس زیان ندارد و نظر نحس
بقمر این بیم وترس مقدار سبب بوده و با سلامت رهایش باید و اگر ان
قوی باشند وهم قمر نیز منحوس پس گرفتار شود و ازان حبس رهایش
نیابد تا بوقت مرگ مگر سعدی قوی از جایگاه قوی بقمر ناظر باشد
یا مشترک باشد انگاه انشر و بلا را دفع کند و امن وسلامت باشد
وبیرون اید از بیم وترس وحبس فصل ۳ در معرفت انکه خصم را قصاص کنند یا نه
اگر کسی سوال کند که خصم خویش را بخون قصاص توانم کرد یا نه اگر این خونی را
مطلوب الدم خوانند و سایل را طالب و نگریستن اندرین باب هر دو وجه است
بنگریم تا این طالب سلطان است یا جز سلطان اگر طالب سلطان بود طالع
سایل را باشد و وسط السما مر سلطان را و طالع دم است و برج سابع مر ان
سبب راست که خون ریخته شود و چهارم عاقبت کار راست اگر صاحب
وسط السما صاحب طالع ناظر باشد یا کوکبی میان ایشان نور را گیرند یا
جمع کنند یا رد النور یکدیگر کند این طالب بر مطلوب ظفر یابد و اگر
طالب بجز سلطان طالع سایل را بود و سابع طالب دم را و بنگر بصاحب

طالع

فصل ۳ در معرفت انکه خصم را قصاص کنند یا نه

طالع و صاحب سابع اگر هر دو یکدیگر ناظر باشد یا کوکبی میان ایشان نور نقل کند
یا جمع کند طالب دم بر مطلوب ظفر یابد و اگر جز این باشد ظفر نیابد و اگر نظر
و اگر نظر تربیع ومقابله ومقارنه باشد در یخ ناظر بود صاحب طالع و صاحب وسط
السما خون مطلوب ریخته شود و اگر اتصال از مودت باشد وقبول بود با سعدی
انشر را کشاده کند خونش ریخته نشود ظفر مر مطلوب را باشد و نیز بنگر
بطالع یا رابع اگر این در برج منقلب باشد وی قادر نشود بر قصاص
و اگر هر دو ثابت باشند قادر شوند و اگر هر دو ذوجسدین باشند میانه حال بود
و قادر نشود بر قصاص ولیکن بسبب خون کشته شود و نیز باشد که کشنده به چهار
تن باشند که یک تن را بکشند دیگران را رهایش باشد و همچنین اگر قمر در برج منقلب
باشد و ضد اوند خانه اش در برج منقلب بود همچنین قادر نشود و اگر ماه و صاحب خانه
خویش نگرد و ضد اوند طالع بسوی طالع نگرد و صاحب چهارم بچهارم نگرد خون کشنده
ریخته شود مگر چو قمر متصل شود بسعود یا مسعدان خالی السیر بود این
دلیل دست بستدن باشد و خشنود شدن خصم و اگر از سعد باز گردد
و بنحس پیوندد و از پس صلح کشته شود مگر چه اتصال بمودت باشد به بند
و زندان افتد و اگر ان نحس در برج ثابت افتد وی اندران زندان
بمیرد و اگر در برج منقلب بود زود بیرون اید و اگر قمر در برج منقلب بود
دلیل کند بر بیرون امدن از زندان باسانی بود و اگر نظر شان تربیع
ومقابله بود بگریزد از زندان بسبب جنگ و اگر مقارنه زبر ارا
رها کنند یا بنهان بگریزد چنانکه نگردند و اگر زحل اندر طالع بود خصم دست

کینه دارنده و دوام دارنده بود و اگر مریخ بود جز کشته ارزو نکند و اگر مشتری باشد
خصم رحیم دل و خشم فروخورنده بود و اگر شمس بود خصم را قاهر بود بسیاست
و اگر زهره باشد بسبب خشنود شود و اگر عطارد باشد خصم کودک نارسیده
بود و بپایند تا وی برارسیده شود و چه فرماید با این حال از لیب کودکی دغا
بود و هر که اندرین باب سخن گویند و تدبیر کنند و مردمان دو گروه
گردند و اگر قمر باشد زود کشته شود یا زود رها کنندش باندازه سعد و نحس
و اگر خداوند طالع منحوس بود یا در هبوط یا محترق خصم را پیش از وی
افت رسد و اگر خداوند هشتم اندرین میانه خداوند طالع نگرد سایل را
بکشند و اگر اندر طالع سعد بود خصم را او یا کشته باشد یا تدبیر کار کنند
و اگر قمر متصل باشد بنحس بیرون از والیان کشته شوند خصم دیگر چیر دارن
خصم کنند نگارنده سلطان بود و اگر اندر طالع نحس بود و قمر بسعد پیوسته
بود ان والیان که ابسخت استوار بوند بکار خصومت میکنن بار سلطان
نکوهیده میکنند و اگر خداوند طالع بنگرد بطالع مغربت او لیبا را بود و اگر
ننگرد سوی طالع و قمر سوی صاحب خانه خویش ناظر بود سلطان اضطراب را
بیرون اورد بارضای خصمان بهر انکه همه عذابها را دلیل مریخ است
باهن و چوب و زحل دلیل بهر زندان دیر داشتن و ببرگر سنگ و مشتری
دلیل است بر خشنودی و راحت یافتن و امانت و شمس دلیل سیاست
است و زهره دلیل خوشنودی و عطارد دلیل بیعت و قمر باندازه اتصال
دلالت کنند فصل در معرفت حال محبوس و راحت یافتن و ... اگر قمر

سایل

سایل از زندانی باشد راحت او که باشد انگاه نگردن حال او همچنان گفتیم رستن
سخت بود اگر ماه بوقت سوال اندر برج ثابت بود و بکوکبی پیوندد که کوکب
اندر وتد بود دیر ماند اندر بند و اگر ماه در زایل الوتد بود و بکوکبی متصل
اندر وتد بود هم دیر ماند اندر حبس و اگر قمر در برج منقلب باشد و بکوکبی
متصل هم در برج منقلب باشد یا اندر زایل وتد چون سیم و نهم زود راحت
یابد و بیرون اید و اگر ماه باز گردد از کوکبی که اندر وتد بود و متصل شود
بکوکبی در زایل باشد از زندان بیرون اید و راحت یابد و اگر ماه در برج
ذوجسدین باشد و بکوکبی متصل باشد در برج ذوجسدین باشد از زندان
بکشندش بزندانی دیگر و اگر ماه در سرطان بود هر چند برج منقلب
است دیر ماند مگر بکوکبی متصل شود در زایل بود انگاه دلیل کند بر زود
یافتن راحت و اگر اندر برج قوس بود هم دیر ماند و برج عطارد ازین
فروتر است و اگر بوقت سوال طالع برج ثابت باشد و اوتاد او قایم
دلیل کند در دیر ماند مگر انکه اوتاد زایل باشد انگاه امید وار بود بزودی
راحت یافتن اگر خداوندان وتد اندر وتد باشند دیر ماند و اگر هم
نیز خداوند دوازدهم و ششم اندر نهم باشد در بسته دارد و بدتر انکه
بود و زحل در خانه رابع بود خاصه اندر برج ثابت باشد صحیح بیرون
نیاید و اگر خداوند نهم اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر نهم
زندانی و محبوس دیر ماند و بیرون اید با یاران خاصه اندران
وقت ماه بکوکبی متصل بود زایل بود یا برج منقلب باشد

اگر خداوند طالع محترق شود اندر وتد یا متصل بصاحب هشتم در حبس بمیرد و اگر
خداوند طالع اندر برج چهارم یا وتدهای دیگر دیر بماند خاصه با صاحب اوتاد
ناظر باشد دلیل بند و غل مریخ است و خداوند دوازدهم اگر خداوند دوازدهم
با مریخ اندر وتد باشد دلیل کند که زندانی اندر بند و غل باشد اگر خداوند طالع
و ماه بدین دو دلیل یا بیکی متصل شوند دلیل بند و غل باشد و اگر خداوند طالع
بکوکبی متصل شود بمودت زندانی یا محبوس با حیال گریختن اندر باشد
و اگر کوکبی بایکی متصل شود دلیل بند و غل باشد و اگر خداوند طالع بکوکبی متصل
شود بمودت زندانی یا محبوس با حیال گریختن اندر باشد و اگر کوکبی خداوند
طالع متصل شود یا با ماه بنظر مودت احتیال بیرون آمدن از زندان
میسازند و چون کوکبی بخداوند طالع میپیوندد ببایدنگریستن که چه صورت صاحب
طالع را چه باشد اگر خداوند خانه باشد یا شرف یا حد این احتیال کند
از معارف محبوس باشد و اگر کوکبی غریب باشد مردی مجهول سازد این
احتیال و اگر این اتصال صاحب طالع را بصاحب وسط السما بود در رهایش
وی بدست سلطان بود و اگر این اتصال بصاحب سابع بود رهایش وی
بدست خصم بود اما اندرین باب خداوند طالع اندر شرف بود او را هیچ
چیز نباشد و اگر اندر هبوط بود سخت زیان دارد و اگر سعد اندر
چهارم بود محبوس را راحت اندر بود و اگر اندر طالع باشد خلاصش زود افتد
بود و اگر سعدی اندر سابع بود خصم رحیم دل باشد و او را عفو کند و اگر
اندر برج دهم نیکوئی و رحم از سلطان بود و اگر در دوم باشد مالش زیان
شود

نشود و اگر آنکه نگهبان نحس باشد بر تباهی و دشواری بیرون آمدن حکم کن
و چون قمر بصاحب طالع متصل شود دلیل کند بر دشواری بیرون آمدن از زندان
و در آن سال خاصه صاحب طالع در وتد بود یا برج ثابت و آنگاه دلیل کند
بر دراز روزگار که در آن حبس بماند و بدترین اوتاد سابع و رابع است
خاصه طالع برج ثابت بود و اگر صاحب طالع مقبول بود و قمر مسعود دلیل
کند بر زودی راحت و خلاص بود و بیت الظلام المحبوس که گفته اند شد **فصل**

در معرفت حال کسی که از خشم سلطان محبوس باشد اگر این محبوس را از زندان از جهة
خشم سلطان باشد بنگر بصاحب طالع و صاحب وسط السما اگر میان ایشان اتصال
قبول بود و صاحب طالع مسعود خاصه از صاحب وسط السما دلیل کند بر راحت
یافتن و خوش شدن سلطان و اگر صاحب طالع محترق باشد از صاحب وسط السما یا نحوس
بود از وی دلیل کند بر هلاکت وی بر دست سلطان و اگر دلیل طالع رابع بود
از جای بجای دیگر بگردانندش و اگر صاحب طالع منصرف باشد از صاحب وسط السما
محبوس از دست سلطان و از حبس برهد و بگریزد و اگر صاحب طالع یا قمر از صاحب
رابع منصرف باشد یا از صاحب ثانی عشر حبس سهل بود و اگر میان دلیل
بر دو دلیل سلطان اتصال بتربیع و مقابله بود و از اوتاد و برج ثابت بود
کار سخت دشوار بود و اندر حبس دیر بماند **فصل ۱۳ در معرفت حال محبوس از**

جهة خصم اگر این محبوس از جهة خصم باشد بنگر بصاحب سابع و صاحب طالع
اگر میان ایشان اتصال مودت بود و قبول بود دلیل کند بر خشنود شدن
خصم و راحت یافتن محبوس و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود کار دشوار

سخت کرده و همچنین صفت کن از سلطان حکم کردن و اگر محبوس سالها بیشتر باشد
و تیر تحویل سال بیرون آرد و از نظر سعود و نحوس حکم چنانکه اندر باب زندان
پیش ازین حکم کردم و نیز از قمر و اتصال و انصراف او شهادت خواه **فصل ١١**
در معرفت چوب زدن و عذاب و زخم و کشتن محبوس بدانکه عدم دلیل عذاب
و چوب و زخم مریخ است و صاحب ششم اگر صاحب طالع یا قمر با مریخ یا صاحب
هشتم اتصال بود دلیل کند بر عذاب مریخ و اگر اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه
بود مریخ و عقوبت سخت باشد خاصه در اوتاد باشد و اگر اتصال از مودت
سهل تر باشد و عذاب کمتر و اگر اتصال قبول بود بیم کشتنش و لیکن پس از رنجش
الم رسد و امید سلامت باشد و اگر دلیل طالع منحوس بمریخ باشد از زحل عقوبت
دلیل شمشیر و کشتن باشد و اگر نحوست هر دلیل را از مریخ و یا از صاحب ... شر
از برج اسد و قوس باشد دلیل کند بر تازیانه زدن و اگر بجای مریخ زحل
باشد و در خانه خویش بود دلیل کند بر عذاب و چوب زدن و نهادن تخت
و سنگ بر پشت و کردن و آویختن چیزهای گران از وی و اگر سعدی بزحل
یا مریخ ناظر بود اثر و تباهی را بگشند باندازه قوت و ضعف السعد و اگر
قمر یا صاحب طالع یا الکوکب القمر یا صاحب طالع ناظر باشد یا تربیع یا مقابله
یا مقارنه مریخ باشد یا سهم القتل یا صاحبش و اندر درجات البوعیض
قابل رسد دلیل آن و آن برج جوزا بود یا سنبلات دست دلیل کند بر آنکه
بر سر دار بر بندد و اگر اتصال از مودت بود پس از آنکه رها کرده باشند
باز بدار بر بندش **سهم العذاب** بگیر از قمر تا زحل از درجات خانه ششم بر او

افزای

افزای و از برج ششم طرح کن هر کجا برسد سهم العذاب آنجا بود و اگر قمر
یا صاحب طالع بدین سهم یا بصاحبش متصل باشد از تربیع و مقابله او مقارنه
دلیل کند بر عذاب **سهم القتال و الضرب** بگیر از قمر تا مریخ و درجات خانه هشتم بر او
افزای و از خانه هشتم طرح کن هر کجا برسد سهم آنجا بود و اگر صاحب طالع یا قمر
بدین سهم یا بصاحبش متصل شود دلیل کند بر کشتن و بر دار کردن و اگر
اتصال نبود و هیچ چیز نباشد در وقت یا بد عقوبت کنند که دیگر بار آنکس
او را از شهر بیرون کرده باشند چنانکه محبوس را اگر بر اگر دلیل منتقل
بیرون رانند راجع باشد یا مراعر خویش متصل شود یا برج خویش تحویل کند
به آنجای رجوع خویش باز آید و از سعد و نحس کوکب حال وی صفت کن **در معرفت**
حال بیماری محبوس اگر صاحب طالع یا قمر بصاحب سادس یا بسهم المرض یا بصاحبش
متصل باشد دلیل کند بر بیماری خاصه در اتصال از تربیع و مقابله و مقارنه
باشد و اگر از مودت باشد دلیل کند بر بیماری محبوس سبب آنکه بیرون
آید و همچنین اگر دلیل در هبوط بود یا در وبال یا منحوس اندر ششم یا
بصاحب ششم یا ناقص بود دلیل کند بر بیماری محبوس **در معرفت حال مرگ**
محبوس اگر قمر بصاحب طالع متصل بود یا بصاحب هشتم از تربیع و مقابله
و مقارنه دلیل کند بر مرگ بعد از بیرون آمدن اندر حبس و اگر اتصال
از نظر مودت باشد دلیل کند بر مرگ و اگر دلیل بصاحب هشتم متصل بود
یا بکوکب منحوس و آن کوکب رابع رم باشد محبوس بیرون نیاید الا بمرگ
و اگر دلیل منحوس بود یا محترق یا در هبوط یا در هشتم از خانه خویش و ...

514

بزرگ مجوس **فصل ۸ در معرفت حال ستور خریدن** اگر کسی سایل آید از جهت ستور خریدن
باشد سلامتی و بهنگی آن ستور و چگونه است طالع دلیل سایل است و رابع دلیل حکم
و سابع دلیل دوم است و عاشر دلیل ثالث بنگر هر گاه سعود یابد یا صاحب ابتیاع
مقبول و مسعود بود سلامتی و بهنگی او بر اتمام باشد و هر گاه نحس باشد یا صاحبش
منحوس بود عیب و تباهی و ریش بر آن اندام باشد و اگر پرسند ستور خرم هم
خرید جمع آن تمام شود یا نه بنگر صاحب طالع یا قمر هر کدام قوی‌تر باشد و طالع
ناظر دلیل است اگر دلیل صاحب هشتم یا مریخ یا صاحب سهم الدواب
متصل باشد و نقل العذر یا منع العذر دلیل کند بر تمام شدن آن بیع
و یافتن ستور را آنچه بخواهد چنانکه باید و اگر قمر یا صاحب طالع متصل شود بکوکبی
که اندر برج چهارپایان باشد و مقبول دلیل کند بر یافتن ستور و بر آرزو سعید
و اگر مریخ اندر برج بهایم باشد و مشتری خاصه برج ملوکی اندر وسط السما
بود یا بموضع قوت و هر دو دلیل را مقابل تدبیر باشد دلیل کند سایل مرزوق
باشد از ستور و حیوان خاصه سهم السعاده یا صاحبش با وی باشد دلیل
کند بر یافتن منفعت و فایدها از ستور و حیوان و سود کردن بسیار
باشدش و همچنین اگر صاحب ثانی عشر مقبول و مسعود بود و صاحب طالع
از صاحب ثانی عشر مسعود یا اندر ثانی عشر بود و مقبول و مسعود باشد دلیل
کند بر یافتن منفعت و سود و فایدها از ستوران و اگر مریخ اندر برج
بهایم بود و مشتری متصل و مقبول و مسعود باشد سایل مرزوق باشد از مش
و جوهر ستوران برج دلالت کند بر وی **سهم الدواب** بگیر از درجه مریخ تا درجه

ثانی عشر

514

ثانی عشر درجات طالع بر وی افزا و از طالع طرح کن هر کجا رسد سهم آنجا
بود **در معرفت لون ستور و بهایم** اگر پرسند که ستور را چه رنگ و چه لون باشد
بنگر صاحب ثانی عشر یا کوکبی که در ثانی عشر باشد ستور بر لون آن کوکب باشد
و اگر زحل باشد بور بود و سرخ و سیاه رنگ و اگر مشتری باشد زرد رنگ
بسفیدی زند و بسبزی زند اگر مریخ باشد سرخ یا بزردی زند و اگر شمس باشد
کمیت باشد بلون دود و اگر زهره باشد سفید باشد و اندک مایه بسرخی
زند همچون سفیدی رنگ بود و اگر عطارد باشد ابلق یا هر رنگ کبودتر
و اگر قمر باشد بنگر کوکبی متصل از وی صفت کن و اگر خالی السیر بود
سبز رنگ بود و اگر دلیل از کوکبی منصرف باشد و آن کوکب زهره بود در زهره
در وسط السما باشد سفید باشد و اگر زهره در سابع باشد شمس سفید بود
و اگر زهره در طالع بود سرخ همچنین دلیل بگیر از جمله کواکب چنانکه یاد کردم
در معرفت لون ستور و از کدام جنس است اگر پرسند که این ستور از کدام جنس باشد
اگر طالع از برج بهایم باشد و شمس بر وی ناظر چهارپای بود بشاخ و اگر قمر
ناظر بود چهارپای شاخ بود و قمر و زهره در برج بهایم دلیل کند بر گاو و اگر
زحل بر گاومیش و فیل و اگر زهره ناظر بود از حیوان خرد و اگر شمس
ناظر بود از اسبان بود و اگر عطارد ناظر بود از خران و اگر مشتری ناظر
بود از گاوان جمع زحل و مریخ اندر برج حمل گوسفند باشد و اگر سایل
از ستور بپرسد که چه جنس است بنگر بخانه دوازدهم اگر صاحبش شمس
بود یا مشتری یا صفت شمس و مشتری اندر وی بود و این برج از برج بهایم بود

اسب بود و اگر قمر باشد یا زهره و بخیر حال ناظر عوامل بود و اگر عطارد بود و بخیر حال ناظر
دراز گوش بود و اگر مریخ باشد اسب بود و اگر زهره باشد گوسفند بود **فصل نهم**
در معرفت اسب تاختن و اسب سواری کردن اگر بپرسند تا از اسب تاختن
کدام اسب پیش آید و این را اسب سبق خوانند بنگر بخداوند ساعت اگر در طالع
بود آن اسب را که او مراد داشته باشد از همه اسبان پیش آید و اگر کوکبی دیگر
باشد اندر طالع بنگر که کدام کوکب است بر لون آن کوکب یا بر لون صاحب ساعت
سبقت مر آن اسب را بود و اگر بوسط السما بود یا حادی عشر همچنین حکم کن
گفتم و اگر دلیل سابق اندر خانه خویش باشد یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه
خویش باشد یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه خویش باشد آن اسب سابق او را
بود معروف بود و منسوب اصل باشد و اگر جز اینکه گفتم باشد یا هبوط بود و اگر اندر
هبوط باشد یا وبال یا منحوس بد خو و زشت باشد و اگر صاحب ساعت با کوکبی
دیگر اندر وسط السما بود سبقت مر آن اسب دوم را بود و بر لون آن کوکب
بود یا بر صاحب ساعت و اگر صاحب ساعت اندر سابع بود هفتم اسب را
بود و اگر صاحب ساعت در چهارم بود آخرین را سبقت بود و اگر صاحب
ساعت در هبوط آن را بعضی را بیم رسد از آن روی و از اسب جستن اگر یا ایضا
همه نحس ناظر باشد اندر میان او رنج رسد بگیرند الخ بر آن مریخ منسوب
است و صاحب ساعت اندر دیراست و اگر نظر از تربیع و مقابله یا مقارنه
بود روان نحس صاحب هشتم بود بمیرد در وقت و بر سر اسب بود و خداوند
مریخ تنها منحوس باشد و اما در شستن الوان اسب از کواکب یکی و ان

دلیل

دزد و دلیل دزد از اتصال بگیر و از مواضع چنانکه گفتم **فصل دهم در اطلاع صاحب**
اگر خداوند دوازدهم در طالع بود دشمنان او **طالع بر اندر جمیع دوازده خانه**
هلاک او باشند و دشمن مال تباه کننده باشد و از سایل یا مولود چیزی طلب
کنند و باید که او آن دزد را بدست گیرند یا دشمن را بدست آرند و دشمن
حاسد و بد گوی بسیار باشد و اگر صاحب طالع ناظر باشد و بد و فاسد از دشمنان
او را آزار رسد و بدبخت گونه باشد و همه افعال او مانند بندگان و ستوران
باشد و فرنج و ترس پیش آید **ب** و اگر صاحب بیت الاعدا اندر دوم باشد
مولود بمال اندک بود و کار کننده معاش او از آن باشد و از افراط
دزد و از اسب افتاد یا بد و از جهت ستور و برده بمال اسب رسد و مال کم
گیرد **ج** اگر صاحب بیت الاعدا اندر سیم مولود را بلا نه دشمن بود یکی
خواهر و برادر در کش خویش خاصه و صاحب سیم صاحب طالع مخالف نظر
دارد و ضعف و اندوه و آزار پیش آید از جهت سفر یا از قبیل اقربا و از جانب
بکار گشتن و نقصان ستور و برده بود و رنج و تعب اندر تحویل و سفر
با برادران امیه باشند و برادر و اندر آخر بد رسد و میان برادران
سبب دشمنان گفت و گو خیزد و دوری افتد **د** اگر صاحب بیت الاعدا
در چهارم بود مولود را آنکه ها بد روند و منازع شوند و خصومت کنند
و از بنه گاه بیرون آیند و جای ولایت او بندگان او و بیران شود
و از پدر چیزی نیابد و از قبیل ستور و برده و با مایم زیانی رسد یا و بیرانی
اندر ضیاع و سرای او اندر افتد و یکی و چه از آن جای خویش تحویل کند **ه** صاحب

بیت الاعدا در پنجم مولود را دوستان کم بوند و هر کاری که پیش برد ضایع شود و از بیم
دشمن بر نیاید و فرزندانش را برادر بخت راست نبود و حذر باید کردن از شراب
خوردن و الهوف و سلاح چه رسوا شود در رسالت بفرستند چه هلاک شود
و پیغام همچنین و از بزرگان بخشم رسد ش و از ستوران و بیع و شرا حذر کنند
و فرزندان او دشمن کنند و مطیع نباشند و حال رسولان بد بود و صاحب
بیت الاعدا در ششم مولود از ستور محروم بود و چیزی نخورد ش و اگر صاحب الطالع
بد و منحوس بود ستور و برده را بیم هلاکت بود و از علت درد و منذر و آفت
رنجها رسد ش و حذر باید کردن از مردمان سقط و دون و بندگان و چاکران
و مانندان و سبب ستور زیان شود ز صاحب بیت الاعدا در هفتم مولود را
با زن و انبازان سازگاری نبود و منازع او بوند و با او خصومت کنند و عدو
دریافته و هر دو را هرگز یکجا نه اندیشند و دلیل کند بر آمیختن با مردمان میانه
و با خود زن و انبازاد و مردمان بی اصل بوند و منازعت و خصومت کنند با
بندگان و آزاد و مستحق بیرد و از ستور و بچه هم گزند بود و زن و انباز
دشمن او گردند و با فرومایه کسی دعوی افتد و اگر انباز بیابد کم کند پیر
و ستور و شغل بر نیاید ح صاحب بیت الاعدا اندر هشتم مولود
با سایل جنگ و هلاک دشمن بیند خاصه صاحب آن منحوس باشد و صاحب طالع
از وی ساقط بود و اگر ساقط نبود سبب مولود دشمن را ظفر بود و هلاک
افتد و لیکن میراث از زمینه بود و دلیل کند بر تباهی حال زنان و انباز
سبب ستور و برده و دشمن کمتر بود و آنچه باشد زیان کند ط صاحب بیت

الاعدا در نهم

الاعدا در نهم مولود را بی سبب خویش دشمن نبود مگر در سفر بسیار از نحو با و مکاره عقبات
کردن نبود و بدین و مذهب باشد و بیم بود و کار رسی کنند و دین جادو و بد
و بدین تباه بود خاصه که صاحب نهم بد و فاسد و منحوس بود و با امانت بود
و با سر و دروغ گوی بیع و سفرها همه تباه بود و از دزد و راهزنان بیم باشد
و از بیماری ضیاع له همین سبیل و بدترین حال انباشته سایل با مولود را
صاحب با منعی اثر رنجا بود و دلیل کند بر زندقی و سبب مولود بود ی
صاحب بیت الاعدا اندر دهم مولود را دشمن از دشمنان بود
و از مردم مهتر با اصیل دشمن بسیار بود و اگر صاحب طالع بد و منحوس
بود مولود را از دشمنان گزند و رنج و بلا رسد و اگر منحوس نبود سلیم
بود از دشمنان و شراب آن را سبب ستانند اندر وزه هم گزند باشد
و تنگ به خزینان و دیگر آید نه سبب گرفت هلاک شود تا ملن باید داد دون
و از حسد و دروغ و بهتان آزار رسد و کار گرده تباه شود و شغله گرد
از قبل دشمنان و دشمنان اندر کار او نفرین و غم و تباهی کنند
و سلطان اندر دهند یا صاحب بیت الاعدا اندر یازدهم مولود را
از دوستان هیچ فایده و ناخوشی بیش آید و رنجش ضایع شود و بروی
دشمن شوند و هر روز بعد از کار آن و لیکن از نیکان و ولد
جز ناصاو را بخ نبود و روزی مینه نبود و از حال دشمن نیز و مولود با نفاق
بود و دوستی با یاران کم نبود و کارها ناشایسته کنند و از نیکوکار دوستان
گسسته گردد و ان دشمن را که دشمن دیگر بدید آید و با دوستان

رسوا گشته و باشد نیز که از قبل فرزندان دعوی افتد و امیدهاش تباه شود

صاحب بیت الاعدا اندر دوازدهم بود مولود را دشمن بسیار شود و اگر
بود بسلامت بود از اسب او اندوه و غم کمتر رسد و سفر کردن بنیکو شود
و از زندان بپرهیز باید کرد و ستور فا بد خرید و دشمنان وی معروف
بوند و اگر مسعود بود صاحب طالع بد و مقبول و مسعود بود **فصل ١١ در اختیار**

خریدن ستور اگر ستور خواهی خریدن باید که قمر پیوسته باشد
بسعدی و مستقیم و مشرقی حذر کن از پیوستن نحس برده هم بوده ستور را
در دزد ببرد و دیگر طالع برج مجسد باشد و قمر در برج ثابت مگر دلو و عقرب
پیوسته به و چنان باید که مستقیم بود و صاعد و نزاید تا زیادت هم بهتر و هم
تنها و اگر مستقیم بود ابطا بهتر زیادت کند و تنها نقصان کند **اختیار به**

فرزند آوردن اگر خواهی که بنالی فرزند آوری باید که ماه ناقص السیر والنور
بود و بکوکب ناقص مغربی پیوسته اندر برج منقلب باشد و او طا و جنوبی و از
وتد بکوکب زایل و ساقط متصل بود تا زود فرزند آورده شود **اختیار عداوت افکندن**
طالع برج معوج الطلوع باید و صاحب طالع مقصور بین النحسین منکسف و هم
مقصور بنحسین چنانکه زحل با ذنب بود و ساقط و طالع برج فلکی و مستولی بر طالع
و صاحب هبوط و صاحب طالع و شعاع کواکب نحس با او تا در طالع یا بتربیع یا مقابله

فصل ١٢ در احکام کواکب سبعه چون زحل در دوازده خانه زحل در بیت الاعدا اگر
زحل اندر بیت الاعدا باشد دلیل کند بر حذر کردن از طبقات زحل و پرهیز
کردن از برده خریدن و ستور اگر شهادت دارد و مقبول بود راه
نماید

نماید بر سعادت یافتن و نیکوئی از قبل ستور و بهایم و ضعیف حال گشتن و کم
عقلی و بر بخیلی و نیکوئی حال معیشت و کم گشتن دشمنان زیرا که نحس زایل بود
در فرح خویش **مشتری در بیت الاعدا** مشتری در دوازدهم دلیل کند بر حذر کردن از طبقات
مشتری و ضعیف و … مستقیم و قوت حال دشمنان و قوت گشتن
و بر بیرون شدن … فضل و عذر کند از … فضل و هنر
و اگر شهادت دارد و صاحب طالع ناظر باشد از بهایم نفع بود و اگر ستور خرد سود
کند **مریخ در بیت الاعدا** مریخ اندر دوازدهم دلیل کند بر حذر داشتن از اعدا و از
طبقات مریخ و از سباع و نخجیر و راه نماید بر کارها و قوت حال دشمنان
و حذر کردن از ستور و برده خریدن و اگر شهادت دارد و مقبول بود زیان
کمتر بود **شمس در بیت الاعدا** شمس اندر بیت الاعدا دلیل کند بر حذر کردن از
اهل سلطان و پوشیده شدن همه کارهای وی و بیعدل و مشغولی حال او از دشمنان
و … از دشمن کردن و ستور خریدن نیک بود خاصه اگر شاهد … باشد
زهره در بیت الاعدا زهره اندر بیت الاعدا دلیل کند بر حذر کردن از طبقات
زهره و لهو و لعب و طرب و نشاط و سلاح و از … رفتن و زنان هم و
دشمن کردند و نیز باشد که اندر خانه تشویش و جنگ و طلاق و آفت افتد
اگر زن خواهد پایدار نشود و اگر ستور خرد نیک بود و اگر شهادت نشود
تباه بود **عطارد در بیت الاعدا** عطارد اندر دوازدهم دلیل کند بر حذرهای در دروغ
و لغت و مکر دشمنان و حذر باید کردن از طبقات عطارد و علم و دانش
نماید آموخته هیچ سود ندهد و تصحیف بسیار افتد و دروغ حاصل کند

و در کارها ضایع شود و کرده هر از صناعان ببری دشمن شوند و عطارد در این خانه
نیک مشغول کند و اگر شهادت نبود و ضد دروغ و هم از جادوی از نگر
قمر در بیت الاعدا دلیل کند بر حذر کردن از طبقات قمر و دشمنان و یکن اگر
ببری یکی نماید و حیلت کنند و شتابی در مودت و باز گشتن دشمنان چگونه
و جفا کردن و فرار آمدن تدبیرهای خطا و نایب شدن چیزهای بی بهای با قیمت
و تدبیرهای سفر و اگر شهادت نبود غم پیش آیدش و از دشمنان معرفت
یابد **راس در بیت الاعدا** دلیل کند بر قوت حال دشمنان و نومیدی از کارها و حاجات
نا یافتن از دعا **ذنب در بیت الاعدا** دلیل کند بر از مردمان منافق و دستوری باید
خریدن و معیوب را باید **فصل ۲۰ در احکام رجعت و احتراق و وقوف و دخول در بیت الاعدا**
چون صاحب ثانی عشر راجع شود دلیل کند بر ستور و برده گاه نزا ایم بود در
رسد چه جانور بمیرد یا گم شود و هر دو دلیل دهد بر ضعیفی حال دشمنان
و از ترس و بلاهای ایشان ایمن و سلامت بود از غرور و سفر حذر باید کردن چه غم
رسد و ندامت بود و از خصمان او را بیم بود و حذر باید کردن از بدرفتاران
احتراق صاحب بیت الاعدا چون صاحب ثانی عشر محترق شود دلیل کند
بر تباهی های ستور و برده و از دشمنان گریزند و بیم رسد و از کارهای ایشان
بپرهیز باید کردن و از شغل سلطان خصم در مودت بیم بود با مردان دانا و فرومایه
بود از دشمنان **در وقوف و دخول در بیت الاعدا** دلیل کند بر تباهی های ستور و برده
و دشمنان و بیم گریز بود و آفت و رنج رسدش و از شغل و عمل ایشان احتراز
باید کرد و چون این فصلها بنظر کواکب یافته شد در اوتاد بود و بتر باشد چون

زایل الاوتاد

زایل الاوتاد بود میانه بود و چون زایل الاوتاد بود ضعیف بود و کم گزند باشد
فصل ۲۱ در معرفت کیفیت اوقات و کمیت او را کار مصنف گوید بدانکه اوقات بعضی
از حرکات پس هر ابتدای حرکتی اندر فلک بود یا انتهای زمانه اکنون اندر میان
ایشان است در آن وقت است و هر حرکت را مبتدی است تا سپری شود و هر اجتماع
سوالی بود او را بیانه آن نیز هم وقت است که بر خبر یا شری دلیل کند و همه
حرکتها را صفت کنیم بدانکه تبدیل اشکال و تغیر حرکات حالتهای فلک همه
دلیل کند بر خیری و شری و اما تغیر حرکات و تبدیل اشکال بازگشتن کواکب بود از
از مشرق بمغرب و از مغرب بمشرق و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال و آنرا
نیز دلیل اشکال گویند و تغیر حرکات از رجعت باستقامت است و از استقامت
برجعت و از ناقص السیر بزاید السیر و از زاید السیر بناقص السیر و از صاعد
بهابط و از هابط بصاعد و اما انتقال اجتماع کواکب از احتراق جدا شود
تا شعاعی وقت خویش از پیش و از پس بر سفلی نزاد و علوی باز آید و قمر را از وقت
جدا شدن از احتراق از ایشان تا صد و هشتاد درجه و از صد و هشتاد درجه
تا شعاعی دور و شرح این در مقدمه کتاب یاد کرده ایم اما کواکب
که ایمن و از سیر احتراق بود و نیز مشرق بودن کواکب از دور فلک و مغرب
بودن ایشان چنان است که هر کوکب اندر ربع طالع بود مشرق بود
و هر چه اندر ربع وسط السما بود جنوبی بود و آنچه در ربع ثالث بود مغربی
و هر چه در ربع چهارم بود شمالی بود و اما حالات القمر گوید جاهایی که
دور را از فلک آن نهاده است که صاعد است و آن از نقطه ابتدای

است تا طالع و از طالع تا نقطهٔ وسط السما و جایگاه کرانی و ویرانه باقی کرات
و ویرانه بطا خوانند دلیل کند بر دیری و در ربع طالع و ربع طالع دلیل کند بر ساعات
اگر دلیل برج منقلب بود و سریع السیر بود و اگر بر خلاف این بود دلیل بود
بر روزها و وسط السما و ربع دوم دلیل کند بر روزها و اگر دلیل در برج منقلب بود
و سریع السیر در ربع سیم یعنی مغربی دلیل کند بر ماهها و چون دلیل اندر برج
مجسد بود و سریع السیر بود در ربع شمالی بود دلیل کند بر سالها و چون
دلیل اندر برج ثابت بود و سریع السیر و اگر بسیار است و ابطا و برجهای
دیگران مخالف باشند و حالشان نیز هم بدان قدر بر گردد و تمام این
فصل فروتر یاد کرده شود **فصل** بدانکه واجب کند بر گرفتن وقت را
از هر ستاره درجه قوی باشد تا آنگاه که او را شهادت بود و در مسئله با
حاجت و به آنکه جمله وقتها در مسئلها بر پنج وجه بود و در چنان باشد
که در برجهای که میان دافع و قابل بود بنور یا بجسد تا هر درجه سالی
یا ماهی یا روزی یا ساعتی بر قدر زودی جایگاه و دیری او بعضی از ارباع فلک
و نیز بر قدر برجهای ثابته و ذوجسدین و منقلبه و نیز بر قدر اوتاد
و مایل و زایل اوتاد و وجه دوم بنگر بدان وقت که قابل بمقبول رسد یا دافع
بقابل رسد بجسد بدرجه و دقایق وجه سیم بنگر که چند است از درجات
بعد دو برج که هر برجی سی درجه میان متصل و آنکه بدو متصل شود اندر بعدها
روزها گیر وجه چهارم آنست که بشمری از طالع تا جایگاه قابل تدبیر و از
جایگاه قابل تدبیر تا طالع و هر برجی را ماهی گیر وجه پنجم آنست که گیر

بدلیل

بدلیل وقت که چند سال صورت و چه قدر زمان سالها بود یا ماهها یا روزها یا ساعت ها
و اوقات اربعین پنج روی بیرون نیست **مثال** چهارم از اوقات تا روشن تر
باشد اگر دافع تدبیر اندر برج مجسد باشد اوقات ارباع سال بود یعنی
هر درجه ربع سالی بود و اگر دافع در برج ثابت بود و مدفوع و قابل در برج
منقلب یا دافع در برج منقلب و قابل در برج ثابت اوقات ماهها بود
و اگر دافع در برج مجسد بود و قابل در برج منقلب یا دافع اندر برج منقلب
و مدفوع در مجسد اوقات روزها بود و اگر دافع و مدفوع در برج ثابت
اوقات سالها بود و اگر دافع و مدفوع یعنی هر دو مجسد باشند آن وقت را ضعیف
باید کردن و اگر دافع و قابل هر دو در برج منقلب باشند اوقات از
باشد و اگر در ربع شرقی باشد ساعات بود و اگر دلالت اوقات بر سالها
بود و چون اندر ربع شرقی باشد ماهها بود و چون ماهها بود دلیل کند
بر روز و چون روز بود دلیل کند بر ساعت و اگر دلایل اوقات
ساعت بود اندر ربع جنوبی بود ایام بود و چون ایام ارباع ماهها بود
ارباع سال گردد و چون در ربع مغربی بود ساعات ایام شود و ایام
ماهها شود و ارباع سال بود و همچنین اندر ربع شمالی و همچنین در حسب
شده نگر بستن او اندر آمدن دلیل با وتد و زایل از وتد و مایل از وتد
زیرا که اوتاد بقیاس برجهای ثابته است و مایل الاوتاد بقیاس برجهای
ذوجسدین است و سواقط بقیاس برجهای منقلب و نیز دلیل کند
بر وقت آمدن دلیل بموضع حاجت و تا آمدن صاحب حاجت

بطالع یا بموضع دلیل یا بدان کوکب چون سهم شکل حاجت است یا بطالع مقبول
باشد دلالت کند بر تمامی حاجت **فصل** اگر دلالت اوقات از دلایل
طالع بود یعنی از دلیل اگر قوی باشد تمامی قوت بعدد سالهای صغری
به عدد سالها و اگر راجع یا محترق بود در هبوط و منحوس به عدد سالهای صغری
ماهها و اگر راجع و محترق باشد در هبوط و منحوس و بد حال یعنی ساقط
شده بود به عدد سالهای صغری روزها و اگر جمع شوند نحوستها بعدد
سالهای صغری او ساعت و هر چه و بسیار باشد اوقات دلالت کند
از رسیدن دلیل به سهم حاجت یا سهم صاحب حاجت یا رسیدن به موضع
حاجت بقدر درجات چنانکه در اوائل خ درجه یاد کردم و سهمها را
نیز دلالت قوی است اندر احکام تاریخ کارها و مکر اطلاق کنی **فصل**
در بیشتر اوقات دلایل را بدین معنی بیرون آورده‌اند و این نیز مانند
قرین قولهاست چنانکه مردی سوال کند از وقت عمر خویش پس به طالع
بدان ساعت و بنگر بحال صاحب طالع و حال شمس و قمر و سهم السعادة و خداوند
او با جتماع یا استقبال که پیش از سوال باشد و بنگر که این دلیلها کدام
قویتر است او دلیل باشد بر وقت پس توان دلیل را همچون هیلاج
براندند در هر درجه مطلع سال روز چون برسد بمقارنه یا بتربیع
یا مقابله نحس بمیرد بدان وقت و اگر سعدی قویتر از آن رسد پس بتثلیث
یا مقارنه شعاع افکند او هلاک نشود ولیکن نکبت رسدش باندازه
طبع و گوهر نحس و برج و سهم کن اگر نیز مقبول بود دارای میلا و اگر

در وقت

در وقت شرقی بود به عدد سالهای کبری و اگر در مایل بود سالهای وسطی و عدد
و اگر در ساقط بود سالهای صغری باشد اینه معرفت کرده نگر خداوند طالع
و قمر زیرا که عمر در خداوند طالع بود و نکبتها در قمر چون پیوسته شد
خداوند طالع با احتراق بگیر هر درجه راه میان نحس و احتراق یک ماه دارد
پس اگر خداوند طالع در برج ثابت بود هر درجه سالی بود و اگر در برج ذو جسدین
بود هر درجه ماهی و اگر در برج منقلب بود هر درجه روزی باشد و اگر
شرقی باشد هر درجه ساعتی پس آنچه بیرون آید از خداوند طالع
اعتقاد عمر وی باشد و آنچه میان قمر و نحس و یا احتراق باشد اعداد
نکبتها بود و دلالت اوقات بیشتر از این معنی بعید در کتاب یاد کردم
و اندر هر بابی و هر فصلی اوقات دلالت بجای خویش یاد کرده بودم اکنون
اینجا دیگر باره یاد کردم تا روشن‌تر باشد و فهم کردن آسانتر باشد
تا غلط نیفتد از بهر آنکه بیشتر غلط اندر بیرون آوردن اوقات عاجل
الحال عاجز اند و سخن شان بیشتر خطا افتد تمت هذا الکتاب
بعون الملک الوهاب فی یوم الخمیس من سنة ۱۲۳۱
فی محروسه اصفهان صورت تحریر
پذیرفت فی سبیل الاستقبال

مقابله شد با بعضی نسخ

۴۳۴

۲۸۰۳

[illegible] الحقائق

كان ذلك الكتاب من [illegible] عفا الله

[illegible] انتقل الى [illegible]

[illegible] ثم انتقل الى ابي [illegible] جعفر [illegible]

ثم بعد انقضاء [illegible] انتقل الى [illegible]

ثم بعد حلول [illegible] انتقل الى [illegible]

طاب الله ثراه [illegible]

انتقل الى [illegible]

هذا في [illegible] السموات والارض

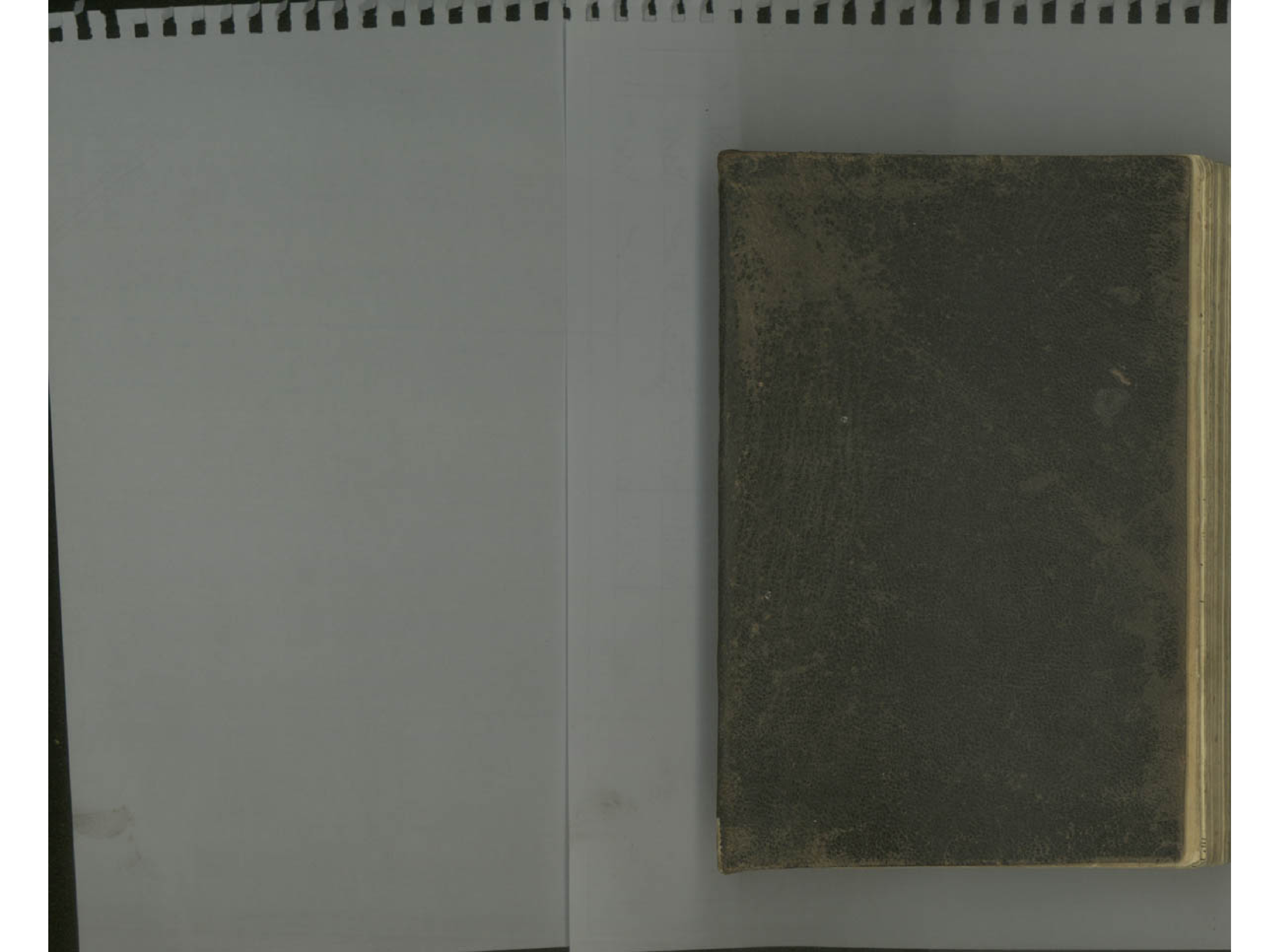
[illegible]

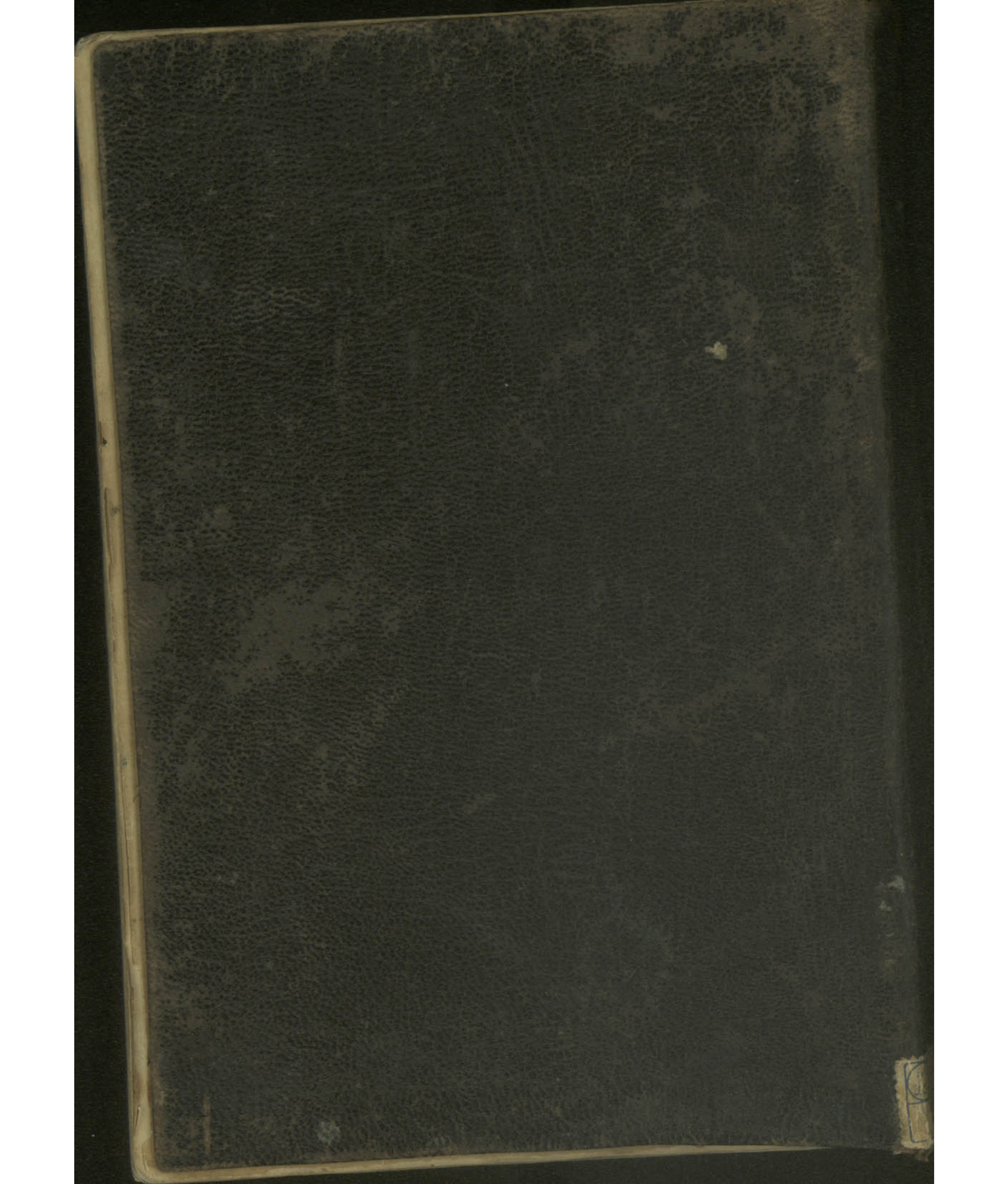
في [illegible]

الى الله [illegible]

[illegible] المنجم محمد باقر عفا الله عنه

[illegible]







بازرسی شد
۲۷ - ۳۶
۲۷۵
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب برهان الکفایة
مؤلف علی بن محمد شریف البکری
موضوع تألیف در علم نجوم و احکام کواکب
شماره ۲۵۳۱
۲۱۳۵
بازدید شد ۱۳۸۱
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۳۲۲۲
۲۱۳۵
۲۱۳۵

1

کتاب برهان الکفایه فی طالع ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله خالق الخلق علی غیر مثال بعزة وابتداع الاشیاء بقدرته
وخلق اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات
والارض والجبال بعظمته وانما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
الذی عجز الائمة عن علم شیء فمن امره الاعلی ایاه فتبارک الله احسن الخالقین
والصلوة والسلام علی رسول محمد المصطفی وآله الطیبین الطاهرین

اما بعد مصنف این کتاب علی ابن محمد الشریف ... میگوید که از ... و ...
نجوم ... استادان و کتابهای ایشان چنانم خوض افتاده در این کتاب تصنیف کرده ...
... بسیار روزگار باید و دل فارغ و مدت دراز تا کتابها را که بهای استادان ...
شود و بیک کتاب مقصود مردم حاصل نشود پس از این جهة بتامل و رنج و تعب بسیار ... و درین
کتاب جمع کردم از اقاویل حکمای متقدمین و متاخرین و آنچه مرا از استادان مراد و دست ...
افتاده با برادران و استادان و رفیقان مرا الا آنکه اهل این صناعت باشند تا ذخیره کرده ...
گزیده فایده کافی ... حاصل ارزند نام ... زنده ماند همچنانکه ... و ...
و استادان را بجای آوردم چنان باید ... و ...
... بسیار ... برگزیده ... این کتاب ... برهان الکفایه نام نهادم
از جهة آنکه برهان علم نجوم اندر وی پیداست از ... و ... کردن ...
و دانستن چیزهای ... در کفایه باشد ... بکتاب دیگر باز گشتن احتیاج نباشد
و هر ... را ه از این کتاب ... کرده شود ... دیگر از ... معلوم ...

هر چند

2

هر چند علم احکام نجوم را حد و نهایت نیست این اصل و ... خواهم بسیار سخن را کفایت باشد
ان شاء الله تعالی **بدانک** علم احکام را چند چیز باید تا حکم درست آید اول تحویلات عالم و ...
سال عالم و طالع اجتماع و استقبال که پیش از مولود باشد خاصه طالع ... اندروی حکم
میکنند تا بر چه طالع بعد ... است ... تا کدام کوکب و کدام برج دلالت
میکند و ... طالع وقت صاحب برج طالع شهر در کدام شهر ... و در کدام جای ... و چه
دلالت میکنند بباید دانستن و معرفت سیر کواکب بتحقیق بدرجات و دقایق و طول و عرض
و صعود و هبوط و ناقص و زاید و سریع السیر و بطی السیر و مشرق و مغرب و ظاهر و ... و مواضع
دلایل و سهام و قبول و غیر قبول و حالات کواکب و طبایع بروج و مزاجات ایشان ... فلک
و ... بباید دانستن بتحقیق تا حکم درست آید و دیگر چیز است تمام در ...
کردن تا کدام کوکب و کدام برج دلیل میکنند ... بسیار باشد ...
سایل درست آید که طالع زمان ... نزد اهل این صناعت مختلف است ...
گوید وقت ... مسئله ... باشد ... سایل نزد ... اگر قیاس کرد ...
حکیم گوید از وقت است که سایل و مسئول و قیاس متفق باشند بعض سایل باتفاق ...
نزد منجم پرسند اهل بابل گویند که وقت مسئول باندازه قصد باشد که از آن چیز پرسند
اهل هند و عراق گویند که اختلاف مسئله باندازه اختلاف سوال سایل باشد ... باشد
سایل سوال نکند الا ... و ... ولیکن قول ... صواب ... والله اعلم
واما ... دلالت مسئله ... باشد ... مختلف است ... گویند تا آنگاه
که آفتاب یکدور بگردد و چون مسئله ... یکدور ... فلک ...
گویند تا آنگاه که یکدور بگردد ... کوکب ... سایل ... طالع ... اهل ...

امّا بدانکه ...

دلیل هر بر چهار و فلک را ... حکم

نکو اند بقای مسئله تا آنگاه بود در ضمیر سایل و دیگر امید بعضی صاحب دلیل اگر بکر بود و معتقد مادرکو گوینده

تا آنگاه بود صاحب دلیل مستقیم بر جمله بر چهار و کواکب تمام بکنند و قول صاحب راو اعتماد کردیم و بدان

کار بکنیم راست صاحب بقای مسئله تا آنگاه بود و حاجت سایل زایل کرده و تمام شده یا بشنو بیک

اگر سوال از کاری بعضی مقیم تا وقت انفتاح دریک مدت مسئله دا ... و حکم مسئله چهار جهت

باشد اول آنکه التمس قیاس کرفتن ساعت مسئله بود حالت کج بود یا خطا چون اسطرلاب

در ربع جیب و مانند وی دوم آنکه برسنده بود صفت راست دو راست تواند کردن و آنچه در دل وی بود

باشد بزبان عبارت نتواند کرد یا سوالش از راه تعنت و امتحان بود سیم آنکه مسئول

وقت نیم روز بود یعنی وقت زوال و نداند حاصل بر زوال گشت یا نه هر چند اندک دقیقه بود

از ارتفاع و ظل اندرین وقت بسیار غلط افتد و اندر ساعت و طالع از نصف جیب و سیر درجها

چهارم آنکه قوت سعدان و نحسان برابر باشد پس عبارت دلالت چنانکه فرق نتواند کرد و دلیل حکم

درست نتواند کرد و حیرت شود اندر شناخت آنگاه غلط افتد و هر مسئله که از این چهار علت بیرون

باشد صواب آید در آنکه ضمیر چگونه باید کرد صاحب در مسئله در پیش این کار باید که ضمیر کنند مدت هشت و

روز و شب که یکی در قمر است تا قمر یکدور برگشته باشد از همه فلک و کواکب نور همه گرفته باشد

و بهیئت سایل رسیده و آنچه کمتر ازین است هفت شبانه روز است تا تمام با دست از ثلث فلک

و کواکب اندر ایام سیر باشد و آنچه کمتر ازین است سه شبانه روز است که قمر اندران سیع

ده باشد اتصال و انصراف افتاده باشد با کواکب یا به سهام کار و آنچه از آن کمتر است یک

شبانه روز است تمامی دور فلک هست و چهار ساعت و طلوع و غروب دوازده برج باشد

و تاثیر فلک اندر ضمیر سایل درست باشد و هر چه کمتر ازین باشد درعیب نکند مگر بیستی اندر

ضمیر سایل غلط افتد و حکم راست نیاید مگر کاری باشد افتاده سخت مایل و خفی ... جا

دیا طبع بزرگ و همه حواس سایل بدان مشغول باشد آنگاه بپاید و سوال کند آن وقت آن

و سوال وی بنا شده الا تاثیر فلک چون اندر طالع بنگری و حکم کنی صواب آید دیگر چون کسی

از کسی جواب به سوال کند به تعنت و امتحان یا بعمد صحیح صواب نیاید اگرچه طالع اندر کلان

کجا بنگری الا آنچه وی اندیشه کرده بود و هر چه اندر و هم و خاطر سایل گذشته باشد بیرون با

نگری الا آنچه وی اندیشه کرده صورت نباید مثلا ضمیر ترویج باشد و تو حکم کنی باز گردید از سفر و تو

هر حکم کنی و در ضمیر وی سفر باشد حکم سفر خطا آید اگر کسی که ضمیر از کل احوال خویش کرده باشد

اگر هر چه حکم کنی صواب آید چون که بر مقدار همت سایل برآید آنچه اندر همت او بود

بیرون آید از ضمیر دیگر بهترین ضمیر آن باشد که سایل همت بر آنچه ضمیر کرده باشد بنهد

و در وهم و خاطر جمع بیرون منجم خواهد راست کند و گویند که چون روسای منجم بر تنجم سوال

گیرد این را سوال معلق گویند و ضمیر در این سخت درست آید در معرفت دلیل سایل بیرون الدرجه

چون طالع نهی و به تصویر راست کنی و دلیل طالع بیرون آری و بنگر است سایل بیست نگر

تا از کدام ستاره بهره دارد و کدام برج منسوب است آن ستاره را نیز بدلالت یا ... بنظر

طالع یاد کنی تا حکم درست آید جز بدلالت برسایل و دلیل سایل طالع بنه داو

راست کن اگر خداوند طالع در طالع بود یا بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر خداوند طالع

به وقت بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر وی نبود بصاحب شرف طالع نگر اگر وی نیز

نباشد بارباب مثلثات طالع نگر و اگر وی نیز نباشد بصاحب حد طالع نگر و اگر

وی نیز نباشد بصاحب وجه طالع نگر و اگر وی نیز نباشد حکم بر کوکب هیچ کن

و بر کوکب بر طالع باشد دلیل سایل باشد اگر این دلیل که گفتیم ساقط باشد نگاه کن

در قمر از که باز گشته است و بکه متصل است آن کوکب که قمر از وی منصرف است

۵

دلیل سایل است واگر کوکبی که قمر بوی متصل است دلیل مسئول عنه باشد و خداوند هفتم
واگر کوکبی در هفتم بود دلیل مسئول عنه باشد و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه است
واگر در برج خویش باشد صاحب شرف خانهٔ قمر دلیل مسئول عنه است واگر
دلیل نیز دلیل کنند صاحب ساعت را نیز دلیل کنند صاحب برج خداوند ساعت دلیل
مسئول عنه کن دیگر اگر در برج قران بود در طالع شهادت دارند یا نظر شان بود هر کدام
کوکب را که قمر اندرو نظر کند دلیل سایل است واگر ساقط باشد دلیل مسئول عنه
باشد و دیگر اندر مقابله و تربیع و تثلیث و تسدیس هر کدام کوکب این کواکب [illegible]
بعد دلیل سایل است و هر کدام [illegible] دلیل مسئول عنه است و همچنین [illegible]
دلیل سایل و جنوب دلیل مسئول عنه بود شمس دلیل سایل است و خداوند برج
شمس دلیل مسئول عنه ساعت اگر طالع اید دلیل سایل است واگر [illegible] اید
دلیل مسئول عنه بعد ساعت دیگر [illegible] طالع را [illegible] کند دیگر [illegible] ماه از شمس
باز گشتن از آفتاب در هر کدام کوکب [illegible] است و باز اندر طالع [illegible] اندر هر
کدام کوکب است [illegible] شمس دلیل مسئول عنه است و [illegible] دلیل سایل است
[illegible] دلیل سایل و مسئول عنه [illegible] **دلیل حاجت** [illegible]
که اندر خانهٔ حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب شرف یا صاحب [illegible] یا صاحب
حد یا صاحب وجه خانهٔ حاجت هر کدام [illegible] شهادت غالبتر باشد دلیل حاجت بود
و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعت حاجت و [illegible] دلیل است بر طبع حاجت
چون شمس بر سلطان و مشتری بر مال و زهره بر زنان و مانند آن این همه دلیل حاجت
اند و دیگر ازین دلایل یکی را [illegible] شهادت بود [illegible] اعتماد بر آن کن [illegible] دلیل

ساز

سازد و دیگر اندر اسهام [illegible] دلیل ابتداء کار طالع و صاحب طالع دلیل آغاز کار است و قمر دلیل
ابتداء کار است و دلیل طالع هم دلیل ابتداء کار است و سهم السعاده دلیل ابتداء کار است
و خداوند ساعت چون بطالع ناظر بود دلیل ابتداء کار است و دلیل عاقبت خانهٔ چهارم از طالع
و صاحبش دلیل عاقبت کار است و خداوند خانهٔ قمر دلیل عاقبت کار است واگر کوکب
که قمر بوی متصل است دلیل عاقبت است واگر [illegible] اتصال باشد خانهٔ چهارم از
[illegible] قمر دلیل عاقبت است **معرفت مقادیر شهادت** [illegible] که [illegible] مسئول
است تمام شود [illegible] شهادت صاحب طالع و قمر با شهادت صاحب طالع
و صاحب [illegible] حاجت و قوی‌ترین شهادتها قبول است پس [illegible] هر دو دلیل
سایل و مسئول عنه و حاجت [illegible] میان ایشان این دو دلیل را شهادت [illegible] است
[illegible] حاجت تمام شود [illegible] مقدار [illegible] قبول یک شهادت است
دو قبول دو شهادت است و این حال [illegible] قمر را باشد [illegible] آفتاب مر قمر را
قبول کند [illegible] چون اسد [illegible] در حمل و با آفتاب متصل شود [illegible] قبول بود قبول
طبیعت و قبول خانه واگر اندر حمل باشد و با آفتاب اتصال کند و [illegible] متصل شود
اینجا سه شهادت [illegible] قبول را یک شهادت واگر با این همه آفتاب اندر اسد بود
هم شهادت دیگر بیفزاید [illegible] سه شهادت واگر شمس اندر خانهٔ خویش بود
و مقبول باشد چهار شهادت باشد **اکنون** مفصل یاد کنیم شهادت قمر
اتصال قمر بشمس یک شهادت بود و اتصال قمر به شمس از حمل یا اسد دو شهادت
بود و اتصال قمر بکوکبی که اندر خانهٔ خویش بود و اندر وتد بود [illegible] شهادت [illegible]
و اتصال قمر بکوکب سعد که اندر وتد بود و [illegible] قمر را [illegible] شهادت بود و چون

قبول کند یک و نیم شهادت بود و با این همه اگر چه قمر را قبول نکنند و آن کوکب اندر خانهٔ خویش
بود یک شهادت بود و اگر آن سعد اندر وتد بود اندر خانهٔ قمر بود اندر شرف او یک
شهادت بود و اگر سعد زایل باشد از وتد نیم شهادت بود و اتصال قمر از وتد بصاحب
وتد یک شهادت بود و اتصال قمر از وتد بصاحب وتد یک شهادت بود و اتصال قمر بکوکب
در خانهٔ حاجت بود نیم شهادت بود و بودن ماه اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت است
صاحب خانهٔ قمر اندر وتد بود نیم شهادت بود اتصال قمر بکوکب مقبول نیم شهادت
و اختران بود و سعد بود و دیگر جایگاه شهادت صاحب طالع قبول صاحب طالع یک
شهادت است قبول صاحب حاجت نیم شهادت است اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت
یکدیگر یک شهادت و اگر از یک دیگر مقبول باشند دو شهادت و اگر از خانهٔ یک
یکدیگر باشند سه شهادت بود نقل النور نیم شهادت بود و جمع قمر راست جمع النور نیم
شهادت بود و جمع زحل راست اتصال صاحب طالع بکوکبی سعد از وتد و پذیرد و نیم شهادت
بود و اگر آن سعد اندر خانهٔ خویش بود یک شهادت بود اتصال سعدی از وتد بصاحب
طالع بی قبول نیم شهادت است و اگر قبول بود یک و نیم شهادت بود اتصال
صاحب طالع بکوکبی که اندر وتد بود و در خانهٔ صاحب طالع یک شهادت بود و اگر آن اندر
وتد نبود نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بکوکبی که اندر وتد بود و در خانهٔ صاحب
طالع یک شهادت بود و اگر آن اندر وتد نبود نیم شهادت بود و اتصال صاحب طالع
بسعدی اندر خانهٔ حاجت نیم شهادت بود و چون میان ایشان قبول بود یک شهادت
بود اتصال سعدی از خانهٔ حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود و اتصال صاحب طالع
بسعدی که اندر خانهٔ صاحب طالع بود یا در شرف وی نیم شهادت است اتصال

صاحب

صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادت است اتصال سعدی بصاحب طالع
از خانهٔ صاحب طالع یا از شرف یک شهادت است صاحب طالع اندر خانهٔ حاجت
نیم شهادت است صاحب خانهٔ خداوند طالع اندر وتد بود نیم شهادت بود و اندر طالع
باشند اگر صاحب حاجت اندر تحت الشعاع بود و میل کند بر قبضه و حاجت زیرا که
این شهادت است بزرگ چون خداوند خانه است بوی ناظر شود قویتر انگاه بود
و صاحب طالع بخانهٔ خویش نظر کند و هیئت مقادیر شهادات یکی فهم باید کرد معرفت
استخراج دلیل یعنی مستولی بدانکه دلیل آن کوکب بود که وی مستولی بود اندر فلک بوقت
مسئله یا اندر ابتدا او کاره و دانستن دلیل را وجه بسیار است اول از طالع نگرند
و از برج نیرین و از سهم السعادة و از خداوند وی و از خداوند ساعت و از جزو قبلی
و استقبال و پیش از مسئله بود است و از صاحب فرد و از عالم و اشهادات عالم و از مستولی
صاحب اجتماع یا اتصال و با مستولی صاحب ارباع و قسم این دلایل حکیم هر کدام هر طالع
تاریخ قوتیست باشد بیشتر یا کمتر شهادت باید دلیل دیگر و و بیرا شهادت بود اندر طالع وی
دلیل باشد بجز صاحب برج و صاحب شرف و صاحب حد و صاحب مثلثه و صاحب
وجه و صاحب ساعت هر کدام ازین دلیل هم حکیم در طالع مر اعزا شهادت داد
وی دلیل باشد مثال طالع سنبله اندر عطارد اندر طالع بود وی دلیل بود و اگر طالع حمل
این شهادت خالیتر بود یا ابتزار نیست اما اندر برج طالع و برج نیرین خداوند برج
خی جوزه دلالت است و الله خداوند شرف را چهار بهره و خداوند حد را سه بهره
و خداوند مثلثه را دو بهره و خداوند وجه را یک بهره و خداوند ساعت را یک بهره
و اما اندر برج سهم السعادة و برج اجتماع یا استقبال خداوند برج را سه بهره خداوند

شرف او و خداوند حد را که و خداوند مثلثه را و صاحب وجه را بشمارند و اگر خداوند خانه را
نیز سهم اندر طالع حد بود یا خداوند ساعت بود استشهادات غالبتر بود و بدین دلیل است و همچنین
هر چند شهادت غالبتر دلالت قوی‌تر و اگر خداوند طالع اندر وتد بود خاصه در وسط السماء
و از حظها مر ویرا هیچ بجز خداوند طالع دیگر حظ نبود و تنها باشد و دیگری شریک وی باشد
نباید دیگر کوکب باشد و ویرا دلالت شرف یا حد یا مثلثه و نیز اندر وتد بود آنگاه روا بود
که شرکت خداوند طالع بود بدلالت اگر خداوند طالع اندر نیمه اول بود و اندر برج و اما اگر
نیمه آخر بود اگر صاحب حد بود یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه یا صاحب ساعت اندر و سهم
بود پس دلالت باشد و دلیل خداوند حظ بود اما هر وقت که بیفتد خداوند طالع یا خداوند مثلثه
چون دلالت خداوند حد را بود و اندر وتد بود و وی دلیل بود و خداوند مثلثه نیز همچنین و اما خداوند
وجه ضعیف است تا آنگاه که صاحب وجه بود با این همه نیز اگر صاحب برج آفتاب بود
و غیب شود [illegible] یا خداوند برج قمر بود و غیب شود شب بود یا خداوند خانه سهم السعاده بود یا خداوند
ساعت اگر دلالت وی قوی‌تر که و چون اندر وتد بود یا بجای نیک وی دلیل باشد
و اگر خداوند برج شمس یا خداوند برج قمر و سهم خداوند ساعت باشد وی دلیل است
و [illegible] دو دلیل هر دو بجا و قوت برابر باشد آنگاه بنگر اگر قمر یکی از ایشان نگرد و قمر
اندر طالع یا بخانه خویش بود یا صاحب حد آن نیز بود که نوبت وی را است یا صاحب سهم
السعاده بود آنگاه نوبت ویرا باشد و قوی‌تر آنگاه بود که قمر از طالع بوی متصل باشد
و این دلیل که گفتم نیک تفحص کن و تمیز کن تا بر تو نیز معلوم شود و چون این باب را نیک
تأمل کنی دلیل بشناسی چه بر تو آسان شود ان شاء الله تعالی و جبره یکی آن دلیل لقب
کردن اندر طالع نه دلیل است و نهایت دیگر [illegible] اما اگر اندر طالع اول صاحب خانه

دوم صاحب شرف سیم صاحب مثلثه چهارم صاحب حد پنجم صاحب وجه ششم صاحب
نوبهره و ویرا نیز خوانند هفتم اثنا عشریه هشتم کوکبی که درجه طالع بوی متصل شود نهم کوکبی
اندر طالع است و اما اگر اندر خانهای دیگر است اول سهم السعاده است با خداوند
ساعت جمع باشد اگر مهبوط بود از غم و بیماری و حبس و مانند آن برسد و اگر وبال
بود از زیان و غم برسد و اگر شرف بود ویرا جاه و مرتبت و اگر اوج بود
طمع دارد با امید بزرگ و اما پس صاحب [illegible] بنگر که سهم السعاده کجا افتاده است
ضمیر آنجا بود و اگر ضمیر بجز از آن برج بود آنگاه ضمیر از حد سهم السعاده یا از صاحب
برج سهم السعاده بود اما بقول دیگران از درجه طالع یا از دریجان یا از اثنا عشریه یا از نه
بهره طالع ضمیر بیرون آورد و اگر صاحب طالع برج قمر باشد پس از استقبال باشد هر چه
[illegible] پیش از استقبال اتصال بعد باشد از مقارنه و از [illegible] پس و از [illegible] برج [illegible]
و مقابله [illegible] نزدیک‌تر باشد آن احوال که گذشته باشد از ضمیر و آن اتصال [illegible] از
استقبال باشد ضمیر آنجا باشد اگر [illegible] بمداره اتصال دیگر دلیل ضمیر است
[illegible] که [illegible] دو کوکب که یکدیگر ناظر باشند اندر میان این دو کوکب هر که
باشد ضمیر از آن کوکب است و از خانه وی دیگر ضمیر را دلیل سهم ضمیر است
تجربه بسیار کرده و از مؤلفی صحیح کو نه خلاف نباید بنگر که صاحب ساعت در کدام
برج است از خداوندان برج دیگر تا صاحب ساعت و درجه طالع بر افزای و جمع کن
و آنگاه از طالع بیفکن هر کجا که اعداد سهم ضمیر آنجا بود اگر ساعت با فزاید باشد
ساعت از استقبال بگیر تا درست آید دیگر اندر ضمیر بگیر از درجه خداوند درجه طالع
حد تا درجه طالع و طالع بر وی افزای و از طالع بیفکن هر کجا که برسد ضمیر [illegible]

افتاده است

از آن برج بود و از خداوند وی اما بهترین دلیل ضمیر آنست که یاد کردیم از این دو دلیل از جهة
و از رب ساعت اکنون یاد کنیم دانستن ضمیر دیگر گونه چون ماه از آفتاب بر گردد
و آن وقت راه نزدیک مستوی بود آن اتصال را طالع بیرون آرد که ماه با آفتاب پیوسته
باشد و خداوند طالع را نگاه کن که کجاست اندر طالع سایل ضمیر آنجاست و صاحب
ساعت طالع و رب طالع و دلیل طالع هر کدام از این دلیلها قوی‌تر است ضمیر سایل
السلف الاولی است زیرا که مردم را هر کاری که افتد بیشتر دلیل اندر ماه و آفتاب است
و این دو دلیل دلیل عمر است مردم را زیرا که صلاح را نخست دلیل ایشانند دیگر
دلیل ضمیر از سهم ضمیر است بگیر از درجه صاحب طالع تا شمس و از اول حمل بفکن اگر
بپرسد ضمیر بر طبع و گوهر آن برج بود و صاحب وی دیگر دلیل ضمیر آنست که [illegible]
گویند درجات طالع را اندر عدد ساعات ماضی ضرب کن آنچه بر سد از درجه آفتاب
بفکن هر روز و شب از درجه ماه هر کجا که برسد ضمیر سایل بر طبع آن برج و صاحبش بود
دیگر بنگر به دلیل اگر اندر وتد بود سایل از چیزی پرسد که اندر دولت وی بود یا
از جاهی که وی اندر آن بود و اگر اندر زایل وتد بود چیزی پرسد که طلب کند یا امید
دارد و بدست خواهد آوردن و اگر ساقط بود از چیزی پرسد که از دست بیرون رفته
است یا غایب یا هلاک شده یا از که [illegible] شده باشد دیگر دلیل اندر طالع
ضمیر سایل از حال تن و جان و جای زاد و بوم خویش بود یا از حال خویش پرسد اگر
در بیت المال بود از انباز و یا از خصومت زنان و یا از مال پرسد و اگر در سیم بود
از حال برادران و دوستان و سفر و علم پرسد و اگر اندر چهارم بود از حال پدر
یا از مادر یا از حال زمین و عقار و ضیعت و اگر در پنجم بود از حال
فرزندان پرسد و در بچه بودن ماند و اگر ششم بود از حال بندگان و حیوان پرسد و یا از

بیماری

بیماری پرسد و اگر در هفتم بود از زنان و نکاح و یا انباز و خصومت پرسد
و اگر در هشتم بود از مرگ و میراث و بیم و ترس پرسد و اگر در نهم بود از سفر دور
و علم و خواب پرسد و اگر در دهم بود از معاملت و شغل و پیشه و عمل سلطانی
پرسد و اگر در یازدهم بود از امید و سعادت و دوستان و عشق پرسد و اگر در دوازدهم
بود از زندان و غم و اندوه و دشمنان و ستوران پرسد و همچنین هر یک را از قیاس
تامل جواب کرده چنانکه باید از دلیل و درجات کوکب و از طبایع برج و صفت آنها
و دانستن صفت ضمیر و کافی است که من تجربه کردم بنگر به دلیل که به که اتصال میکند پس
ضمیر از اتصال و انصراف بود و اگر اتصال و انصراف بود بنگر اگر دلیل اندر طالع بود
مسئله از تن و جان و از حال زاد و بوم خویش و غم خود و اگر دلیل در دوازدهم
ساقط بود از طالع از چیزی پرسد که از وی گم شده باشد یا از مال غایب شده و هم
چنین هر جا [illegible] و اگر دلیل اندر هبوط بود از دزدیده یا از محبوس و از چیزی هلاک
و تباه شده بود از آن پرسد و اگر در آخر برج باشد از سفر پرسد یا از کوچ کردن
و اگر خداوند سیم در چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از گنج پرسد یا مانند آن
خداوند طالع اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از زمین پرسد یا از کوچ و اگر دلیل
به صاحب ثانی یا به صاحب ثامن [illegible] پیوندد و صاحبش [illegible] از نقصان بود از مرگ و یا
از بیم و ترس پرسد و اگر دلیل هفتم باشد مراجعت از سفر پرسد و باز گردد
و اگر مقیم باشد مر استقامت را از چیزی که احوال پرسد که بگذر شود و اگر متحیر بود
از متحیر پرسد و اگر دلیل با راس بود اندر شرف خویش یا اندر وسط السماء یا از جد
یا از کارهایی چنان پرسد و اندر چهارم یا هفتم بود از گنج پرسد و همچنین اگر دلیل

اندر چهارم بود یا رأس یا ذنب اندر طالع و یا قمر و یا دلیل با رأس و یا ذنب بود اندر طالع
یا اندر چهارم همچنین اگر خداوند دوم اندر چهارم بود یا صاحب چهارم اندر طالع و اگر دلیل
از سخن و خصومت پرسد و اگر ماه اندر طالع باشد از خصومت یا از سفر پرسد و اگر دلیل
با ذنب بود بحران جایگاه یا دیگر دم از سحر و جادوی پرسد و چون عطارد بود در
بود و حقیقت و اگر دلیل با زحل بود و عطارد بروی ناظر بود و یا با عطارد بود و زحل بروی ناظر
بود از سحر و بند و جادوی پرسد و همچنین اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون آید و متصل شود
به نحسین یا اندر حد عطارد بود یا اندر حد زحل یا از جادوی پرسد و اگر دلیل اندر تحت
الشعاع بود از دیو اندر و مصروع و بیهوش پرسد و اگر دلیل را زهره باشد و مریخ بروی
ناظر یا با مریخ ناظر بود و زهره بروی ناظر از تهمت پرسد و از میل زنان و اگر دلیل
با مریخ بود اندر طالع و برج آتشی بود از کیمیا پرسد و اگر برج بر صورت آدمی بود از چیزی
پرسد و اگر طالع از خانهای عطارد باشد و عطارد بروی ناظر بود با دلایل اندر جایگاه عطارد
باشد و بروی متصل از کتب و نامه یا از خط و یا از چیزی پرسد و اگر دلیل اندر چهارم
بود از محبوس پرسد یا از پدر یا از جد او یا از آب و زمین اما به آنکه دلیل جنس چهارم
است و ششم و دوازدهم دلیل کنند بر حبس و اگر دلیل با زحل بود و مریخ بروی متصل
بود از نامی و ز مرگ پرسد و اگر قمر منحوس بود و عطارد اندر عقرب بروی ناظر شود
از موسوسان و دیوانگان باشد و همچنین اگر زحل یا عطارد اندر طالع بود و زحل اندر
وسط السماء و عطارد در هفتم و اگر قمر و مریخ و عطارد اندر اوتاد و یا سه دلیل نحس اندر باشد
از دروی یا از دزد پرسد و همچنین اگر زحل و عطارد و مریخ اندر هفتم بود و قمر اندر
تربیع از دزد یا از گمشده پرسد و همچنین اگر مریخ و عطارد اندر اوتاد باشند به یک

درجه

درجه از دزد یا از دروغ گریان و سخنان دروغ پرسد این است دلایل مثال ضمیرها وجه دیگر اندر دانستن
حقیقت ضمیر و از چه چیز است اگر طالع برج نحسی بود یا نحسی اندر طالع بود یا نحس بروی
طالع ناظر باشد خاصه که طالع اسد یا عقرب یا دلو باشد یا خداوندان این برجها بر وی
ناظر باشند یا طالع جز این برجها بود و مریخ بروی ناظر بود مستور از کشته بود یا از گریخته
و اگر نحس با صاحب دوم بود اندر ششم یا هفتم از طالع و طالع برج نحس بود مستور از کشته
یا گریخته باشد و اگر نحس با صاحب طالع بود اندر دوم یا در ششم یا در چهارم و نحس در طالع بود
از کشته و یا گریخته بود و اگر خداوند دوم از طالع برج ثابت بود و خداوندش در طالع بود
و وی دلیل بود یا صاحب طالع اندر طالع بود یا خداوند مثلثه اندر طالع بود مستور از چیزی
بود که فراموش کرده بود اگر طالع برج ذوجسدین باشد و صاحبش در طالع بود یا ناظر
بود بروی مستور از چیزی بود که گم شده یا افتاده یا دزدیده باشد و اگر طالع برج منقلب
بود و خداوندش بروی ناظر یا اندر طالع بود مستور از چیزی بود که زاید بود بترس رفته
بود و اگر طالع برج منقلب و خانه سعدی بود و اندر وی ستاره نحس بود از چیزی
پرسد که اندر دست بود و اگر طالع خانه سعدی بود و سعد اندر طالع بود و یا ناظر بود بطالع
خویش از چیزی پرسد که اندر دست بود و لیکن اندر وی چیزی شده و اگر طالع برج
دو پیکر باشد یا سنبله و پنج کوکب اندر طالع بود مستور از حیوان دو پایه باشد و اگر کواکب
کوکب اندر سیر بود یا در هفتم و این برج ذوجسدین باشد و هیچ از کواکب اندر وی نباشد
یا ناظر باشد یا مستولی طالع و آن ناظر صاحب طالع بود مستور از حیوان دوپایه باشد
و اگر طالع برج حیوانی باشد یا از چهارپایان چون ثور و قوس و حوت یا از برجهای
ستوران مستور هم از آن جنس باشد و اگر طالع از برجهای سباع و نحس اندر وی باشد

یا بوی ناظر بود مستولی از سبع بود و ترس و بیم از سبع و اگر زحل باشد نحس بطالع نگرد و طالع
برج دو جسدین باشد یا عقرب از طالع مستولی از شیران و ببران و جانوران بود و اگر
زحل عطارد بود مستولی از علمای منجم و فیلسوفان و کاهنان و خداوند نجوم و بازیگران و مانند آن
بود و اگر طالع از برجهای بود که صورت دو دارد است یا برج ذو جسدین و شمس بوی ناظر
بود مستولی از ملوک بود و اگر بجای شمس مریخ بود مستولی از اسیران و دزدان بود و اگر مشتری
بجای شمس مشتری همچنین از جهت زهره و عطارد و قمر یکی دیگر بر دوستی ضمیر و جنب
جای همه چیز است اگر برجهای آتشی بود از کوهی برسد اگر راس با مشتری یا قمر یا زهره
اندر طالع بود یا ناظر طالع بود از کوهی رسد و اگر زحل با مریخ یا شمس یا عطارد اندر طالع
بود یا ناظر از جهت آتش برسد و اگر از این کواکب دو یا سه اندر طالع بود یا ناظر
بنگر هر کدام قوی‌تر بود و بدرجه طالع نزدیک‌تر دلیل اولی‌تر بود و اگر طالع از مثلثه خاکی
بود از جانب زمین برسد اگر راس یا قمر یا زهره یا مشتری اندر طالع بود یا ناظر از جانب
آب برسد و اگر مریخ یا زحل یا شمس یا عطارد بود در طالع یا ناظر بطالع نحوستی برسد و اگر
طالع از مثلثه آبی بود از حیوان برسد یا از مرغان آبی یا از حشرات و مشتری
اندر وی باشد یا زهره بطالع ناظر بود و چون زحل یا مریخ نگریده باشند و یا اندر وی باشند
از حیوان وحشی یا از حیوان دریائی اندر میان سنگها یا کوهها بود یا از مرغان دریائی اگر
راس بود از چهار پای برسد و اگر زحل بود از هوام زمین برسد و اگر مشتری بود از چهار
پای برسد و اگر عطارد بود از مرغان و اگر قمر بود از آدمی و اگر شمس بود از ملوک برسد
یا از اشراف یا از بهایم زمین و چارپای بسیار باشد شمس بنگر اندر سطح بیت کواکب
بدان و دلیل مشتری پادشاه بر سلطان است و مریخ بر سرهنگ و عطارد بر وزرا

و قمر

و قمر بر کالاها و شمس بر شتران همچنین هر یک را حکم کن و دیگر بر دقایق حکم اگر دلیل غایب
اندر طالع بود پاکی کثرت سایل بود و اگر زهره بود پاکی حفظ سایل بود و دلیل کند بر
پاک جانی باشد و اگر زحل بود دلیل کند که فکرت سایل با خیال پیوسته است و اگر مشتری باشد
حفظ پاک باشد از خیال نابکار و اگر مریخ بود نطق و تیز عقل پیوسته باشد و اگر آفتاب بود
اندر وسط السما دلیل نطق است بر سیاست و مریخ نیز دلیل باشد بر سیاست و مشتری دلیل
عدل است زحل اندیشه را دلیل کند و اگر زهره باشد دلیل دوستی و آبادانی باشد
و عطارد دلیل جدال و سخن نرم باشد و قمر با انحراف و اتصال نگرد هر آن قدر حکم کن هر کوکب
که اندر طالع باشد و دلیل بیشتر باشد اندر فکرت و هر کوکب که در وسط السما باشد
دلیل سیاست بود و این دلیلها که یاد کردیم اگر کوکب مسعود باشد همه آن است که گفتیم و اگر نحس
باشد یا راجع دلیل کند بر آنکه به بطلان و به تیره و ضعیف دارد و جمله بود و دیگر باید گرفت
که کوکب بوقت سایل که نزدیک تو بیاید بدانی که چه حال خواهد آمدن و هر سایلی که نزد
تو آید بنگر صاحب طالع تو و آن طالع سایل به کدام جایگاه است و به چه صفت است آن
ماجرا میان سایل و میان تو و آن باشد دیگر با مداومت و بر ضمیر احوال خویش بنگر
و معلوم کن مستولی طالع و هر وقت سایل نزد تو آید بدان طالع طالع سایل بنگر تا مستولی
طالع تو کی باشد و به چه صفت است و کدام برج نظر دارد و به طالع زمانه به چه صفت ماجرا باشد
میان تو و میان سایل رود از آن تو آن دانست زیرا که سایل به آمد بطالع مستولی
طالع سایل مر طالع را دشمن بود بنظر تربیع پیوسته نفع با ستیزه و عداوت تمام آمده مرد
ستمگر و مقراضه نو بر کرد و آنچه یاد کردیم بسیار سود دارد و دیگر جمله دلیل در وسط
السما بود کوکب علوی باشد و دلیل اندر کارهای بزرگ باشد با سلطان پیوسته

و اگر کوکب ساقط باشد دلیل از شهر و از خدمت و از معاملت برد اگر برج وسط السما خالی
کوکب علوی بود همان آید که گفتم و اگر وسط السما خانهٔ کوکب سفلی باشد همان دلیل کند و اگر کوکب
سفلی اندر وی بود و اگر علوی بخانهٔ سفلی بود یا سفلی بخانهٔ علوی حکم آمیخته کن این و آنچه گفتم
پسندیده است در باب [illegible] امیر را و دیگر چون کوکبی دلیل شود [illegible] اول باشد رجعت را
دلیل متحیر باشد سائل را اندر آن برج که ستاره اوست و اگر مستقیم باشد استقامت را
استقامت [illegible] کار برد و از کار [illegible] کرده [illegible] صواب [illegible] باشد بصواب [illegible] و اگر کار
انکار کند برجعت کوکب چون مستقیم شود آن کار بر قرار بماند و اگر بر وقت استقامت کوکب [illegible]
کرده باشد آن کار پدید [illegible] باشد تا بر وقت رجعت کوکب یا سوختن یا زایل گشتن دلیل از [illegible]
همچنین حکم کن خداوند خانهٔ قمر را اگر دلیل کوکبی باشد [illegible] شجاع باشد دلیل ضعیف
کار باشد [illegible] سائل [illegible] آن کار [illegible] اگر [illegible] سائل از [illegible] علامت [illegible] باشد
از [illegible] و [illegible] آنچه بدین ماند و دیگر دلیل از سعدی باز گردد و بسعدی
پیوندد این دلیل نیک بختی باشد و سلامتی در کارها و اگر از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد
این دلیل نیک بختی باشد و سلامتی در کارها و اگر از نحسی باز گردد و بسعدی پیوندد از [illegible]
باشد و به نیکی پیوستن و اگر از سعدی باز گردد و بنحسی پیوندد این علامت بد باشد از نیکی
جدا شود و بمحنت و مشقت رسد و اگر از نحسی باز گردد و بنحسی پیوندد این علامت بدبختی
باشد و همچنین حکم کن [illegible] باز گردد و بکوکبی [illegible] قطع بود یا از [illegible] قطع
اگر متصل شود و هم بدان صفت [illegible] از سعد و نحس [illegible] قیاس کن و اگر کوکبی از شرف
باز گردد و بکوکبی پیوندد اندر هبوط [illegible] بود یا از هبوط بشرف یا بسرعت السیر [illegible] بطء السیر
گردد یا از شمالی بجنوبی یا از جنوبی بشمالی متصل شود یا از اوج بحضیض و یا از حضیض باوج

متصل

متصل شود همچنین حکم کن که [illegible] سعادت بنحوست و از نحوست بسعادت چنانکه برشمردم و چون دیگر
در بیرون آمدن محبس اگر دلیل اندر طالع باشد یا اندر خانهٔ خویش یا در حد خویش
یا بصاحب خانهٔ خویش نگرد تدبیر سائل اندر کار خویش بود و از [illegible] خویش برسد
و اگر بکوکبی دیگر پیوندد تدبیر او بکار کسی دیگر در رود و اگر [illegible] نگرد یا بصاحب اوتاد اندر [illegible]
هفتم از جهت کسی دیگر برسد و اگر اندر طالع کوکبی خوب بود [illegible] از جهت کسی دیگر بود و اگر کوکب
نگرد اندر دوم باشد یا صاحب دوم را نگرد یا سوی [illegible] تدبیر سائل اندر شغل مال بود
باندازه اتصال و اگر اینکه گفتم بصاحب سیم بود یا بسوی مریخ بود تدبیر سائل از شغل برادران
بود یا سفر نزدیک و اگر دلیل اندر چهارم یا بصاحب چهارم نگرد شغل وی اندر آبادانی بود خصوصا
[illegible] را اندر وی شهادت بود و اگر شهادت آفتاب را بود از قبل پدر برسد و اگر ماه
بود از قبل مادر یا از قبل [illegible] و اگر زحل باشد از کارهای قدیم برسد از روی [illegible]
و اگر مشتری بود از قبل پدر یا از قبل گنج [illegible] بود و [illegible] اندر وی [illegible] بود یا [illegible] باشد
مرگ و حبس و ویرانه باشد اگر مریخ بود خصومت و حرب و دزدی و اگر [illegible] و مرگ
[illegible] باشد و اگر اندر پنجم بود یا بصاحب پنجم پیوندد یا کوکبی باشد اندر وی عطارد و مشتری را
اندر وی شهادت بود تدبیر سائل اندر شغل فرزندان بود یا مال پدر را طلب کند یا [illegible]
[illegible] باشد و اگر دلیل اندر ششم بود یا بصاحب ششم نگرد یا مریخ را اندر وی شهادت
بود تدبیر سائل از شغل بیمار بود یا از قبل حیوان یا حبس [illegible] طلب کند از [illegible]
و اگر دلیل اندر هفتم بود یا بصاحب هفتم نگرد شغل سائل اندر کار زنان بود یا معاملت
با خصومت و دعوی و اگر زهره را اندر وی شهادت بود و از قبل زنان برسد و همچنین اگر
شهادت عطارد و مشتری را باشد از قبل زنان [illegible] برسد و اگر [illegible] باشد یا [illegible]

هشتم بود یا کوکبی اندر هشتم بود چون ضمیر سایل اندر شغل میراث بود یا از مرگ یا از کار بیم یا چهار زنان
و یا از کار کتابت و یا دعوی یا مال ضایع شده طلب کند و اگر دلیل اندر نهم بود یا کوکبی نگرد یا صاحب
نهم یا به مریخ نگرد از تسدیس و تثلیث یا کوکبی نگرد و تحویل خواهد کردن یا کوکبی نگرد ضد این خواهد
ضمیر سایل اندر کار سفر بود یا اندر کار دین و طاعت و مال بود و اگر ماه بود نامه و خبر بود و همچنین
هر کوکبی را با اندازه حکم کن و اگر دلیل اندر دهم بود یا متصل شود به کوکبی که اندر دهم بود
یا صاحب وی یا آفتاب بود و شغل وی اندر کار سلطان بود و اگر کوکب سفلی
بود اندر کار رعیت بود و اگر شهادت زهره بود شغل وی اندر باب زنان بود
یا با کودک چیز زنان منسوب است اگر دلیل اندر یازدهم بود یا به صاحب یازدهم متصل بود
یا کوکبی که اندر وی باشد ضمیر از کار دوستان بود یا امیدی که بود دارد و یا از قبل فرزند پرسد
یا مال سلطان طلب کند یا از چیزی پرسد که از سلطان طلب آید و یا کسی که دوستی
خواهد کرد و اگر دلیل اندر دوازدهم بود یا متصل بود به کوکبی که اندر دوازدهم بود یا صاحب
دوازدهم یا شهادت باشد زحل و عطارد را اندر وی ضمیر سایل از کار دشمنان بود
یا اندر کار مکر و حیله یا از خشم و زندان پرسد یا از مرگی یا از دزدی که شده یا از چهارپای
پرسد **در معرفت آنکه ضمیر سایل در کدام خانه است** اگر دلیل اندر طالع باشد بنگر که وی را از لب
نظر هست یا نه اگر نظر باشد بباید گفتن که ضمیر اندر طالع است و اگر دلیل آفتاب و مشتری
باشد ضمیر اندر خشم مال باشد و اگر دلیل اندر برج دوم بود و مشتری بدو ناظر دلیل ضمیر هم اندر
دوم بود زیرا که مشتری دلیل مال است و اگر مریخ را شهادت باشد ضمیر از قبل زنان
باشد و اگر دلیل اندر برج سیم بود بنگر که مریخ و قمر وی را نظر دارد یا نه اگر ناظر باشند
هم اندر سیم بود ضمیر و اگر دلیل اندر چهارم باشد اگر دلیل آفتاب و ماه و زحل و مشتری را شهادت
بود.

بود اندر چهارم آنکه ضمیر اندر چهارم بود اگر دلیل اندر پنجم بود و مشتری و زهره و عطارد را اندر وی
شهادت بود بدانکه ضمیر هم اندر پنجم است و اگر دلیل اندر ششم بود و هر کوکب را که اندر وی
شهادت بود از این هفت کوکب بدانکه ضمیر هم اندر ششم است خاصه مریخ را که اندر وی
هیچ کوکب حظ نکند و اگر دلیل اندر هفتم باشد و زهره و عطارد و قمر را اندر وی شهادت
بود ضمیر اندر هفتم بود خاصه کار زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود ضمیر از دعوی و خصومت
بود چون شهادت مشتری را بود ضمیر از وکالت و وصایت باشد و اگر مشتری راجع باشد
اندر کار وکیل و وصایت خلل باشد و اگر دلیل اندر هشتم باشد و زحل و مریخ اندر وی
شهادت و صاحب ساعت را بدانکه ضمیر اندر هشتم است و اگر دلیل اندر نهم بود و شمس
و مریخ و قمر را اندر وی شهادت و ستاره تحویل کننده را و تا و زایله و تثلیث و تسدیس بود
بدانکه ضمیر هم اندر وی است و اگر دلیل اندر دهم بود از هفت کوکب هر کدام را
باشد که شهادت بود ضمیر هم اندر وی بود و اگر شهادت کوکب علوی را باشد
یا صاحب شرف را یا کوکب ضمیر اندر باب سلطان بود و اگر اندر یازدهم بود و شهادت
زهره و مشتری و عطارد را بود بدانکه ضمیر هم اندر وی است خاصه چون مشتری باشد
و اگر دلیل اندر دوازدهم باشد و شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود بدانکه ضمیر
اندر وی است خاصه چون زحل و عطارد شاهد باشند اینست نمودن دلایل ضمیر و دانستن چگونگی
سایل و معرفت و سیرت او طالع بنه و بنگر دلیل سایل چگونه است اگر کوکبی که دلیل باشد
ساقط از وتد یا در برج غریب بود سایل مرد مجهول باشد و عجب و اگر از وتد ساقط بود
و لیکن در حظوظ خویش باشد بدان مقدار معروف باشد که سایل را مثلاً اگر دلیل اندر
شمس باشد اندر حظوظ خویش نام او بسیار چهارپایان برد چنانکه عطارد و شبان و آنچه

بدین ماند و اگر دلیل زحل باشد اندر وی زشت کار و زشت روی باشد و اگر دلیل زحل و مریخ
باشد افعال السیر باشد سبیل مردم وحشی طبع باشد و اگر مشتری و زهره باشد سبیل نیکو
باشد یا ستوده فرزش و اگر عطارد و ماه باشد سبیل نحس باشد یا ستوده فرزش اگر دلیل آفتاب
ونه بود مردی معروف بود باندازه قوت کوکب اگر اندر خانه آفتاب و مشتری بود مردی شریف
دین از قبل سلطان چنان باشد و اگر ناظر شدند بدین میان عطارد و بود معروفی اندر بازرگانی
علم و حکمت بود و اگر ناظر زحل باشد از جهد آبا و گذشتگان چون پادشاه و نیک اندیش و اگر دلیل زحل باشد
اندر طالع و قمر بدین ناظر بود از تثلیث و تسدیس اندر برج خاکی یا آبی اینرا مرد پالیزبان
باشد و اگر عطارد ناظر باشد قسام باشد که زمین را قسمت کند و خداوند شرکت بود و دولت
والدینه خلقان و لعبان بود و اگر دلایل مشتری باشد اندر طالع و عطارد برو ناظر این مرد خداوند
ادب بود و پاک حفظ و زبان آور بود و اگر مریخ باشد دلیل عطارد با وی شود و این مرد خداوند
احتیال باشد و دزد و کیمیاگر باشد و زراق و مردم ... و کواکب را همه برین چنان
حکم کن اگر دلیل مستولی مقابل کوکب باشد این مرد سخن چین باشد و خداوند شر و اگر در هبوط
خویش باشد یا راجع این مرد نحس زده باشد و نکوهیده و اگر دلیل مریخ بود اندر خانه زهره
و زهره در خانه مریخ بود این سبیل سخن چنین بود اگر عطارد با مریخ بود و زهره اندر وسط السما
با مریخ اندر وسط السما بود و زهره برین ناظر و این هر دو مشرقی باشند پس این سبیل معروف
بود و سخن چنین و حریص بود اندر آن کار و اگر زهره و مریخ هر دو ناظر باشند از چهارم
و هشتم پس این سبیل سخن چنین باشد مرد یا زن و اگر مشرقی بود این را بود بدان کارها که
موسی بود پنهان بود اندر سخن چنین اگر صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج
و صاحب شهره قمر اندر تحت الارض باشند این سبیل استهزا کننده بود و رزبانیده و اگر

فوق الارض بود نیکو بود و اگر چنانکه بعض ازین دلایل به تحت الارض بود و بعض فوق الارض این سبیل
استهزا سخیف بود اگر دلیل ناظر کوکب باشد به تثلیث یا تسدیس این مرد خردمند
بود و آمیزنده با مردمان و دوست دارنده سفر باشد و اگر مقارن باشد خداوند اسرار
باشد و کارهای باطن کند و اگر دلیل در برج منقلب بود این مرد ناشکیب باشد خلاف کننده
بود هر چه کارها را دستور باشد و ناشکیب و اگر اندر برج ثابت باشد صبور بود اندر یک ره
درست کار بود و اگر در برج ذو جسدین باشد این مرد دو روی باشد اندر همه کارها و خداوند صناعت
باشد و حیله گر بود و اگر دلیل کوکب سعد بود اندر برج نحس و نحس بدو ناظر بود ظاهر این مرد
و جامه او مشفق بود و باطن او پاکیزه و اگر دلیل کوکب نحس اندر برج سعد و سعد بدو پیوسته
ظاهر او باطن و لباس و مرتب سبیل پاکیزه و نیکو بود و اگر دلیل کوکب نحس باشد اندر برج سعد
این ابتر از باطن باشد چنانکه منافق باشد و اگر دلیل کوکب نحس بود و اندر برج نحس ظاهر و باطن
این مرد تباه بود و بدبخت و نکوهیده باشد و همچنین دلیل کند سهم الغیب بر اینها که گفتم اگر
سهم الغیب اندر وتد بود مرد پاینده باشد اندر خویش اگر سهم الغیب منحوس بود یا بنظر
یا جد یا به برج ظاهر این مرد بد بود و اگر همچنین خداوند سهم راجع بود یا نحس باشد باطن و کیف
چون ظاهر رش بود تباه و اگر خداوند سهم اندر ذو جسدین باشد از دین بدین در آینده
باشد سریک دین پاس ندارد و اگر سهم الغیب اندر طالع بود و سعد بدو پیوسته یا خداوند
طالع او بدو باشد یا کواکب سعد و کرات سبیل قریب باشد اندر هر چه اندیشد و اگر نحس پیوسته
باشد منکرات و بد ... باشد و اگر سهم الغیب اندر نهم باشد و خداوند سهم
سهم ناظر باشد و خداوند طالع به تثلیث یا تسدیس ناظر باشد دلیل کند که سبیل
زاهد گردد و اندر دنیا نام و ... خاصه مشتری را از وی ... عبادت بود و همچنین بود

اگر خداوند نهم اندر طالع بود و سعد بود اندر طالع بر مذهب سنت و طاعت و خانه دین جایگاه مجردان
و نیک مردان باشد و اگر نحس باشد خانه دین جایگاه دزدان باشد و همچنین اگر خداوند طالع اندر
نهم بود و همین قیاس حکم کن و اگر دلیل اندر یازدهم بود دوستدار ادب بود و ارجمند باشد
و اگر دوازدهم بود مزاح کننده و زشت طبع بود و اگر اندر سیم بود خردمند بود و آمیزنده و اگر اندر
دوم بود تباه کننده مال و اگر اندر چهارم بود بدطبع و آبادان کننده دولت دارد و اگر نحس مقابله
باشد از جای خویش فرود آمده یا از سلطان رنج رسد چنانکه معروف است و اگر اندر هشتم بود وحشی
طبع و بدرنگ باشد و دل او با حیوانان پیوسته و اگر در هفتم بود رونده از حقیقت زنان و دیدن ان
بود و زن کشنده بود و اگر مقابل نحس بود و آن نحس خداوند ششم یا خداوند هشتم بود بسیار رنج
رسد او را از سبب خصومت و یا اندر حقیقت رسد و اگر اندر ششم بود ضعیف دل و مرده ریگ
بود و میراث جوی و دل بکار مردگان پیوسته دارد و اگر اندر دهم بود خداوند همت بود
و پیشه دار بود یا عمل سلطان کند و اگر در دوازدهم بود دشمن روی باشد بدکار و بداندیش
بود با مردم شغل خاصه اندر ستمکاری و اگر نحس پیوسته بود یا سهم السعاده نحس گشته بود و یاور بد باشد
و اگر نحس کشنده خداوند هشتم بود یا خداوند هفتم سبیل کشنده بود خویشتن یا کشتن دیگرا
بکشد و اگر نحس دیگر اندر و بطالع باشد اندر برج و از جمله این سبیل کس را بردار کنند
یا خود بر سر دار شود این همه آنها چو معلوم شود و قویتر الطالع بود و این دلیل ... خداوند طالع را
خاصه در بود یار دارد معرفت چهره طبع و سیرت اگر دلیل کوکب باشد و سعود اندر طالع ...
دلیل کند که این سبیل آهسته و رحیم دل و حلیم باشد و ... الطالع بود و در برج ثابت
باشد و اگر نحس ناظر باشد ... از سعادت ... قوت نحس و اگر سعد ناظر باشد سعادت
و نیکو حرکت حلیم زیادت باشد و اگر دلیل نحس باشد سبیل خداوند خشم و بدکردار

بود

بود و بدطبع و خلاف کننده و خشم کین باشد و اگر سعد بر این ناظر باشد زیادت کند
بر بدخویی و بدطبعی و نابکاری اگر این دلیل اندر برج منقلب باشد این سبیل اندر
گفتار و رفتار از جنب جنبان باشد و بر خویشتن لرزنده باشد بر یک حال نه ایستد
و در آهسته نبود اندر کارها و تیز راجع باشد هر مرادی دارد بخلاف مرادی پیش آید
و اگر اندر برج ثابت بود مرد بر کار بود و آهسته و دوست کار و دیر خشم گیرد و اگر در برج
دو جسدین باشد میانه بود از آهستگی و خداوند اندیشه بسیار بود و اگر عطارد بدان
دلیل ناظر بود خداوند مسئله بسیار بود و دوستدار سخن بود و فهیم بود و اگر اندر آن
مریخ یار بود مردی مکار بود و در سخنان بدگوینده و اگر زحل ناظر بود پیر بود و دوست
دارنده آب و زمین باشد و دور اندیشه و مسعود و اگر مشتری ناظر بود پاک بود و خوبروی
و نیک محضر و خوش چشم و دوست دارنده مال و تجمل و اگر مشتری اندر هبوط یا منحوس باشد
عکس این باشد و اگر زهره ناظر بود خداوند خلاهو و طرب بود و بیقرار باشد اندر کردارها
و سخن گفتن و مزاح کار باشد و امیدنده با رسولان و صاحب بریدان و اگر ماه شهاب
اندر و بطالع مردی بی عقل و مصرع باشد و اگر زحل بادی یار شود زشت روی و ابله و نادان
بود و اگر قمر اندر سیم بود و منحوس گشته بمریخ و زحل و معیوب چشم بود خاصه اندر سر اول
وارسه و دلیل را هر کجا یابی بنظاره سعادت و نحوست کواکب حکم کن و با دلیل یار کن
تا پوشیده نشود و اگر دلیل ماه باشد اندر طالع یا ماه اندر طالع باشد یا دلیل پیوسته یا دلیل
اندر طالع بود و ماه بوی پیوسته این مرد نیک بود و جاسوس اگر برج منقلب بود
و اگر برج دو جسدین بود و عطارد و بر نظر این کس صاحب نامه و خبر ...
بود و سخن چینی باشد و اگر دلیل ستاره بتر باشد اندر برج ماده ظاهرش ... بر مردان

بود و باطنش باطن زنان و اگر دلیل ستاره ماده بود اندر برج نر باشد ظاهرش ظاهر زنان
بود و باطنش باطن مردان و اگر این دلیل اندر برج ذو جسدین باشد بهره و فعل دلیل کند
این اگر از آن زن باشد در برج در برج ذو جسدین زن با زن گرد آینده بود و اگر مرد باشد
آن مرد هم غلام بارگی کند و هم فعل مخنثان کند و هر آنگاه بود که اندر برج وبال یا
هبوط یا نحس [illegible] بود این مرد و این زن کار [illegible] بود در میان مردمان و اگر
دلیل اندر حد زهره بود که اندر [illegible] نر بود این مرد [illegible] بود در باب [illegible]
و اگر زن باشد اندر حد عطارد و مریخ بود بیشتر باشد و اگر در برج منقلب باشد
این مرد کار خویش پیدا کننده و بی شرم بود و اگر اندر برج ثابت بود اندر آن باب
صبور بود و بی [illegible] و اگر زحل ناظر بود زشت و [illegible] و فحش کار رود و اگر مریخ ناظر
بود در کار فحش قوی باشد از همه روی حرام را دوست تر دارد و اگر مشتری ناظر بود این
مردان کار [illegible] و با کار [illegible] کنند یا سیم دهند آنان کار و گرد عامان گردد و اگر
عطارد ناظر بود لطیف طبع [illegible] آن کار کند و بی ایشان [illegible] رویان گردد
و اگر زهره و عطارد و مریخ باشد و مقبول [illegible] دیگر را پیوسته دل بعشق مشغول باشند
آن ستاره که اندرین باب دلیل کند هر کجا که باشد بنگر [illegible] برج از آن ستاره
اگر خانه زحل باشد یا این دلیل [illegible] اندر خانه زحل باشد جایگاه خلوت و ویران و
[illegible] بود و اگر خانه مریخ باشد جایگاه خلوت وی [illegible] و آتشکده بود و اگر از زهره
و مشتری بود جایگاه خلوت او [illegible] و جایگاه [illegible] بود و اگر شمس بود جایگاه خلوت شاه
ایوانها و سرایها بود و جایگاه بزرگان و اگر عطارد بود جایگاه خلوت وی نزدیک
کتابخانها و راهها و دبیرستانها بود و اگر قمر بود نزدیک حوضها و جویها [illegible]

روان

روان بنگر که متصل است باندازه اتصال حکم کن جایگاه خلوت [illegible] والله اعلم در یافتن
ضمیر و معرفت آنکه در دست شخص چیزی هست یا نه در بیرون آوردن چیز اگر کسی سوال کند
که اندر دست من چه چیز است بود که در دست چیزی نباشد و [illegible] چیز
پرسد [illegible] بود [illegible] چیزی باشد یا نه [illegible] باشد [illegible] چیز [illegible]
پس چون سوال کند [illegible] اندر دست سایل چیزی هست یا نه بنگر بقمر اگر
بصاحب طالع یا بصاحب برج خویش متصل بود و مقبول باشد پس اندر دست
چیز دارد و اگر اتصال نبود [illegible] که یاد کردیم هیچ چیز نبود اندر دست سایل
و به تعیین پرسد خصوصا [illegible] باشد ممکن بود که چیز باشد از حال
و جوهر چنانکه [illegible] باشد البته در معرفت ضمیر طالع [illegible] درست کن دو دلیل پیدا
کن و جوهر چیز از جوهر طالع و خداوندش [illegible] آن چیز از لون صاحب ساعت [illegible]
[illegible] صاحب طالع [illegible] از قمر و عطارد [illegible] جایگاه صاحب
طالع از ارباع شمس و از ارباع فلک جوهر چیز اگر طالع برج آتشی بود آن چیز [illegible]
اندر آتش آمده باشد یا از [illegible] و اگر برج خاکی بود از معدن زمین بود یا از نبات
یا از خاک و اگر [illegible] بود جانور باشد یا چیزی باشد که اندر هوا [illegible] و یا چیزی باشد [illegible]
وحشیان و اگر برج [illegible] باشد [illegible] بود لون خبی اگر صاحب ساعت
شمس بود زرد [illegible] بود [illegible] و اگر زهره بود سپید بود و اگر عطارد بود الوان گون
بود و اگر قمر بود [illegible] سبز بود و اگر زحل بود سیاه بود و اگر مشتری بود گندم گون
بود و اگر مریخ بود سرخ بود [illegible] ارباع فلک [illegible]
ساعت بنگر صاحب ساعت اندر کدام برج است و لون آن برج چیست و کدام ارباع

از فلک برون صاحب ساعت با لون این برج با لون اربع فلک قیاس کیر و بنگر کدام غالب است
نیز هر اثیر با که متصل است از لون آن کوکب که نیز متصل است نیز یاد بیاب تا بحرت
شناخته آید برین مثال در معرفت لباس قمر سفید است و بزردی زند و زحل زرد است
و سفید و سرخی و کبودی [illegible] است عطارد اندروی سیاهی سپیدی است [illegible] مریخ
سرخ [illegible] و مریخ اندروی چیزی سفیدی است گاه گاه سیاهی است آفتاب زرد است گاه گاه
اندروی سرخی است و سیاهی است این الوان که یاد کردیم این لباس کوکب است
و چون مزاج کوکب دیگر باشد با یگانه یا بارجی یا ببرج مختلف رنگ خویش این الوان
ظاهرتر باشد **در معرفت لباس بروج** حمل سرخ است و ثور سفید است و سخت سفید و دیگران
و جوزا سرخ است و اندروی تاریک است و سرطان سفید است و سخت سفید است
اسد سفید است با سرخی سنبله سفید است و سبز و میزان سفید است با زردی زند
عقرب سبز و زرد است قوس سفید تابان است جدی سیاه و تاریک است دلو سیاه است
و سخت سیاه و حوت سفید است **دانستن الوان بروج** بجز بهر آنچه یاد کردیم اجناس بروج است اما
لون بروج است بحقیقت حمل سرخ است و سبک و ثور سفید است و کران جوزا سبز است و سبک
سرطان سفید است و سبک اسد [illegible] است و کران سنبله زرد است و بسبزی زند و کران میزان
سبز است و سبک عقرب سیاه است و سبک قوس سفید است و کران جدی سیاه است و سبک
دلو سیاه است و کران حوت سفید است و سبک **وجه دیگر** حمل سرخ است و سفید و تیغ
ثور سفید است و شد جوزا سبز است و شیرین سرطان همرنگ دود است و شور اسد
همرنگ آتش است و تیغ سنبله نقش است و شد میزان سرخ است و بسفیدی زند
عقرب سیاه است و شور قوس تیغ است و زرد و جدی سیاه است و بسفیدی زند و شد

دلو

دلو سرخ است و بسیاهی زند و شیرین حوت سفید است و بسرخی زند و شور زشت به
حقیقت الوان بروج **اما الوان اربع فلک** از طالع تا چهارم سرخ است و از چهارم تا هفتم
سیاه است و از هفتم تا دهم سبز است و از دهم تا طالع سفید است **الوان بیوت**
طالع زرد است دوم و دوازدهم سبز است سیم و یازدهم زرد است چهارم و دهم
سرخ است پنجم و نهم سفید است ششم و هشتم سیاه است هفتم تاریک است بران
[illegible] سبز و شود **معرفت عدد خبر** بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد درجات جمع کن
و بنگر اگر میان ایشان از برجها جفت اگر بیشتر از یکی بود یا چیزی بود پیوسته
و اگر میان ایشان از برجها طاق بود پس چیزی تنها یکی بود و اگر عدد [illegible] بود
از درجات قیاس گیر اگر قمر و عطارد هر دو در یک برج باشند اگر برج منقلب
بود بسیار بود و اگر ذو جسدین بود دو بود یا چهار یا چیزی بود مرکب با یکدیگر ساخته
نامه و یا بافته و اگر برج ثابت بود یک چیز بود تنها بنگر دلیل خبر را اگر اندران برج
حرکت اندر درجه اول بود از یکی بود تا ده و اگر در درجه دوم بود از ده بود تا صد و اگر
در درجه سیم بود از صد تا هزار باشد وجه دیگر بنگر که اندر طالع چند کوکب است اگر یک
کوکب باشد یک چیز بود و اگر دو بود دو و اگر سه بود سه وجه دیگر بنگر که عدد چند
چیز در جیب کرده و اگر زیادت از یکی و دو و سه باشد بنگر که دلیل خبر اندر کدام
برج است و کدام ستاره است و سال صور این چند است بعد وی باشد و اگر
در هبوط بود و اگر در مثلثه خویش بود اندر ده ضرب کن و اگر اندر شرف بود اندر صد
ضرب کن و اگر اندر خانه خویش بود اندر هزار ضرب کن و چون کوکب راجع بود
از آنچه بیرون آید نیمه وی کم کن و اگر محترق باشد باندازه درجه احتراق کم کن مثلا

شش درجه است با احتراق تمام انچه از سعد بیرون رسد کم شود و اگر پنجاه درجه بود ثلث نحوه
بماند باقی کم شود و اگر دو درجه باشد ربع انحوه بماند باقی کم شود و اگر راست بدرجه احتراق
بود هم کم شود هیچ نماند و باز بنگرد نظر ندارد و اگر کوکب سعد ناظر بود زیادت کند باندازه
قوت خویش چنانکه یاد کردیم از سعد و اگر کوکب نحس باشد نقصان کند و اگر دلیل با زاویه چهار
یک اندر وجه از دلیل بیرون آمده باشد بیفزاید و ذنب ربع اندر وبال … و اگر دلیل
با نحس باشد هیچ زیاده نکند و کوکب سعد زیاده کننده همچنان نگاه … و احتراق
دلیل را نگاه داشت و نحس کاهنده را نیز همچنان و اگر دلیل … بود و سعد با وی
مقارن بود هیچ بیفزاید و اگر نحس مقارن بود هیچ … و کوکب … افزاینده و کاهنده بود
مر سعد را بنگر اگر در برج وجه بن باشد تضعیف کن عدد وی را اگر نظر مودت بیفزاید
و با اجتماع و مقابله و تربیع … این باب … اصلاح … است …
… سعد ان … و قران بیفزاید و … تربیع و مقابله و قران …
و … از ربع … از طالع تا درجه شش انچه … درجات
سعد ان … باشد … اگر دلیل اندر برج … بود … برج …
عدد … بود و اگر برج منقلب بود همچنین و اگر برج ثابت بود … باشد … جزو
این باب را نیک تامل کن که بسیار جایگاه فایده کند **در معرفت دوری و نزدیکی غایب** اگر
دلیل غایب صاحب طالع اگر مشرقی بود از آفتاب … طالع و آن برج … بود …
… باشد و اگر جنوبی … بود … جنوبی میانه
باشد … نزدیک تر بود و اگر مختلف بود حکم بر اغلب … کن … هر چیزی …
… و مشرقی و جنوبی … طالع و از برج طالع …

حال

و غایب … بود … روز … دلیل مشرقی یا جنوبی … از آفتاب …
باشد یا اندر ربع طالع … باشد حکم … کن **در دانستن جایگاه غایب** اگر دلیل
اندر تحت الارض بود انچه مدفون بود اندر زمین یا اندر دست یا اندر جای پوشیده باشد
و اگر فوق الارض باشد ظاهر باشد و … یا اندر … یا … خانه یا … و اگر
در برج … باشد همچنین باشد … فوق الارض … در سوراخ و … فراز
طاق … و اگر اندر برج منقلب بود اندر جایی بود که … اگر دان در میانه جامه یا درخت
… یا باد … بود و اگر در برج ثابت بود … جایی … محکم بود … سخت و …
… و اگر دلیل اندر طالع بود و یا وسط السما آن چیز … و … لطیف …
… از درجه … تا … چهارم فرو رونده … است … کثیف است
… است و از چهارم تا طالع … است … از تاریک … است
و این دلیل … شود اندر … دلیل … قیاس …
… اگر دلیل اندر وتد بود … اگر … خاصه … مشرقی بود … بود
و اگر اندر مایل الوتد بود … بود و اگر ساقط بود یا زایل چیزی بود … شکسته
و عیب ناک و معیوب و اگر این دلیل اندر برج خویش بود معروف و … همچنین
اندر حظ خویش باندازه نصیب حظها و اگر اندر هبوط بود چیزی بود تباه یا شکسته
یا سقط و اگر … بود … یا شکسته یا سقط بود و اگر … باشد چیزی …
… و اگر … بود دلیل چیزی باشد از … بدین ماند باندازه …
طالع و اگر دلیل زحل ناظر بود … بود … و اگر مشتری … بود
… بود یا … او و اگر مریخ ناظر بود چیزی … از آلات …

دخانیده و اگر با آفتاب ناظر بود از اجناس جواهر بود و اگر زهره ناظر بود از اجناس جامها بود
و رنگ بیرنگ بود و پیرایه و اگر عطارد ناظر بود از اجناس کتب و دیوان و نامه و خط بود
یا از نقشینه و اگر بقمر ناظر بود از نقط و طبع برج حکم کن و قیاس گیر **وجه دیگر** اگر دلیل
در برج شرقی باشد چیزی جنبنده یا جانوری بود و اگر در ربع جنوبی باشد چیزی باشد
بی جان و بی جسم و حرکت نبود یا چیزی باشد نابکار یا خود چیزی نبود و اگر در ربع مغربی بود
چیزی باشد او را حرکت نبود کی باشد و اگر اندر ربع شمالی بود چیزی جنبنده دایم
مثل جانور بود و چیزها بود یا مرکب از دو چیز بود و جنبنده یکدیگر **وجه دیگر** اگر خداوند طالع
راجع بود یا در هبوط نحس بود چیز بد و عیبناک بود و اگر محترق بود سوخته بود و اگر مسعود بود
یا اندر شرف چیزی باشد نیکو و خوب رنگ و ظریف و اگر اندر وتد باشد یا مایل الوتد
چیزی باشد بابسته و اگر … قطع باشد نابکار و سقط و اگر صاحب طالع مسعود بود یا
سعد پیوسته بود چیزی از حیوان بود یا چیزی که حیوان خوردن را شاید اگر از جنس
خوردن باشد و اگر از جنس دیگر باشد پس تحت اندر یابد و نابکار اند چیز باشد و …
صاحب طالع را در کدام برج است اندر یابی خاکی یا بادی یا آتشی معدن جوهر چیز
و بودن وی و زنده کاندوی ازان چیز باشد مثل صاحب طالع اندر برج خاکی بود و در …
بودنی پیوسته از برج آبی لایق دیگر لکن اجسام … بی جان یا چیزی از حیوان
بیرون آمده باشد چه زنده کاندوی از آب … اند پاره استخوان که سفته بود و اگر
خداوند ساعت سعید بود در برج … یا برج سبز نیکو … این چیز است
با اصل سعید دلی و … رنگ … باشد … دلیل کند برج و خانه و برج فلک
و اگر دلیل از طالع با وسط السماء اگر نیک و لطیف باشد و سخت لطیف و روحانی باشد

و اگر

و اگر از وسط السماء باشد تا هفتم چیزی باشد بی اصل نه روح بود و نه جسم و از هفتم
تا چهارم چیزی باشد با جسم و روح و از چهارم تا طالع جسمی بی روح **مزه چیز** اگر خداوند
طالع زهره بود چیزی باشد مزه خوش و چرب یا بسیار نرم و دلشاد کننده و درویش و اگر
صاحب حد طالع عطارد بود چیزی بود بی مزه یا مختلف و ترش و بی مزه … را درشت
و اگر زحل بود چیزی باشد چون مزه هلیله یا درشت بسیار و سخت و مزاج کواکب ناظر
یاد گیر تا درست آید **گرانی و سبکی چیز** اگر دلیل اندر طالع بود این چیز گران بود
و اگر در دوم بود گران بود و اگر در سیم بود و اندر چهارم گران بود و اندر پنجم میانه بود
و اندر ششم سبک بود پاره گرانی دارد یا گران پاره سبکی دارد و اندر هفتم معتدل گران
سبک بود و اندر هشتم سبک بود و اندر نهم سبک بود و اندر دهم سخت سبک بود و اندر
یازدهم سبک بود و اندر دوازدهم میانه بود نه سبک و نه گران **شکل چیز** اگر دلیل زحل
بود گرد بود و اندر وی پاره کجی یا خمیدگی بود و اگر مشتری بود گرد بود و مغلطان و اگر مریخ
بود چیزی باشد دراز و اندر وی سوراخ بود و اگر شمس بود گرد بود و اگر زهره بود
چیزی باشد دراز که دارد و اگر گرد بود و اگر عطارد بود چیزی باشد باریک
و میانش سطبر و اطرافش باریک و اگر قمر باشد بنگر چه وقت سوال جرم قمر که صفت
است و بچه سان است بدان مانند بود و در شرط نظر قمر به اتصال کواکب دلیل گیر
و اندر آن … تا درست آید **درازی و کوتاهی چیز** اگر دلیل از طالع بود و از وسط السماء
یا هفتم خاصه صد زاید اندر باشد اگر دراز باشد و چندان باندازه خویش
و اگر اندر تحت الارض باشد یا ناقص اندر اگر کوتاه بود باندازه خویش ضعیف
بدان اندازه که اجناس چیز باشد **در معرفت اگر چیز خورد یا بزرگ** اگر دلیل ساقط باشد

ازاوتاد و اندر جایگاهی بطالع نظر دارد یا بشمس و قمر نظر بود و شی و نه سودان اگر
کنده بود خامه حکه آن برد و برین نظر دارند یا با رأس و ذنب باشند یا با کید و اگر
اندر اوتاد و یا مایل الاوتاد باشد یا بشمس و یا قمر خوب نظر دارند یا بطالع نظر دارند
اگر خوش بود در دانستن چیز از وجه بکلیات اندر وجه اول جزو باشد از اول اگر بر باشد
و اگر اندر وجه دوم بود از میانه آن چه بر بود و اگر اندر وجه سیم بود از زیر آنچه بر باشد
مثلا طالع برج بادی چیز از جای زبر بود یا از درخت چون صاحب طالع را اندر وجه اول
یافتیم تکلیم از سر جانور است یا از سر درخت چنین تا هر سه وجه چون خواهی صورت
و به آن جسم بدین قیاس میکرد درجه بدرجه تا آخر برج در معرفت صفت چیز و چون معلوم شد
که از حیوانی است و اگر دلیل اندر جوزا و سنبله و قوس و حوت باشد یا اندر وجه دوم
اندر جدی دلیل کند که برهنه است که به پرد و اگر دلیل اندر حمل و ثور و اسد باشد
یا نیمه آخرین از قوس یا در نیمه اول از جدی چهارپای باشد و اگر اندر حمل و ثور و اول نیمه
جوزا باشد چهارپای سم شکافته بود و اگر اندر اسد باشد چهارپای با چنگال و ناخن
باشد و اگر در نیمه آخرین قوس باشد چهارپای سم بود و اگر اندر اسد و عقرب
و قوس و حوت بود سباع درنده بود و اگر دلیل اندر سرطان و عقرب و جدی بود حیوان
هوام باشد چون مار و کژدم و جنبنده زمین و مانند وی و چهارپای آبی و دلیل حیوان
آبی باشد و اگر دلیل اندر حوت باشد مرغ آبی باشند و ماهیان و اگر دلیل اندر سرطان
باشد خرچنگ و ماهیان و ماران باشند یا هر چه حیوان آبی است و اگر دلیل اندر عقرب
بود سباع آبی باشد درنده و گزنده و چون دلیل اندر جوزا بود یا اسد و میزان
و دلو مردمان دراز باشد و چون اندر سرطان و عقرب بود یا در نیمه آخرین از حوت
دلیل

دلیل کند بر درختان میانه بالا و چون دلیل اندر ثور و سنبله و جدی باشد دلیل کند
بر نبات زمین دیگر اندر ثور بود بر نبات مانند درخت بر وی عظیم کند و گل کند و بالا
کند و اگر در سنبله بود تخمها بود و جدی نبات و کبیرها بود اما به آنکه حمل و ثور و اسد
دلیل چهارپایان است و جوزا و سنبله و میزان و نیمه اول قوس و دلو دلیل صورت
مردم است سرطان و عقرب و جدی دلیل هوام زمین است جوزا و سنبله و قوس
و در جدی و حوت دلیل بر بندگان و اسیر [illegible] اسد و عقرب و قوس نیمه آخرش و حوت
دلیل سباع اندر این قدر که یاد کردم چون تأمل یاد داری بیک تفحص کن بسیار فایده دهد

بیت الاول

و کفایت بسیار باشد اندر هر سؤال در معرفت منازل دوازده گانه اول دلیل طالع
دلیل است بر پرسنده و سائل از تن و جان خویش و از عوارضهای تن و هر چه طلب
خواهد کرد یا اندر هر کاری آغاز کند یا کاری که اندر وی باشد و بر مولود و مدت بکا
مولود اندر جسم مادرش و بر عمر و شرف زمین که اندر آن زاده بود و کارهای زنده
اند و از کارهای زندگانی و چیز و شهر که بر مردم برسد ۲ بیت المال دلیل کند بر احوال
و کسب معاش و بیاری بکردن و دوم زندان و کوتاهیان و زیان و رستن و دادن و ستد
نامها و کالا ستن کارهای نیک و امانت نهادن و بر نفقها [illegible] و انبار
و کلیدها و اندر آمدن بعد کارها روانه سلطان که شهر خواهد آمدن و بیرون رفتن
بیش غایب و از کار نهادن [illegible] دیگر و بر خواستن که باشد و اگر غائب در خانه
خانه مولود یا اندر دیوار حسب ۳ بیت الاخوة دلیل کند بر سفر و نزدیک
دفع یا رفتن بر حال برادران و خواهران و دوستان و خویشان و دین و فقه
در ادراکها و اسرار و رشته خوارگان و بزرگان از زبان و فهم و فکرت و علم و عبادت خدا

۳

۴ و کلیسیاها و جهودان و مقابر ترسایان و آنچه بدین ماند ۴ بیت العاقبة دلیل کند بر پدران و دفینت
کارها و ضیاع و عقار و کشت زار و کارهای پوشیده و پنهانی و بر خانه که مولود در آنجا زاده و چند
و زندان و بازداشت و حزن ایشان و پدر و اجداد و بناها و عنصر و اصل و آنچه از پس مرگ باشد و دفاین
کهنه و چیزهای قدیم و [illegible] و آنچه برسد بجهان از نیک و بد و جایگاه پنهان کردن و دزدیده
۵ و جایگاه تعلیم کردن کودکان و گنجها و درمها و شهرها و بنیادها و دفینها ۵ بیت الولد دلیل کند
بر حال فرزندان و رسولان و هدیها و نیکوئیها و امید و طلب نشان و در سیرتهای دوستان
و رفیقان و رنج بزرگان و شهر و اصل مردمان و بزرگیها و ضیاع و بر حال آبستن شدن
زنان و چیز نوشیدنیها و جامها و [illegible] و جایگاه حق و راستی و املاک زنان و آبستنی
جامها و نبات زمین و مزاج و بارش و بر کاشت کردن بر [illegible] گذشته و مال پدران
و رغبتها و آنچه گویند مولود را پس از مرگ [illegible] و نیکوئی [illegible] و طلاق زنان
۶ و آنچه بدین ماند ۶ بیت المرض دلیل است بر بیماری و اسباب آن و بندگان و پرستاران و ستم
و نقل کردن از جائی بجائی و علتها دلیل کند بر باطن ابدان ایشان و بر جای ماندن و عیبها و
دروغ گفتن و چیزهای حقیر و ضیاع مانده و چیزهای [illegible] کار زنان و [illegible]
و شکایت [illegible] و بیماری [illegible] و [illegible]
۷ سقط بودن فرومایه اگر [illegible] بر طالع مولود [illegible] ۷ بیت النساء دلیل است
بر زنان و تزویج و زناشوئی و خصومتها و انبازی و مصالحت [illegible] و دزدان و حیله
ایشان و عیب کارزار و بر چیزی که طلب کنند و جایگاهی که [illegible] زمین [illegible]
سفر کنند و دلیل است بر کارهای اسیران و [illegible] و مرگ زنان و [illegible]
و معالجت ایشان و [illegible] کردن [illegible] و یاران و [illegible] مردمان و [illegible] کردن

۸ در کارها و عیب کردن اندر زمین و مرگ دشمن و حیله کردن ۸ بیت الموت دلیل است بر مرگ
و کشتن و میراثها و زهرهای کشنده و بیم و ترس و بر هر چیزی که به هلاک شده بود و ضایع
مانده و امانت و [illegible] و حیلها و سوختن و دلیل کند بر بیماری کردن [illegible]
و مال [illegible] و گنج و دفینه و چیزهای پوشیده و پنهان کرده و دزدیدن و زهر دادن [illegible]
و حیلها [illegible] و هر چیزی که کهن بود و چیزی که خصومت کنند بناحق و مرگ در غربت
و میراثها و تباه شدن از داروها و [illegible] و حاجتها و دشوار [illegible] و بیم و ترس [illegible]
۹ و [illegible] ۹ بیت السفر دلیل است بر سفرها و راهها و غربت و کارهای [illegible] و دین
علم و سحرها و علم فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و علم نجوم و کتابها و رسولان و خبرها و خوابها
۱۰ و خدمت ملوک و زوال چیزها و بر کارهای گذشته [illegible] ۱۰ بیت العمل
دلیل کند بر رفعت و ملک و سلطان و والی و قاضی و حاکم و عمل و صاحب شرف و کار [illegible]
و کارهای مردان و بازرگانی و دولت و پیشه و امر و نهی [illegible] کارها و چیزهای نو و [illegible] کردن اندر
کارها و رسیدن بکارها و معروف [illegible] میان عام و خاص و زنان پدران و مادران و [illegible]
۱۱ و [illegible] ۱۱ بیت الرجاء دلیل است بر امید و سعادت و بخت و دولت و دوستان و [illegible]
و فرزندان و یاران و دوستان و عشق و پیوستن زنان بد و [illegible]
نیکبختی مولود و دانستن آنکه مال و [illegible] باشد مولود را و [illegible]
[illegible] و یاری کردن سلطان و مال ملوک و [illegible] و دوستی بزرگان و حرمت و حشمت
[illegible] بزرگان و چیزهای دوست [illegible] و چیزهای [illegible] و پاکیزه و تجارت با مال و فایده
۱۲ یافتن و سود کردن و [illegible] ۱۲ بیت الاعداء دلیل است بر شقاوت و دشمنان و حاسدان
و [illegible] و احوال دشمنان و خشم و حبس و بند و زندان و [illegible] و مکر و حیله و رنج و محنت

و مشقت و تعب و عنا و حبس و بند و زندان و دستوران و بندگان و کارهای [illegible] و دزد و
وبال و زوال و خشم دل و بیماری و خواری مردمان دون و خسیس و کارهای ویران و کسی که در کردن
نظافت نکند و بیماریها و کنیزکان و مادر و فرزندان و فرزند زادگان [illegible]
مستولی بوده و چهارپایان و نکبت و [illegible] و مال و زمان و پدر و جباران و [illegible]
و چیزی که باشد از مالها و پدر کلان [illegible] و زندان و هم بر [illegible]
آنچه بر [illegible] سایل [illegible] بکدام خانه منسوب است از [illegible] و حکم کن به [illegible]
[illegible] نظر سعدان و نحسان و اما آنچه بر این جهت کوکب منسوب است دانستن
دلالت زحل اما کیوان را [illegible] زحل [illegible] طبیعت [illegible]
[illegible] است و دلیل است [illegible] و [illegible]
[illegible] است و [illegible] منسوب است [illegible]
[illegible] دلیل است بر [illegible]
گران و صعب و از [illegible] و دریا [illegible]
و بازرگانیها گران و از پیشههای صعب و دلیل است بر [illegible] و بزرگی [illegible]
[illegible] و بسیار خوردن و بیچارگی و درویشی و صنعتهای [illegible] سخت
[illegible] و ابواب [illegible] و بناها [illegible] صعب [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] و مکر و حیله و [illegible] با مردمان و غضب و غارت و کشتن و بند [illegible]
و حبس و اسیری و [illegible] طریق [illegible] خشم [illegible] خویشتن [illegible]
و [illegible] را [illegible] دلیل است بر پیران و [illegible] و بیم و ترس [illegible]
و مشقت و غم و [illegible] و دشواری [illegible] روزگار و مرگ و میراث و زهد و [illegible] و جدان

و سرداران کلان و بندگان و دزدان و [illegible] و حفاری و گورکندن و کفن دزدی و مرده شوئی
و دباغت کردن و جاروب [illegible] و دلیل است بر کارهای سخت و کنده و [illegible]
با [illegible] و [illegible] باشد و راستی قول و صدق این همه افعال زحل است دلالت مشتری
طبیعت مشتری گرم و تر است و دلیل است بر [illegible] و فرزندان و بزرگان
و [illegible] بر علما و قاضیان و انصاف دادن و حکم کردن میان مردمان و راستی و حق و دین
و عبادت و [illegible] کردن [illegible] و زهد و ورع و تقوی و [illegible]
[illegible] و ظفر یافتن بر دشمنان خویش و ریاست و بزرگی و اشراف و کرامت
و نیک بختی و بر آمدن امید و [illegible] و رغبت کردن بجمع مال و [illegible]
و نیکوئی و معیشت و نیک خوئی و جوانمردی و کارهای [illegible] و راستی کردن با دوستان
و دوست داشتن [illegible] ریاست [illegible] اهل شهر [illegible] کردن [illegible] بزرگان
[illegible] نفع [illegible] و وفا کردن و امانت داشتن و رغبت و [illegible]
سخن و [illegible] بسیار [illegible] و نیکو کردن کارهای مردمان و امر معروف
فرمودن و از منکر نهی کردن دلالت مریخ طبیعت مریخ گرم و خشک است و [illegible]
و دلیل است بر آتش سوختن و غارت و کشتن و خون ریختن و کارها [illegible]
پیش آمدن و سرهنگی و سپهسالاری و لشکری و صحبت با سلطان و حرب کردن
و مردانگی و [illegible] و جنگ [illegible] و طلب بزرگی و [illegible] طبیعه [illegible]
و دزدیها و [illegible] راهزنی و [illegible] و غصب و حرام را حلال داشتن
و عذاب کردن و بند و زندان و بریدن اندام و ضرب زدن و [illegible]
و بیم و ترس و [illegible] و حفر کردن و پیش رفتن [illegible]

زشت و بدگفتن و بدزبانی و فحش و فجور و حیلها و عاقبت جوابی و بی‌ادبی [illegible] و بسیار دروغ
و سخن چینی و بیهوده سوگند بدروغ خوردن و دغا دست و مکر و تباهی چیزهای [illegible] و دزدی کردن و دیدن
[illegible] و بی‌شرمی و استهزا کردن [illegible] و بسیار ریختن و شدت
اندر سفر و زنا کردن و [illegible] و افراط کردن و [illegible] و طلاق کردن [illegible] و بچه افگندن زنان
و فجور و بطر [illegible] و دارو [illegible] جراحت‌ها و [illegible] و سنگ
دندان [illegible] این همه از تاثیر مریخ است **دلالت شمس** طبیعت شمس گرم و خشک است و او دلیل است
بر تن و جان و روشنایی عقل و فهم بر ملوک و رئیسان و جباران و اشراف و جماعت
مردمان و غالب گشتن بر چیزی بقوت و بزرگی و آشکارا کردن چیزها و دولت داشتن سیم
و جواهر و بسیار گفتن سخن [illegible] بزرگان [illegible] بودن [illegible]
[illegible] در منفعت و سعادت [illegible] ارتفاع [illegible] سقوط [illegible] بر سعادت بود [illegible]
بر شفقت و دلیل کند بر کارهای قضا و حاکمی و پدران و مادران و [illegible] و هر که از وی چیزی
نخواهد بدهد و برکت بر سرها [illegible] خصومت [illegible] خصلتهای [illegible]
قوی باشند **دلالت زهره** زهره سرد و تر است و دلیل است بر زنان و عطرها
و مغنیان و شاعران و مادران و خواهران خورد و تر و پوشیدن پیرایه و لباس در زر و
سیم و [illegible] بر برادران و عجب آوردن و دولت داشتن توانگری و لهو و طرب
و زینت و شادی و صلح و [illegible] و بوهای خوش و شعر و غزل و نرد و شطرنج
باختن و زنا کردن با زنان [illegible] و [illegible] حرامزاده باشند و سوگند
دروغ کند خوردن بسیار [illegible] و طلب [illegible] داشتن مسکرات و نکاح بسیار کردن
و مجامعت و دولت داشتن فرزندان [illegible] دوستی [illegible] و سخاوت

وجلال

و جلال و شیرین سخن و عشق و قوت تن و ضعیف جان و فرزند و صناعت [illegible] رنگ
بر [illegible] و تاج [illegible] ساختن و [illegible] و دیانت و نشستن [illegible] بازارهای [illegible] و عطر [illegible]
و رنگ [illegible] همه از تاثیر زهره است **دلالت عطارد** طبیعت عطارد ممتزج است با هر کوکب
و هر برجی که باشد طبیعت آن گیرد و دلیل است بر کودکان و جوانان و برادران خوردتر
و دعوی ربوبیت و وحی و نبوت و عقل و سخن گوی و کلام و حکایت‌ها و اخبار [illegible] دانستن
سخن‌ها و احادیث و علم و تصدیق [illegible] ساختن علوم و ادب و مناظره و فلسفه و دانستن
چیزهای مستقبل و حساب و مساحت و هندسه و علم [illegible] و نجوم و زجر و فال
و دانستن اندر کارهای حکمت و کتابها و در سخن بلاغت و فصاحت و شیرین سخن [illegible]
[illegible] بیان کردن و مشغول بودن اندر علوم و حسن ریاست و مشهوری اندر علوم و
[illegible] علم و صناعت و شعر گفتن و کتاب خواندن و نوشتن دیوانها و قصه‌ها و
دروغ و بهتان [illegible] سخن [illegible] خلق و اندر یافتن رازهای مردمان [illegible]
[illegible] مال و جمع کردن و افراط کردن بازار [illegible]
[illegible] خصومت‌ها و مکر [illegible] از احوال او خبر ندارد [illegible]
[illegible] از دشمنان [illegible] اندر کارها [illegible]
[illegible] دولت [illegible] و طعنه زدن [illegible]
[illegible] برادران [illegible] خویش [illegible] و مشهور و فراخ روزی [illegible]
بود اندر کارها و تمام کردن هر کاری و دلیل است بر بندگان و خدمتکاران [illegible]
[illegible] دلیل است بر چشمه‌های آب و جویها و رودها و راهها و زندانها [illegible]
[illegible] بدین ماند **دلالت قمر** طبیعت قمر سرد و تر است و اندر وی حرارت [illegible]

وبک است و شبیه بهر کاری و دلیل و ابتدا و هر کار است بر ملوک و اشراف و سعد و دست معاش
و ظفر یافتن بهر چیز که خواهد و پیش رفتن اندر علوم علوی و بسیاری فکرت اندر کارها
و حدیث و زن و هندسه و علم زمین و ابها و تقدیر ایشان و حساب و ضعیف عقل و دلیل است
بر زنان حمیده و شرف و انده و بر تنزیج ها و بر زنان حاسد و بر تربیت و احوال و بیمارداران
و خواهران مادر و دایگان و خواهران کلانتر و رسولان و پیلان و جرها و جاسوسان و دیگر پیزها
و دروغ و سخن چینی ملک است یا ملوک و هنده است یا بینده و به هر کس هیچ و دست باشد از کار
کار و خیانت کر سیم و ل و راز دار و پنا و ساز نده مجام و بیماران و موی ستردن و فرمان اندر طعام
دادن و کم طعام و زینت و صید و کردیم انفعال و احوال و هیئت کواکب چون سعد باشد آنچه از سعادت
یاد کردیم زیادت باشد و چون نحس باشد و حفظ و شهادت بنگرند تا شرف ایشان بر کدام
شود اکنون یاد کنیم **باب مفاتیح القضا** **فصل اول** و انستن حالات کواکب و جزها که متلوم کنند آنچه از سعادت
کردیم زیادت باشد بسیار چیز هست اندر یک کوکب و لون فعل است و بنگرند تا جایگاه او
چگونه است و اتصال سعد و نحس متلوم کند حاجت ها و دلیل است بر اصل مراد که از علم نجوم است
و از برای ۲۵ نجوم که اهل این صناعت اندر وی سخن گفته اند ۳۰ هر روی است اول نظرات است و اتصال و انصراف
و نقل و تسییر و حسن التسییر و نقل و جمع و رد و منع و دفع قوت و دفع طبیعت و دفع تدبیر و رد
و اعتراض و انتکاث و قوت و قطع نور و عفت و مکافات و قبول و سعادت و قوت و ضعف
و کراست و محصور و وقت و جیر و حیز و اقبال و ادبار و مراجعه و بشر و فرح و قوت اندر خانها
هر یک ملیحه یاد کنیم ان شاء الله تعالی اما نظر از برج بعد چنانکه خانه سیم و چهارم و پنجم و ششم
و نهم و دهم و یازدهم اگر کوکبی در سهمی اندرین خانها بود در طالع ناظر خوانند قویترین
نظرها ان بود که بدرجات کاربرند **اتصال** ان بود که کوکب رزود رو بگران رو متصل شود

چون میان ایشان بعد بود بقدر درجها و جرم ایشان باشد رونده باتصال خوانند
و چون دقیقه به دقیقه کاسته شد آنگاه اتصال تمام شود اما اتصال مقارنه هم بدین مثال است
و دلیل چون میان ایشان قران تمام شود هر دو بقوت مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکب ثابت
شود اکوکب بطبع این دو کوکب باشد که قران کردند **و اما اتصال دیگر هست** که اما اتصال گویند
خوانند و چنان باشد که دو کوکب مقاران باشند هر دو در عرض برابر باشند اندر یک جهت
یکی مر دیگر برابر بود باشد وجه دیگر آنست که مقابله یکدیگر باشند که صاعد باشد اندر شمال و دیگر
هابط بود اندر شمال و درجات عرضشان یکی بود و وجه سیم آنست که ناظر باشند از تثلیث
و تسدیس یا تربیع که صاعد اندر شمال و دیگری هابط بود اندر جنوب یا یکی صاعد بود اندر
جنوب و دیگری هابط باشد اندر شمال این همه یاد کردیم اتصال عرض است و چون یک
یکدیگر از یکدیگر منصرف شوند اندر قوت یکدیگر باشند مادام که اندر یک جهت باشند و اتصال
عرض بود شان چون جهت عرض مخالف باشد پس اتصال منقطع شود و بسیار باشد که کوکب
دیگر متصل بود بطول و بستاره و بعرض با ستاره دیگر متصل باشد زین جهت گفته است
زودنیوس حکیم که اگر بنده بگریزد و قمر متصل باشد بمریخ از طول و بعرض بمشتری باشد یا بطول
بمشتری متصل باشد و بعرض متصل باشد بمریخ از طول و بعرض بمشتری باشد یا بطول بمشتری
متصل باشد و بعرض متصل باشد بمریخ و اتصال قمر بمریخ بطول یا بعرض دلیل کند بر آنکه این
بنده گریخته بر هد از عقوبت و خشنودی خداوندش بود و قویتر آنگاه باشد و اتصال
انصراف از صاحب خانه یا از صاحب شرف یا صاحب حد و مثلثه و وجه باشد و قویتر از طالع
بود و اتصال طول و عرض یک جا یک باشند یک کوکب چون حایل باشد دلالت
هرگز خلاف نکنند **و نوع دیگر هست** از انصراف و اتصال که و برا اتصال طبیعی خوانند قمر

واندر مسائل و موالید بسیار بکار آید چنانکه اتصال از برجی متفق المطالع بود یا از برج
متفق السعه و شعاع و بیان دیر فرد یا کنم علیحده **انصراف** آن بود که کوکب از جای
شود بتمام جرم خویش از دیگر دور شود و از اتصال یا مقارنه این را منصرف خوانند **خلاء السیر**
آن بود که کوکب منصرف شود از اتصال یا از مقارنه یا بنظر هیچ ستاره دیگر متصل نشود
تا دوام که اندرین برج باشد **وحشی** آن باشد که ستاره اندر برجی باشد و هیچ کوکب درو متصل
نشود و اینجا بیشتر قمر را باشد الا که اتصال دیر صاحب حدش باشد چون از آن حد برون
رود آنگاه منصرف باشد از آن حد بحد دیگر متصل باشد [illegible] آنگاه حد اتصال کند
بکوکب **نقل النور** بدو روی است یکی آنست که کوکب سبکرو متصل شود بدیگری و باز منصرف شود از آن
بکوکب دیگر متصل شود طبیعت آن دیگر بدین دهد وجه دیگر آنست که کوکب سبکرو متصل شود
بدو گران از وی و متصل بدیگری [illegible] همچنان دهد چنانکه قمر متصل شود بزهره و زهره
متصل شود بمریخ یا دیگری زهره ناقل النور باشد و اندر وجه اول چنان باشد که ماه متصل بود
بعطارد و از وی منصرف شود باز بمریخ اتصال کند این هر دو را نقل نور خوانند و این حاجت
بر آید بدست متوسطی [illegible] **جمع النور** آن بود که کوکب با دو یا سه یا بیشتر
متصل شود و جمع کند نورها را و بستاند طبیعتهای ایشان و حاجت تمام کند و اگر در احکام [illegible]
کوکب بر درجه معین معلوب باشد و آن اتفاق نیفتد اما دو کوکب بکوکب گران رو
بپیوندند و آن کوکب نور بدان درجه افکند نور هر دو را رد کرده باشد بدان درجه و آن
بمنزله آن باشد که نور ایشان بدان درجه افکنده باشد [illegible] دلیل المنجمین **اما رد النور**
بر دو روی است یکی آنست که دلیل طالع و دلیل حاجت بیکدیگر متصل نباشند و نظر نبود ایشان را
بیکدیگر و بکوکب دیگر نظر کنند یا اتصال کنند آنگاه آن کوکب [illegible] اتصال کند
نظر کند

یا نظر کند بوز اند و کوکب را بدان جایگاه رد کند **انکار** آنست که کوکب از وبال یا هبوط
کوکب دیگر بدو متصل شود یا آنکه هر یک از وبال یا هبوط بیکدیگر متصل شوند و درین انکار
طرفین باشد [illegible] مطابق کلام وجه دوم آنست که صاحب طالع با صاحب حاجت بیکدیگر نظر
کنند و نه اتصال الا که کوکب میان ایشان نور نقل کند و این بدان رد کند نور را و تمام کند
حاجت را بدست متوسطی **منع النور** بر دو روی است وجه اول آنست که مقارنه بود
چنان بود که کوکب یک برج باشند اگر آن جایگاه از دو تا و باشند شعاع مترتب شود
از سعادت و نحوست و بدرجات مختلف و کوکب گران رو تر بیشتر درجه باشد و کوکب
میانه را اتصال آن سبکرو تر منع کند از جهت آنکه در درجه مانع نزدیک باشد تا آنگاه که
از وی بگذرد مثال دیگر چنانکه زحل اندر حمل باشد به هفت درجه و عطارد به پانزده درجه
و زهره به ده درجه عطارد اتصال زهره را بزحل منع کند تا آنگاه که عطارد منصرف شود و اتصال
پس از آن زهره را باشد و تفسیر این چنان باشد که سایل کاری طلب کند بدان شرط
کاری [illegible] پس از آن امید بر آید یا نه باندازه سعد و نحس و نیکو کاحوال وجه دوم آنست
که کوکب با یکدیگر اندر یک برج باشند بیکدیگر متصل و کوکب دیگر متصل باشد مقابل [illegible]
نظر این کوکب که مقارن باشد باطل کند این و تباه کند اتصال را [illegible]
یکی باشد و چون [illegible] اتصال کوکب صاحب ناظر را [illegible] کوکب قران کننده را این حال
اتصال باطل شود اندر کردن **دفع الطبیعة** و آن باشد که کوکب متصل باشد بصاحب برج خویش
یا صاحب شرف خویش یا بصاحب حد یا مثلثه یا بصاحب وجه این کوکب طبیعت خویش
بوی دهد و حاجت تمام کند **دفع القوة** آن باشد که کوکب اندر خانه خویش یا اندر شرف
خویش یا اندر حد و مثلثه و وجه خویش باشد کوکب دیگر متصل شود و قوت خویش بدو دهد

دفع الطبیعتین نوعی دیگر اینست که کوکبی اندر واسطه خویش باشد چنانکه زهره [illegible] متصل شود
از حوت [illegible] بیک برج مقارن شوند این نیز دفع الطبیعتین بود و وجه دوم آنست که از جز
خویش اتصال کند چنانکه اتصال کوکبی [illegible] کوکب [illegible] و زهره دو آنکه بجایگاه [illegible] باشند
و همچنین کوکب [illegible] اندر [illegible] اتصال کند بیکدیگر دفع الطبیعه بر سه قسم است اول آنکه
دو کوکب هر کدام در حظ یکدیگر باشند بطبیعت خویش بیکدیگر دهند همچون پیوستن زهره از جدی [illegible]
از ثور بنظر تثلیث بیکدیگر دوم آنکه کوکبی از حظ کوکب دیگر بود و متصل شود آن کوکب را نیز در آن مکان
حظ بود چون پیوستن سعدین بیکدیگر از حوت سیم آنکه اتصال کوکب در حظ خویش باشد دفع التدبیر
آن بود که کوکبی بکوکب دیگر اتصال کند بهر جا که باشد تدبیر خویش بدان کوکب دهد [illegible]
بهت کوکب [illegible] و را دفع تدبیر گویند کوکب را قابل تدبیر [illegible] رد تدبیر دو وجه است
وجه اول آنست که کوکبی بکوکب دیگر متصل شود و آن قابل تدبیر در تحت الشعاع باشد یا دافع تدبیر
در تحت الشعاع باشد قوت تمام و آنرا تدبیر [illegible] باشد [illegible] رد کند [illegible]
وی [illegible] وجه دوم آن بود که متصل شود بکوکبی راجع و راجع بوی باز کند آنچه پذیرفته بود از جهت
رجعت [illegible] و این رد [illegible] باشد [illegible] اما رد صلاح بر سه وجه است
اول آن بود که دافع تدبیر بپذیرد نور خویش را دوم آن بود که دافع تدبیر [illegible] الیه باشد و مدفوع
الیه محترق باشد یا راجع و هر دو اندر وتد باشند یا مایل الوتد سیم اینست که کوکب
مدفوع الیه راجع بود یا محترق و زایل و ساقط باشد و کوکب دافع اندر وتد باشد یا مایل الوتد
چون چنین باشد نپذیرد کوکب ساقط یا محترق یا راجع تدبیر را و حاجت را تباه کند
چون رد کند قابل سوی دافع تدبیر خویش و کوکب دافع اندر جایگاه نیکو باشد [illegible] شود
حاجت و تمام شود و سبب [illegible] آنکه تباه شده باشد اما رد فساد و تباهی باشد بر دو وجه است

اول

اول آن بود که کوکب دافع ساقط و راجع یا محترق و مدفوع الیه اندر وتد بود یا مایل الوتد
چون تدبیر خویش بوی دهد بحال رجعت یا احتراق یا سقوط و [illegible] همچون پیوستن [illegible]
یا زایل [illegible] شود [illegible] تدبیر خویش بوی [illegible] حاجت تباه کند پس از آنکه تمام شده باشد
وجه دوم آن بود که دافع و قابل هر دو ساقط و زایل یا محترق باشند رد کند بوی آنچه از وی
پذیرفته باشد از جهت رجعت یا احتراق و تباه کنند تدبیر را و دافع را قوت [illegible]
تدبیر نباشد و قابل را نیز قوت گرفتن نباشد چنان باشد که آن حاجت را نه اول بود
و نه آخر [illegible] آن باشد که کوکبی بکوکب دیگر متصل شود و پیش از آنکه بوی رسد راجع شود
اتصال باطل کند اعتراض آن باشد که کوکبی [illegible] درجه [illegible] کوکب دیگر [illegible]
[illegible] از وی و کمتر درجه باشد از اول و کوکب سیم [illegible] از آن اول خواهد که اتصال
کند بدان کوکب گران رو و آن کوکب اول را [illegible] بآن گران رو متصل شود بجای [illegible]
آنکه [illegible] متصرف شود آنگاه کوکب سیم را باشد اتصال [illegible] کوکب را [illegible] بدان کوکب گران رو
فوت آن باشد که کوکب رونده باشد باتصال کوکب دیگر و پیش از آنکه بوی رسد کوکب قابل
تحویل کند ببرج دیگر و چون این [illegible] تحویل کند پس از آنکه اتصال کند کوکب دیگر باشد
[illegible] بدان [illegible] متصل شود اتصال اول را باطل کند قطع النور بر سه وجه است
اول آنست که کوکب ضعیف رو خواهد که اتصال کند بکوکب گران رو اندر برج [illegible]
ضعیف کوکبی دیگر باشد پس از آنکه آن کوکب اول با دوم اتصال کند این کوکب
اندر برج دوم [illegible] کوکبی دیگر باشد پس از آنکه آن کوکب اول با دوم اتصال کند
این کوکب اندر برج دوم خفیف باشد راجع شود [illegible] خفیف متصل شود و نور این
کوکب دوم بقران و غیر این چنان باشد که [illegible]

حاجت او برا تباه کند و ظفر را ببرد وجه دوم آن باشد که خفیف متصل شود بکوکب ثقیل
پیش از آنکه این خفیف بدرجه ثقیل برسد این ثقیل به کوکبی که ثقیل‌تر از وی باشد
متصل شود و از وی منصرف شود و باطل کند اتصال اول را و تفسیر این چنان باشد که سائل پیش
از آنکه بحاجت خویش برسد کسی دیگر میانه آید و این حاجت بدان کس برسد و تمام شود
و سائل محروم ماند وجه سیم آنکه آن بود که کوکب متصل شود بکوکبی دیگر که نه خداوند حاجت
باشد یا کوکبی متصل شود بوی و نقل کند بکوکبی که نه خداوند حاجت باشد این
روی حاجت‌ها را تمام کند چنانکه نوشته آمد **نعمت و مکافات** آن باشد که کوکب از هبوط
خویش بود یا در موضع بد بود و کوکبی بوی متصل شود یا بکوکبی متصل شود که دولت سعد
یا از صاحب مثلثه وی باشد یا صاحب مراغمه یا کوکب دافع را یا قابل را اتصالهاست
باشد اندر برج خویش پس چون همچنین باشد از آن بد برهد و از آن هبوط برون
آوردش همیشه وی را نعمت بود و بر حاجت تا آنگاه که کوکب برود این نعمت باشد اندر هبوط
خویش باشد یا اندر سیر بدان کوکب متصل شود یا دیگری از آن جایگاه که صفت
کردم بیرون آوردش از آن هبوط و آن نعمت را فاکرده باشد که بر وی بوده است
مکافات کرده باشد و باشد که صاحب شرف برج کوکب را صاحب نعمت خوانند **قبول**
آن باشد که کوکب متصل شود از برج وی یا شرف وی یا از حد و مثلثه و وجه وی
آنگاه قبول کندش و با متصل شود دافع بقابل و این قابل اندر خانه و شرف و حد و مثلثه
درجه دافع بود هم قبول بود اما قوی‌ترین قبول از خانه و شرف بود و اما قبول
حد و مثلثه و وجه ضعیف‌تر باشد مگر هم حد و هم مثلثه و هم وجه باشد
همه جمله آنگاه قبول تمام باشد و این صاحب مراغمه هر یکدیگر را قبول کنند

نیز

نیز بنظر اتصال ولیکن قبول اتصال قوی‌تر و بهتر و اگر دو کوکب اندر تثلیث یکدیگر
باشند یا اندر تسدیس یا اندر برجی باشند متفق المطالع یا اندر برجی متفق القوه باشند
یا اندر دو برج که هر یک را باشند هر یکدیگر را قبول کنند از جهت اتفاق طبیعت این برجها
هر یکدیگر و سعدان قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تسدیس و تثلیث و از قبول‌هاست که
قوی است و هست که میانه است و هست که کمتر است اما قبول قوی چنانکه قمر را
باشد از شمس زیرا که هر وی را قبول کند از همه برجها که قمر نزد از آفتاب است مگر
که قبول استقبال مکروه است و اما چون اتصال از برجی باشد با قوت که شمس
از آن برج مراغمه باشد آن قبول طبیعت باشد و قبول برج و طالع چون کوکب را
قبول کند از سیب این نیز قبول قوی باشد و قبول وسط آن باشد که دو کوکب یکدیگر را
قبول کنند از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا از وجه و اگر این هر دو را
جمع شود همه قبول تمام و قوی باشد اما قبول دون آن باشد که از یک حظ باشد چون حد یا از وجه
یا از مثلثه یا خود یکدیگر را قبول کنند از جایگاه طبیعت چون فرح و مانند آن
سعادت آن باشد که نحس و سعدان باشد به تثلیث یا به تسدیس یا تربیع یا مقابله
و نحسان از وی ساقط باشند یا محصور السعدین باشند که از سعد بگذرد
و بسعدی متصل شود یا صمیمی باشد و این آنگاه بود که اندر قلب آفتاب باشد که میان
وی و میان آفتاب شانزده دقیقه بیش باشد و یا شانزده دقیقه پس که این
حال بغایت سعادت اندر باشد و جهت سعادت آفتاب بحوزبین کنند یا بنظر
سعودت آفتاب باشد یا بنظر قمر و قمر مسعود و سریع السیر بود زاید النور و زاید العدد
یا اندر حیز خویش بود یا بخت خویش باشد چون خانه و شرف یا در حد یا در مثلثه

یا دُجه یا فرح یا اندر درجات نیره یا مقبول بود یا اندر حظ خویش یعنی کوکب نر اندر برج نر و روز
در روز فوق الارض و شب تحت الارض و ماده اندر برج ماده و به روز تحت الارض و به شب فوق الارض و شمس
و قمر چون اندر حظ سعدان باشند همچنان باشد و اندر حظ حظ خویش اندر آید اما بدانکه سعادت بهره
کرده است مضاعف السعادة و سعیده دیگر ازان اما ضعف السعود اینجا شد و کوکبی اندر برج
باشد و نیز اندران برج دو سعادت بوده باشد یا سه یا بیشتر همچنان حظها روزها اندر رسیدند باشد
مر و را او سعادت خانه و سعادت شرف و اگر با این جمله اندر حد خویش باشد سه سعادت
باشد اگر اندر طالع باشد چهار سعادت باشد خانه و شرف و حد و فرح و اما سعید آنجا باشد
کوکب اندر جای باشد که آن برج معتدل الطبع وی باشد و موافق وی باشد چون زحل
اندر دلو و مشتری اندر قوس و مریخ اندر عقرب و زهره و اندر میزان اما آنکه کمتر ازین است
به سعادت هم دلالت کند بر صلاح و نیکی آن باشد که کوکب اندر جای باشد که خلاف
طبع وی باشد چون زحل به جدی و مشتری اندر حوت و مریخ اندر حمل و زهره در میزان و عطارد
در جوزا قوت کواکب آنجا باشد که صاعد باشد اندر شمال یا شمالی باشد یا صاعد باشد اندر
فلک یا اندر مقام ثانی باشند یا بیرون از شعاع باشد یا اندر وتد باشند یا اندر تالی
الوتد باشند این سه کوکب علوی باشند از اصحاب خاصه و اصحاب با ایشان اندرین
حال نظرست پس قوی‌تر باشند یا اندر ربع مذکر باشند و شمس اندر ربع مذکر باشد
یا اندر برج مذکر باشد قوی باشد لیکن بیگز اندر برج میزان اما قوت این سه کوکب
علوی آنست که مغربی باشند یا اندر ربع مونث باشند ضعف کواکب الدلالت نقصان سعادت
آنجا باشد که در حظ السیر باشد یا اندر مقام اول باشد یا راجع باشد و بدترین رجوع رجوع سفلیان
باشد خاصه که با جهت آن نیز احتراق بود یا کوکب اندر تحت الشعاع باشد یا در درجات

مظلمه یا کوکب نر اندر برج ماده بود یا در درجات ماده و به روز تحت الارض بود و شب
فوق الارض یا ماده اندر برج نر یا اندر درجات نر و شب به زیر زمین و به روز فوق
الارض یا اندر هبوط خویش باشد یا هابط باشند اندر جنوب یا جنوبی باشند یا قطع
باشند اندر وتد یا اندر طریقه محترقه و آن نوزده درجه میزان است تا سه درجه عقرب
زیرا که این جایگاه هبوط بدترین است یا اندر خانه‌های وبال باشند که جایگاه
دشمن خانه خویش است یا متصل باشند بکوکب راجع یا فاسد یا اندر هبوط یا ساقط
باشد یا زایل یا نامقبول باشد یا اندر غربت باشند و بدتر آنجا شده فالح السیر باشند
و سعود بناظر باشند از علویان که مغربی باشند از آفتاب یا اندر ربع مونث باشند
ضعیف الدلالة آنجا باشد که اندر برج و ربع مونث باشد که خانه نحس و فرح او است ضعف
سعدان آنست که اول شرقی باشند یا اندر ربع مذکر و برج مذکر نحوست کواکب آنجا باشد که نظر
نحسان باشند که قران و تربیع و مقابله دارند پس و تثلیث و میان دو میان نحسان
کمتر از حد کوکب باشد یا اندر حد نحس باشد یا اندر خانه‌های نحس یا بعض نحوس مستولی
باشند به درجه ایشان هشتم یا یازدهم هم از جایگاه وی و بدترین این همه آنکه
بود که آن نحس قبول نکند یا عقد رنه شمس باشد یا به تربیع یا مقابله یا با رأس و ذنب
جوزهرات خویش باشد یا حقد زاید با رأس و ذنب بود و میان ایشان کمتر از
دوازده درجه باشد از جهت آنکه اندر عقده باشند و بدتر آنکه بود که اصحاب
با رأس و ذنب بود و میان ایشان چهار درجه بود از بیش و از پس سعادت
و نحوست جوزهرات و جهان گرفته‌اند اوایل متقدمان که رأس را طبیعت زیادت است
چون سعدان با وی باشند اندر سعادت بفزاید و چون نحسان با وی باشند اندر

نحوست بیفزاید و از طبیعت ذنب نقصان است چنانکه سعدان با ذنب باشند کم کند از سعادت
و چون نحسان با وی باشند کمتر کند از نحوست و از این جهت بود که حکما چنین گفته اند که راس با سعد سعد
سعد است و با نحس نحس و ذنب با نحس سعد است که از نحوست بکاهد و با سعد نحس است که از سعادتش
میکاهد **محصور النحس** آن باشد که کوکبی اندر برجی باشد و با وی اندران برج از پیش نحسی باشد
و از پس نیز نحسی باشد یا شعاع نحسی چنانکه کوکب از اتصال شمس بیرون کرده و نیز زحل همی نهد
و از شعاع عطارد و از زهره بیرون شده یا بالعکس این را محصور بین النحسین خوانند و **دلیل واقع بین النحسین**
آنست که از کوکبی بیرون کرده و بکوکبی متصل شوده که دست یکدیگر باشند یا شعاع نحس یا منصرف
شوده کوکبی از نحس بمقارنه و بنظر متصل شود بنحس دیگر هم بران حال که گفتیم وجه دیگر آن باشد
که کوکبی اندر برجی باشد و نحس دیگر یا شعاع نحس اندر برج دوم وی و نحس دیگر یا شعاع او
اندر برج دوازدهم او بود و اگر کوکبی خانه باشد اندر وی حال طالع بدین صفت بوده
گفتیم یا برج دیگران طالع یا آن برج که بدین صفت باشد بخت تباه و خوبی باشد و محصور
النحس خوانند اگر با بعض سعدان بدان کوکب محصور نظر کنند یا بدان برج محصور و میان ایشان اتصال (?)
کمتر از هفت درجه بود مثلا مریخ در اول میزان و زحل در آخر میزان باشد و قمر در دلو
منصرف از مریخ و متصل بزحل و این نیز محصور بین النحسین است پس آن نحوست
محصور را بکشاید و اگر محصور برج باشد خاصه سعدان بر وی نظر کنند یا از شمس (?)
باکشاده شود و اگر بر برجی یا کوکبی محصور السعدین باشد آن از همه بهترین سعادتها
باشد **فساد قمر** بیست و یازده درجه است اول آن باشد که منخسف باشد و تباه‌ترین آن بود
که کسوف اندر برجی افتد که آن برج طالع مولود کسی باشد یا تثلیث یا تربیع یا مقابله
و لیکن طالع باشد دوم آن باشد که تحت الشعاع شمس باشد و پیش و از پس وی دوازده

درجه

درجه باشد سیم آنکه از دقیقه استقبال یا درجه قمر دوازده درجه باشد از پیش و یا از پس چهارم آن
آن بود که با نحسان باشد بنظر یا اتصال یا قران پنجم آن باشد که اندر اثناعشریه زحل یا مریخ
باشد ششم آن باشد که با راس یا ذنب باشد و میان ایشان دوازده درجه باشد پیش
یا پس هفتم آن باشد که جنوبی باشد یا هابط باشد اندر جنوب هشتم آن باشد که اندر طریقه
محترقه باشد از نوزده درجه میزان تا سه درجه عقرب نهم آنکه در آخر برج بود دهم
آنکه بطی السیر باشد که کمتر از سیر اوسط رود و آن سیزده درجه است و ده دقیقه و یازدهم
آنکه اندر خانه نهم باشد زایل خانه نهم است قمر را یا ناقص حساب بود و این دوازدهم

شناختن حیز

حیز آن باشد که کوکب نر بروز فوق الارض بود و بشب تحت الارض خاصه اندر
برج مذکر و کوکب مونث اندر برج مونث بروز تحت الارض بود و بشب فوق الارض
و مریخ بروز فوق الارض و بشب تحت الارض مریخ مونث است و لیکن از جهة
آنکه علوی است حیز او با علویان نکاهد بجز آنکه برج علویان برج مذکر باید مریخ را برج مونث
چنانکه کوکبی در حیز خویش باشد قوی باشد و میل کند بسعادت و اعتدال و اگر در خلاف

شناختن اقبال

حیز باشد و میل کند بشرف و خلاف اعتدال **اقبال** آن باشد که کوکب اندر وتد باشد یا مایل

شناختن ادبار

اوتد و مقبول بود و اندران برج که باشد و نیز امقبل خوانند **ادبار** آن بود که کوکب ساقط
باشد از وتد و از نظر یا زایل بود باشد و برج و ترشاظر نبود و نیز اندران برج که وی باشد

شناختن مراغمه (?)

نامقبول باشد **فرحه** آن باشد که کوکب را اندر جای سعادت باشد چون خانه یا شرف

شناختن مبتز

یا حد یا مثلثه یا درجه و آنچه بدین ماند الکوکب صاحب مراغمه ای باشد **ابتهاج** آن باشد
که کوکبی را اندر برجی شهادت باشد و شهادت بیشتر افتد غالب کرده و بیران
برج و بیرا مبتز خوانند یعنی غالب گشته **داخل** (?) بر جهات شفقة المطالع مشفقة القوة (?)

ومتفق الطريقه چون دو خانه که ساعات برجهاست که یکدیگر نظر دارند و یکدیگر موافق اند متفق المطالع گویند
وان چنانست که مطالع هر یکی مانند یکدیگر بود چون از حمل که موافق است مر اول حوت را همچنین درجه
بدرجه که از اخر باول میگیرد و این همه برجهاست که با یکدیگر موافق اند حمل موافق است با حوت
و ثور با دلو و جوزا با جدی و سرطان با قوس و اسد با عقرب و سنبله با میزان همچنین
اما آنچه متفق القوه اند آنست که ساعات روز اندر ایشان یکی است وان چون
اول جوزا با اخر سرطان و اخر سرطان با اول جوزا و همچنین درجه بدرجه موافق اند
مر یکدیگر را بقوة سنبله موافق است با حمل و میزان موافق است با حوت و دلو
با اسد و عقرب با دلو و قوس با جدی که این برج را از اول گیرد درجه بدرجه تا اخر
و باز ان برج را که باو موافق است از اخر گیرد درجه درجه و از گرفته تا اول درجه
برابر یکدیگر افتد درجه اتصال باشد اما آنچه متفق اند بطریق و آنچنان است که
دو برج مر یک ستاره را باشد چون حمل و عقرب خانه مریخ و ثور و میزان خانه زهره
و چون جوزا و سنبله خانه عطارد و چون سرطان و اسد خانه نیرین و چون قوس و حوت
خانه مشتری و چون جدی و دلو خانه زحل و این باب بکار اید مر بیرون اوردن اصلاح
و کدخدا و هیلاج را و دوستی زنان و مردان و فرزندان و برادران و دوستان را
بیرون اوردن و دلیل طالع و جز او چون این برجها را متفق المطالع خوانند
و متفق القوه یکی را منسوب کرد و دیگری را منکوس پس درجات ایشان متفق یکدیگر
کرده چنانکه درجه اول حمل با درجه بیست و نهم حوت موافق است و درجه سیم حمل با درجه
بیست و هفتم حوت موافق است و همچنین همه برجها و موافق را از اول تا اخر
برین قیاس میگیر تا معلوم شود و این برجها که یاد کرده ام سده مقابل یکدیگر
وهشته

و هسته بر سدس و تربیع او این اتصالات را اتصال طبیعی خوانند و اکنون یاد کنیم شش
مقابل طبیعی و میل کند بر موافقت و مودت اما نظر مقابله نظر عداوت است یا محبت
است اما آنچه از متفق المطالع اند جوزا با جدی و سرطان با قوس مقابله است و آنچه
موافق اند بقوت حمل با سنبله و میزان با حوت مقابله است و آنچه متفق اند بطریق
حمل است با عقرب و ثور است با میزان که موافق اند مقابله طبیعی و اینها را اتصال
طبیعی خوانند یکی را از اول گیرد و دیگری را از اخر چنانکه گفته شد تسدیس طبیعی این برجهاست
که نظر ندارند از بهر این نیز دیگر اتصالات طبیعی را اگرچه بهم نظر بیست اما هر یکی را
باعتبار یکی نظر داشته اند مثلا هر دو برج که با بیست ایشان اتصال طبیعی باشد
و اقرب یکدیگر باشند ان اتصال را بجای تسدیس دارند و همچنین ان دو برج که بینی
هر کلال بعد باشد از اتصالات طبیعی نیز بجای مقابله بکار دارند و اندو برج که همگام
یکدیگر واقع شوند ان را بجای تربیع شمرند و اتصالات طبیعی را سه درجه سه داده اند
مقابله و تربیع و تسدیس اما تثلیث ندارند بوده بعضی از تربیعات و مقابلات را بکار
بکار دارند و همچنین بعضی از تسدیس را بجای مقابله برند بواسطه قرب اخرا به اتصالات
حقیقی اما در مقارنه معاینه است تربیع مانع است مگر انکه هر دو کوکب بلوحی باشند
و یا در اتصال طول و عرض متفق باشند اما ممکن است که مانع تثلیث یکی از تربیع
نشنید از انجهت باشد که در ان دو برج که تربیع طبیعی میباشد حالا تربیع یکی که
تربیع حقیقی است نشنید پس اولا آنست که درین دو برج التربیع را اعتبار کنند نه تثلیث از او
یکدیگر مراتب نیز است پس طبعا خوانند و روی میل کند بر موافقت و مودت و آنچه
موافق اند بطالع چون حمل و حوت و سنبله و میزان و آنچه متفق اند بقوه چون جوزا و سرطان

و قوس و حوت و آنچه متفق اند بطریق و آن چون جدی و دلو است همیشه که از اول کیر یکی از هر
جانبی گفته آمد تربیع طبیعی اما این برجهای که موافق آید یکدیگر را بتربیع و موافقت و مودت
و الفت و مصالحت دلیل کنند و این تربیعات که ویرا تربیع طبیعی خوانند آنچه متفق اند
بطلوع چون ثور و دلو و اسد و عقرب و آنچه متفق اند بقوت چون ثور و اسد و چون دلو
و عقرب و آنچه موافق اند بطلوع چون جوزا و سنبله و چون حوت و قوس و این تربیعات
تربیع طبیعی خوانند دلیل کند بر الفت و مصالحت و آنچه جز این باشد از تربیعات
همه بخلاف الفت و عداوت است و این باب را همچنین باید گرفتن که اسم اتصال است
یکی است دیگر باز کرده بباید گرفتن درین نظرهای تربیع طبیعی و تسدیس و مقابله
طبیعی گرد و برجهای مطیع که دوست یکدیگر اند و جنبت است مر دوستی را و از ناموافقی
و ناسازی را و الفت را زیرا که از برجهاست که دلالت کند بر عداوت و برجهاست
که دلیل کند بر محبت و الفت که دلیل کند بر دشمنان و برجها که یکدیگر را مطیع اند
آن برجهای که دوست یکدیگر اند آن برجها اند که یکدیگر را نظر تثلیث و تسدیس دارند
اما آنکه دشمن اند یکدیگر را آن برجها اند که نظر ایشان بیکدیگر تربیع است نه آن تربیع
طبیعی که یاد کردیم و آن برجهای که یکدیگر را عداوت کنند و مخاصمت آیند و نظم ایشان
مقابله است نه آن مقابله طبیعی که گفتیم اما برجهای مطیع مر یکدیگر را که دلیل کنند بر اتفاق
محبت و مودت چون ناظر باشند بیکدیگر بنظر مودت و آن چون جوزا با اسد است
و ثور و سرطان و جدی و سنبله و عقرب و حوت و قوس و دلو و جدی و عقرب
این همه مر یکدیگر را مطیع است جمله معوج الطلوع مستقیم الطلوع را مطیع است و مستقیم
الطلوع مطیع است مر معوج الطلوع را چون نظرشان اندکه بر یکدیگر برین نسق

یاد

که یاد کردیم اما این برجهای که مطیع اند یکدیگر را و لیکن دلیل کنند بر مخالفت و عداوت آن چون
حمل و میزان است و سرطان و جدی و این نظرهای که از تربیع طبیعی و تسدیس طبیعی و مقابله
طبیعی یاد کردیم که نظر دارند بیکدیگر دلیل موافقت است و جای نظر باشند و دیگر دو کوکب
اندر دو برج باشند یکی در درجات مستوی نگاه کن و یکی را در درجات منکوس چون هر دو
یک خط آیند نظر باشند و این نیز هم مطیع آید یکدیگر را مثالش چنانکه یکی به درجه باشد
و دیگری بیست و یک درجه که نوزده درجه باشد و دیگری بیست و ازده درجه همچنین تا بترتیب
دانستن حال کواکب با این و با سیر آفتاب و ظاهر روز ختم و اما این سه علوی چون
آفتاب از مقارنه ایشان بگذرد تا وقت مقابله آفتاب اندر این آفتاب باشند
و تا ... آفتاب باز بمقارنه ایشان رسد و اندر اسیر آفتاب باشند زهره
و عطارد تا طلوع و غروب عداوات باشد اندر این باشند و تا اندر طلوع و غروب
ایشان اندر اسیر آفتاب باشند اما این سه کوکب علوی تا اندر قلب آفتاب
باشند بشانزده دقیقه بیش یا پس صمیم باشد چون از شانزده بگذرند تا نیم جرم خویش
محترق باشند و تا تمامی جرم اندر تحت الشعاع باشند چون قمر از جرم خویش بگذرند
تا شدیس این که غایت ... باشد در قوت شرقی باشد و بعد از آن ضعیف
تر شود اندر شرقی و آنگه ... و چون باز شصت درجه ماند مقابله را ...
خوانند و بعد از آن مقابله ... باشند و چون شصت درجه احتراق برسد ...
خوانند تا در تحت الشعاع یا محترق یا صمیم شوند زهره و عطارد را چون از تحت الشعاع
بیرون آید ... مشرقی باشند و شاید ... و استقامت را چون مقیم شوند
و بعد از آن تا مستقیم شوند اندر غروب عداوت باشند ... خوانند تا باز به تحت الشعاع

اینه و چون بگذرد اندر طلوع موجب باشد تا مقیم گردد و چون راجع شود باز مشرقی عشیات
خوانند **اندر دانستن طبع** و مزاج کواکب بفلک اوج و فلک تدویر کوکب صاعد باشد از فلک
اوج طبع وی خشک باشد و چون هابط باشد تر باشد و علویان از اول تشریق تا بمقام اول
مثنی تا مقابله شمس گرم بوند و تا بمقام ثانی خشک بوند و تا صمیم سرد بوند و عطارد و زهره
از اول مشرقی راجع بوند تا استقامت تر بوند و تا صمیم گرم بوند تا مقام اول و باقی موجب
خشک بوند باز صمیم شوند سرد بوند قمر اندر ربع اول گرم و تر بود و اندر ربع دوم گرم و خشک
و در ربع سیم سرد و خشک و اندر ربع چهارم سرد و تر باشد و این ارباع دور ماه است
نه ارباع فلک تا دانسته باشی و اصل مزاجات کواکب با یکدیگر **دانستن مزاجات کواکب** است
چه گونه طبع کوکب چیست و اندر کدام برج است طبع برج با وی جا میر اگر ضد بود دیگر
از هر یک تر برود و در بخار ان باشد طبع بر طبع فلک و طبع این فلک اوج و فلک تدویر
همه جمع کن با یکدیگر و مزاج و دست و بنگر که کدام مزاج غالب تر است ان قوی تر باشد
چنانکه زحل سرد و خشک است اندر سرطان یابیم و اندر افق موجب بود و اندر فلک
اوج هابط و اندر فلک تدویر هابط و برج سرطان تر زیادت کرد و اندر موجب سردی
زیادت کرد گفتیم زحل سرد و تر است و مریخ را همچنین مزاج راست کردم اندر اسد بود
و صاعد از فلک اوج و هابط از فلک تدویر مریخ گرم و خشک و اسد گرم و خشک و صعود خشک
بود و هبوط سرد و بر جزو گرم و خشک بود و چون سردی ازو دیگر کردیم سه جزو خشک اند
و دو جزو گرم و در زحل سه جزو سرد بود و یک جزو اند سه جزو سردی از دو جزو گرمی
مریخ بر گرفتیم یک جزو سردی زحل ماند و یک جزو تری زحل از جزو خشکی مریخ بر گرفتیم دو جزو
خشکی ماند از مریخ فعل مریخ بر دو جزو خشکی است و فعل زحل بیک جزو سردی ماند گفتیم

دلالت

گفتیم دلالت خشکی غالب تر باشد از این حکم باید کردن بافراط خشکی مریخ در زحل گویم سرکش
بخیل و بیل کنند و یک رکن سعادت و میل اعتدال بود و همچنین همه کواکب را بدین سان و مثل
گیر و همه اتصالات را بدین سان حکم کن تا خطا کرده نشود و مریخ خطا نیفکند **دانستن فرح**
کواکب بچند وجوه اول فرح ارباع فلک اما کواکب علوی را اندر ارباع مذکر فرح است
و چون مشرقی باشند هم در فرح باشند و کواکب سفلی را اندر ارباع مونث فرح است
و چون اندر ابعاد مغربی اند هم فرح باشد و عطارد اندر هر دو جانب فرح است
و فرح دیگر است کواکب نهاری را اندر فوق الارض و لیلی را اندر تحت الارض فرح
است و فرح دیگر است معروف است فرح عطارد اندر طالع و قمر اندر سیم و زهره
اندر پنجم و مریخ اندر ششم و آفتاب اندر نهم و مشتری اندر یازدهم و زحل اندر دوازدهم
و همچنین فرح دیگر است فرح زحل اندر برج دلو و مشتری در قوس و مریخ اندر عقرب
و فرح شمس اندر پانزدهم درجه اسد و فرح زهره اندر ثور و فرح عطارد اندر سنبله
و فرح قمر اندر پانزدهم درجه سرطان **وجه دیگر** اگر ماه اندر سیم بود قوت سیم برابر
قوت برج یازدهم باشد و اگر آفتاب اندر نهم باشد برج نهم را قوت برابر
برج پنجم باشد و اگر مشتری در یازدهم باشد برج یازدهم برابر طالع بود بقوت
و چون زحل اندر دوازدهم باشد قوت برج دوازدهم برابر برج دوم بود و چون
مریخ اندر برج ششم قوت برج ششم برابر برج هشتم بود و چون زهره در پنجم بود
قوت برج پنجم برابر برج هفتم بود و چون عطارد در طالع بود قوت وی برابر
زحل باشد چو اندر برج دوازدهم باشد و چون کوکب در برج ثابت بود و در برج
از برج ذوجسدین بود و برج ذوجسدین قوی تر از منقلب بود اندر برج ثابت

کوکب علوی بهتر باشد اندر برج منقلب کوکب سفلی بهتر باشد لیک اندر برج ثابت
و گران اندر برج گران واما عطارد و مشتری بشکل برج ثابت اما قویترین اوتاد طالع
است پس وسط السما پس هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس نهم پس دوم
پس سیم پس هشتم و دو خانه بمانند و آن بدترین همه خانها است و آن ششم و دوازدهم
است چون کوکب بدان خانها افتد و بیرا فتد است سخت ضعیف و تباه باشد
زیرا که آن خانه خشم و اندوه باشد و گاه دلیل غم باشد و تا فرح همه را یک نگاه دار
تا خط نیفتند از درجه بیت الاعدا تا درجه طالع اندرین میان زحل را قوت است
هر چند که از وتد زایل گردد از درجه بیت الاعدا تا درجه بیت الرجا اندرین میان
مشتری را قوت است هر چند از وتد دور باشد از درجه بیت الرجا تا درجه نهم اندرین
میان آفتاب را قوت است و از درجه نهم تا درجه هفتم اندرین میان هر صفت
کوکب نحوست بچون زحل را باشد که مشتری زهره را از درجه هفتم تا درجه ششم اندرین
میان مریخ را قوت است و از درجه ششم تا درجه پنجم اندرین میان زهره را
قوت است و از درجه پنجم تا درجه چهارم هر صفت کوکب را قوت است خاصه
کوکب عطارد را اندر برج آبی و خاکی و از درجه چهارم تا درجه سیم قمر را قوت است
و مریخ را نیز اندرین میان قوت است و از درجه سیم تا درجه دوم مشتری را قوت
است و از درجه دوم تا درجه طالع عطارد را قوت است و اگر این ستارگان
بجز این جایگاه باشند که صفت کردیم اندر سعادت ضعیف تر باشند مگر که اندر
خانه یا اندر شرف خویش یا حد یا مثلثه و درجه خویش باشند قمر اندر طالع نحس است
زیرا که دشمن آرد و بهمان ناخوانده تا در آید بخانه و اگر سعد باشد لکان آرد یا بیرون

ببدا اید یا جز اید عطارد را اندر هفتم زهره را اندر یازدهم و شمس اندر سیم و ماه اندر
نهم و مریخ اندر دوازدهم و زحل اندر ششم و مشتری اندر پنجم اینجایگاه مرایشانرا
جایگاه خشم است و در صفت زحل و مریخ اندر وتد قوی تر است مر نحوست کار را خاصه
که بتربیع باشند که کوکب دلیل آنظار باشد و نحوست زحل اندر ششم خاصه بعقب کوکب
نحست بد باشد ابو معشر گوید چون کوکب جایگاه نیکو و برج خویش یا خانه خویش
اگر نحس باشد دلیل سعادت باشد و اگر بر خلاف این جایگاه باشد نحوست
پدید آکند و همچنین سعدان چون بجایگاه خویش باشند سعادت آشکاره باشد
و اگر بر خلاف جایگاه خویش باشند نحوست پدید آکند چنانکه زحل با همه قوت نحوست
و چون صاحب مثلثه طالع مولود بود اندر وتد باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه باشد
دلیل کند بر تربیت مولود و بقای وی و چون جایگاه بد باشد و حال بد باشد
این مولود تربیت نیابد و چون دلیل مال باشد و عقارات و تباه حال باشد و بد
جایگاه دلیل بر تباهی مال و ویرانی عقارات و مگر و هر چیز اید بسبب مال و عقار
و اگر زحل اندر دوم باشد نحوست مال پراکنده و دور زن پیر آنگس تنگ کند و طعام
دیگر آرد و مریخ بعف و فحش و تباهی آرد خاصه از روی زنان و اگر مشتری بود
دلیل تربیت باشد و نیکو حال و نیکو جایگاه باشد دلیل کند بر بقا و تربیت
و چون بد حال و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تباهی و هلاک و چون دلیل مال باشد
و نیکو حال و جایگاه باشد دلیل کند بر فایده و دلیلی رسیدن مال با ساخ و چون بد حال
و بد جایگاه باشد دلیل کند بر تباه داران و زیان بدانکه سعدان و نحسان اندر نیکوی حال
و جایگاه و بدی حال و جایگاه بشکل خویش بیگزند تا دانسته باشی این معنا

ازان یاد کردیم تا هیچ شک نکنی قیاس گیری بدان صداقت و عداوت کواکب اما عطارد و مشتری
با اصل دشمن اند و آفتاب و زحل با اصل دشمن اند و قمر با مریخ با اصل دشمن اند و زهره با عطارد
با اصل دشمن اما زهره و مشتری با اصل دوست اند و مشتری با زحل هم دوستند و هم دشمن نیز از
اتصال ایشان مثل این دو کوکب همچو مثل دو مرد دوست که باهم دار و دستند و از یکدیگر
دیگر دعوی دارند از ملک و مملکت اما مریخ و زحل در ظاهر دوستند و اندر نهان دشمن اند
و زهره با آفتاب دوستند و عطارد با آفتاب دوستند اندر سر و ظاهر دوستی اندر
آفتاب است و لیکن عطارد اندر سر دشمن دارد آفتاب را اما عطارد و زهره همچنان مشتری
و زحل اند به راستی دشمن و قمر با زهره دوستند همچون آفتاب و عطارد و مریخ با شمس دوست اند
همچون آفتاب با عطارد و مریخ همچون عطارد راست با آفتاب و مریخ با مشتری گاه دوست
اند و گاه دشمن مریخ با زهره دشمن اند با اصل و دوستی که افتد به عارض اند به کار فسق و فجور
و زنا و عطارد با مریخ اندر احتیال اند به پیوسته اندر مکر و خیانت و صحبت و دوستی و دشمنی
ستارگان با یکدیگر دانسته باشی و اندر احکام کار بندی **در معرفت کواکب و دلالات ایشان**
بدلالت کواکب بدانکه قمر دلیل است بر احوال عالم و جاسوس فلک است و حال ستارگان زیرا
که به همه فلک بگردد قریب به بیست و هشت روز و نور همه بردارد زیرا هر چه در عالم پدید آید
اول خورد باشد باز کلان شود تا بغایت خویش برسد بعد ازان نقصان گیرد تا باخر شود و محاق
با نجم قمر را ازین حالت است و دال این صناعت چنین گفته اند که صلاح حال و صلاح و
فساد و فعل اوست **و بدانکه** نحوست کسوف دلیل کند بر فنا و زوال کسوف آفتاب
احوال و عطارد دلیل کند بر کار کارها و برآمدن حاجتها بدشواری و صحبت کواکب دلیل کند
بر عصیان و پریشانی و درماندن از کارها و حاجتها و اضطراب و بی‌آرامی و بیم دیوار

و باز زوال

و باز ماندن از سخن و نادر شدن کار و قبول و هبوط دلیل کند بر غم و اندوه و ترس و بند و حبس
و بازماندن از مال و دلیل کند بر رحمت و بیزاری و غم و غربت مقیم و رجعت دلیل کند بر تحیر
و سرگشتگی و عاجز شدن از کارها و نقصان حاجت و عصیان و هبوط اندر جنوب دلیل کند بر ضعیف
کار و ناتمامی حاجت و فرو ماندن کار از کارها و رنج معیشت و بیماری و شرف دلیل کند بر رفعت
و منزلت و عز و جاه و برآمدن حاجت با سانی و صعود اندر شمال دلیل کند بر زیادت
دولت و قدر و منزلت و برآمدن امیدها و ابتدای استقامت دلیل کند بر نیکوی احوال
و روا شدن کارها و فراخی معیشت و روای حاجت و مقیم استقامت دلیل کند بر ابتدای سعادت
و باز گشتن کار با اقبال و دولت و فرح دلیل کند بر نشاط و شکوه و سلامت تن و بدن و امید و
منفعت و چون کوکب اندر خانه نحس بود و یا در شرف وی قبول کند وبال و دشمن را
با نظر نحسان به تثلیث و تسدیس بود و هم باز دارد شر و تباهی را و اگر سعدان اند در نظر مقبول
باشند یا ناظر باشند دلیل بر سعادت کند و اگر مقبول بود بهتر و نیکوتر **اما بدانکه** علم نجوم بود هر ا
خیر است و شر هر جا سعد چنین بگو خیر است و هر جا نحس چنین بگو شر است اگر
نحس بگویند تا رسیدن نحس به جرم وی نزدیک نیفگند چون از جرم کوکب گذشت
ضایع شود و هیچ بلا ثابت شد مگر ترس و بیم و سلامت کند و همچنین سعد اگر متصل شود
امید سعادت باشد و چون منصرف شود امید و طمع دور افگنند ولیکن کار تمام شود و هر نحس
که نحس کند و از طالع ساقط بود هیچ اثر و زیان نکند و همچنین سعدان چون سعادت
کنند چون از طالع ساقط باشند طمع افگنند و لیکن تمام نکنند کوکب اندر آفتاب
و کسوف بود بلا آرد و شر و چون منصرف شود زیان نکند و اتصال قمر به کوکب دلیل کند
بر آنچه امید دارد با اندازه طبیعت کوکب قابل و نیز قمر اگر سعد بود خیر باشد و اگر

نحس بود شر ارد و انصراف قمر از کوکب و میل کند بر انچه گذشته باشد در غنیمت برانداز
طبیعت قابل تدبیر قمر کوکب که اندر خانه زحل و مشتری باشد حاجت وی بر اید بدشواری
و اندر خانهای کوکب سبک رو تر بر اید باسانی کوکب که اندر برج باشد به جهت و
نج درجه قوت وی اندر برج دیگر باشد یا اندر برج نج درجه جاش بگیرد ضعیف بود
هنوز کوکب اندر برج باشد و خواهد که با کوکب اتصال کند و اندر نیاید یا برج دیگر
تحویل کند اگر در یابد انکوکب را او حاجت بر اید و تمام شود نحس که مشرق باشد اندر مراجعت
یعنی در مکانی که او را حظ باشد بهتر باشد که از سعدی که اندر خلاف حیز خویش باشد یعنی
در مکانی که ورا ضعیف باشد مثل وبال و هبوط و غیر آن و اگر نحس در اوتاد باشد
صاحب مطلب از مطلب باز دارد و اگر چه کوکب حیز باشد قمر چون خداوند
حاجت از کوکب نحس ارد و صاحب طالع بر بت متصل شود از تربیع و مقابله حاجت تباه
شود و بر نیاید و اندرین حال نحس را منع تدبیر یعنی کوکب نحس رد مده باتصال صاحب
طالع باشد بهتر از ان که قابل التدبیر باشد نحس که اندر طالع باشد و طالع و بیرانخانه
باشد یا شرف شر باز دارد و دیگر که راجع بود و چون راجع باشد تباه کند کارها را اندر ان
چون بر نحسان ناظر باشند ان نحوست و شر کم کند و چون نحسان ناظر باشند بسعدان
بنظر مخالفت سعادت کم کنند سعدان چون ساقط باشند از طالع یا راجع باشند برکت
نحسان باشند اگر سعدان با نحسان اندر جایگاه بد ساقط و زایل یا راجع یا محترق
باشند چون اندر تحت الشعاع باشند دلالت سعد و نحس ضعیف باشد هیچ حرب
و شر نتوانند کردن و نحس اندر تحت الشعاع ضعیف باشد زیان نتواند کردن نحس
اندر اوتاد و با تربیع یا مقابله کوکب ایشان بخت بزرگ و عظیم باشد خاصه که
باشند

باشند و اگر سعدی اندر خانه هشتم باشد نه چیز اید و نه شر و هم چیز نباشد و چون نحس اندر
وی شر وی بخت بزرگ باشد اگر و میل بخداوند حاجت متصل شود حاجت بر اید با لجاج
و حرص و طلب و اگر صاحب حاجت به صاحب طالع پیوندد حاجت بر اید باسانی و بی رنج
و بی تکلف و اگر کوکب نقل نور کند از خداوند طالع بصاحب حاجت متوسط از رسول
بصاحب شغل حاجت ببرد و بر اید ان کار و نقل از خداوند حاجت باشد بخداوند طالع از رسول
خداوند کار اید بسایل و حاجت بر اید و اگر اتصال بمودت باشد باسانی بر اید و اگر
بمخالفت و عداوت باشد بدشواری و رنج و تعب و لجاج و منازعت بر اید و همچنین حکم از
جنانکه از و میل گفتیم اه در ماه تا تربیع اول قمر گرم و تر است و تربیع غالب در زحل را
مزاج سرد وی خشک است پس بیکدیگر مزاج دهند و اگر در این امتزاج زحل مشرق بود
قوت امتزاج بیشتر خواهد بود از بهر انکه زحل بارد و یابس است چون مشرق
باشد سردیش بحد اعتدال اید و یبوستش زیاده شود پس رطوبت قمر که او را گرمی
بر حرارت با خشکی زحل مقاومت تواند نمود و حرارت قمر ضعیف است
و زحل مشرق مقاومت می شاید و از امتزاج انها حد اعتدالی در مزاج هر یک
ظاهر میشود اگر خداوند حاجت نحس بود و میل بوی متصل باشد و یا قمر از اوتاد
و یا از نظر تربیع [illegible] معقول نباشد و میل کند بر شر و بلا و شفقت تا
جنانکه از رو کنند که این حاجت خود از اصل نبود [illegible] ابتدا اگر قمر از اول ماه با زحل
مزاج دهد خاصه که زحل مشرق باشد و با قمر ماه با مریخ مزاج دهد خاصه که مغرب باشد
چون مشرق باشد مریخ کمتر مزاج دهد و اصل انست که زحل سرد و خشک است
و مریخ گرم و خشک چون اول ماه باشد قمر با زحل متصل باشد مزاج دهند بیکدیگر

خانه زحل مشرقی باشد و چون مغربی باشد فراخ کمتر دهد با قمر و ماه قمر با زحل فراخ ندهد
خاصه چون مغربی باشد اما اول ماه قمر با مریخ فراخ ندهد خاصه مریخ مشرقی باشد و چون مغربی
باشد فراخ دهد و باز با قمر و ماه قمر با مریخ فراخ دهد خاصه که مشرقی باشد و چون مغربی باشد
کمتر فراخ دهد و هر وقت که فراخ دهد دلیل کند بر صلاح و نیکوی و چون فراخ ندهند
دلیل کند بر فساد و تباهی و چون غربت و با زحل و مریخ و شمس که با دول زیان کند و تباه کند و زحل
با قمر و ماه با شمس زیان کار و بدتر **در بیرون آوردن اوقات حاجات** بدانکه چون قمر دلیل کند بر ترتیب
و بر آمدن حاجات باشد که تا چه وقت از آن جهت که ان نحس از جایگاه خویش زایل
شود و بجایگاه دیگر اید و قمر را قبول کند و قمر اندر ان جایگاه باشد که ابتدا و حاجت
بوده ان حاجت بر اید و اگر قمر بجایگاه دیگر باشد و مقبول باشد نه بان کس چیزی
کردم و ناظر باشد بدان جایگاه که با دل حال بود پس دلیل کند بر تمامی حاجت
و هم چنین اگر دلیل تدبیر بکوکب دهد و دلیل کند بان اتصال بر قضا و حاجت
و اگر کوکب اندر ان وقت منحوس باشد و کوکب دیگر دلیل کند بر بر آمدن حاجت
تا انگاه که دو دلیل با زبان کوکب متصل شود منتظر صورت **مثال** مسئله از هدیه باشد
که اید یا نه و طالع سرطان بود و قمر اندر دلو بمقارنه مریخ و مریخ با ذنب بود اتصال قمر
با مریخ دلیل کند بدانکه هدیه برسد جمع اندران روز چون مریخ با ذنب بود دلیل کند
بر هدیه نا رسیدن تا انگاه که باز قمر بحمل رسد و بمریخ متصل شود برسد ان هدیه
و لیکن پاره کمتر چون کار دیر تر اکنده اید صاحب طالع و صاحب مانع که هر دو یکدیگر
باشند و مسعود باشند و ساقط باشند از نحس پس عاقبت ان کار چنان باشد که مقصود و منه
و بتدا و کار خواهد بعینه دلیل سایل اگر دلیل خانه از دخانهای بستند یا تحویل سال یا مولود

اندر

اندر جایگاه مقبول باشند و صاحب طالع نظر بود ش و نه با صاحب حظوظ طالع پس اقبال
دلیل دلالت کند بر روا بودن حاجت ها و تمامی مرادها و بر انکه نظر نبود دلیل کند بر دیر
بر امدن حاجت اما چون کوکب دلیل کند بر تمامی حاجت از جهت اتصال با هر دو اندر
وقت تمام شود ان حاجت نا امید نباید بودن از ان حاجت تا انگاه که قمر بیکدیگر برود
اندر فلک بهمه جایها برسد و بهمه دلیلان متصل شود و چون بجایگاه حاجت رسد
با دلیلان مقارن شود یا انگاه که متصل لاشک ان حاجت بر اید و اگر مثلا مطلوب طلب مال
باشد صاحب دوم و یا صاحب سهم السعاده دلیل بر حاجت اید و اگر دو کوکب دلیل
کنند بر حاجت و دافع و مدفوع الیه هر یک اندر جایگاه خود باشند معلوم بدرجه و دقیقه
از طالع زمانی یا طالع تحویل یا طالع مولود چون دافع برسد به جمع خویش همچنانکه
ان درجه و دقیقه اندر وی ... و متصل مدفوع الیه باشد پس جز این کجا نکند
حاجت که چون اتصال دافع یا مدفوع الیه تمام شود ان حاجت نیز هم بان وقت تمام شود
و بر اید و اگر در صعود باشد که هر روز صعود تر میشود و بطی السیر بود دلیل کند
بر انکه رفعت و منزلت و جاه یابد روز بروز تا بغایت خویش برسد و چون سریع
السیر باشد دلیل کند بر انکه زود رفعت و منزلت یابد نیز و دیر و اگر هبوط دلیل ملالت
کند بر تمامی حاجت با تصال یکدیگر پس وقت تمامی برسد وقت باشد
اول انکه قمر نقل کند میان ایشان پیش از انکه ان دلیل بیکدیگر متصل شوند اگر
دلیل بر امدن نیز دیر باشد وقت دوم انگاه باشد که هر دو دلیل بیکدیگر متصل شوند
و کوکب شان انگاه باشد که قمر با ایشان یار کی باشد یا نقل انور باشد یا اندر موضع حاجت
برسد ان حاجت بر اید وقت سیم انگاه بود که ان دو دلیل از یکدیگر منصرف شوند

پس بهر اینه بهر اندان حاجت باشد بدین سه روز و اگر دو دلیل دلالت بر قضاء حاجت
باتصال یکدیگر کنند و از یکدیگر منصرف شوند آن حاجت تمام نشود و نومید بباید بودن تا اتفاق قمر
یکدور فلک بگردد و چون بمقام حاجت رسد یا کوکب میان آرد دلیل نور نقل کند یا از آن دو دلیل
نگاه و موضع حاجت نظر کند بهر اینه حاجت تمام شود و اگر دلیلان دلالت کنند بر شر و اگر دو کوکب
منحوس باشند و سریع السیر باشند و غیر مقبول پس بهر اینه شر انگیزد بزودی و اگر مقبول باشند
دیرتر انگیزد و همچنین اگر بطی السیر باشند و چون بر سعادت دلیل باشند و سعود ایشان دلیل کنند
بزود رسیدن آنچه و چون غیر مقبول باشد دلیل کند بر تاخیر سعادت و همچنین بطی السیر چون
مستولی از حاجت باشد قمر یا بعض کواکب اندر طالع باشد یا اندر موضع حاجت آید و صاحب حس
نظر کند پس آن حاجت هم اندران وقت بر آید اگر بوقت مستولی یا بوقت ابتدای کار رسد
دلیلان دلالت کنند بر قضاء حاجت و دلیلان یکدیگر ناظر نباشند یا صاحب برخم حاجت
صاحب برخم طالع نظر کنند پس هر دو وقت که یکدیگر نظر کنند یا یکدیگر متصل شوند اندر روز
و آن ساعت آن حاجت بر آید ابدا که مطالع بروج و ساعات بروج ضعیف آید
بدلیل وقت همه و ساعات کواکب مثل دور زحل سی سال و دور مشتری دوازده سال
علی هذا القیاس و دور ایشان قوی تر آید از بروج بدلالت اوقات زیرا که بروج
دلالت جدا نکنند مگر بکواکب و از این جهت بود که ابو معشر گفت که بروج بر سبیل
مرکب اند چون نور کواکب اندر ایشان آید زنده شوند و دیگر جایگه گفت که بروج بر مثال
تن است و کواکب بر مثال جان و اگر قمر منصرف شود از کوکب از برج ذوجسدین
دلیل کند بر بودن حاجت وقت اتفاق باشد که متصل شود دیگر باره قمر از برج دیگر کوکب
چنانکه زحل اندر سنبله بود و قمر برب متصل شود از قوس دلیل کند بر اتصال رسولان

وقت

وقت اتفاق بود که قمر از جدی بزحل پیوندد و دیگر بعض کواکب دلیل کند بر چیزی از چیزی بیشتر
بیشتر حدوث آن چیز آن گاه بود که روز آن کوکب باشد یا ساعت و شاید هم اندران روز
بدان ساعت مثلا دلیل مریخ بود بر کون چیزی پس بروز سه شنبه ساعت مریخ تمام شود یا بطیه
دیده و اگر کوکب تنها باشد بدلالت پس وقت تمامی حاجت بعدد دور آن کوکب بود
یا سال آن کوکب و اگر دلالت بر برج را باشد تنها پس بعدد مطالع یا بعدد ساعات
برج باشد وقت تمامی حاجت و اگر برج با کوکب مشترک باشند جمع کن دور کوکب
و مطالع بروج و اگر واقع اندر برج ذوجسدین باشد و قابل اندر برج ثابت و یا قابل اندر
برج ذوجسدین باشد و واقع اندر برج ثابت پس وقت حاجت به اربع و فصل سال افتد
و اگر واقع اندر برج ثابت باشد و مدفوع الیه اندر برج منقلب یا قابل اندر برج ثابت
باشد و واقع اندر برج منقلب پس وقت حاجت بر ماهها افتد و اگر واقع اندر برج ذوجسدین
باشد و قابل اندر برج منقلب پس وقت حاجت بر روزها باشد و اگر واقع و قابل هر دو
اندر برج ثابت باشند پس حاجت بسالها بر آید و اگر هر دو در بروج ذوجسدین
باشد بماهها بر آید و اگر هر دو در برج منقلب باشند پس آن حاجت بساعتها
تمام شود و همچنین قیاس کن که نظر را از اوتاد و یا مایل الاوتاد و یا از ساقط و زایل الاوتاد
باشد اوتاد بر مقام برج ثابت است و مایل الاوتاد بر مثال ذوجسدین و زایل
و ساقط بر مثال برج منقلب است این فصل را نیک یاد دار و دراز و تامل کن که بسیار
جایگاه بکار آید و اگر کوکب متصل شود بکوکب دیگر و دلیل کند بر بودن چیزی پس وقت
اتفاق باشد که واقع انفصال کند مثلا صاحب سادس بصاحب طالع نظر کند پس صاحب
سادس دلیل کند بر بیماری وقت و دوری از صاحب سادس نگرند یا سال و

باز نظر دیگر دلایل بود و دیگر آغاز کار یکی صاحب طالع یا دلیل بجهد کوکب متصل شود و اگه
آن هر دو کوکب باز بدان برج متصل شوند بکوکبی که اندران برج باشد و دلیل کند بر تباهی ابتداء
آن کار پس اتصال دلیل با کواکب نیک آن تباهی وقت آن را دفع کند سعد و دور اگر کوکب
که دلیل با ایشان متصل بود باز سعد از آن نحس در ملکرهت [illegible] گردد و کوکب را با کوکب
نحس بود اتصال مثال چنانکه طالع سرطان باشد و قمر بر زهره و شمس و مشتری پیوسته بود
در وسط السما و این هر دو کوکب هر کدام باز بزحل پیوسته بوند و زحل اندر طالع بود سعد و دور از زهره
و دور بر مشتری و شمس سعادت باشد چون دور اسیر شود زحل نحوست خویش انگاه بدید کند
و تباهی ارد و هم [illegible] دانستن اوقات بدانکه وقت بر آمدن کارها و تمام شدن حاجتها
از هر جا طلب کنند اول نظر به بعد ما بین الدلیلین کنند انچه به بعید احد الدلیلین [illegible]
بجنب حرکت کوکب [illegible] تقویمی یا وسطی که برسد انچه با این حرکت مذکور قطع کرده
باشد ساعت یا روز یا سال یا ماه خواهد بود باعتبار برج ثابت و منقلب است و ذو الجسدین
دیگران و اما شرح این معنی در معرفت باز آمدن غایب در فصل یازدهم فرموده انظر
الی اتصال احد الدلیلین الی الاخر فان کان لکل واحد عنهما ست و ستین درجه ذلک الاخر
مختلف فی یوم و ان کان بینهما درجات کان نصف [illegible] معدار [illegible] الدرجات ایاما او
شهورا او سنول علی تقدیر المستقر این عبارت بعد از این مذکور می شود بوقت سوال
به درجه معین در جهات که دافع و قابل بود شهور وحده و نظر [illegible] درجه سال و ماه و روز و ساعت
دافع و قابل شهور و یا هر یک از درجات ما بین ایشان سال بود و یا ماه یا روز یا ساعت
چنانکه گفتیم بر اندازه سرعت سیر دو دلیل در کار ایشان و دوم [illegible] شده دافع بدرجه
قابل برسد یعنی حرکت تقویمی یا بجهه دافع به درجه قابل برسد یا جد یا تا مل

وهمچنین

وهمچنین برسیدن دلیل بموضع حاجت یا آمدن صاحب حاجت بطالع یا بموضع دلیل یا
کوکبی که هم همه کل حاجت است بدو یا بطالع که معقول باشد دلالت بر تمامی حاجت
کننده این تفصیل بعد از این مذکور می شود سال و ماه و روز یا ما قبل اندر بدرجه قابل یا دافع
برسد بجهه و سیم بنگر بدرجات ما بین و هر چه اگر مطلوب طلب شغل باشد درجات ما بین
طالع و درجه عاشر باشد بطریق مذکور اعتبار نماید و همچنین درجات ما بین صاحب طالع
درجه عاشر و صاحب عاشر درجه تعیین درجات سوا یا مطالع سال یا ماه یا روز باشد با نوع
سرعت و ابطاء دلیل آن دلالت برج ثابت و منقلب و چهارم بنگر بدوال که دلالت
کرده بر وقت حصول مطلوب یا چند است اگر فوق الارض بود مشرقی باشد عدد
سال مغربی [illegible] بود اگر مغربی [illegible] روزها باشد اگر تحت الارض باشد مشرقی
باشد ماهها بود و اگر مغربی [illegible] ساعتها بود و بعد [illegible] و نیل بنجم بنگر که دلیل
مستقر وقت بکدام برج است بعدد درجات مطالع ان برج باشد و اگر ثابت
باشد سالها بود و اگر ذو جسدین باشد ماهها و اگر منقلب بود روزها باشد و نیز
ما بین طالع و درجات قابل را ما بین قابل و درجات مطالع هر برج حساب باید بهم

در معرفت کیفیت اوقات

و کیف روز کار ر بعد دیگر اوقات ابتداء و حرکات پس هر
ابتداء و حرکتی که اندر فلک بود تا انتها و زمانه آنکه اندر میان است در آن وقت
است و هر حرکتی را مبدئی است تا تغیر می شود بمزاجی که موافق بود او را یا نه آن
نیز هم وقتی است که هر چیز را بر سر [illegible] است و دلیل کند و جمله حرکتها اکنون
صفت کنیم بدانکه تبدیل اشکال و تغیر حرکات باز گشتن کوکب بود از مشرق بمغرب
و از مغرب به مشرق و از شمال بجنوب و از جنوب بشمال و این را ابتداها

اشکال گویند و تغیر حرکات از رجعت تا استقامت و از استقامت تا رجعت و از نقص
السیر بزاید السیر و از زاید السیر بناقص السیر و از صعود ها بهبوط گشتن و از هبوط بصعود گشتن
اما انتقال اینست که کوکب از آفتاب جدا شود تا بنماید و بر خویش از جنبش و از بس و سفلیان را
مر علویان را و قمر از وقت جدا شدن آفتاب از ایشان تا صد و هشتاد درجه و از صد و هشتاد
درجه تا تمامی دور و شرح این بالاتر یاد کردیم آنجا که کوکب ما بین و اسفل آفتاب باشند
و نیز مشرق بودن کواکب از دور و مغرب بودن ایشان چنان است هر کوکبی که اندر
ربع طالع بود مشرقی بود و هر چه اندر ربع وسط السما بود جنوبی بود و هر چه ربع هفتم بود
مغربی بود و هر چه اندر وتد چهارم بود شمالی بود ما است الله جایگاه روز را از فلک آن
بنهاده است که صاعد است و از نقطه چهارم است تا طالع تا نقطه بعز آن نصف که طالع
در دلیست وسط السما و جایگاه گردانیدن و دو بیرین آن باقی دیگر است که و بیرا هابطه خوانند
دلیل کند بر و بیرین ربع طالع دلیل کند بر ساعت اگر دلیل اندر برج منقلب بود
و سریع السیر بود و اگر بخلاف این بود دلیل کند بر روزها وسط السما و ربع و دلیل کند
بر روزها اگر دلیل اندر برج منقلب بود و سریع السیر لیکن در ربع سیم مغربی دلیل کند.
بر ماهها چون دلیل اندر برج مجسد بود و سریع السیر در ربع شمالی دلیل کند بر
سالها چون دلیل اندر برج ثابت بود و سریع و دیگر سرعت و ابطا مر بروج
دیگران مختلف باشند حالات آن هم بدان قدر نیز بیر گردد و تمامی تفصیل فرو تر یاد کرده
شود و دیگر بدانکه واجب کنند مرکز نقش و وقت را از هر ستاره که قریب باشد تا آنکه
که و بیرا شهادت باشد اندر مسئله یا حاجت بدانکه علم وقتها اندر مسکن تا بر پنج
روی بود وجه اول آنچنان باشد که از درجها میانه ما بین ایشان از درجات مطلع

یا سوا

یا سواء میان دافع و قابل بود بنگر یا که هر درجی را سالی یا ماهی یا روزی یا ساعتی
بر قدر روزن جایگاه و دو بیرین آن یعنی از ارباع فلک و نیز بر قدر برجها ثابته و ذو جسدین
و منقلب و نیز بر قدر اوتاد و مایل اوتاد و زایل اوتاد و نیز بر قدر سرعت و ابطا
سیر وجه دوم بنگر بیان وقت مر ناقل بمقبول رسد یا دافع بقابل رسد
ببرج و دقایق و وجه سیم بنگر چند است از درجات بعد بر طالع و آنچه در تقویم
سیم بیش از این مذکور ساخت درجات ما بین را سال یا ماه یا روز یا ساعت
گفت و آنچه روزشمار گفت هر درجی سه درجه میان متصل شوند و آنکه بعد متصل شود
اندر چهار روز ها گیرد و وجه چهارم آنست که بشمر از طالع تا بجای قابل القدیر
یا بطالع یا بر درجات سوا از جایگاه قابل القدیر تا بطالع هر درجی را بر طبع
تنجیم آنست که بنگر بدلیل وقت که چند است سال صورت و بیرین بر قدر آن
بود یا ماهها یا روزها یا ساعات و اوقات ازین پنج روی بیرون نیست و مثالی
ازین بهر اوقات تا روشن تر شود و اگر دافع اندر برج مجسد بود و قابل اندر
برج ثابت باشد اوقات ارباع سال باشد یعنی چهار ربع سال بود و اگر
دافع اندر برج ثابت بود و مدفوع اندر برج ذو جسد بود و هم چنین اوقات
ارباع سال بود اگر دافع اندر برج ثابت بود و قابل اندر برج منقلب بود
یا دافع اندر برج منقلب قابل اندر برج ثابت اوقات ماهها بود و اگر دافع
اندر برج ذو جسدین باشد اوقات روزها باشد و اگر دافع و مدفوع اندر برج
ثابت باشند اوقات سالها باشد و اگر دافع و مدفوع الیه باشد یعنی قابل هر دو
اندر برج ذو جسدین باشند آنوقت تضعیف باید کردن یعنی اگر سیزده درجه باشد

سه و شش درجه اعتبار کنند و هر درجه را روزی گیرند و اگر واقع و قابل هر دو اندر برج منقلب
باشند اوقات روزها باشد و اگر اندر ربع مشرق باشند ساعات باشد و اگر دلالت
اوقات بر سالها بود و چون اندر ربع مشرق باشند دلیل کند بر ارباع سال و چون ارباع
سال بود دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روز و چون روز بود دلیل کند
بر ساعت و اگر دلالت اوقات بر ساعت بود اندر ربع جنوبی اعتدا ایام بود ایام
ماهها شود و چون ماهها بود ارباع سال گردد و چون ارباع بود سال شود و چون اندر
ربع مغربی بود ساعات ایام شود و ایام ماهها شود و ماهها ارباع سال شود و همچنین اندر
ربع شمالی و همچنین واجب کند نگریستن از اندر آمدن دلیل با وتد و مایل و زایل
زیرا که اوتاد بقیاس برجهای ثابت است و مایل الاوتاد بقیاس برجهای ذو جسدین
و سواقط بقیاس برجهای منقلب است و نیز دلیل کند بر وقت حاجت آمدن دلیل
بموضع حاجت و یا آمدن صاحب حاجت بطالع یا بموضع دلیل و یا آمدن کوکب سهم بکل
حاجت است بوتد یا بطالع و مقبول باشد دلالت کند بر تمامی حاجت و اگر تکرار دلالت
اوقات از دو اسب طالع بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باشد نهایت قوت عدد سال
صغری هم بعدد سالها و اگر راجع باشد یا محترق یا اندر هبوط یا منحوس یعنی که ازین حالها
بعدد عدد سالهای صغری ماهها و اگر راجع باشد و محترق و یا راجع باشد و اندر هبوط
و یا اندر هبوط بود و منحوس و بد حال یعنی بد حال و فاسد باشد بعدد عدد سالهای صغری
روزها و اگر جمع شوند نحسها بعدد سالهای صغری ساعات و هر چه بسیار باشد حد اوقات
دلالت کند از رسیدن دلیل بسهم حاجت یا رسیدن بموضع حاجت بقدر درجات
چنانکه اندر رخ وجه یاد کردم و سهم را دلالت نیز قوی است اندر احکام و تاریخ
کارس

کاری و همچنین باطلان بیرون سهام اکنون و دیگر بیشتر احکام اوقات و دلایل بدین معنی بیرون
آرد و این نیز ناشناخته‌ترین قولهاست چنانکه مردی سؤال کند از وقت عمر خویش که
مسئله ... عمر و در آن ساعت و بنگر که حال صاحب طالع و حال شمس و قمر و سهم السعاده
و هیلاج و کدخدا و ... باتصال یا استقبال که پیش از سؤال باشد بگیر این دلیل‌ها را و بنگر
که کدام قوی‌تر است او دلیل است بر قوت پس بران دلیل را همچنانکه هیلاج را
رانند هر درجه را بمطالع ... سالی بود و چون برسد بمقارنه یا تربیع یا مقابله نحسی
بدان وقت اگر سعدی قوی از تثلیث و یا تسدیس یا مقارنه یاری ... هلاک
شود و لیکن نکبت رسدش باندازه طبع و ... و گوهر نحس و ... اگر نیز
مقبول بود و ... و اگر اندر وتد بود بعدد سالهای کبری و اگر در مایل
الاوتاد بود بعدد سالهای وسطی و اگر ساقط بود بعدد سالهای صغری و ... والسهم
گوید بنگر کدخدا و ... طالع و قمر زیرا که عمر در کدخدا و ... طالع بود و نکبت‌ها در قمر بود
و چون ببینی شود کدخدا و ... طالع به نحس یا با احتراق بگیر هر درجه را که میان او بود
و میان آن نحس یا میان احتراق نگاه دار پس اگر کدخدا و ... طالع در برج ثابت
بود هر درجه سالی بود و اگر در برج ذوجسدین بود هر درجه ماهی بود و اگر
برج منقلب بود هر درجه روزی باشد و اگر شرقی باشد هر درجه ساعتی باشد
پس آنچه بیرون آید از کدخدا و ... آن عدد عمر باشد و هر درجه میان قمر و نحس
و یا احتراق باشد آن عدد نکبت‌ها باشد دلالت اوقات بیشتر ازین یاد کرده
ام و اندر هر راهی و فصل اوقات در جای خود بجای خود یاد کرده‌ام و ازین جا
از آن نیز یاد کردم که روشن‌تر بود و بفهم نزدیکتر است ... بمعرفت اوقات شغل نشسته

بود و چاه داشتن اسالشر بود تا حفظ بفتد از از حاجت آنکه جز مهجران اندر برلان اودولان
اوقات فاجل الحال ما جرا شید و سخن ان دیشان جز ازین حاجت باشد فی اخراج الاوقات
من اوحل القمر انظر این تعریف شد مل قسم اول و سیم است از اف انه من قبل ارکن
مذکور شد الی اتصال احد الدلیلین الی الاخر فاذا کان لکل واحد منهما مت وسالعرجه کان
ذالک الاخر متقف وبرته واذا کان بین سا درجات کان نقص به مقدار تلک الدرجات
اما ایام شهور و ایام سنون رمع تقدیر عن الشهور و المنقلبه یدل مع الایام در باب فصلت
حاجه عند بلوغ المتصل موضع المتصل به فی السیر وانظر فان وقع الدلیل و المدلول اربع
الذی من المطالع الی العاشر فان المدة ایام ومن کان من السابع الی العاشر فالمدة
الشهور وکذالک من الطالع الی الرابع فشهور الرابع الی السابع سنون واذا کان
بعض الکواکب فی الطالع ثم صار فی البیت الحاجة فقضیت وتمت فی ذالک الیوم فاذا
کان بین اتصال الدلیل والمدلول درجات کثیره فانه ربما تیسرت تلک الحاجه قبل
ذالک وذلت عند نقل القمر بین الدلیلین فاذا تم الاتصال قضیت تلک الحاجة واذا
ول الکواکب علی کون الحاجه ولم یتم فی الوقت الذی یرجوه فلا تیاس منها حتی یدور
القمر فی الفلک مره واحدة فان مرورة بالکواکب والاول موضع الحاجة دلیل قضاء
الحاجة فاعتبر ذلک ولا تستعمل واجبر عن التعجب وعلیک بکثرة الشهادات ابدا فقد
یدل بالقلیل الکثیر ولا دیات فی کون الشئ ویکون اما ایاما و اما شهورا و اما سنین
علی قدر طول المستوی فی اوقاتها فان من الاشیاء ما لم یکن ان یکون ارتباطها کثرة
من اعداد الایام ومنها ما لم یکن ان یکون الا فی السنین کغرس الاشجار وغیرها فینبغی ان یکون
التدبیر فی اخراج الاوقات علی طبق الحاجة وجه المستوی فان انت المستدل فی الاشیاء

التی

در معرفت مسایل بروج دوازده گانه الرح للاول

التی لا یکون الا فی السنین طلبت الاولاد و کلمت بالسنین وان کان من الاشیاء التی لن
لا یکون الا بشهور فصل دوم از باب الکلی در معرفت مسایل دوازده خانه البروج اول
فصل اول در احکام ابتدا و کارها بد انکه طالع دلیل کند بر ابتدا و کارها و خداوند ش وقمر وسهم
السعاده این همه دلیل اند بر ابتدا و کار و هر کدام را شهادت بیشتر باشد و دلیل
باشد و خانه چهارم و خداوند ش و خداوند خانه قمر و خداوند سهم السعاده هر کدام ازین
دلیلان هر که بیشتر شهادت بیشتر دارد و دلیل عاقبت کارهای دیگر است اگر بوقت آغاز
کار دلیل اندر وتد باشد و دلیل عاقبت اندر زایل باشد یا ساقط اندر کار نیک
باشد و عاقبت کار بد باشد اگر دلیل عاقبت اندر وتد بود و دلیل ابتدا ساقط یا
زایل عاقبت کار نیک باشد و اول بد باشد و همچنین حکم کن بر نظر سعدان و نحسان
و اگر بوقت ابتداء کار قمر با دلیل ابتدا اندر برج منقلب باشد آغاز کار کن
کار رجعان باشد گاه آن کار بکنند و گاه نکنند و اگر اندر برج ثابت باشد آغاز کار
قوی شود و اگر اندر برج ذوجسدین باشد این کار را دو سه بار آغاز کرده باشد
از آن کار بطا ردیگر اندر رسید و اگر ماه یا دلیل ابتدا با سعدین پیوسته باشد آغاز
کار بشادی و نیکی گذشت باشد باندازه اتصال و اگر دلیل عاقبت سعد باشد
یا بسعدی پیوسته بود اندر وتد عاقبت آن کار بخیر باشد و محکم و اگر نحسی پیوسته
باشد همه کوشت و شغب و ویرانی باشد فصل دوم اندر دانستن احوال عمر
مردم به تکل ابک چون پرسد از عمر خویش بنگر بصاحب طالع و قمر زیرا که عمر مردم اندر
خداوند طالع است و نکبت ها در قمر انصاف قمر دلیل کند بر عمر گذشته و اتصال قمر دلیل
بر عمر باقی مانده و اگر ماه از نحس باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل کند بر عمر گذشته

بر ذل و محنت و تعب و شدت بود و باقی عمر بر سعادت و اقبال باشد و اگر از سعد
بازگشته بود و بنحس پیوندد و عمر گذشته بر سعادت و بهره دولت بود و اخر عمر بر مشقت
و ادبار باشد و اگر از سعدی باز گردد و بسعدی پیوندد دلیل بر سعادت و دولت
کند و اگر از نحس باز گردد و بنحس باز پیوندد و عمر گذشته و باقی مانده بر ادبار و مشقت
و محنت و ذل باشد و همچنین حکم کن که گفتیم هر کار را که بخواهی نگریدن و اگر خداوند طالع
اندر تحت الشعاع باشد رونده باحتراق و قمر منحوس یا ساقط از طالع یا از هفتم
یا بعضی نحسان اندر طالع باشد یا اندر هفتم دلیل کند بر مرگ سایل و دانستن وقت
وی انگاه که بنگری از درجه صاحب طالع تا درجه احتراق انجه جمع شود بنگر که اندر کدام برج
باشد و بکدام جایگاه حکم کن بر سال و ماه و روز و ساعت چنانکه برتر یاد کردم
و شتاب تر انگاه باشد که ان نحس در طالع باشد یا در اوتاد و صاحب چهارم باشد
یا صاحب هشتم و اگر سعدان بطالع ناظر باشند و قمر پاک باشد از نحسان و صاحب
طالع پاکیزه باشد و ناظر باشد بطالع و قمر نیز بصاحب برج خویش ناظر باشد
یا به برج خویش دلیل کند بر بقاء عمر و درازی زندگانی و دولت و اقبال و سعادت
و [illegible] بگیر از درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحسان و همچنین از قمر
انجه جمع شود از درجات یا بجد شعاع سعدان و نحسان هر درجی سالی یا ماهی
یا روزی یا ساعتی چنانکه گفتیم انجا برسد اگر سعد باشد دولت و اقبال و سعادت
باشد اندران وقت و اگر نحس رسد ذل و نکبت و مشقت و محنت قول عمر بن الفرخان
الطبری گوید که بنگر به نیرین یا بطالع یا بسهم السعاده یا اجتماع و استقبال که پیش از ولادت
بوده از کدام سوال بود بنگر که شایسته تر است به هیلاج انگاه بگیر از درجات

هیلاج

هیلاج تا درجه سعد و نحس بجد یا بشعاع هر درجی از مطالع یک سال بود و چون بدرجه
نحس اید یا بشعاع و جد و اگر سعدی شعاع نیفکند هلاکت باشد و اگر سعدی شعاع
افکند نکبت باشد و بگذرد و اگر بجد و یا بشعاع سعدی رسد دولت و سعادت باشد
و اگر سعدی شعاع افکند سعادت افزاید و اگر نحس شعاع افکند از سعادت کم کند
و بر اندازه سعد و نحس و قوت ایشان و مراعات ایشان حکم کن و اگر بپرسد از اول
عمر خویش و میانه عمر خویش و اخر اندرین سه بخش کدام اندر سعادت است
و بکدام بخش اندر نحوست بنگر مثلثات طالع صاحب مثلثه اول دلیل کند بر
قسمت اول و صاحب مثلثه دوم دلیل بر قسمت دوم از عمر و صاحب مثلثه سیم
دلیل کند بر باقی و قسمت اخرین از عمر و بنگر نظر و سعادت و نحوست و جایگاه
و قوت ارباب مثلثات از هر یک علیحده چگونه اند بران حکم کن چنانکه دوم اخر
باب اول عمر از انصراف و اتصال قمر سعد و نحس و اگر ان از چهار بخش عمر سوال
کند بنگر برج طالع و برج وسط السماء و برج هفتم و برج چهارم هر کجا سعد باشد
یا شعاع سعدان سعادت و دولت و اقبال اندران قسمت عمر باشد و هر کجا نحس
باشد یا شعاع نحسان ذل و مشقت و محنت و تباهی اندران قسمت عمر باشد
و هر کجا نحس باشد یا شعاع نحسان ذل و مشقت و محنت و تباهی اندران قسمت
ربع باشد ربع اول دلیل کند بر کودکی و جوانی ربع دوم از وسط السماء دلیل کند
بر جوانی و برنایی و [illegible] ربع سیم از هفتم است دلیل کند بر کهلی و میانه
عمر و مرگ این چهارم از رابع است دلیل کند بر [illegible] و بر [illegible] و بر مرگ بود [illegible]
و اخر مرگ و از پس مرگ هر چه بخواهد بردن از گور و کفن و سوال مرگ در نجه

بنگر بنید ورا از پس مرگ او خانهٔ چهارم وار ربع چهارم دلیل کنند بر قدر سعد و نحس و اگر
پرسد از اندامهای تن که بر کدام اندام نکوست و سلامتی هست و بر کدام اندام درد
و ضعیف است بنگر بصاحب طالع و بطالع و اختر کواکب سعد و نحس کدام کوکب است
ناظر و از کدام برج است بگو ای سعد چنین آن اندام که بدان برج سعد منسوب است
نیکوست و اگر نحس باشد ناظر بنگر که از کدام برج نظر دارد آن برج که اندر وی بر آن
منسوب است بر آن اندام ضعف و آفت بود سر حمل راست و گردن ثور
راست و جوزا کتف و دو دست راست و سینه و پستان و دهان و معده سرطان
راست و معده و سوزان مر اسد راست و شکم سنبله راست و میان و پشت ماده
میزان راست و صورت و جایگاه وی عقرب را و ران قوس را و زانو جدی را و ساق دلو و قدم
و پشت با حوت و نیز گویند فوق الارض از سر تا بنه اندام راست و تحت الارض نیمه
فرودین است و نیز گویند فوق الارض نیمه راست است و تحت الارض نیمه چپ
و چون این دانسته حال نیک و بد بی شک نیز بدانی اگر فهم کنی فصل ۴۲ اندر دانستن سال
و عمر اگر سایل پرسد سالی چند است بنگر درجه طالع چند است و نسبت وی از برج چند
باشد تسمس یا ربع یا ثلث یا نصف یا خمس یا سبع یا ثمن یا تسع چون این معلوم شد بنگر عمر
طبیعی او چند است و آن صد و بیست سال بود هم بدان اندازه از وی بگیر چندان سال
باشد مثال طالع ۲۰ درجه است سدس برج باشد سدس از صد و بیست بر گیر ۲۰
سال باشد و اگر خواهی هر درجه از درجه طالع اندر چهار ضرب کن آنچه بیرون آید
بود عمر سایل اندر وی است و این از قول ابو معشر است مصنف این کتاب
گو این احداث نیک گوید بنگر به دلیل طالع که علوی است یا سفلی و اگر علوی است

بنگر

بنگر از درجه دلیل تا درجه شمس و اگر سفلی باشد بگیر از شمس تا درجه دلیل و بنگر که نسبت
وی از دور فلک چند است بدان مقدار از دور سالها ان و اگر هر دو در یک برج باشند
بنگر که نسبت وی از برج چند است همچندان از دور بر گیر آنچه جمع شود بر دوازده
قسمت کن آنچه بیرون آید سالها بود و آنچه بماند هر یک نصف سدس از وی ماه باشد
و نسبت چنان باشد که بنگری تا درجات جمع شده از سی چند باشد سدس یا ربع یا ثلث
آنچه باشد از دور همچندان بر گیر چنانکه پیشتر یاد کردیم وجه دیگر بنگر که دلیل طالع را و درجات
از آفتاب چند درجه است یا دوازده و بنگر که دلیل از آفتاب چند درجه دور است
نسبت وی تا تمامی دور چند باشد آنچه باشد از جمله دور بستان و بر دوازده قسمت
کن آنچه بیرون آید سالها بود و هر نصف سدس روزی باشد وجه دیگر بنگر که دلیل
طالع چند دور است درجات مابین ایشان را نسبت کن و اگر طالع باشد مابین
درجات را از نسبت برج بگیر و چندانی از دور بر گیر آنچه جمع آید بر دوازده قسمت
کن آنچه بیرون آید سالها بود و اجزای او هر نصف سدسی از وی ماهی باشد
و نسبت بیرون رو و روان سال نیک فهم کن تا معلوم شود فصل ۴۳ در بیرون آوردن
طالع مولود یا سایل و تاریخ ولادت اگر سایل بپرسد که من بکدام روز و بکدام ساعت و بکدام سال
و ماه زاده ام و طالع ولادت من چیست طالع وقت بنه و او تاد را راست کن بدرجات
و دقایق و دیگر درجات طالع را در درجات ضرب کن این مجموع را قسمت کن
بر آنچه قمر در برج رفته است آنچه بیرون آید نام کن و دلیل جدا گانه نگاه دار و بگیر
از اول حمل تا دقیقه شمس از درجات مطالع شمر آنچه بر سد بر دلیل قسمت کن
آنچه حاصل آید از دو ازده کم کن آنچه بماند اگر از نک بود تا سه ولادت در فصل

بهار بوده باشد و اگر از سه باشد تا شش در فصل تابستان زاده بود و اگر
از شش بود تا نه در فصل پاییز زاده بود و اگر از نه بود تا دوازده در فصل
زمستان زاده باشد الغا و دیگر باقی حساب را به بروج قسمت شده است از
اول حمل بعکس هر برجی را که هر جا برسد آفتاب در آن برج بوده باشد و نیز
دقایق شمس را با درجات در شصت ضرب کن و بر دوازده قسمت کن آنچه حاصل آید
به سی بخش آنچه کمتر از سی بماند آفتاب در آن درجه بوده باشد و باز بنگر قمر
اگر فوق الارض است ولادت روز بوده باشد و اگر تحت الارض است
شب بوده باشد اگر قمر مابین حمل و سرطان باشد در ربع اول زاییده بود از
چاشت روز و اگر مابین سرطان و میزان باشد در ربع دوم بوده باشد از
پاروز و اگر مابین میزان و جدی باشد در ربع سیم بوده باشد و اگر مابین جدی
و حوت بود در ربع آخرین بوده باشد از شب تا روز و دیگر قمر در طالع بود و اول
ساعت زاده بود از روز و اگر در دوم باشد ساعت دوم باشد از روز و همچنین
تا دوازده خانه بگوی و باز بنگر به وجه طالع اگر نه بهر اول بود از آن وجه ساعت
اول زاده باشد از آن ربع و اگر نه بهر دوم باشد ساعت دوم آن ربع زاده باشد
و اگر نه بهر سیم باشد ساعت سیم آن ربع زاده باشد باز بنگر صاحب نه بهر کدام
کوکب است آن کوکب صاحب ساعت باشد و باز بنگر هر نه بهر سه درجه
است یعنی سه بخش از درجه طالع است هر نه بهر را سه درجه بگیر و نه بهر درجه
طالع را آنچه حصه و [illegible] است بگیر آنچه از عدد جمع شود از اول حمل بعکس آنجا که
تمام شود آن برج طالع مولود باشد باز بنگر آنچه از نه کمتر ماند اگر از نه
باشد

باشد تا سه بوجه اول بوده باشد و اگر از سه تا شش زاده باشد بوجه دوم و از شش تا نه
بوجه سیم بوده باشد و دیگر بنگر از اول برج طالع تا درجه طالع چند نه بهر است هر نه بهر را
سه می گیر و آنچه حصه نه بهر طالع است از درجات بر گیر و جمع کن و از درجه طالع بعکس
هر برجی را سی درجه آنجا که برسد برج طالع مولود باشد و باز ضرب کن درجه صاحب
ساعت را در دوازده آنچه جمع شود از آن برج صاحب ساعت آنجا است هر
برجی را سی درجه بعکس هر جا که برسد در روز صاحب آن برج زاده باشد
باز بنگر صاحب برج چهارم از روی جدول [illegible] است [illegible]
زاده باشد **وجه دیگر** اگر درجه صاحب حد طالع را در درجات شمس ضرب کن آنچه
برسد بر ساعات [illegible] از روز قسمت کن آنچه بماند باقی عمر باشد و آنچه گذشته
است انبات شده از قسمت بیرون آمده است اگر بیشتر از صد باشد صد از وی
بفکن جبا فی عمل کن و دیگر ضرب کن درجات طالع را در درجات صاحب حد
آنچه برسد از صد کم کن آنچه کمتر از صد باشد آن مقدار از عمر گذشته بود
بنگر صاحب [illegible] طالع در حد کیست الغاه درجات صاحب حد را در درجات
صاحب برج [illegible] ضرب کن آنچه برسد اگر زیادت از صد بود صد از وی
کم کن آنچه بماند عمر گذشته باید آن مقدار بماند هیئت بیرون آورد سال و ماه
و روز و ساعت ولادت سایل والله اعلم **فصل در دانستن احوال نامه و خط**
بدانکه عطارد دلیل خط و نوشتن کاغذ در نفس است و قمر دلیل پیک [illegible]
است و عطارد [illegible] اتصال سعد و نحس و از اتصال [illegible] نامه از وی بیرون آمده است
دلیل او منصرف قمر است و به اتصال [illegible] برسد متصل قمر است [illegible] و اگر آن کو[illegible]

و قمر از وی منصرف است سعد بود یا در شرف بود یا در وتد بود اگر خواهی این نامه از نزد
سلطان بود و اگر در شرف بود و فزاید بود از ارنا و مر اکسی را سلطنت بود و اگر دون
از وی بشده و اگر در خانه مخفی بود و در وتد بود از اهل حیثیت معروف باشد و از اعیان
شهر و عدد منقوله فزونتر از خانه بود و عدد کمتر از منقوله درجه کمتر از حد باشد و اگر
از طالع در جای نیکو باشد و صاحب برج خویش ناظر نبود مکرم و منزلت دارد و لکن
ستوده نیست در میان قوم و بجای خویش و اگر کوکب که قمر از وی منصرف است از حضیض
خفی بود لکن در وتد باشد اکسی که نامه نوشت دبیر صاحب دنب (?) نباشد و لکن سلطان
بود و با جاه باشد و اگر از هبوط نیز زایل باشد دبیر صاحب وجاه نباشد و بدبخت کسی
که نامه سوی وی است بنگر کوکب که قمر بوی متصل است اگر نظر مودت بود میان
ایشان دوستی باشد و اگر تربیع یا مقابله بود میان ایشان خصومت و شر بود و همچنان
حکم کن در احوال آن کوکب که قمر از وی منصرف است به نیکی و بدی بنگر این دو کوکب را
تا هر یکی از کدام طبقه و بر چه صفت اند و در چه جایگاه و در کدام حالت اند بر آن
نوع حکم کن والسلام

فصل ۷ در دانستن نامه از نیک و بد

اگر قمر سعد بوی متصل بود در نامه خبر
و خوبی بود و اگر نظر مودت باشد دوستی و مهربانی بود و اگر تربیع یا مقابله باشد
دیگر چیز و خوبی بر چه باشد و بر وی طعنه یا آزمایش بود و اگر جای نیک باشد
قمر با کوکب بدوی متصل باشد دلیل چیز و سعادت بود و اگر قمر نحس ناظر باشد
در نامه شر و بتاه (?) بود و اگر آن نحس در وتد بود یا قمر اگر چه باشد چه بود و اگر ساقط باشد
بتاهی بود و بار بدی و دراز نباشد و بر بنیاد [illegible] از چیز و شر حکم ران و اسپس معترکوید
اگر قمر را بر تثلیث یا تسدیس طالع یا بر معنی نامه شادی و مژده باشد و اگر تربیع

و مقابله

و مقابله باشد غم و دل مشغولی بود و اگر ساقط باشد نه غم بود و نه شادی و از حال چگونگی
عطارد نیز دلیل گیر تا درست ترا که وی دلیل نامه است و با تصال و انصراف و جای نحس و [illegible]
و سعادت و نحوست او نیک بنگر تا خطا نیفتد چون عطارد مسعود بود در نامه سخنان نیکو بود و اگر
منحوس باشد سخنان زشت بود و اگر در وتد بود سخن نغز و قوی بود و اگر زایل یا ساقط باشد
سخن نغز ضعیف و دروغ باشد و اگر مستقیم بود سخن نغز راست و نیکو بود و اگر راجع
بود سخنان همه دروغ باشد و بدان نامه کار نکنند و بر فرستادن آن نامه پشیمان شوند
و اگر طالع به دست نکرده مردم از زنان شاد باشند و در بیابان خوانند و اگر با مقابله نکرده
مردم ناخوش باشد و فرمان سردار نکنند اگر پرسد نامه که آورده است یا که می‌برد
چون قمر متصل بزحل بود نامه بکوزه‌کاران و دهقانان باشد و اگر نظر مشتری دارد نامه
بوزیران و قاضیان و متولیان و فقها باشد اشراف بود و اگر بمریخ نگرد صاحب لشکر
و ارباب سلاح و سرهنگان باشد و اگر با آفتاب نگرد و ملوک و رئیسان بود و اگر بزهره
نگرد و بزنان و خادمان و مطربان باشد و اگر بعطارد نگرد با اهل دیوان و دبیران و [illegible]
و مفرقان و عاملان بود و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر بمرفوع و برج دلیل اگر در طالع باشد
با اهل همه شهر باشد و اگر در بروجی بود بیمار یا بکران و جهد امثال باشد و اگر در [illegible]
همراه دران و دوقرایا باشد همچنین میکنند تا دوازده خانه و اگر بپرسد این نامه از که
آمده است بنگر که قمر از کدام کوکب منصرف است حکم از آن کوکب بکن چنانکه گفتم
و اگر خالی السیر بود بنگر که از کدام برج و از کدام خانه بیرون آمده است لهذا در جای
بکوکب اگر بپرسد نامه مرا ختم کرده‌اند یا نه بنگر که از دلیل و قمر بعطارد پیوسته باشد
بگوی ختم کنند و اگر چند درجه یا به و درجه منصرف باشد یا کمتر از حد بگوی که ختم کرده‌اند

۸۵

واگر دلیل متصل باشد بصاحب وسط السما یا با شمس یا عطارد بود و طالع را ناظر باشد خبر دهد هم خلق
کنند و اگر متصل شده باشد با شمس یا عطارد بود و طالع ناظر باشد خبر دهد هم کنند و اگر متصل شده
باشد و هنوز از درجه تمام نگذشته باشد بکوکب دیگر هم کنند و اگر چیزی از نور عطارد نگذشته باشد
و منصرف شده هم نکرده و نکنند و اگر قمر بعطارد متصل نباشد و نه عطارد و شمس هم نکنند
الکاه شهادت از طالع جرب بیران صفت دارد دلیل گفتیم اگر پرسد که نامه از نزد سلطان
بیرون آمد یا نه نگر بعطارد اگر منصرف باشد از شمس یا از صاحب وسط السما یا از صاحب
مراغم انصراف یک درجه یا دو درجه بکوکب بیرون آید و اگر جز این باشد بیرون نیاید
آن نامه از سلطان اگر پرسد که این نامه بسلطان رسد یا نه طالع دلیل سایل است
وسط السما دلیل سلطان عطارد دلیل نامه اگر عطارد منصرف باشد از دلیل طالع و متصل شود
بصاحب وسط السما یا بشمس یا قمر ناقل النور باشد از عطارد بصاحب وسط السما
یا بشمس بکوکب رسد یا نه بسلطان و همچنین اگر کوکب که عطارد به دلیل سلطان نقل کند و اگر
صاحب وسط السما قابل تدبیر عطارد با صاحب طالع باشد یا عطارد از درجه طالع منصرف
باشد و بوسط السما ناظر باشد بکوکب رسد و اگر جز این باشد نرسد اگر پرسد
نامه که آید نگر بعطارد اگر منقلب بود در طالع یا در موضع دلیل و طالع نگر بدو است
دلیل کند بر آمدن نامه چون عطارد به درجه طالع رسد از جهت طالع از راست طالع آن
وقت نامه آید خاصه که پیوستن از وتد باشد اگر نظر به درجه طالع رسد و اگر عطارد را
در طالع حظ نبود و نه در دلیل و ناظر نبود هیچ نامه نیاید و اگر ماه از عطارد منصرف شود
و به درجه طالع پیوندد آن وقت نامه آید که متصل شود و اگر عطارد متصل شود به دلیل چون
درجه به درجه رسد نامه آید خاصه که اتصال از وتد بود و چون از زایل ساقط باشد دیرتر
تر آید

۸۶

تر آید و باشد که چنانچه دیگر آید نرسد و اگر عطارد در دوازدهم باشد در دو روز بود
به درجه طالع نامه نیاید هر روز و اگر جز این باشد که گفتیم یا حق عطارد راجع باشد و از دلیل
از طالع منصرف بود و باشد که نامه آید و باز گردد بجای خویش اگر پرسد جواب نامه خواهد
چگونه آید نگر باتصال قمر بدوم کوکب که اتصال بود دلیل جواب نامه است و از ما بین درجات
قمر با اتصال دوم دلیل کند بر ایام و شهور و سنین آمدن جواب نامه و از اتصال صورت و نحوست
سعادت و نحوست و جایگاه ... و بر وی حکم کن تا بحقیقت کیفیت جواب بر تو روشن شود
چنانکه پیشتر در باب آمدن نامه گفتیم اگر پرسد خبری آید حق است یا باطل نگر به دلیل طالع
و قمر هر کدام شهادت بیشتر بود اگر زایل باشد و کوکب ساقط متصل نباشد و در
وتد باشد خبر حق بود و درست تر آنگاه بود که در برج ثابت باشد یا مستقیم الطلوع و قمر نیز
در برج ثابت بود و اگر دلیل در وتد باشد و بکوکب ساقط متصل باشد از آن خبر خبر بود
و اگر منحوس شود بعضی حق است و بعضی دروغ اما بدانکه استقامت دلیل و سعادت او و اتصال
بکوکب سعد و برج ثابت و برج مستقیم الطلوع و وتد این همه دلیل خبر حق است کوکب
نحس و کوکب راجع و برج منقلب و ساقط این همه دلیل خبر دروغ باشد و اگر بعضی از دلایل
خبر دروغ و بعضی از دلایل خبر راست با دلیل جمع شود حکم بر غالب تر کن و اگر برابر
باشد حکم مختلط باید کردن و تمامی این فصل در خانه سیم یاد کنیم که آنجا درخور تر است

فصل ۸ در دانستن افزایش ... زیاده شود یا نقصان نگر بصاحب طالع و قمر هر کدام قوی تر است
و برا دلیل کن اگر دلیل متصل بکوکبی که در طالع بود یا در وسط السما دون اوج یا نزد
آنجا گران شود و نرخ بیشتر شود و اگر متصل شود بکوکبی که در هفتم باشد یا در چهارم
هم نیکو باشد فروش و مطلوب پس نگر بدان کوکب که در برج دو وتد باشد

اگر مقبول بود یا قابل باشد مر خداوند طالع را یا قمر را دلیل کند بر گرانی نرخ و رواج
بازار و فزونی بها و اگر مقبول نباشد و سعد بود هم چنین بود بر فزونی و روانی باشد
و اگر دلیل متصل شود بکوکب ساقط غیر مقبول آن افزایش کاسد شود و بهای وی ارزان
گردد و خریدار کم باشد و خوار ماند و اگر با قیمت ساقط مقبول باشد از صاحب خیر
خویش یا وابل بود مر قمر را یا خداوند طالع را خریداران بسیار باشد و کاسد نباشد
خاصه صاعد باشد در وسط السما دلیل کند بر رواج بازار آن افزایش بها از وی سوال
کند و اگر هابط باشد یا تحت الارض بود دلیل کند بر کسادی و تنگی بازار و افزایش و نقصان
بها و زیان در وی اما بدانکه کوکب را دلیل اگر در وتد بود نرخ افزون کند و اگر
مقبول باشد یا سعد بود رواج بازار بود و اگر ساقط باشد نرخ نقصان
کند و اگر غیر مقبول بود یا منحوس رواج نباشد و کاسد نبود فصل بیست و نهم نظر کردن
در احوال کشتی ها اگر قمر منحوس بود یا نحسی بوی ناظر بود خاصه روبا زحل یا با مریخ
باشد هر که بکشتی یا آب اندر نشیند بیم مرگ بود و هلاکت بود و اگر مسعود بود
و سعدان بوی ناظر باشد دلیل امن و صلاح و سلامتی بود و حیله سعادت نیکو شدن
قمر و خاصه روا از سعدان و نحسان طلب کن چون با ایشان بنظر دوستی و دشمنی ناظر باشد
و اما این باب را بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر و نظر سعدان و نحسان بوی و بموضع
وی از خداوند طالع و حال خاصه روا اگر صاحب طالع با خداوند برج قمر در وسط
السما بود یا در حادی عشر یا در تاسع دلیل کند بر سبکی کشتی و زود رفتن وی
و سبکی دلنگاه باشد و در دوم بود اگر بجای این دو دلیل که گفتیم در چهارم
یا در ششم بود دلیل کند بر گرانی کشتی و دیر رفتن اگر دلیل در طالع باشد

دلیل

دلیل کند بر زودی و سبکی و اگر قمر زاید النور و زاید العدد باشد دلالت کند بر زودی و سبکی
و اگر ناقص النور و العدد بود دلیل کند بر گرانی و دیری و اگر بر جهت میان
قمر و خداوند خانه او مقابله بود دلیل کند بر آنکه مردم کشتی را اضطراب و کار زار افتد
و اگر زحل بود اهل کشتی از آب دریا بگریزند یا بجزایر شوند یا میان ایشان قحط
افتد و اگر نظر تثلیث و تسدیس باشد آسانتر باشد و اگر از سعدان نظر تحت الفت
بود دلیل صلح و عداوت بود میان ایشان بطلیموس گوید بنگر بحال کشتی از دوازده
برج بهر برجی عضوی باشد فی و شهرت بهیان رکن بود و هر کجا نحس نباشد چیز
و نیکو شد بدان جایگاه بود چنانکه سینه کشتی مرحمل راست فرود و تر از سینه مر ثور را
و هر دو پهلوی کشتی جوزا راست پهلوها سرطان راست روی کشتی که بر آب ایستاده
است اسد راست سکان کشتی سنبله راست آنجه بر آید و فرود رود و بر آب از سینه
میزان راست جای کشتیبان عقرب راست قوس کشتیبان راست خاصه
دستهای او جدی راست شراع بزرگ قوس دلو راست میلها مرحوت راست
و هر کدام جای سعد باشد یا قمر یا صاحب برج قمر در وی مسعود بود دلیل کند
بر سلامتی و نیکویی آن موضع هر کجا نحس باشد یا قمر یا صاحب برج قمر
منحوس بود در وی دلیل بد و آفت در آن موضع بود اما قمر و طالع دلیل کشتی است و خداوند
طالع دلیل آن مردم است که در کشتی نشینند هر کدام را مسعود یابید یا سعدی بوی ناظر
یا با سعدان دلیل سعادت باشد و هر کجا نحسی یا نحس بر این دلیل آفت است
اگر قمر تحت الارض بود و منحوس باشد بزحل و زحل بطی السیر بود دلیل کند
بر بلا و موج و بادهای مخالف و تباهی و نظر سعدان سود ندارد گفته اند و اگر نظر

از نحس باشد و زحل بطی السیر بود بارها و کرتها همه بدیها آید از نزند و اگر زحل رجوع باشد
و بطی بود اسیر بود و سلامت باشد پس از بیم و فزع و اگر درین حال زحل با عطارد
مقارن باشد تباهی و شدت عظیم تر باشد و اگر سعدان بزحل ناظر باشند از
رات زحل از جانب قریب از ان نحس کمتر کنند و اگر برج تحت الارض باشد و قمر در
متصل بود دلیل کند بر شدت و بلا و موج و باد و جنگ و عداوت میان اهل کشتی
و بهتر آنگاه بود صعب عطارد نیز یار بود و اگر از نحسان آنکه با قمر و یا با شمس
بود دلیل تباهی و بیم هلاک باشد خاصه از نظر تربیع یا مقابله و اگر مشتری نیز با
باشد و قمر با مشتری بود دلیل سلامت بود و اگر زهره نیز ناظر باشد
بهتر و نیکوتر و اگر قمر فوق الارض بود و مسعود باشد از سعدان دلیل
سلامت بود و اگر با این همه زهره تحت الشعاع باشد هم سلامت بود
زحل دلیل کرسنگی و تشنگی و غرقه شدن است مریخ دلیل کارزار و جنگ
و صاعقه و سوختن و زندان و از جایگاه برون آید و ارتفاع [illegible] یا بادی
حکم کن و اگر قمر نحس متصل شود بتربیع و آن نحس راجع بود کشتی از نیمه راه
بازگردد و بنگر که قمر در کدام شکل است از ان روی بود بازگشتن کوکب راجع
دلیل بازگشتن باشد اگر سعد بود و سلامت بود و اگر نحس باشد [illegible]
بود سریع السیر دلیل زود رسیدن کشتی باشد و بطی السیر دلیل دیر رسیدن
بود و هر وقت که دلیل با نحس است مستولی باشد دلیل هلاک کشتی است بسبب آن و چون
سعدان ناظر باشند از ان هلاک برهند باندازه قوت کوکب و اگر نحس
شعاع افکنده تباهی و هلاکت سخت باشد اگر اتصال مودت باشد بهتر

از اتصال تربیع و مقابله و اگر قمر در استقبال بود و نحسان بوی ناظر باشند عطارد با یکی از
نحسان بود دلیل کند بر هلاکت و اگر نحسان هر دو قمر یا بطالع ناظر باشند و این هر دو
برج ذو جسدین باشد یا از ده یکی بود اهل ان کشتی بکشتی دیگر تحویل کنند بخصوص
طالع و طبیعت برج قمر و جهد شمر باندازه جوهر و طبایع باشند بارها کشتی و اگر سهم
السعاده ساقط بود در دوازدهم یا ششم دلیل بیم و ترس و زیانها و اگر دلیل
یا صاحب طالع راجع باشد هم باشد که کشتی از نیمه باز گردد والله اعلم

فصل ۹ در دانستن احکام خداوند طالع در دوازده خانه در خانه اول

اگر خداوند طالع در طالع باشد چون مرد باشد
در شهر خویش باشد یا خانه خویش و اگر مستولی بر ان برج متصل باشد مردم بوی
حاجت مند باشند و [illegible] و اگر کوکبی متصل است بوی در شرف باشد
ملوک بوی حاجت مند باشند و اگر در خانه باشد اهل بیت حاجت مند باشند همچنین
مثلثه فروتر از خانه و حد فروتر از مثلثه و وجه فروتر از حد باشد هم برین قیاس بکن
و اگر کوکب در هبوط بود مردم مقهور و مدبر و دست تنگ بود و بینوا اگر دلیل
طالع کوکب علوی بود و اگر سفلی باشد وی هم مردم بود بدان قدر اتصال بود
یا نظر و همچنین حکم کن از نظر کواکب بطالع و اگر خداوند طالع در شرف خود بود همچون
مردی بود مشهور و معروف و اگر در مثلثه باشد معروف وی در شهر یا در محلت
یا در جماعت خویش باشد و اگر در حد خود بود در حوالی و جایگاه خود بود معروف و اگر
در وجه باشد معروف باندک جایگاه باشد و اگر خداوند طالع در هبوط
خویش باشد یا در وبال و اندر [illegible] بود همچون مردی بود معروف در کارهای زشت
و ناشایست و اگر زایل باشد مجهول و بدبخت بود و اگر کوکب بر وی شعاع افکند

وازجاست بیان کوکب وازسعادت ونحوست الکوکب حکم بر خداوند طالع الجمله اکنون ویا کن
واگر خداوند طالع با هبوط یا وبال درخانه نهم یا سیم باشد وصاحب طالع درو بود
این سایل یا مولود بند مذهب ودین ناقص بود ومتهم باشد ودر سفر او در اسفار بهانها پیش
اید وبتجارت رسد هر چه بدین خانه منسوب است سایل یا مولود را ازان حذر باید کردن
ودور بودن تا تجارت بیازرد وهمچنین هر دوازده خانه را الکوکب هر کوکب که در هبوط افتاده بود
طالع باشد الکوکب بحقیقت دشمن خداوند طالع بود وبا خداوند طالع دشمن وی
باشد واگر کوکب در شرف خداوند طالع باشد الکوکب دولت خداوند طالع
بود وازنیکی وصلح دارد ویاری دولت دهد واگر خداوند طالع برو نظر کند ازان
طمع وامید بر اید واگر خداوند طالع در هبوط باشد یا در وبال یا زایل یا ساقط یا راجع
یا منحوس بعد دولت سایل دران کشتی باشد ووی نیازمند ان باشد ونقصان
بخت وذلیل بود ودیگر دکارها سکه نهیده نکرده وبد حق باشد واگر خداوند طالع
در شرف کوکب بود والکوکب در هبوط خداوند طالع باشد این سایل دوست
انکس باشد وانکس دشمن سایل باشد وبوده سایل نیازمند انکس باشد واگر
خداوند طالع در هبوط کوکب باشد والکوکب در شرف خداوند طالع انکس دوست
سایل باشد وبوی نیازمند بود وسایل دشمن وی باشد بر این قیاس همه
کواکب وجاها حکم کن ونظر سعدان ونحسان [illegible] احکام معلوم شود واگر خداوند
طالع در طالع باشد مولود یا سایل کریم طبع وخوش خوی ونیکوکار بود وسازنده
با مردم وشده رست باشد وبا عجب بود وذلیل کند هر که اندوه وغم وفکرت
وقوت حال وتن ورای وصواب ستوده بود واگر خداوند طالع متصل بود بکوکبی

اندر وسط السما باشد یا صاحب وسط السما با شمس بود مولود را یا سایل را نزدیک
سلطان عز وجاه بود واگر مقبول بود دولت وبزرگی یابد وکارش قوت گیرد واگر
اتصال خداوند طالع را باشد بطلب وحرص سایل باشد اینک تعلیم واگر اتصال
الکوکب را بود که تعلیم سلطان وبیرا الطلب کند وبجوید وکار دیب زند واگر نظر بطلب
باشد یس بود یا سازی بود واگر نظر تربیع ومقابله باشد بدشوار رسد وتلخ بود
ان کارها واگر خداوند طالع از طالع بکوکب سادس بپیوندد بود والکوکب در ربیع آتشی
باشد مولود را یا سایل را به تیر جراحت رسد واگر در ربیع خاکی بود بیمار [illegible]
واگر در ربیع بادی باشد بیماری پا وقولنج وصرع بود واگر در ربیع ابی باشد ازان
رنیش بچاره نباشد چون گرد ودمل وانچه بدین ماند واگر با این همه خداوند
هشتم ناظر بود خاصه بنظر عداوت هم دران علت بمیرد واگر سعود ناظر باشد
ان فرو بخبت راند شکیبد ب اگر خداوند طالع در دوم باشد سایل یا مولود
مال خویش را تباه کننده بود واگر خداوند دوم بخداوند طالع بنظر دوستی نگرد
یا فقش مال بآسانی بود واگر بتربیع ومقابله باشد این مال بسختی
بر اید واگر اتصال خداوند طالع را بود مال بسختی یابد واگر اتصال صاحب
دوم را باشد صاحب طالع معاش وکسب بر وی آسان بود وروزی بروی
فراخ باشد واگر صاحب طالع از صاحب دوم ساقط باشد معاش بروی
دشوار بود وکسب بر وی تنگ باشد واگر نظر بود ومقبول باشد کوکب ومعاش
بر وی فراخ بود واگر خالی باشد از نظر سایل با مال مفیده باشد وباد دست
بود مکره درین جای مقبول بود ومسعوده خواسته گرد آورد واگر صاحب طالع

درین برج یا صاحب خانه مال یا صاحب سهم مال با مشتری یا سهم السعاده مسعود بود
خداوند مال بسیار بود و مالش از ان روی باید طلب کردن و سعدان دران جای
و دران برج باشد یا بعضی از سعدان و صاحب طالع بوی مسعود بود و اگر اتصال
نبود و دران جای مقبول نه دلیل کند بر کمی منفعت و بسیار رسیدن رنج و تعب از
یاران و اندوه و ترس از جای جای و از رای برادران صاحب طالع در سیم
دلیل کند بر حلیمی و تواضع و حاجت مندی و پارسائی و منفعت او از برادران و از خویشان
و با اهل خیر صحبت نمودن و سفر نزدیک و تحویل بسیار اگر خداوند سیم مسعود
بود از برادران و خویشان روزی مند بود و اگر منحوس بود بر روی ایشان و از
ایشان غم رسد و اگر مریخ مسعود بود از برادران و خویشان خورد و بهره بیند
بود و اگر صاحب طالع بنظر سعدان بود مولود حلیم و با شرم و عاقل بود و اگر نظر
عطارد یا مشتری باشد خداوند علم و سخن و تاویل بود و اگر عطارد و مریخ با بینند
یا صاحب طالع نحسان نظر دارد و سایل یا مولود بی شرم و بی خیر و بد و [illegible]
و بی کار بود و همچنین اگر درین مواضع نامقبول بود ٭ صاحب طالع در چهارم
مولود از پدر ترسنده و شکوهنده و زننده کارها بر خانه پدر کننده بود و اگر
درین جای مقبول بود از پدر میراثها و نیکوئیها بیند و اگر نامقبول بود از
سلطان سختی یابد و پیوسته غمگین بود به سبب تنگ دل و علت و اندیشهها
و پشیمانی از هر چیزی و گران آمدن سخن هر کسی و از اهل بیت و برادران رسد
و بیرون از قبل مال و معاش و کسب دشوار آید و نا پسندیده آمدن کارها و اگر صاحب
طالع با آفتاب یا صاحب این خانه مسعود بود یا مقبول اندر جنگ [illegible]

بسیار

بسیار بیند و خداوند آب در زمین و ضیاع و سرای گردد و دیگر هر بزرگان بوی یار گردد
و آبادان شود و عمارت کننده بود و اگر درین برج شرف بود خداوند دولت بسیار
در دنیا [illegible] و دهقانی و بازرگانی و تمام کارها نیکو بود و اگر با آفتاب تربیع و مقابله ناظر
بود یا با او بود از سلطان و مهتران او را غم و محنت رسد و مکروه آید و او را از خواسته
نگاه داشتن از هیبت آنکه این خانه خصومت سلطان است ٭ خداوند طالع
در پنجم دلیل کننده بر زنان و فرزند اعتماد کند و دوستان و رنج بر [illegible] تجارتها
دوست دارنده لهو و طرب کرده و صاحب طبع شود و از هر دو با امید عطا و هدیه
چشم دارد و بفرزند چشم روشن بود و دوستان بسیار رسد بود و اگر مقبول بود و اگر
نبود از بن [illegible] خشم و رنج و تعب و خشش آید و از خوردن شراب بیماری رسد
و حال فرزندان ضعیف بود و دیگر امید دارد از فرزندان و دوستان نیابد و رنج
و بی ایشان بیشتر بود و چشم ایشان بوی روشن بود و اگر مقبول و مسعود بود
رنج ضایع شود و دیگر یابد و رشد و بیند از بن کرده و اگر از این خانه بهره
ناظر باشد مولود کم غم و خداوند لهو و طرب و خداوند نشاط و سماع و نشاط
بود و نیز باشد که بر زنی عاشق شود و بزنان دل بسته دارد و اگر مریخ ناظر بود
از دوستان یا فرزندان رنج و محنت یابد و هر رنجی که برد ضایع شود و با منید
نرسد و اگر ناظر عطارد و مشتری بود از بزرگان روزی رسد یا از علما
و حکما و خداوند امانت بود و حق و راستی دوست دارد و اگر ناظر زحل بود
خداوند اندیشه بسیار بود و از خداوند ضیاع بهره مند بود و اگر ناظر آفتاب
بود و مقبول بود از سلطان و مهتران نیکوئی ها یابد و منعوتی بیند و صحبت ایشان [illegible]

ب زودش د خداوند طالع در هشتم مولود بدبخت بود و کارهای که کند کار بندگان
بود و بیمار رنجک بود و از جای خود بغربت افتد و زندگانی بغربت گذراند و هم
و گزیده باشد از طعام و شراب و از عضوهای تن چون خشم و اگر در هبوط
یا در وبال بود یا بد حال بود یا بیخ و سنج او بیمار بود و اگر در مقام اول بود یا سر
یا سر جوزهر از بلندی بیفتد و اگر خداوند طالع صاحب هشتم را ببیند در آن بمیرد
و اگر این برج بر صورت آدمی بود از دشمنان و دزدان نکبت بیند
و اگر بر صورت چهارپایان بود از چهارپایان آفت رسد و اگر آبی بود
از آب و از هوای و بیم رسد و اگر آتشی بود از آتش رنجت و خطر بیند و اگر
خداوند هشتم بحسب طالع ناظر بود و مریخ تیر رسد بمیرد د خداوند طالع در نهم
منحوس بود مولود را خصومت بسیار افتد و در سخن متابع نجات و نقصان در دنیا
بود و با سپهبدکیها و رنجها رسدش از آن طبقه و مزاح و کفار و رشت زاید
کردن و هم خصومت بود و سایل با مولود بدست زنان و نیز از خصم مقهور
و زیردست باشد و باشد که بغربت افتد و محنت و غم بسیار بیند و از
قبل غربت چاره نبود و اگر سعد بود یا مقبول نیکی و شادی بیند از زنان
و هم زنان و نقصان و غربت بر دست خویش کند و اگر زهره ناظر بود از
زنان شادی بیند و اگر مشتری و عطارد ناظر بود از هم زنان نیکویی بیند
و اگر آفتاب ناظر بود از سلاطین و لشکران نیکویی بیند و از مردم راحت
راحت یابد اگر زحل و مریخ ناظر بود یا مقبول خصم بر دست او ان بود
و از راه سلامت یابد ی خداوند طالع در دهم مولود را جاهی بسیار

رسد

رسد و ضعیف دل و ضعیف رای بود و از مرگ و میراث متفکر بود و اگر وارد و طعام
بیکتر خوره کند بیند و ترسنده باشد و از کار او فرت بسیار یاد آورد و اگر مقبول
بود یا مسعود از مال زنان و نصب زنان و نقصان و از مال عزمار و زیر بود و منفعت بیند
تا آخر عمرش حال نیک بود و اگر مقبول منحوس بود دست و خطر جان و رسیدن آفت
و نکبت و کم کنند رسد و اندیشها و وسواس و مرض بیکبار روغن کی و هم و ترس از کار
زندگانی بود و اگر زحل منحوس بود بیمارهای پیش رسد و دور از و بیرجای بیفتد و رسیدن
کردند از دارو خوردن و خون بیرون رفتن و تب کاهش و طبیعت دل و دلتنگی و تاریکی
و اگر مریخ منحوس باشد گزندش رسد نکبت بیند از زخم و ضربه از آهن و چوب
و از حل و ابر و شتاب و از چه بدین مانند ط خداوند طالع در نهم دلیل کند بر آنکه مولود
با سایل سفرهای بسیار کند و نیت کارهای خیر چون حج و غزو و زیارت نیکان و صحبت
مردم دین و امور طاعت و شنیدن علمها و زندگانی در مقام او جز بدان زمین بود که زاده
باشد و اگر در این خانه نیکو حال بود از سفرها در زمین بود و بغربت زندگانی
بر خوبی گذارد و اگر مقبول بود از اهل الولایت قدر و منزلت و شرف بودش
و اگر برج منقلب بود از سفر بین بود از آنجا باز آمدن بودش و اگر برج ثابت بود در آن
دیر ماند یا خود متوطن شود و اگر مشتری و عطارد مقبول بود یا مسعود خداوند نبود
و در علم سخن گوید و علم احکام و اگر آفتاب با صاحب وسط السما با او بود در برج
از سلطان و لشکران غم و محنت رسدش اگر زهره و مشتری مسعود بود حج کند و بر
و بر تن خود نهند و اگر زهره و مریخ مسعود بود و غزو کند ی چون خداوند طالع در
الـ بود سایل با مولود بدرگاه سلطان معروف شود و کار سلطان کند و نیکو

خلقت و نیکو چهره و محبوب بدیدار بود خاصه اگر با آفتاب مقبول بود معروف و مشهور شود
و زیادة قدر و جاه و منزلت و حرمت و قضاء حاجات از مردم بلطف یابد و اگر مریخ
مقبول بود هر مردم از وی چیره دستی رسد و اگر زحل را بیند کشنده مردم بود و خونخوار
و خونخوار ستیزه خاصه اگر این برج بر صورت مردم بود و اگر بر صورت چهارپای بود
هلاک کننده ستوران یا قصاب بود و اگر بر زحل مقبول بود مولود را بجور و عذاب دهند
کار دشوار بود و اگر این برج آتشی بود کار آتش کند چون آهنگری و زرگری
و ستم بالای و جبار زن انچه با آتش باز گردد از چیزها و اگر برج خاکی بود بکار خاک کند چون
گل آمیزی و فلاحت و بنائی و سفالگری و اگر برج بادی بود عطاری و چون آنچه گیرد و بیاع
و آنچه بدین ماند و اگر آبی باشد کار آب کند چون ملاحی و کشتی و کاریزی و آنچه بدین ماند
و اگر مشتری و عطارد مقبول بود خداوند صنعت و حرفت های نیکو بود و نیکی از و حاصل
نگردد خداوند طالع در یازدهم دلیل کند بر آنکه سایل یا مولود خوش خوی و نیکو
طبع باشد و دوستان او بسیار و فرزندان او اندک باشد و غم و اندیشه کم خورد
و روزگار بعز و دولت گذراند و صحبتش با اعیان شهر و بزرگان و اشراف بود
و در راه ایشان نوازش و مدارا یابند و امانت و بانکه یابد و با مردم نیک داد و ستد کند
بود و اگر مقبول بود دوستانش بسیار باشند و منفعت ها یابد و در راستی دوست دارد
و مردم از او نباید و اگر مشتری و عطارد مقبول بود از تجارت بهره مند بود و دولت
تجار باشد و اگر بر زهره مقبول بود زنان را دوست دارد و بکار زنان حریص
باشد و دل بعشق ایشان بسته دارد و اگر بر مریخ مقبول بود و صاحب ناظر و از سعدان
دور باشد مولود یا سایل از بسیار دزدان ترسیده شود و خداوند دزدها بود و

هراو دشوار باشد و فرزندان و دوستان و فرزندان کم باشد و دیرا هر مردم محبت بسیار
افتد خداوند طالع در دوازدهم بود مولود یا سایل در زندگانی بدبخت بود و دشمنان او
بسیار بود و اگر کوکب منحوس بود در وتد باشد و جای او از طالع نیک بود و مقبول باشد
بر دشمنان ظفر یابد و دشمن نیز از خویشتن باز دارد و اگر هر این باشد مزاج تر میانه
باشد از طعام و شراب بافراط حذر کند و از تعب و مشقت جهد را نگاه دارد تا علت ضعیف
حاصل شود و از جدل و خصومت پرهیز با هیچ کس تا هر چه که پنجاه و نیکوتر او خوی بود
باید کردن با سلامت باشد زیرا که دشمن و حسود او بسیار باشد و دلیل ایشان بسیار
خاصه که با خداوند اینجا نه صاحب طالع را منحوس کند اگر مقبول بود از کار دشمن ایمن بود و نیکی
سلامت هر چه نیز همچنین بود چون صاحب این خانه با مراقبه و او از و ستم قطع بود بر اگر
بر زحل فاسد بود از بند و زندان و تاوان و دام ایمن بود و اگر مشتری و عطارد منحوس بود از
زنان و خادمان و سلطانان ایمن بود و اگر با آفتاب منحوس بود از ملوک و اشراف حذر باید
کردن و اگر فاسد کننده مشتری او بود مولود یا سایل بعفت و نکبت نزدیک بود فاما
صاحب ایمن بود هر دو بحیث الحکم طالع و احکام صاحب طالع در دوازده خانه
تمام شرح گفتم با دو از دوازده خانه دیگر را بدین قیاس حکم کن فصل دهم در معرفت احکام ...
این فصل اصل است ... در حصه اعتبارات جزوی بدرکار است صاحب اختیار مردم
بس واجب است که اعتبار ببر وجه کنی چنان باید که طالع را و صاحب طالع را از نحسان
پاک کنی و او با طالع را از سعد و حسب و نحس دور داری و همچنین صاحب حاجت
و موضع حاجت را از رجوع و احتراق و مقصور التحسین پاک داری و جان کنی که سعدان
طالع و صاحب حاجت و موضع حاجت نگرنده بود و صاحب سهم السعاده را قوی کنی

دا ناظر دارند بیلان و مر برجهای مستقیم الطلوع کن و دلیل در کارهای درنگی ستارگان روز درنگ اورا
و در کارهای بی‌درنگ ستارگان نشیب کن نگاه دار و قبول و نگاه فات و صعود و سلا و صدر کن
لزاینجه صاحب سرشتم در طالع بود حالیه ما جرا در طالع نهاد درست و نیز صدر کن تا آفتاب در طالع
نبود و دلیل را و نیز بپرهیز را از کاه و کسوف دار جوزهر و احتراق نگاه دارد و چنان باید
نگاه کن وقت و روز و زمان و موافق باشد قصد کردن چیزها را بچهار فصل سال بچهار فصل
ماه و چهار فصل روز نگاه دار این اختیارات با موافقت ایشان باشد مگر و صدر
کن از رگ زدن و دارو خوردن و ایندر کارها و معروف و نیز شرح کنیم چیزها به را العلوم
بموضع خود ان شاء الله تعالی و نیز بدان که اندر تابستان گرم و یا اندر زمستان
سرد بغایت دارو خوردن و رگ زدن نشاید البته مگر به وقت ضرورت
کنند و مثل کمک مران کار راه مکن بار دیگر باشد اگر نشاید که کنند و نیز اینز
لازم اند ایکی [illegible] روز کار بد و ان الروز کار باشد تباه شود کارها [illegible]
مضطرب شود احوال ایشان و ان از گوشه‌های کار باشد و صدر کن اندر وقت
کسوف ماه کار [illegible] و دران گاه نیز ماه اندر محاق باشد هیچ کار نیکو مگر
دفین را یا که ریختن با کارهای پنهانی را و چون ماه نیز با آفتاب یا با زحل و ذنب
بهم باشد نیز نشاید بهیچ کار و ار دیگر ماه با استقبال باشد هیچ کار را [illegible] ذنب
مگر خصومت که هر که او خصم خوردتر و فرودتر باشد قوت او را باشد صورت
او نیز بتر باشد و صدر کن از روزها که تغیر گاه اند رعایا چون قحط و وبا
و مرها و اضطرابها در صده گیر بابسته [illegible] نیز فرقتی خواهی و زیادت کردی
جنگ و بیر و بردن و مثل اندر اول سال و اول ماه و اول روز کن و آنچه را خواهی که

و تباه

و تباه کند و عقص آن کن اندر آخر سال یا آخر ماه یا آخر آب یا آخر روز که تا درست شود و صدر کن
از اسنه ابکاهای اندر هر ده هم روز از ماه عرب و چهار دهم و هفتم و هشت و ناهم و همچنین اندر
هفته روزی موافق باشد و روزی ناموافق همه یاد کنیم ان شاء الله تعالی **فصل اول اندر رسیتن**
عمران ادردن رسم اختیارات و اصول وی این فصل دیگر است اندر معنی اختیار و موداد
این اختیارات از قول ابو معشر بلخی رحمة الله تعالی باشد مر دیگر با چهار ادا بدا
هر چیزی که آغاز کرده اند از کارها [illegible] پرسش [illegible] اول اینست که آن کار [illegible]
باید را بیوماننده [illegible] دیگر باره کرده شود دوم آن کار که کرده اید و باید تا باشد دیگر
باره آغاز بنا کردن مانند [illegible] سیم کاری که آغاز کرده اید و تباه شود و بار دیگر تازه مانند
در [illegible] کرده شود چهارم دیگر باره کرده شود پس از ان که تباه شده باشد و پنجم
اگر کرده اید اندر ایام چند کرت [illegible] از اندازه و ششم آنکه زوال شود و باز هر
روزی دیگر باره کرده اید اما وجه اول پرسش باب است باب اول اینست که بدانی
که اوتاد فلک [illegible] برجهای ثابت دلیل کند بر چیزهای خاص [illegible] بماند و ثابت باشد
و مایل الاوتاد و برجهای ذو جسدین دلیل کند بر چیزی که کرده شود و باز دیگر باره
بنا کردن و ساقط الاوتاد و برجهای منقلب دلیل کند بر کاری که زود تباه شود
و اگر خواهی که کاری آغاز کنی و همچنان باز دیگر باره بنا کردن و ساقط الاوتاد و
و برجهای منقلب دلیل کند بر کاری که زود تباه شود و اگر خواهی که کاری آغاز کنی
و همچنان باز دیگر باره بنا کردن صاحب طالع و قمر را و اگر کوکب را بر طبیعت
آن کار است که خواهی کردن بعضی از نیز دلیلان اندر برج ثابت کن و اندر
وتد و بعضی را اندر مایل وتد یا اندر برج ذو جسدین و باید که تا آن و خداوند

برجهاشان بایشان ناظر کن تا چنان باشد که تو خواهی باب دوم بنگر طالع و صاحب
طالع و قمر را اگر اندر طالع حظی دارد اندر برجهای ثابت مکن و نه اندر وتد چنانچه
منصرف باشد این دلیلان یکی یا بیشتر از کوکبی که اندر برج ثابت باشد و متصل
بکوکبی اندر مایل وتد باشد اندر برج ذوجسدین و خداوند طالع را ایدر همچنین کن
دو دلیلان را مسعود کن و باب سیم ان بود که صاحب طالع از کوکبی منصرف شود و باز
قمر بدان کوکب متصل شود یا قمر از کوکبی منصرف شود و صاحب طالع بدان کوکب
متصل شود یا قمر از کوکبی منصرف شود و صاحب طالع بدان کوکب متصل شود
و قمر و صاحب طالع و ان کوکب بعض اندر وتد باشد اندر برج ثابت و بعض اندر
مایل وتد اندر برج ذوجسدین و باب ۴ انست که صاحب طالع یا قمر اندر برج
ثابت بود و اندر وتد و متصل شوند بکوکبی که اندر مایل وتد باشد و باب پنجم
انست که قمر یا صاحب طالع از کوکبی منصرف شوند و ایشان اندر خانه ان کوکب
باشند یا در شرف یا در حد یا در مثلثه ان کوکب باشند و از ان برج تحویل
کنند و ببرج دیگر ایند و این برج دیگر نیز خانه یا شرف یا حد یا مثلثه یا وجه
ان کوکب باشد که ازو منصرف شوند یا تحویل کنند از ان برج اول بطالع ثانی
و صاحب طالع را یا قمر را اندر روی مراغه باشد و باب ۶ انست که ان کوکب
و بر طبیعت صاحب حاجت است چنانکه افتاب دلیل ملوک و زهره دلیل
زنان و همچنین دیگر کواکب یا قمر یا خداوند طالع اندر دو برج باشد که ان هر دو
برج متفقة الطالع یا متفقة القوه یا متفقة الطریقه باشد یا هر یکی اندر حظوظ
یکدیگر باشد چون اینجا باشد یا دیگر دوم ازین شش باب هر کاری که کرده
شود

شود دیگر باره باز باید کردن مانند رجعت دوم و در هر کاری که کرده شود ثابت باید
و هر کسی دیگر باره بنا باید کردن و این فصل بر پنج باب است باب اول انست که
صاحب طالع و قمر و ان کوکب که دلیل حاجت است اندر برجهای ثابت باشند اندر
اوتاد و مسعود باشند و هیچ کوکبی متصل نشوند که اندر مایل وتد باشد یا ببرج ذوجسدین
باب ۲ انست که دلیلان منصرف باشند از کوکبی که اندر برج ثابت باشد و مسعود
باشد و خفیف السیر کرده و اندر اخر برج نباشد و باب سیم انست که دلیلان
اندر طالعهای یکدیگر باشند و یکدیگر ناظر نباشند و باب ۴ انست که دلیلان
اندر اوتاد باشند و باب پنجم بنگر اگر ان کار که میخواهی کردن و خواهی که دیگر
بنا باید کردن اگر از جنس بیع و شری باشد یا معاملت کسی چنان کن که قمر
یا صاحب طالع از صاحب هفتم منصرف باشد و اندر وتد بود و مسعود باید و چنان
باید که قمر بعد از ان خفیف السیر باشد و قمر را و صاحب طالع را ابر طبع صاحب
طالع مکن البته و نه بر طبیعت عطارد و نباید نیز در برج مستوی الطالع باشند
یا متفق القوه یا متفق الطریقه و اگر از جنس سرای و ضیعت و بنا باشد
قمر را یا صاحب طالع را از صاحب رابع منصرف کن و نباید که زحل یا صاحب رابع
اندر رابع ان برجها باشد که اکنون یاد کردیم و اگر از جنس نامه و کتاب و صاحب
باشد یا از نوع بیع و شری قمر را یا صاحب طالع را منصرف کن و صاحب [illegible] را
و مریخ نباید که اندر رابع صاحب طالع و قمر که و اگر از جنس خبرها و رسولان
باشد دلیلان را از صاحب نهم و صاحب ثالث و صاحب خامس و از صاحب
مثلثه برج سیم منصرف کن و اگر از جنس سلطان یا عقد لوا باشد و جز ان

تا دیگر باره بنباشد دلیلان را از صاحب وبال اسد واز اصحاب منصرف کن واگر از جنس
شروع بار از زینت ولباس دراینجه بدین مانند دلیلان را از زهره واز صاحب ابع دارنده
صاحب بارو هم منصرف کن اگر از جنس وقاحت وقضا وعدالت ومال باشد دلیلان را
از صاحب وبال اسد واز مشتری منصرف کن واگر جنس خصومت وحرب وقتال ودرد
باشد دلیلان را از مریخ واز صاحب واز وهم واز صاحب هفتم منصرف کن چون
منصرف کردی بنا به دلیلان طالع با دلیلان حاجت اندر برجها متفقة الطلوع
یا متفقة القوه یا متفقة الطبیعه باشد یا اندر خطوطهای دلیلان حاجت چون این
چنین کردی این کار که کرده شد دیگر باره هرگز دیگر باره کرده نشود وهمچنان باب دار
بمانده وجه سیم چیز گم کرده شود وخواهی که تباه شود و هرگز باز نیابد سر کن واین بر پنج
باب است باب اول آنست که دلیلان طالع را یعنی صاحب طالع وقمر را اندر برج
منقلب کنی خالی السیر ومنحرف از خانه باب دوم آنست که دلیلان را منصرف
کنی یعنی در اینجه خط افتاده است از خانه ساقط اندر برج منقلب ومتصل کنی بنحسان
ساقط اندر برج منقلب باب سیم آنست که دلیلان منصرف باشد از کوکب بدحال
برجعت یا احتراق ومتصل باشد بکوکب بدحال راجع یا محترق باب چهارم آنست که دلیلان
اندر وتد باشد یا مایل وتد ومتصل باشد بکوکب ساقط والکوکب که اندر وتد منحوس نشد
باب پنجم آنست که دلیلان اندر مراتبه خویش باشند وباز برجهای بعضی
وبال یا هبوط اندر روند این همه که یاد کردم دلیل تباهی حاجت کنند وچیزها کم
اندر چیز تباه شده باشد وخواهی که دیگر باز نیابد واین وجه نیز پنج باب است
باب اول آنست که دلیلان منصرف باشد از کوکب ساقط اندر برج منقلب

ومتصل

ومتصل شوند بکواکبی که اندر اوتاد یا مایل الاوتاد باشد اندر برج ثابته وباب دوم آنست
که دلیلان منصرف باشد از کواکب نحس ساقط ومتصل شوند بکواکب که اندر برج ثابته باشد
اندر وتد یا مایل الوتد باب سیم آنست که دلیلان منصرف باشند از کواکب نحس ساقط
ومتصل شوند بکواکب که اندر برج ثابته باشد اندر وتد یا مایل الوتد باب سیم آنست
که دلیلان از کواکب راجع ومحترق منصرف باشند ومتصل باشد بکواکب که اندر اوتاد
یا مایل الاوتاد باشند باب چهارم آنست که از کواکب که دلیلان باشند متصل
ساقط بوند وباز اندر اوتاد روند باب پنجم آنست که اندر هبوط باشند یا وبال
وباز اندر شرف یا اندر حظوظ خویش روند وهرکه دلیل کند بر تباهی کاری وبعد از آن
باز سر به آید صلاح باز آید وجه پنجم آنست که کرده آید اندر روزگار چند کرت
چون غسل وگرمابه رفتن وشانه کردن سر زنان واین بر سه باب است
باب اول آنست که قمر اندر برج ذوجسدین باشد باب ۲ آنست که طالع
یا صاحب طالع اندر برج ذوجسدین باشد باب سیم آنست که دلیلان اندر برج
ذوجسدین باشد یا اندر مایل الاوتاد باشد ومسعود بوند وجه ششم اندر چیزی که خواهی که کنند
اندر یک روز چند کرت دیگر باره باز باید کردن چون بدل کردن جامه ومانند این
واین بر دو باب است باب اول آنست که قمر اندر برج منقلب بود باب دوم آنست
که طالع وصاحب طالع اندر برج منقلب باشد باب سیم آنست که دلیل کواکب سعد
باشد واندر برج منقلب باشد باب چهارم آنست که دلیلان اندر سیم یا نهم
باشد واگر خواهی که کاری بکنی وآن کار بر پای دار باشد وتباه نشود ودیگر باره
بنا باید کردن بنگر بقمر اگر وی را اندر طالع شهادت بود یا اندر وزارت خویش

چنان باید که مقبول بود اندر برج ثابت خالی السیر بود و یا منصرف بود از کوکب
اگر اندر آخر برج باشد و خالی السیر بود چون برج دیگر تحویل کند و متصل شود
بکوکبی و آن کوکب را اندر قمر یا در طالع شهادت باشد بیش ضرر نیست و صبر و درنگ
در ساختن این کار را و دیگر باره بباید کردن و اگر تحویل کند و با هیچ کوکبی اتصال
نکند باک نباشد اندر برج چون اتصال نبود و تا اگر شهادت صاحب طالع
قوی تر باشد چنان کن که از قمر یا [illegible] و حذر کن از آنکه صاحب طالع از کوکبی
منصرف شود و قمر باز بدان کوکب متصل شود و یا قمر منصرف شود و صاحب طالع
بدان کوکب متصل شود و همچنانکه اول شرح کردم [illegible] کن اختیارات را
ازین بابها قیاس گیرند الی **در اختیارات اختیار فروختن** اگر خواهی که چیزی را ارزان
بخری چنان کن که ماه از استقبال گذشته باشد و از عقده [illegible]
ماه را ناقص السیر و ناقص النور و اندر برجها ناقص یعنی برجهای معوج الطلوع
کن و ماه را اندر ربع مونث کن و خداوند وسط السماء را پاکیزه کن از نحسها و عطارد
همچنین زیر [illegible] عطارد دلیل آن چیزهاست و صاحب وسط السماء دلیل قیمت است
و چنان باید که ماه با عطارد باشد و منحوس نباشد و عطارد تحت الشعاع نباشد که
بود چون این چنین کنی که گفتم هر چه بخری ارزان خریده شود و با [illegible]
اختیار چیز فروختن اگر خواهی که چیزی فروشی و بسود فروخته آید چنان باید
که ماه اندر ربع دوم باشد از جرم [illegible] یعنی که از هفتم روز تا بجرم استقبال
و زاید النور و زاید السیر بود و اندر برجی زاید یعنی مستقیم الطلوع و چنان
باید که خداوند طالع و خداوند هفتم را پاک کن از نحسان و چنان باید که ماه با عطارد
باشد

باشد و عطارد مسعود بود و سریع السیر و متصل بسعدان تا هر چه فروشی بر افزون
فروخته شود **اختیار کشتی در نشستن یا جهاز** چنان باید که طالع زاید باشد و پاک از نحسان
با همه اوتاد و صاحب طالع مسعود و زاید و سریع السیر باشد و اندر وتد بود یا بوتد ناظر
بود خاصه بوتد چهارم که آن جای کشتی است و اگر زهره یا مشتری اندر وی باشد
بهتر بود و صاحب چهارم را مسعود کن و سعدان بوی ناظر و صاحب طالع خاصه زهره
و مشتری و اختران بود و طالع از برجهای آبی باشد یا از جنس زهره یا مشتری
بود چنان بود و چنان باید که ماه یا طالع [illegible] بود یا جوزا یا سرطان یا سنبله
یا میزان یا قوس یا آخر جدی یا حوت که نور را اندر حوت است و آخر جدی همچنین
و اختران باشد که آفتاب اندر مثلثه سعدان باشد و ماه زاید باشد و مریخ
با سعادات قطع کن **اختیار کشتی در آب افکندن** چنان باید که ماه با عطارد باشد و مسعود
بود و سعد اندر اوتاد باشد و سعدان با اوتاد و طالع و بقمر متصل باشد و چنان
باید که برجهای موافق باشد ماه را با طالع را و آن از اول حمل است تا آخر جوزا
و از هشت درجه سرطان تا آخر سرطان و اول میزان تا نوزده درجه و آخر [illegible]
و ماه اندر فوق الارض باید و اندر تحت الشعاع و اندر استقبال و با مریخ
با زحل یا ذنب سخت بد باشد اما ثور و سنبله و عقرب بد و لو این باب را میانه
تر است **اختیار نامه و رسول و پیک فرستادن** طالع و خداوندش و ماه را متصل عطارد کن
و مسعود و سعدان ناظر کن و طالع و برج ماه شکل عطارد کن و زاید النور
و سریع السیر باید و اندر برجهای مستقیم الطلوع تا نیک آید و نیست اختیارات
که برج طالع منسوب است و دیگران مقدمه اختیارات را فصل دوم را [illegible]

و باد و مار یب رفایدها باشد و از اسرار علم نجوم است فصل ۱۲ اندر احکام هفت
کوکب در طالع و راس و ذنب اکنون یاد کنیم احکام هفت کوکب اندر طالع و در راس و ذنب تا هر یکی
چه دلیل کنند از نیک و بد احکام زحل اندر طالع اگر زحل اندر طالع باشد و مسعود و مشرقی
باشد و اندر حظوظ خویش باشد دلیل کند بر تایید بخت بزرگ گردد و وعدها و غم
دولتها و دهقانی باشد و از زمینها نیک باشد و دلیل کند بر وکالت و درکردن
در کنند و منفعتها بسیار بود وی را و اگر این شهادتها که گفتیم نبود مگر اندکی دلیل
کند بر اندیشه‌های بد و کارهای بی‌سر شود و بر آمدن مرادها بگرانی و کارها مرد رنجه
بفرو افکندن و بلها رکردن هر کس مر او را و در از اندیشه‌ها و بیم اندر دل
دار و هر کار را اندیشیدن و ضعیف رای و کارها پیش بردن و خویشتن در درویش
بند داشتن و بیم از بیماری و بند و جادوی و غایب گشتن هوسها و اندیشه‌ها
و بیم بیماری سل و دق و دیوانگی و اریحه بدین ماند و بسته شدن کارها و کرانی
ابتدای کارها و تمام شدن به رنج و دشواری و عقوبتها کشیده و دور شدن از خانه
و از جای بجای رفتن و در غربت افتادن و غم و بیم بسیار رفتن زمانه و زیان داد و ستد
و از مردمان سیه‌چرده و هندوان و شتربانان و فرهنگان و دیلمان حذر
باید کردن و از بنده خریدن حذر باید کردن چه بمیرد یا بگریزد و از بیماری
و بیم بهتر شود و دیگر خارش خیزد بایست ورم و خون تا از این علتها رسته باشد
احکام مشتری اندر طالع مشتری اندر طالع باشد دلیل کند بر ایمنی و بزرگی و داشتن مردمان
او را و پیش رفتن اندر کارها و بر آمدن امیدها به آسانی و فراخ دستی و نیک
خوی و پیوستگی کردن با بزرگان و اندرز و صحبت با علما و فقها و وزرا

دامیختن با اهل خیر و اجابت دعاها و رغبت اندر دیانت و کسب پیشه کارها و خیر
کاری و نیکو کردن با خلق و خواهان نیکو دیدن و سلامتی حال و تن درست و یافتن
عز و جاه و قدر و منزلت و صلاحیت و امانت و دیانت و تدبیرهای صواب و سلامت
عیش و تن آسانی و بهتر شدن از بیماری و بزرگی جستن اندر میان مردمان و مال
جستن و حج و غزا کردن و علم آموختن و توبه کردن و مایه دادن مردمان او نیک
نامی و روا شدن حاجتها باشد و اگر مقبول نباشد آنچه گفتیم بخلاف این
بود اما از عالمان و قرایان کالا نگاه باید داشتن تا زیان نیفتد و حاجت
کم باید برداشتن و هر جا باید وفا نت کنند و در بازرگانی و بهروی دروغ گویند
و کاری پیش گیرد و بسر نتواند بردن و کردن انجام نبود احکام مریخ اندر طالع مریخ اندر
طالع بود دلیل کند بر غالب گشتن صفرا و تلخی و دلاوت نیکی و طلب کردن بزرگی
و سالاری و سرکشی و عیاری و امر و نهی راندن و تیز خشمی و شجاعت و کردن کاری
و ظفر یافتن بر دشمن و لیکن مال باید داشتن از دزدان یا از کم کردن و بیند ناپدید رفتن
و آزار کردن با مردمان و جنگ و دشنام و معصیت کشتن بر گناه و دروغ گفتن و اصناف ناداری
و هول پیش آمدن بناگاه و اندر آمیختن با اهل فساد و تباه کردن با خانه داران و کوشش
و اگر شهادت نباشد و مقبول نبود دلیل کند بر محبت و شدت و تهمتها و فتنه
و بود و سنگ و چوب و پا بستن و زخم و شناعت کردن با هر کس اندیشه از عتاب شده بود
و مشغله و دزدیده و کد خدائی و از جای بجای رفتن و سپاه و سرهنگان و در غربت و دغن
ریختن و دار و دادن احکام شمس اندر طالع شمس اندر طالع بود دلیل کند بر فزون شدن
و زنده شدن کارها و سیاست کردن بر هر کس و بزرگی و سروری جستن

بر هر کسی و اندر میان مردمان و برآمدن مرادها بقهر و جبر و دلیری و فزونی شدن اندر
خویشتن و آمیختن با ملوک و سلاطین و هیبه اکردن از خویشتن کارهای نه بجای
خویش بود و از هر کسی ناید شدن و دل آوردن و دلیری کردن و بار رسیدن از سلاطین
و افزونی عز و جاه و قدر و منزلت و تقرب با ملوک و زیادت حشمت و کبر و حشمت و مروت
و فراز آمدن تدبیرهای صواب و معونت کردن و انیت دکا کردن اندر کار هر کسی
اگر شهادت دارد و مقبول بود و اگر شهادت ندارد و مقبول نبود و منحوس باشد
سخت بد باشد و آفت بدید آید از سلطان و کارها بسته شود و دل مشغولیها بکنند
بدید آید **احکام زهره اندر طالع** زهره اندر طالع باشد دلیل کند بر شادی و فرح و
کارها و بازیها و مروت یافتن و رحمت یافتن از خصم و نیکویی پیش آمدن از سبب زنان
و اندیشهها و محال از دل بیرون رفتن و خوش طبع و کریم و خوش گشتن با مردمان و زیادت
مال و خواسته و هدیه کردن مال بجای نیکان و خویشتن آراستن بجامه و لباس و زینت
و طیب و دوست و زینت و خفتن هر کسی مراو را و صول عشق مایل کردد اگر مقبول
دست بد بود و اگر شهادت نبود و مقبول نبود و اندرین انجا میبود یا وبال باشد و زیان
پدید آرد از زنان و خادمان و از این طبقه **احکام عطارد اندر طالع** عطارد اندر طالع دلیل
کند بر فراخ دلی و شادی و فرح و برآمدن حاجت و پیش آمدن نیکوییها از طبقات
عطارد و تصرف عمال و متصرفان و اهل سلاطین و تدبیر آموختن فرهنگ و ادب
علم و حکمت و صحبت با خداوندان نغز و باریک و ادا کردن بکس و بدید آمدن
تیز کوشی و زیرکی و دلیری و رقت ادها و لطایف و علمهای باریک و حکایت کردن
و متکلم و فصاحت و بلاغت و خوش معیشت و فراخی روزی و فرخی حال اگر

مقبول باشد

مقبول باشد و اگر مقبول نبود یا اندر هبوط یا در وبال باشد بخلاف این باشد و ... باشد
از بهانه فرح و اندر بال غم و ذل و محنت باشد و دلیل کند بر خسیسی و فرو مایگی
و دروغ زنی و احتیال و زرق و تزویر و بیم و ترس از پادشاهان و از اهل دیوان
و ملامان و فرو مایگی کارها در باشد و بدین او بار آید و باشد و فروشنده **احکام قمر اندر**
طالع قمر اندر طالع باشد دلیل کند بر تدبیر و تحویل و تنقیل و سفرها و ملایمت اندیشه
و از کارهای کار گشتن و خبرها آمدن و پیغام رسیدن و بار خواستن از هر کسی
حاجتها دیگران گشتن اندر آنها از قوت بلغم و از تمام گشتن کارهای دیگر
اندر آمدن و از گروهی به گروهی و با گروهی دیگر پیوستن اگر در طالع شهادت دارد
خوب باشد و نیکویی یابد و هر کسی بحاجت مند شود و اگر مقبول نبود و منحوس
باشد و بنظر نحسان باشد آنهان ناخواسته آید و بدید آرد گلهها شود یا غم
کز دمن فزود آید و اگر مریخ منحوس باشد یا خانه درد آید و زیان کند خاصه که زحل
تحت الارض بود و بنظر مربع بود و اگر مسعود باشد و زاید النور و زاید العدد
بود ناظر سعدان بنگری تا از سعد کیست اگر مشتری باشد از علما و قضاة و وزرا
و قضاة نیکویی یابد و همچنین نگری از باقی کواکب همچنین دلیل سعادت و دولت باشد
چون مشرف با خانه خویش باشد و اگر محاق باشد یا منکسف بیم و ترس و زیان
و جنگ و جدل و خصومت و جرها ناخوش پدید آید **احکام راس اندر طالع** راس اندر
طالع دلیل کند بر تن درستی و تدبیرهای صواب و ریاست بر هر کسی و اجابت دعا
و جمعیت با اکابران و اشراف و گرایستن بزهد و تقوی و معونت از اکابران
و شادی و هر چه ارزو کنند جا به پدید آرد و شادی شود **احکام ذنب اندر طالع** ذنب اندر

طالع بود دلیل کند بر تباه کردن خواسته و غم و اندوه رسیدن و کشتن نیکوی و تیمار زنان
حسد و رزو به آن سبب او از کسی بگریزد یا درد مندی و نقصان کارها و از مردمان
فرومایه و سقط سخن بشنود و بیم بود که مرد دلیش گیر شود و مزاج تن بسودا میل کند
و اگر خداوند طالع منحوس شود علت خون بگیرد و ناسور پدید کند و آنچه بدین ماند
احکام سعدان اندر طالع اما بدان که چون سعدان اندر طالع باشند و مقبول باشند
دلیل کند بر سعادت و نیکوی و دولت و بزرگی و آنچه وعده کنند برسانند و اگر
مقبول نبود آنچه باشد باندیشه باندیشه دل یا بدیدار یا بشنیدن یا نگرت
بگذرد و آنچه امید دارد دشوارتر برآید و چون نحس اندر طالع باشد صاحب شهادت
بود یا مقبول بود با اثر از سعدی باشد و غیر مقبول بود و چون شهادت نبود
و مقبول نبود غم و نکبت و آفت و تباهی ارزد ستی و زیان مال و دیگر چه صاحب
کدام برج است تباهی از آن جایگاه باشد **احکام رجعت و احتراق صاحب طالع**
و نحس در طالع چون خداوند طالع راجع شود دلیل کند بر آنکه خاموش باید بودن
اندر کارها و هر چه کرده آید همه ناصواب آید و در رای و تدبیر و اندیشه و نیت
و آنچه فراز آید همه خطا و باز گونه آید و کارها همه بد و گیر و خطا افتد و وسوسه
و غیر که و خطا و ذلت و آمین افتند و هر کاری که کرده شود همه ناصواب آید حتی
صاحب طالع دلیل کند که فارغ از کارها و از جدل و خصومت و منازعت احتراز باید
و بهانه صواب تر باشد از انجمن مردمان و از کارهای سلطان حذر
باید کردن و از طعام و شراب خوردن ناهموار و از کارهای سخت و دشوار
پرهیز باید کردن ف و نحس و احتراق اندر طالع پرهیز باید کردن و عجلت
کردن

کردن و از حاجت خواستن و با هر کس صحبت نشاید کردن و با مردم خسیس و فرومایه
مجالست و سخن نشاید گفتن و طعام نشاید ساختن و خوردن و شکستن نیک
داشت عافیت با هر کس و همراهی با بیگانگان از من همه پرهیز باید کردن
و دور باید بودن از کار ملوک و کار لشکر و جنگ و هم اسب و زنان باشد این است
احکام و در سخن ارجات ها اندر برج طالع منسوب است و اعتبارات و نمودارات
آنچه بیشتر بکار آید همه یاد کردیم و اگر مسئله به توقیت نباید نگریستن تا بکدام
خانه منسوب است و بکدام کوکب معروف است از آن خانه و از آن کوکب دلیل
گیر بر اندازه اتصال سعدان و نحسان و اندازه جایگاه وی و قوت و ضعف
و صاعد و هابط و تربیع و مقابله و تثلیث و تسدیس آنچه واجب کند نیک تامل
کن و مزاج وه یک دیگر تا به تمامی سخن گفته شود و معلوم شود ان شاء الله تعالی
البرج الثانی من الطالع وما فیه من المسائل فصل اندر دانستن حال یافتن مال و نفقت
و ... یا نه اگر پرسد از حال حاصل یا نه و حال روزی و کسب و معاش ... مکر به ...
بنگر بصاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل سایل اند و بخانه دوم و بصاحب برج
دوم و سهم السعاده دلیل مال اند اگر قمر یا صاحب طالع بصاحب مال پیوندد یا اندر برج
دوم دلیل کند بر یافتن مال بی رنج و طلب اگر نظر از مودت باشد و اما اگر نظر از تربیع
و مقابله بود آن مال سخت دشوار یابد و بسیار رنج و تعب رسد و الحاح و منازعت
ورزد و اگر صاحب مال بخداوند طالع متصل شود یا اندر طالع باشد و مقبول باشد
مال باسانی یابد بی رنج چه ربی سبب برساند خاصه که نظر مودت بود و اگر از تربیع
و مقابله باشد بسیاری اندیشه و فکر باشد و آخر برسد بوی و اگر میان دلیل

اتصال بود و کوکبی باشد ناقل النور مال چنا بد بیک کی کث قول النور بنگر که کدام کوکب است
صاحب کدام برج است و اندر کدام خانه است ازین سه جایها دلالت کند بر یافتن
مال و اگر زهره یا مشتری در بیت المال باشد دلیل یافتن مال باشد و اگر نحسان
در بیت المال باشند دلیل یافتن مال باشد و اگر نحسان در بیت المال باشند کند
همراه با ر صاحب منزله و اگر قمر خالی السیر باشد سایل یا مولود همیشه اندر آن حال
باشد که هست نه بر فزون و نه بر نقصان و اگر قمر متصل شود بسعدی صاعد و ناید و
ناظر باشد بطالع پس مال یابد و تنگدستی بفضل و منزلت و رفعت و اگر آن سعد هبوط باشد
نیابد از مال الا قوت روز بروز و جاه و منزلت نیابد پس و اگر کوکب دلیل کند
بر یافتن مال اگر اندر طالع باشد بجهد خویش یابد و اگر اندر دوم باشد از دست
رنج یابد و اگر اندر سیم باشد از قبل اقربا و برادران و سفرهای نزدیک یابد
و اگر اندر چهارم باشد از قبل پدران و جدان یابد همچنین تا دوازده خانه و اگر
از صاحب طالع نیز دلیل بگیرد شاید چنانکه بنگرد یک کدام جایگاه هست سعادت
و نحوست مال از آنجا یابد و از رنج یافته شود قول بطلمیوس و بطلیوس گوید بنگر بصاحب
طالع و قمر و سهم السعاده اگر سهم السعاده صاحب طالع یا بقمر متصل باشد
و سعد باشد مال بسیار یابد و امیدهای بزرگ بسر آید و دولت و اقبال و
بزرگی یابد و اگر با این همه طالع منحوس بود نقصان بزرگ افتد و کوکبیکه قمر را
و سهم السعاده را شهادت بزرگ است اندر تو اگر بروی دو روایت از بخت و گنج
یار سی خواه در تامل مباش بهیچ حال و اصل سهم السعاده است در ریاست و فایده
و بخت و دولت از وی است ما اما بعد از این برج از وی تواند دانستن اگر سهم السعاده

متصل باشد

متصل باشد بشمس و مشتری و از نحسان ساقط باشد یا بعضی از ایشان در شرف باشد
و مسعود باشد بسهم السعاده و اندر اوتاد باشد و قمر بدان سعد متصل باشد دلیل
کند بر بقای دولت و جمع مال بی نهایت و میراث رسد بفرزند فرزندان و اگر
عطارد و زهره ناظر باشد بسهم السعاده و مسعود باشد و درجه سهم السعاده نیز
مسعود بود و نحسان از وی ساقط باشد بدان جای این کس از مردمان میانه است
و مال عظیم بدست آرد و بزرگی و ریاست از قبل کتابت و یا از قبل تجارت
و اگر با این همه قمر با عطارد و زهره و سهم السعاده یا با یکی ازین سه اشخاص
متصل باشد و مسعود باشد رنجه گشته باشند تا فرزندان فرزندان وی و اگر
نحسان از اوتاد و سهم السعاده ناظر باشد بیشتر آن مال جمع کرده باشد
از مال بر وی و نفقه کند اگر نحسین اندر اوتاد و سهم السعاده باشد و سهم السعاده
با ایشان متصل باشد یا بیشتر ایشان اندر درجه سهم الخیر جمع کرده باشد
از مال همه تباه کند و بهره ور از وی بخورند کارهای دیگر غلط خورد و اگر قمر با سهم السعاده
باشد و عطارد اندر برج خویش باشد و مسعود بود بدان این کس پیشه ور باشد
و اندر کار خویش نافذ بود و حکمت معیشت باشد اندر تجارت بعد الصلاح سهم
السعاده و نظرش بقمر قوت ترا باشد بوده قمر مسعود بود بسعدی که اندر وتد باشد
مقارن باشد یا ناظر از نظر مودت چون این اتفاق افتد که گفتیم دلیل کند
بر ریاست و عز و جاه و منزلت و فایده و مال بسیار و چون مر این جایگاه دلیل
قوی تر اندر دولت است و اگر قمر را شرکت باشد با سهم السعاده زیان نکند
بسوا و قمر اگر صاحب برج قمر یا صاحب برج سهم السعاده ساقط باشد

واندر اق دلیل اوایل چنین یافتم اگر بپرسد از مالها که امید دارد از سلطان یا از مال اشراف
خاصه بنگر جایگاه شمس و مشتری اگر این دو کوکب را با سهم مال یابی یا اندر وتد یا با صاحب
سهم مال باشد یا اندر خانه مال باشد یا با صاحب وی باشد و مریخ از ایشان
ساقط باشد پس این مال بیابد چه اینه باسانی و سلامتی و نیکوئی و اگر مریخ اندر وتد بود زیر تر
افتد بجنگ و شغب افتد و اگر کاسر مریخ زحل باشد پس بیابد به بدتری و دراز روزگار
گشته بود و اگر بپرسد از مالها که امید دارد و بیند اینجا شده مال کیمیا از صاحب
هشتم دلیل کیر یا دلیل طالع چنانکه صفت کردم و اگر از مال برادر بپرسد از سوم
جواب کن و اگر از مال پدر بپرسد از چهارم جواب کن و اگر از مال فرزند بپرسد
از پنجم جواب کن و اگر از مال بندگان بپرسد از ششم جواب کن و اگر از مال
زنان بپرسد و خصمان و انبازان و کسی دیگر بپرسد از هفتم جواب کن و اگر از
مال سلطان یا از پادشاه بپرسد از دهم کیر و از مال دوستان از یازدهم کیر و از مال
دشمنان از طالع کیر و از مال خویش از خانه دوم کن و هم برین صفت که گفتم
همچنین حکم کن از دلیل مال یا دلیل طالع با اتصال و نظر و نقل چنانکه با تو یاد کردم
تا بر تو آسان گردد قول ابومعشر اگر صاحب دوم با صاحب سهم السعاده جمع
باشد اندر سال پس مال بسیار کسب کند از خداوند آن دولت و از بزرگان
یا خود وتد اگر باشد از مال و اگر صاعد باشد اندر اوج مال بسیار کسب کنند
از زیر آن و ملوکان بزرگ شود خداوندان قدر و منزلت و همچنین بنگر اگر
اولاد یا مال و اگر دلیل بعضی خانها چنین باشد بزرگی و شرف و قدر منزلت
یا بدر از ان جنس و اگر آنکوکب دلیل گنج بر سعادت زاید السیر و العدد باشد

وسریع

وسریع السیر بود و زاید باشد اندر فلک اوج خاصیت سال یا بعرض پس دلیل کند
بر آنکه این سایل یا مولود روز بروز سعادت فزون شود و اندر دولت زمان
شود و هر روزی سعادت و دولتش بیفزاید و اگر آنکوکب بطی باشد اندر هبوط و قهر
باشد اندر سیر و معدود و نور و دلیل کند بر نقصان هر روز بروز زیادت باشد
ادبار و محنت و مذلت قول ماشاءالله ماشاءالله گوید بنگر اندر مولود و مسئله
بصلاح بیت المال و بعد او همچنانکه اندر خداوند طالع نگریم اگر خداوند بیت المال
بخداوند طالع اتصال کند خواسته از دور جایها گرد کند بر بخت و تعب و اگر خداوند
طالع بخداوند بیت المال اتصال کند بسختی و تعب گرد کند و اگر کوکبی میان این
این دو دلیل نور نقل کند خواسته بشفاعت و سبب بخت یا سبب گرد کند پس بنگر آن
کوکب که اتصال کند که اندر کدام برج است خاصه بر طبع آن برج بود و کدام
آن خانه و اگر در دهم باشد از ملوک یا بدلشکر گرد و اگر برج آتشی باشد
از کار آتش یا بر همچنین هر دوازده خانه را بدین قیاس بگوی و اگر میان این
دو دلیل اتصال نبود بنگر بصاحب بیت المال تا اندر کدام برج است اگر اندر اوتاد
باشد روزی متین باشد و اندر کار کردن قوت باشد و اگر ساقط باشد روزیش
روز بروز باشد باندازه قوت خویش و اگر اندر مایل الاوتاد باشد
میانه باشد و اگر خداوند مال از نحسان دور باشد و سعدان متصل باشد
خاصه مشتری و بطالع یا بصاحب طالع ناظر بود دلالت کند بر مال بسیار
که گرد کنند و مشتری دلیل مال عظیم است بنگر بصاحب مال اگر زحل باشد
مال از زراعت گرد آورد و بتعب و معالجت روزی بود وش و اگر مشتری باشد

از دزدان و نفقها و نفقات و از دین و حج و بازرگانی و تجارت و امانت بهره ازو
واگر مریخ بود از لشکریان و اهل حرب و از کارهای آتش و خون ریختن و دزدی و دلیری
فراز آرد و اگر آفتاب باشد از جباران و بزرگان و ملوکان و از پدران و از کارهاش
گرد کند و اگر زهره باشد از زنان و لهو و طرب و دوستان و از میراث و از عشرت
فراز آرد و اگر عطارد بود از کسب و تجارت و علم و کتابت و دبیری گرد کند و اگر قمر
بود بنگر که اتصال بکدامست از وی حکم کن و اگر فایل السیر بود از جاسوسی و صاحب خبری
و طواف گرد کند و از طبع آن برج که قمر اندرویست نیز حکم کن درست آید و کوکب
ابو معشر گوید بنگر صاحب خزانه برج مال تا کیست اندر وتد یا مایل الوتد
و بنظر و اتصال نزدیکتر و مقبول و مسعود بر خداوند طالع و این کدام کوکب بود
ازین هفت کوکب و اندر کدام خانه بود از فلک باید طلب کردن که اگر کوکب بود
در خانه خود اندر و بود و اشتران بود که این دلیل مال بشرف بود یا زاید از آفتاب
یا صاعد و اندر وتد باشد و میان وی و صاحب طالع اتصال بود یا اتصال متفقه
المطالع و متفقه القوه یا متفقه الطریقه آنگاه غایت مال بود و نیک بختی مولود
و جمع دت از مال و سعادت بزرگتر و نیک بختی مولود آنجا باشد که صاحب مال
و صاحب جاه و عیش و صاحب سهم السعاده زاید باشد و اندر وتد باشد و صاحب
طالع با ایشان مسعود بود آنگاه دلیل غایت سعادت مولود باشد **فصل ۲ اندر
دانستن آنکه بر سه چگان و دست یا مردان وی نفقه کردن اندر مال اشارت** بنگر بصاحب ثانی
یا بصاحب ثانی که اگر برایح نیکو باشد و مقبول بود یک از دیگر جا یا که ازین
دو مقبول بود و قوی باشد بگیرد و سالار نفقات و وی نهایت از آنکه رفته باشد

واگر اندر

واگر اندر مایل اوتاد باشد چنان نفقات را حساب کند بعینه و اگر ساقط باشد
یا کوکب ساقط اتصال کند بعضی از وی بشمار گیرد و بس و اگر با سقوط نیز نحوس باشد
اندک مایه بشمار گیرد و اگر با این همه نیز غیر مقبول بود هیچ بشمار نگیرد و در وقت
دیگر از جنس طبیعت آن نحس و خانه باشد و چون نحسان افراط کنند سطر
یا بدلالت ازین جهت را تا وان و آفت و زیان بیشتر افتد وش و از حساب باید
و از سهم السعاده نیز یاری خواهد و از صاحبش **فصل ۳ اندر معرفت بروج فراخ دستی**
اما برجهای که دلیل کند بر جوانمردی و سخاوت و فراخی کار بستن نفقه آن جوزا است
و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت چون این برجها طالع باشد یا صاحب
طالع اندرین برجها اندر باشد یا قمر یا مشتری بر طالع نیز اندرین برجها
باشد دلیل کند که مولود با سیل مال اسراف کننده باشد و بسیار نفقه
کند و ببخشد و اما برجهای که تو دیگر ای مید بسیار ریزد راست و سلطان وی
و برجهای که مال برساند و باز چه بستانند و فارغ دست کنند جوزا است
و سلطانات وی اگر این برجها که گفتیم اندر جایگاه بد باشد از دور فلک
و نحسان اندر وی باشد دلیل کند بر بسیاری نفقات و تباه و معیشت و دست
تنگ و رفتن مال آنچه بدست آورده باشد و بود که صاحب مال با سعادت
روزی نبود وش و اگر نیکو حال باشد از دور فلک و نحسان اندر وی
باشد دلیل کند بر آنکه حال وی اندر فراخی و توانگری باشد باندازه
و اگر نیکو حال باشد و سعدان اندر وی باشد دلیل کند بر بسیاری
یافتن مال و سعادت اما آن برجهای که بدهند مال و باز بستانند سرطان است

و شعاعهای وی اگر نیکو حال باشد از دور فلک و سعدان اندر وی باشد دلیل کند
بر بسیاری زندگانی و تن آسانی و توانگری و سعادت و اگر جایگاه بد باشد از فلک دلیل
کند بر درویشی و تباهی حال و دولت [illegible] و اگر سعدان و نحسان باشد هر کدام
قویتر است حکم بر وی کن **فصل [illegible] در دانستن آنکه مال چند درم یافته شود** اگر پرسید
از عدد مال که چند درم باشد بنگر بصاحب مال و عطارد و سهم مال و صاحب آن اگر
از ایشان قویتر باشد و بجایگاه اوتاد بتر و شهادت بیشتر دلیل است عدد
مال اگر دلیل عطارد باشد و اندر هبوط باشد یا اندر جایگاه بد دلیل کند بر آنکه اندازه
مال صد بود یا سه بیست درم باشد و اگر اندر مثلثه باشد دو هزار درم یابد و اگر
اندر شرف باشد بیست هزار درم یابد و همچنین هر کوکبی که دلیل باشد و با اندازه
جایگاهش بدهد بر اندازه سال صغری خویش اندر هبوط و جایگاه بد بیست
درم دهد عطارد و اگر اندر مثلثه باشد سال صغری را اندر ده ضرب کن آنچه
بیرون آید چنان باشد و اگر اندر خانه خویش باشد سال صغری را اندر صد ضرب
کن و اگر اندر شرف باشد اندر هزار ضرب کن هر کوکبی که دلیل باشد همچنین
کن و اگر دلیل راجع باشد آنچه بدهد نیمه از وی کم کند و اگر محترق باشد باندازه
احتراق کم کند اگر از آفتاب شش درجه بعد بود نیمه مال کم کند و اگر چهار درجه
بعد باشد ثلث مال کم کند و اگر با درجه شمس برابر باشد یعنی درجه بدرجه
هیچ چیز نیابد بازنگر که عطارد کدام کوکب نظر دارد از سعدان و نحسان و نگاه
آن ناظر بگونه است اگر سعد ناظر باشد باندازه جایگاه خویش زیادت کند
از سال صغری خویش چنانکه بر تو یاد کردم و اگر نحس ناظر باشد باندازه جا[illegible]

و جایگاه خویش بکاهد و اگر راجع باشد نیمه عدد خویش بکاهد و همچنین از محترق
در تعلیم اگر بدرجه شمس باشد چیزی نخواهد و سعد نیز همچنین چون بدرجه شمس باشد
خبری ندهد و چون آن دلیل کم دلالت [illegible] بر عدد مال یا کم که زیادت یا کم [illegible] آن
کند اندر ربع [illegible] درجه بین باشد آنچه دلیل کند از عدد تضعیف کن و شمس چون
بر دلیل ناظر باشد از تثلیث و تسدیس زیادت کند و از نظر تربیع و مقابله نیمه
کم کند قول [illegible] یکی در هر درجه [illegible] تا درجه [illegible] آنچه
حاصل آید از عدد درجات عدد مال چند آن عدد باشد درمها یا صدها یا هزارها بیت
بیرون آورد آن عدد مال [illegible] و هر درجه [illegible] **فصل پنجم اندر دانستن مال وام**
داری که چگونه باشد ماشاءالله گوید بنگر سائل را از طالع و مسئول عنه را از هفتم و عطارد و قمر
دلیل مال است اگر میان دلیل سائل و مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله باشد
میان ایشان صلح و دوستی باشد و اگر دلیلان یک دیگر ناظر نباشد و قمر
با کوکبی میان ایشان نور نقل کند رسولی باشد که تقاضا خواهد یا خصم یکدیگر را ببینند
و [illegible] اگر کوکب ناقل از دلیل سائل منصرف شود با اتصال مودت و باز دلیل
مسئول عنه متصل شود با اتصال مخالفت این سائل کسی فرستد بشفاعت نزد خصم
و این کس نزدیک خصم کار تباه کند و عداوت و تعصب انگیزد و اگر کوکب
ناقل بدلیل مسئول عنه بمودت اتصال کند شفاعت کند و جهد کند و بسیار
تیمار دارد و نیکو گوید و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت منصرف
شود و باز بدلیل سائل بمودت اتصال کند کس فرستد نزدیک سائل بحاجت
سخن نیکو تقاضا کند و اگر از مخالفت منصرف شود و بمودت اتصال کند

خصم به زشتی و درشتی پیغام کند و این رسول جنگ کند که بدو نرمی و اگر از مودت منصرف
شود و بی لطف اتصال کند و بی سخن جنگی پیغام کند به درستی و این رسول زشتیها
گوید و همچنین تخت تامل کن و تعرف کن و جواب ده و اگر قمر مسعود بود دلیل کند
جنگ و تقاضا و اگر منحوس باشد دلیل کند بر زشتی و جنگ و ملازم کردن
خاصه نظر تربیع و مقابله و اگر عطارد به زحل متصل باشد و منحوس بود مال بشب
و بازه چه چوب پای نکرد و بکراهی دروغ و اگر بمریخ منحوس باشد دلیل کند بر خصومت
و جنگ و عداوت و اگر قمر تحت الشعاع باشد دلالت از شخص کند بر کار [illegible]
و اگر قمر اندر موضع بد باشد یا اندر طریقه محترقه سخت تباه باشد دلیل
مال باشد و اگر قمر با عطارد باشد یا با مشتری دلیل است و [illegible] بکشد

فصل چهارم اندر دانستن احوال تجارت و بازرگانی اگر پرسد از تجارت و بازرگانی
بنگر بعطارد و قوت و ضعف وی و تشریق و تغریب و استقامت و رجعت او
و جایگاه او و از قمر و اتصال و انصراف او و حال او بسعادة و نحوست و قوت
و ضعف و اگر قمر زاید النور و زاید العدد و الحساب باشد سریع السیر
صاعد بود سوی اوج و فوق الارض باشد دلیل کند بر گرانی در وقت [illegible]
هر چیز و اگر بخلاف این باشد دلیل کند بر ارزانی و کاسدی و اگر
از این دلالت چه قمر را گفتیم بعضی بنگرد باشد بعضی [illegible] بر کدام
دلالت شاهد و قوی تر است حکم بر وی کن بنگر اندر مسئله چار
مال باشد بجایی فرستاده باشد زیادت امید دارد بقمر و عطارد
و درجه بیت المال و درجه بیت الرجا و اگر قمر بعطارد متصل شود و از

عب

[illegible] پاک باشد و مریخ از ایشان ساقط باشد خاصه و زهره بقمر ناظر باشد
یا بدرجه بیت الرجا یا صاحبش دلیل کند بر زیادتی و بسیار سود و اگر [illegible]
که گفتیم به بیت المال باشد یا بصاحب او همچنین باشد و اگر این سعادت جمع شود
بقمر و عطارد راجع باشد باره نقصان امید و اگر بخلاف این باشد
که گفتیم از سعادت دلیل زیان و نقصان و کم سود بود **فصل [illegible] اندر دانستن خریدن
و فروختن چه بهتر آید یا نه و چگونه باشد حال وی** اگر از خریدن و فروختن پرسد
بنگر به دلیل سایل و مسئول عنه از طالع و از هفتم چنانکه چند بار در کتاب گفتیم اگر این دو دلیل
یک دیگر اتصال کنند دلیل کند بر برآمدن آن بیع و شری و [illegible] از آن کوکب
باشد که زود و بهتر باشد و اگر کوکبی میان ایشان نور نقل کند آن بیع و شری
برآید بدست متوسطان و هر دلیلی که وی قوی تر باشد دست آنکس قوی تر باشد
و اندر کدام دلیل سعدان ناظر باشد یا نیکو حال باشد آنکس را اختیار
و ارزانی باشد و سود کند و اگر خداوند طالع اندر هفتم باشد یا بصاحب
هفتم اتصال کند سایل دوم رونده و جوینده باشد و اگر خداوند هفتم اندر
طالع باشد یا بصاحب طالع اتصال کند مسئول عنه دوم رونده سایل و جوینده
باشد و اگر سعدی اندر طالع باشد دلیل کند بر آسانی بیع و شری از جانب
و نیکوئی و اگر نحس باشد دلیل کند بر دشواری بیع و شرا و دروغ و [illegible]
[illegible] بیع و مقدار بها [illegible] طالع [illegible] توان دانستن
و [illegible] و قمر دلیل است بر گوهر آن چیز که بیع و شرا از بهر ویست
و اگر قمر را اتصال باشد و انصراف نباشد این بایع آن چیز که بفروشد

خریده باشد چه میراث یافته بود یا بهای وی داده باشد و اگر انصراف باشد
و اتصال نباشد آن چیز را خریده باشد بنا چیز و نسیه و باز بنگر بقمر و به برج
دوم قمر که اتصال میکند اگر بسعدی متصل شود اگر نسیه خریده باشد آن حق
بگذارد و اگر آن سعد صاعد باشد یا شرقی باز آید خرینده آن چیز را بسود بفروشد
و حق بگذارد و اگر منحدر باشد یا مغربی باشد هم بسرمایه فروشد و اگر قمر
اندر برج دوم بنحسی متصل شود آنچه بر گردن وی باشد نگذارد و باشد
در کوب کند و خریده باز دهد و اگر باز نه دهد خریده شود بکر بنهایت
باشد و دروغ و مریخ و زشتی و اگر اندر وتد چهارم کوکب شرقی باشد
آن افزایان نو باشد و اگر مغربی باشد کهن باشد و اگر اندر شرف باشد
دلیل کند بر نیکوئی جنس آن افزایان و اندر مثلثه و حد و فرو ستر از آن باشد
و اندر هبوط حقیر باشد نابکار و اگر قمر اندر برج مستقیم الطلوع باشد زاید النور
و العدد باشد و سعد ازو ناظر هر چیز که خریده شود از وی زیادت ازو
وی سود کند و اگر کمال سعد و نحوست باشد دلیل زیان و نقصان باشد و اگر سقطی و
مریخ ناظر باشد دلیل خصومت و جنگ و تعب باشد و اگر با ذنب باشد دلیل
و زیان و نقصان باشد و همچنین باشد بر زیان و مکروهی و نقصان اگر قمر
اندر برج معوج الطلوع باشد و ناقص النور و العدد و ناظر نحسان باشد و اگر
پرسد چه بها چند درم است از صاحب وسط السما بنگر چنانک اندر باب عدد

فصل ۲

مال صفت کردیم و داشتن اگر افزایان باشد فروختن بهتر یا داشتن
بهتر و اگر پرسد از افزایانی که داشتن بهتر یا فروختن بنگر بصاحب طالع

دهم

و قمر هر کدام از ایشان قوی تر باشد وی دلیل باشد اگر دلیل نیکو حال باشد
و بجای نیک باشد و بسعدی متصل باشد داشتن آن افزایان بهتر باشد و همچنین
اگر صاحب ثانی مقبول و مسعود باشد از صاحب طالع یا از طالع داشتن بهتر باشد
و اگر جز این باشد فروختن بهتر نشاید و داشتن فروختن بهتر باشد فصل ۳
داشتن اگر افزایان بود فروخته شود یا نه و اگر پرسد که فروشیم بر سود فروخته آید یا بزیان
بنگر بدلیل یعنی صاحب طالع و صاحب ثانی و قمر هر کدام را شهادت بیشتر وی
دلیل باشد اگر دلیل ساقط باشد و اندر وتد آید یا بکوکبی متصل شود که اندر وتد
باشد یا اندر شرف وی باشد دلیل کند بر آنکه بسود فروخته شود خاصه وتد طالع
و وسط السما و اگر اندر مایل وتد باشد میانه باشد میان سود و زیان
و اگر دلیل اندر وتد باشد یا مایل وتد و ساقط شود یا بکوکبی اتصال کند که
اندر ساقط باشد دلیل کند که ارزان فروخته آید اما بدان که اوتاد دلیل زیادت
نرخ باشد و مایل الاوتاد دلیل میانه است و ساقط دلیل نقصان و کاستی
وتد هفتم و چهارم میانه است اگر کسی پرسد افزایانی دارم که فروشم تا سود کنم
بنگر دلیل آن افزایان یا سهم آن افزایان و صاحب سهم هر وقت که اندر وتد آید یا بکوکبی
اتصال کند که زاید و صاعد و مسعود باشد و اندر وتد باشد روز و بازآید فروختن چه
سود از مایه بگذرد و اگر خلاف این باشد زیان کند و نقصان فروخته شود اگر پرسد
چه روز خواهیم فروختن که قوم تا ارزان نه خرند بنگر بدلیل آن افزایان یا سهم و صاحب آن
افزایان هر وقت که زایل گردد یا ساقط یا بکوکبی زایل یا ساقط متصل شود و اندر آن
روزگار بها باید خریدن خاصه که ترک اتصال بکوکبی باشد که آن کوکب ساقط بود و ناقص النور

والعقده تابط بود ازان فزیده اید نه بجای دیگر و چون شکل بگرداند نرخ بیرون از آن
شود و سعادت بدید اید اینست مثالها که گفتیم یاد دار **فصل اندر احکام صاحب**
اندر دوازده خانه صاحب دوم اندر طالع خداوند دوم اندر طالع باشد دلیل کند که سایل یا
مولود فراخ روزی باشد بی آنکه طلب کند جا به و اگر مقبول بود اندر وتد باشد
خواسته از جای بی رنج گرد اید و فراخ روزی و نیکو معاش باشد و اگر زایل
باشد نیز بهتر باشد و اگر صاحب دوم را در طالع حظ باشد مال از جایهای
فراز اید که اندر وهم و خاطر وی نیامد چیزی ده نبود و اگر صاحب طالع بد و سعد بود
مالش جمع شود و فراز اید و اگر صاحب مال زحل باشد مولود یا سایل بخت بی
نفع باشد و بد و ترسان و بیچاره بود و اگر مشتری بود سخی و بکارها که نه بدبدش
هر کنز در انچه نفقه کند بکار رحق و سزاوار کند و اگر مریخ بود بد بود دستش و فراخ
نه رسید دستش با خود مالش نبود و انچه نفقه کند بجای ناسپاس کند و اگر افتاب
بود نیکو حال بود و بخت مکتر بود و به انچه بستاند دادن نشایند و اگر
زهره بود بستاند از جای [illegible] بیاید به دهد بجای [illegible] باید و اگر عطارد بود حالش
گردگردان بود و هر یک حال نایستد و فراخ دست بود و مالش دیر فراهم
شود و اگر ماه بود مالش گرد نیاید و چیزی نیابد و روزی هر روزی فراخ بود و لیکن اگر
غایت سعادت اندر بود بوتد و برج ثابت دلیل کند بر بسیاری مال و اگر
صاحب مال اندر طالع در شرف باشد مال بر غایت گرد کند و دولت و شرف
یابد و اگر در خانه خویش باشد همچنین و مثلثه فروتر از خانه وحد فروتر از
مثلثه و وجه فروتر از حد و اگر صاحب دوم اندر طالع در هبوط خویش باشد

همچنین

همچنین و مثلثه فروتر از خانه وحد فروتر از مثلثه و وجه فروتر از حد و اگر صاحب
دوم اندر طالع در هبوط خویش باشد اندر جستن مال عقوبت رسد و اگر وبال
بود غم و اندوه رسد و اگر غریب بود مال به دشواری یابد و اگر صاحب طالع
مستولی تر از صاحب طالع بود یافتن مال آسان تر باشد و اگر علوی باشد
یافتن مال به دشواری و رنج باشد — و اگر خداوند دوم اندر دوم باشد مثلثه
وی معروف باشد اگر با صاحب طالع دیدار باشد مال بسیار گرد کند
هر گوهران برج و صاحبش اگر اندر وی کوکب باشد غریب مال دشت
از وی باشد و اگر خداوند دوم زحل باشد این مرد مفلس باشد و یافتن
مال از غله و اب و زمین باشد و همچنین هر صفت کوکب را چنانک بر شمر
یاد کردم اگر طالع جدی یا دلو بود این دو طالع را دلیل مال مشتری است و اگر
طالع قوس باشد مال از دو روی فراز اید یکی از روی غله اید و یکی از روی
بازرگانی و این مال با برادران بنوشته باشد و اگر طالع حوت باشد
از دو روی باشد از جانب سفر و دزدی و آتش و کاریزی و اگر طالع حمل باشد
مال از کشاورزی باشد یا از دست رنج خویش و اگر طالع ثور باشد مال
از هر روی بدست ارد و اگر طالع جوزا باشد مال از تجارت و صناعت
بدست ارد و همچنین تا همه برجها و اگر دلیل مال مشتری باشد یافتن مال با نام
باشد و بسیار باشد و لیکن صدقه دهنده بود و راست کار بود اندر داد و
ستد و مال خویش بر رضای خدا بکار برد و اگر دلیل مال مریخ باشد یافتن
مال از روی سفر و کار آتش و یا از قبیل حیوان دخون ریختن باشد

و مال وی بکدام جهه باشد و از جانب سلطان یابد و اگر دلیل شمس باشد یافتن
مال از قبل پدر یا از سلطان بود و جستن مال از چیزهای روان بود و اگر زهره
باشد یافتن مال از جانب زنان بود و یا از معنی که بزنان پیوسته باشد
ولکن بخوشی بر نخورد و چون مال فراز آید باز پراکنده شود و اگر دلیل مال عطارد
بود فراز آوردن مال از کتاب و نامه و حکمت باشد فراخ روزی باشد
و مال جمع نشود و اگر قمر باشد از اتصال و انصراف از جایگاه وی حکم کن
ج خداوند دوم اندر سیم باشد مولود را از قبل برادران کار به شود و فساد
رسدش و مالش اندک بود و غالبا بود کش از قبل خویشاوندان و خواهران رسدش
و مقداری مال از دستش برود خاصه چون صاحب طالع را بنظر عداوت بیند
و اگر مسعود بود و صاحب طالع مقبول بود از برادران و خواهران سعادت ورا رسدش
و نیکوئی بیند و اگر جز این باشد تباهی مال از برادران و از سفر باشد و
از دشمنان خویش رنج بیند اندر اول این خانه دوم خانه دشمنان برادران است
خداوند دوم اندر هر کدام برج که باشد یافتن مال سایل هم از آن روی
باشد و رفتن مال هم از جانب آن خانه باشد د خداوند دوم اندر
چهارم مولود را از پدر منفعتها بود و نیکوئیها و پدر را نیز از مولود همچنین و از آن
جای چیزی آمده بود آبادان شود و اگر اندر و مسعود باشد بخداوند طالع مقبول
بود از ضیاع و آب و زمین روزی بود و اگر منحوس باشد بضیاع و سرای
زیان رسد و ویران شود و از جای مال دیرتر یابد و پوشیده تر یابد
خاصه چون اندر مولود بود و مال که یابد از روی علم یا از قبل مادر یابد

و دوستان پدر و مادر بروی مهربان باشند و نیز بود که سایل مردم خویش اندر کار زمین
فرج کند ه خداوند دوم اندر پنجم سایل یا مولود مال خویش را سقف بهد
یا مال از سبب سقف یابد یا از قبل فرزند یا از قبل دایه یابد و فرزندانی
وی معروف باشد اگر فرزند بود از فرزندان و دوستان شادی و نیکوئی
بیند و اگر وی صاحب طالع و صاحب پنجم مسعود بوند و اگر مسعود باشد
کمتر باشد و مالش بسبب فرزندان برود و از مال پدر روزی مند باشد
خاصه صاحب رابع مسعود بود و از دوستان نیکوئیها بیند و اگر مسعود
بود و ناظر صاحب طالع بود و برج ثابت باشد یا ذو جسدین از رنج
و بهره و امیدها روزی مند باشد و اگر اندر هبوط بود رنجش ضایع
شود و امیدهاش راست نشود و و اگر خداوند دوم اندر ششم باشد
مال وی تباه شود از قبل حیوان یا از قبل بیماری و ستور و بهره را نیز
زیان و آفت رسد و از امانت و رسالت و بضاعت حذر باید کردن
و اگر اندر و مسعود بود و بنظر صاحب طالع بود و این برج بر صورت
آدمی باشد از بهره مرزوق بود و اگر بر صورت چهارپای بود از
ستور و چهارپای روزی بود ز خداوند دوم اندر هفتم باشد هلاک
مال باشد از روی زنان و انبازان و خصمان و دعوی و اگر اندر و مسعود باشد
و ناظر صاحب طالع باشد مولود را مال فراز آید بجهد و رنج سخت بسبب
سفر و غربت از روی خصومت و زنان و انبازان و اگر اندر منحوس
باشد مال بیرون آید هم از این روی که گفتیم ح صاحب دوم اندر

هشتم پاک ندارد و از حلال و از حرام هرچه یابد بستاند و اگر خداوند دوم
طالع سیم زحل باشد مال وی به خصومت و منازعه فراز نیاید و اگر خداوند
طالع با مهمت سخت ببیند باشد اندر حال و لکن مال وی بدست کسی دیگر
افتد و بیرون دست آنکس خورده شود و سایل یا متولد بمال سفله باشد و تباه کننده
مریخ فراز آرنده بود و اگر اندر او مسعود بود میراث یا مال یا بد فراز او رود
و اگر صاحب طالع را نه بیند بوی چیزی نرسد انچه بگفتیم و اگر اندرو منحوس بود
کم چیز و بیچاره و درویش بود و بی معاش چنانچه نبرد و چیز باید مرکان ارزانی
و فروختن و مال بدست کسی استوار شد بیوه داشتن خاصه بدست زن و [illegible]
و ضعفان صعلوک خویش کند ط صاحب دوم اندر نهم گر و آمدن مال وی اندر
غربت بود و تباه شدن مال نیز هم اندر غربت باشد و یا از خرجیان باشد
و دین و مذهب و در زوال از بهر مال در رود و اگر خداوند دوم از نهم راجع
باشد یا در هبوط یا منحوس دین خویش را به دنیا بفروشد و نیز الحادی بود
و خداوند نهم راجع باشد یا هبوط یا منحوس و نیز بتر الحاد بود و صاحب
طالع اندر سیم یا نهم باشد و مقارن باشد حجت اندر آن [illegible] و هم
مران کوکب نحس را بود او را [illegible] از قبل مال یا از قبل دین و الحاد حال [illegible]
روزی پراکنده بود و مالش گرد نیاید و آنچه گرد آید از جهتها بود و بی قرار
و آرام بود و اندر سفر از دزدان بیم بود و اگر اندرو مسعود بود و بنظر
صاحب طالع بود کسب او سخن فروختن بود و خواندن علم و شعر و قصص [illegible]
الوان و گشتن اندر شهرها و غریبی کردن و حاجت برداشتن و ناسزاوار
بودن.

بودن شهر خویش و اگر اندرو منحوس باشد از کشتن و از سفرها بی روزی بود
و حال او بعضی بروز برور بتر گردد ی صاحب دوم اندر دهم مولود فراخ
روزی بود و فراخ دست خاصه چو اندرو مسعود بود و مالش آسان فراز آید
و از کار سلطان روزی مند بود خاصه چو با وی مسعود بود و اگر خداوند دوم
مسعود بود از حرفت و صنعت روزی بود و از آن مال گرد کند و هر که دست
اندر زند کارش نیکو گردد و بسیار خلق را به وی حاجت و خاص و عام بالا [illegible]
پس اگر منحوس بود همه بر ضد این بود که گفتیم یا و اگر خداوند دوم اندر
یازدهم باشد او را از ستارگان توانگران شمارند مال وی با مال سلطان آمیخته
بود بعضی از مال وی بدست سلطانان افتد و مال سایل یا مولود از آن روی
نیک شود و این کوکب بد و مسعود بود از روی سلطان و کسب و سود [illegible]
بودش اگر زهره را ببیند بر زنان و از سرود و طرب و شادی حریص بود و اگر
مشتری [illegible] عطارد مسعود بود از تجارت و یا از رکاز و اگر مریخ بود از روی [illegible]
خداوندان سلاح و آلت حرب و انچه بدین ماند و بیع و شرا الصواب گردد
آید با منفعت و بی رنج و از مردمان بوی عطا آید و عطا دهد یب خداوند دوم
اندر دوازدهم باشد مولود حرام روزی بود و مالش شود در گرد آید و کار
کسب و معاش بر و دشوار بود و آنچه بود بحرام و شبهت بود و همیشه [illegible]
اندر افتد و هر کسی را به مال وی طمع افتد بر وجه عداوت بدید کننده و
پراکنده شود و رف را افتد و نفعها کم شود و [illegible] معیشت شود و اگر اندرو مسعود
و مقبول باشد از روی [illegible] منفعت یابد بر صفت [illegible]

و هر صورت چه جز است الله اعلم و بابه مال خداوند دوم اندر دوازدهم دلیل کند
هر تباه مال و هلاک مال و سبب آن ایشان سبب بوده دشمنان سبب دزدی کنند یا بقدر
مال دزدی بتابانند و نیز مراد را آفت رسد از جانب مال و مال دزدی باید زدند
یا تباه کنند هر که خداوند دوم پیوسته باشد بجد اختر طالع بر اوران سایل اندر
عیب بیند و اندر رغبت دزدی کند و اگر دوستان بدرستی شوند از سبب
فرزندان سلطان از بهر آنکه این دوم خانه پنجم خانه بیت السلطان است و همچنین
دوم خانه بیت الاعدا را خانه برادران بود و دوازدهم دوم خانه خانه دوستان
بیت الاب است این باب را نگاه دار و اندرین بسیار سخن بگذشت **فصل**
نهم اندر بیرون آوردن اختیارات **اختیار روا خواستن پنهان** بر آنکه خواهی
وام کنی وان وام پنهان ماند و هیچ کس آگاه نشود چنان باید که قمر تحت الشعاع بود
و متصل بسعدی بود پس از آن که آفتاب جدا شده بود پس پنهان ماند و آشکارا نشود
مشهور نشود اما به آن وقت که قمر از تحت الشعاع بود و متصل بسعدی بود پس
از آن که آفتاب جدا شده بود پس پنهان بماند و خداوند آن مشهور نشود
اما بدان وقت که قمر از تحت الشعاع بیرون آید متصل شود بمریخ آن مشهور
نشود اما بدان وقت که قمر از تحت الشعاع بیرون آید متصل شود بمریخ
آن مشهور شود اندر همه مردمان که وجب کنند **اختیار روا خواستن بگذارد**
چنان باید که ماه را ناظر کنی بسعدی و عطارد را ساقط کنی از نحسها و ماه را بعض
اندر نور و حساب و با سعدی بعطارد نگرنده کنی و دست کمال کن مر طالع را و صاحب
دوم را از همه عیب‌ها و نحوست پاک کنی و زهره یا مشتری را بدوم ناظر کنی

یا اندر دوم

یا اندر دوم کنی تا بنگ ایدون آید انشاء الله **اختیار جامه فرستادن** چنان باید که ماه را با عطارد
و صاحب دوم را و بیت الرجا را همه پاک کنی از نحسان و قمر را متصل کنی بطالع و
عطارد را پاک کنی از نحسان و مریخ را از ایشان ساقط کنی و اگر عطارد راجع
بود چنان باید که سعدی بوی ناظر بود و بجایگاه نیکو بود و سعدان را بدوم و بهارم
ناظر کنی و احتیاط فرستادن جامه و طلب کردن سود از عطارد بود و بیت
الرجا و صاحبش و دوم و صاحب او **اختیار جز خریدن** اگر اتصال قمر بنحس باشد
و اندر هبوط وی باشد یا صاحب دوم در هبوط باشد هرچه خریده شود اندر آن
وقت آن چیز از مال بیرون کند یا بمنزل اندر آید برکت نباشد و تباه حال
رف و هردی آید و باید وار نبود و بیرون آید از روی مکروهتر باشد مر
خداوندش را اگر اسب کنیز خرد و آنچه بدین ماند همه بگشند امنیت معاملات اصلاح آن
که کنیم **فصل یازدهم اندر اطلاع و هفت کوکب و جوزهر اندر دوم اطلاع زحل اندر دوم** زحل اگر
در بیت المال باشد مال را بیم بود از دزد و نه از کم شدن و لیکن از سفر بیم بود
زیرا که زحل دلیل استوار است مال را فرو گیرد و استوار کند شود اند بیرون
و معاش و کسب را فرو بندد و لیکن جسم ماش … از طبقه زحل بود که فقدان افتد
اندر مال و دشوار شود و کارها در بسته و از یاران نا امیدی بود و خلاف افتد
و دریغ داشتن چیز خویش از وی و طمع افکندن بمال دیگران … کسان
و هر چند جای کیسه‌های خویش و یاران خویش خرج کند از ایشان هیچ خرج نه بیند
آن اکثر باشد که چیز خویش نهفت دارد زیرا که هر مالی از دست وی بیرون
شود نیز از آن باز نیاید و نیز با مید جمع شدن مال باشد از روی ضیعت

و دهقانی و اگر شهادت دارد و اگر شهادت نبود مال پراکنده کند از زراعت
و زمین **مشتری اندر بیت المال** مشتری در دوم دلیل کند بر زیادت گشتن مال حلال
دشمن است و فراخی معیشت و یاری یافتن از اهل علم و شرف و رغبت اندر
کارهای خیر و پدید آمدن منفعت از چیزها که دیگر برده باشد و بخوردار
از مال میراث و امانتها نهادن بوی و رغبت بر چیزی کاران بوی و معاشش روز
بروز بهتر شود و میگوید باید از یاران و گشایش شغلها و کارها و اگر شهادت
دارد مال بسیار گرد آید و اگر شهادت نبود ره نماید بر اندیشهای بیهوده
که کاسته چنین بود یا ضایع شده و بیم بر میگوید باشد باندیشه بکند و **الکم**
مریخ اندر بیت المال مریخ اندر بیت المال برد دلیل کند بر فساد مال و ضایع شدن
مال و دشوار رسیدن و دار و تنگی کسب معاش و زیان رسد بر چند بسیار
دارد و مال آرزو و زیان خویش نگاه باید داشتن و از اهل صحبت بباید
پرهیز و بهم بود که از آنکس تاوان باید دادن مال یا چیزی بخیانت ببرد
کردن بضاعت نباید فرستادن و از اهل شر و دزدان و اهل تیغ
پرهیز باید بودن و اگر شهادت دارد مال فراز آرد از روی حرام و دروغ
و زرق و انتقال و احتیال و اگر شهادت نبود سخن سود و زیان رسدش
و مال پراکند بر آن صفت که گفتیم **الحکم شمس اندر بیت المال** شمس اندر دوم دلیل
کند بر جمع گشتن مال از مهتران و پادشاهان و از جهت مالش دل باید پیدا بود
و باشد و او را غم بسیار آید از سبب یاران و دوستان و از سبب سلطان گفت
نعیب رسدش و اگر مقبول بود و سعد و مال غایب گشته پدید آید و منفعت

احوال باشد و پدید آمدن منفعتها از ملوک و مهتران و اگر مقبول نبود مال
پراکند از جهت طبقات شمس **زهره اندر بیت المال** زهره اندر دوم دلیل کند
بر میگوید و خوشی عیش آمدن از سبب مال و کارها و فراخی معیشت و میگوید کسب بود
و اندر آمدن اندر کارها میگوید عیش اندیشه و بهاء و زنان بوی مایل شوند از جهت مال
و کارش روز بروز بهتر شود و مالش زیادت شود و از همه یاران و دوستان هدیه آید
و از سبب زنان و خاتونان میگوید پدید آید و مال یابد اگر اندر زمین سال کند
کند از مالش بسیار جمع شود و اگر شهادت نبود مالش پراکند از جهت زنان
و مطربان و اهل نیان و لهو و طرب و همه مالش بعور و دل و بعی شیح کار رسته
شود و زنی بغربیدش و مالش بکار نبرد **عطارد اندر بیت المال** عطارد اندر بیت
المال دلیل کند بر آنکه مالش در آید و لیکن بتعذر خورد و یارانش با رسا عدت کنند
و از اهل دیوان بوی منفعتها رسد و باز با خرج هم از ایشان زیان رسد و از
شهادت سلطان بوی منفعتها رسد و بنزد یک اهل دیوان بود و دلیل کند
بر احتیاط نگریدن بمال گرد آوردن و اگر شهادت نبود مالش پراکند
از جهت طبقات عطارد **قمر اندر بیت المال** قمر اندر دوم دلیل کند بر آنکه مالش
بزیادت نشد خاصه بدان گاه که قمر زاید النور و زاید العدد بود اگر
ناقص بود مالش بکاهد و یا چیزی ستم بستانند و رسیدن اعداش
و از یاران میگوید دیدش و از بزرگ زادگان خرج باید و عامه مردمان
بزرگ دارندش و اگر ناظر سعد بود هم از آن سعد میگوید باید و اگر
شهادت نبود مالش پراکند از هر کس **راس در بیت المال** راس در دوم دلیل

کند بر صلاح حال و زیادت مال و طمع یافتن بر بزرگان و منفعت از روی میانجی
و دوستان و رفیقان و با یاران خصومت افتد و چهارپای خرد و سنا و تو بر آرد و توانگری باید
و حاجت روا رسد باشد و نیکوئی که ذنب اندر بیت المال ذنب اندر دوم دلیل کند بر کم مالی
و رسیدن مکروهی از سبب کسب و معاش و از مردمان دون و فرومایه و افتادن
آزار با مردمان پس ذنب از جهت غم خوارزان مالش بپراکنده شود ذنب
اندر بیت المال اندر احکام صاحب ثانی به رجعت و احتراق و نحس احکام رجعت
صاحب دوم چون خداوند ثانی راجع شود از داد و ستد و از بیع و شری و سود
منفعت همه ناصواب آید و باشکسته باشد و کارش چنین باید کردن منفعت
و رسالت نشاید فرستادن و خاموشی صواب تر باشد و باید که توقف
نشاید کردن اندر طلب مال و طلب حاجتها که کردن و نا رسیدن بود
و نا محمود و بی خیر باشد و طعام و شراب خیره تر ناخوش آید احتراق صاحب دوم
چون خداوند دوم محترق شود حذر باید کردن از حاجت بر داشتن ملوک
و بزرگان و از درهای ایشان دور باید بودن و داد و ستد با ایشان
هر کس امین نباشد و امانت و ضمانت و رسالت نباید فرستادن و هر کسی اعتماد نشاید
کردن احکام نحس و احتراق اندر خانه دوم اندر مال و ملک بیم زیان باشد
و نقصان و بیم اسپ از دزدان و راه زنان و فراموش کردن و رسیدن
غدر و خیانت و اندوه و غم از زنان و فرزندان و دینت و لکن احکام
برج دوم با اختیارات به تمامی و این هفت کوکب اندر دوازده خانه پیش یاد
کرده شده است و لکن اینجا دیگر باره از آن یاد کردیم تا بیش حکیم باشد

برج

برج باید نیت که اندر روی از احوال هفت کوکب یاد کردیم با مقالات تا دانسته
باشد البرج الثالث من الطالع وفيه الدليل على الاخوة اندر دانستن حال برادران
هر کوکبی که اندر خانه سیم بود و منحوس باشد دلیل کند بر کمی برادران و بر ناخوشی
دل ایشان و نیز به تر آنکه باشد که خداوند سیم منحوس باشد یا محترق
و اگر کوکبان سعد باشد دلیل کند بر صلاح حال برادران و موافقت کردن
با یکدیگر و اگر برج سیم از ذوجسدین باشد و اندر وی کوکب بود دوپیکر
یا بیشتر دلیل کند که این برادران از یک پدر و مادر نباشد هر کوکب
که اول برج باشد برادر بزرگتر باشد و اگر میانه برج باشد برادر
میانه تر باشد و اگر آخر برج باشد برادر خردتر باشد و بباید دانستن
که این ستارگان اینجا نه را انگونه است هر آنگونه که باشد هم بدان
حکم کن اگر نحس بود نحس و اگر سعد بود به نیکوئی زیاده باید مثلثات خانه سیم
خداوندان نیز دلیل برادران اند باندازه شهادت نظر ایشان و مریخ را نیز
اندرین باب شهادت است چون مریخ را شهادت اندازه درجه طالع تا درجه
وسط السماء اگر مریخ اندرین میان باشد سایل را برادری باشد بلند درجه
و نامدار که مریخ اندر شرف باشد اگر دلیل برادران هم درجه طالع بود
تا درجه خانه پنجم برادر خردتر از سایل باشد اگر صاحب سیم با آن کوکب
که دلیل برادر است چون با خداوند طالع به تربیع یا مقابله بود دلیل کند
که سایل را با برادران خصومت و داوری افتد و اگر خداوند طالع با خداوند
سیم هر دو متصل باشند خداوند دوم با خداوند چهارم یا پنجم اوند پنجم به تربیع

اندر میان برادران خصومت رود از جهت مال اگر آن تربیع با خداوند دوم بود
از جهت مال سایل بود و اگر بخداوند چهارم بود از جهت مال برادران بود و اگر
بخداوند پنجم بود از جهت مال پدر باشد هر کوکبی که اندرین سه جایگاه است
حکم وی برین جمله است که گفتم خاصه مشتری که اندر خانهٔ چهارم بود دلیل مال
باشد قول ماشاالله و ابومعشر گویند بنگر بصاحب برج سیم و آن کوکب که
در سیم باشد از نیک و بد اگر ستاره خوب اختر بود دلیل کند که برادرانش
اندک بوند اگر ستارگان نحس از تربیع یا مقابله بدان برج نگرد نیز همچنان
بود و اگر ستاره با سعد ناظر باشد و مقبول باشد مولود را ایشان
برادران بسیار باشد و اگر ماه با خداوند برج سیم باشد از ستارگان
بد دور بود یا بکار زمین دو سعد بود بنگرد برادران بسیار بوند و اگر ماه
تحت الشعاع بود برادرانش اندک بوند و تباه تر آن بود که احتراق
بود و اگر صاحب سیم منحوس باشد از مقارنه یا تربیع بکوکبی اتصال کند
که آن کوکب او را قبول نکند برادرانش بسیار اندک بود و اگر خداوند
طالع را همچنین باشد بنگر بصاحب سیم با خداوند طالع از نظر مودت
اتصال کند آن برادران او را به دوست نگیرند و اگر از نظر دیگر از نظر
عداوت بود میان ایشان دشمنی بود و اگر از مقارنه باشد با کرداری
نیک باشد و با گروهی بد والله اعلم **فصل ۲ در دانستن حال برادران از بیچ ابن**
ماشاالله گوید اگر بپرسد کسی که برادر مارا حال چیست بنگر بصاحب برج
سیم یا بصاحب مثلثات برج سیم هر کدام از ایشان قوی تر باشد وی

دلیل

دلیل برادران است اگر خداوند سیم را یا دلیل برادران را اندر خانهٔ
ششم یا پی یا صاحب ششم ناظر باشد یا متصل دلیل کند که برادرانش
بیمار است و اگر خداوند ششم را همچنین در سیم یا پی برادرش بیمار باشد
و اگر اندر پنجم یا یازدهم باشد برادرش را اتهام باشد یا بیمار
و اگر صاحب سیم و مریخ هر دو اندر تحت الشعاع باشد که اندر احتراق
روند از آن بیماری نرهد و اگر محترق باشند دلیل کند بر مرگ خاصه
تا اگر صاحب مثلثهٔ سیم منحوس باشد یا خود همه منحوس باشد و همچنین
اگر بپرسد از پدر را از چهارم جواب کن و اگر از فرزند بپرسد از پنجم
جواب کن بالای دوازده خانه **فصل ۳ در معرفت آنکه کسی نزد تو بیاید نصیحت**
را یا ناصح است یا خبیث اگر کسی نزد تو بیاید و خواهی که بدانی ناصح
باشد یا دوست یا برادر بنگر بوسط السما اگر سعدی اندر وسط السما
باشد او را چیزی و منفعتی پدید آید تر او ناصح باشد و در راست گوی
بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و اگر سعد راجع باشد آنچه بگوید بجز آن
کند گندم نمای جو فروش باشد و اگر نحسی اندر وسط السما باشد
پس دروغ گوی و نانصیحت گر باشد و قصد جفا دارد و اگر این نحس اندر
وسط السما شهادت دارد یا مقبول بود ناصح باشد بد دست و بخشش
یا دروغ آمیخته باشد و بنگر که صاحب کدام برج است و کدام ستاره
است بر طبع و گوهر این سخن و اگر سعد اندر طالع بود وی را از تو نصیحت
باشد و خیر و منفعت باشد و از تو وعده یابد و اگر نحس باشد اندر طالع

ورزد هیچ نفعی و خیری و منفعتی نیابد مگر ناخشنودی و ناخشنود از تو ببرود و بیم بود
و دشنام باید پاسخ شنود و دشمن گردان و ناخوش شود و این باب را اندر آنجا
بتمامی اندر صدر کتاب یاد کردم و اینجا نیز از آن یاد کردم تا تمام باشد
اندرین فصل **فصل ۴۳ اندر شناختن حال خبر که بیاید حق است یا باطل**
بدانک الله که چون بنگری بقمر و صاحب طالع اگر اندر وتد باشد و از نحس پاک
باشد و بکوکب ساقط متصل نباشد آن خبر که شنیده آید حق باشد و اگر
از وتد بکوکب ساقط متصل باشد غیر مقبول از آن خبر بادی و دروغی بود
ولیکن باطل شود و تمام نشود و بیافت دی اندر آید و اگر بکوکب ساقط یا راجع
متصل شود خاصه منحوس باشد دلیل کند بر آنکه خبر دروغ و باطل باشد
و بیهوده و اگر صاحب طالع یا قمر از وتد بکوکب نحس متصل شود و مقبول
نبود خبر دروغ باشد و باطل و اگر صاحب طالع اندر وتد نبود و بکوکبی
متصل شود که اندر وتد باشد اگر آن کوکب سعد باشد و صاحب طالع را
قبول کند آن خبر حق باشد چیزی آید و اگر آن کوکب نحس باشد و صاحب
طالع را قبول نکند آن خبر باطل و دروغ باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد
نباشد و بکوکب ساقط متصل باشد خبر دروغ باشد مگر که صاحب طالع
با کوکب مقبول باشد آنگه خبر حق باشد و اگر صاحب طالع بکوکبی
نحس متصل باشد و غیر مقبول بود دلیل کند بر تباهی خبر و فوت حاجت
آن سائل بعد از آن که امید باشد و اگر اتصال آن نحس را باشد و
و تباهی از روی دیگر باشد نه از سائل بنگر بدان کوکب که بقمر اتصال

دارد اگر پاکیزه باشد از نحوست و احتراق و رجعت آن خبر تمام شود و نیک باشد
و اگر منحوس باشد غیر مقبول و راجع دلیل کند بر تباهی خبر و دروغ و اتصال قمر
بصاحب برج نحس دلیل کند بر درستی خبر خاصه در وتد باشد اگر طالع برج
ثابت بود یا مجسد و صاحبش بوی ناظر بود و قمر بوی متصل باشد یا صاحب
برج نحس یا سعدی از وتد ناظر باشد پس این دلیل کند بر قضای حاجت
و درستی خبر بحق و راستی و اگر صاحب طالع تحت الشعاع باشد آن
خبر پنهان ماند کس از وی آگاه نشود و حکماء چنین گویند اگر صاحب طالع یا قمر
اندر برج منقلب باشد و معوج الطلوع دلیل کند بر دروغ خبر و باطل خاصه
تر صاحب آن بوی ناظر باشد اگر اندر برج ثابت باشد و مستقیم الطلوع دلیل
کند بر درستی خبر و راستی خاصه تر که سعدان شاهد باشند و اگر برج
مجسد باشد و مستقیم الطلوع خبر راست بود بعضی از وی دروغ باشد خاصه
که نحسان و سعدان ناظر باشند و اما بدانکه خانه سیم و دلالت و صاحب این
دو برج را و قمر را دلالت است اندر اخبار هم چنین سهم الغیب را
از این دلیلان نیز حکم کن چنانکه تنکلم و ابومعشر گوید که دلیل اخبار بیانها
دلیل است قمر است و درجه طالع و صاحب طالع و سهم الاخبار را اگر یکی
از جزوی دیگر با نصراف این دلیلان هر کدام دلیل قویتر باشد بر خبر
دلالت کند اگر منصرف باشد از کوکب راجع یا از کوکبی که از برج معوج الطلوع
باشد یا از برج منقلب یا زایل و ساقط و قمر نیز هم برین صفت باشد
دلیل بر این حال دلیل کند بر آنکه آن خبر دروغ است از هر کدام منسوخ باشد

و اگر از خبر سیوم بخواهد بودن و میلان متصل باشد بکوکب راجع یا کوکب
معوج الطلوع یا زایل و حال قمر نیز هم بدین حال باشد دلیل کند و آن خبر
دروغ باشد و اگر انصراف آن کوکب مستقیم یا از برج مستقیم الطلوع یا ثابت
یا از وتد باشد خبر صحیح بوده باشد راست و حق باشد اما بدانکه خبر بوده و گذشته
از انصراف نگرد و خبر صحیح بخواهد بودن از اتصال و میلان نگرد فصل دوم اندر احکام صاحب
سیوم اندر دوازده خانه صاحب سیوم اندر طالع مولود را یا سایل را برادران و خویشان
بسیار باشد و از ایشان بسیار شادی بیند و برادران و اقربا را منفعت
کثیر باشد و اگر بخانه ده اندر وزاره بود بزرگتر ازوی و پیران شود و اگر اندر
بود یا وتد نبود و دیگر دو برج عقیم باشد خواهران و برادران اندک باشد و خویشان
اقربا بسیار باشد و اگر بجز وتد بود و برج عقیم باشد خواهر و برادر و اقربا
اندک باشد و صاحب سیوم اندر طالع باشد برادران دوست دارد و نیک خواه
وی باشند و هر امیدی که بدیشان دارد آن امید ایشان را وفا کنند و اگر اندر نحوس
و فاسد الحال باشد مرگ برادران و اقربا بیند ٢ صاحب سیوم اندر دوم
از برادران روزی یابند نبود و از ایشان ناخوبیها بیند و غم رسد و مال
و بهوال او ستم کنند و با ایشان خصومت افتد و لکن حال برادران ضعیف
باشد از بهر آنکه این خانه بیت الاعداء برادران است ٣ صاحب سیوم
اندر سیوم بود مولود را از برادران و خویشان روزی بود و متابع او بوند
و بر او انصرف کنند و معروف باشد باندازه طبع ستاره و اگر بجز او نحوس نگرد
دوستیها افتد میان ایشان و اگر بعداوت نگرد میان ایشان خصومتها

افتد

افتد ٤ صاحب سیوم اندر چهارم با دیگر (برادر زنش) خصومت ها کنند و مولود را یا سایل را رخنه
بخانه پدر رسد و برادران بجایگاه پدر نشینند و اگر صاحب طالع بر وی
مستولی باشد بر برادران ستم کند و قهر و مال از ایشان بستاند و حق
خود بستاند و از جز پدر ایشان را نصیب کند و اگر این ستاره سیوم بر صاحب
طالع مستولی این بر مولود افتد و مولود را از جای خویش رفتن بود و از خانه
ها اندر وزاده بود بزرگتر از او و پیران شود ٥ صاحب سیوم اندر پنجم باشد
دلیل کند بر خوبی فرزندان و در روزی ایشان و این برادران خوردتر
از سایل یا مولود باشد و سایل ایشان را بجای فرزند دارد و بوده مولود
یا سایل از برادران و خویشان دور افتند و زنند کافی جای دیگر کنند و با زوی
باز آیند خاصه اگر برج ذو جسدین باشد و به کلانی و برادر خواهری یا برادری
بهم آید و از دوستان و خویشان روزی بینند باشد شادی بیند و از فرزندش
روزی بود ٦ خداوند سیوم اندر ششم برادران او را دشمن دارند
و روی او جو بینند و اندر تن برادران بیماری یا عیب بدید آید کار
کار بندگان کنند یا کار حیوان و اگر کوکب سعد بود و ناظر بود برادران او را
از آن کار خیر بود و فی الجمله مولود یا سایل از برادران بی روزی باشند
و اندک باشند و آنچه باشد دشمن او باشد و سبب ایشان غم
خورد بخاصه اگر منحوس باشد اندر و یا فاسد الحال دلیل کند بر بیماریها
و غم بر برادران سایل را و شکستگی حال ایشان ٧ صاحب سیوم
اندر هفتم برادران سایل مر او را دشمن دارند یا اندر کار زنان

سایل به اندیشند و برادران ایشان سایل را از راه ببرند و کار زنا کنند و برای
دشمن گردند و با وی جنگ و خصومت و عداوت افتد از سبب زن و همبازو بر
یکدیگر مخالف شوند و بهر کدام وقت که صاحب سیم اندر و بود خاصه صاحب خانه
زنان را بعداوت بیند هم این فعل کند خاصه به نظر صاحب طالع بود و اگر کدام
وقت که صاحب سیم بود اندر غربت بود برادران دیگر هم بغربت افتند
ح صاحب سیم اندر هشتم دلیل کند بر کمی عمر برادران و ناخوشی و ناخوشی و ب
ید برادران و دشمنی ایشان و اگر بد حال بود یا فاسد نحس بود خاصه صاحب
هشتم و اگر نیکو حال بود و سعدان ناظر از بلاها و غمها و معصیتها ایمن بود
ط صاحب سیم اندر نهم باشد برادران بیشتر اندر غربت باشند و برادران
اندک بوند و ایشان خداوندان ادب و علم باشند و اهل صلاح و پرهیز
باشند خاصه که مشتری و عطارد ناظر باشند اندر تاویل و علم و اسرار سخن
گویند ی و اگر صاحب سیم اندر دهم باشد دلیل کند بر منفعت حال ایشان
هلاک ایشان و همه عدو و منازع او شوند و خصومتها برد و کس و همه حرب
دیگر فروع کنند یا صاحب سیم اندر یازدهم دلیل کند بر یار بسیاری برادران
و نیکو داری ایشان و باشد که بغربت افتند یا خدمتگاران سلطان باشند
و ره منون او باشند و صلاح و کارهای چیز وار ایشان بزرگ شود
و معروف شود یب صاحب سیم اندر دوازدهم دلیل کند بر بدی برادران
اندر کارها و سایل و بزرگی جویند بیرون و با دشمن سایل جنگ شوند و برادران
و کسها اندک بوند و بیرون ستم کنند و بهال و جتن رفت رسد ایشان تمت الکلام

صاحب

صاحب سیم اندر دوازده خانه تمامی یاد کردم فصل ششم اندر اختیارات احکام
جای گردانیدن چنان باید که طالع و هفتم پاک باشد از نحسان و ماه نیز
پاک باید و متصل سعدی و آن سعد زاید و صاعد باید که بود اندر شکل
صاحب و قمر نیز زاید النور و العدد باید و خداوند دویم و سیم پاک باید
از نحسان و خداوند دویم اندر دهم و یازدهم باید تا مبارک باشد
اما باید که طالع آن جای که باشد اندر ربع باشد و برج سیم تحویل باشد
و برج دویم آمدن بدان منزل باشد و برج هفتم آن زمین باشد که اندر
وی تحویل کند و برج یازدهم سعادتش باشد و برج دهم عاقبت
آن جای دوم باشد هر کجا سعدی باشد دلیل سعادت آن جای باشد
و هر کجا نحسی بینی دلیل تباهی آن جای باشد و اندرین باب آنچه از
اختیارات است در باب خانه نهم یاد کنیم فصل یا اندر احکام بهفت کوکب
و بوزهر اندر خانه سیم احکام زحل در خانه سیم زحل اندر بیت الاخوة دلیل
کند بر آنچه بر تحویل و حرکت و نکن شود اندر رفتن و جنگ و آزار افتد
با خویش و برادر و خواهر و بزافت باید از زده حق نان دکان
و زنان و خواجگان و تباه حالی خوف و بند آن و اگر سفر و تحویل کند
دیر ماند و اگر کاری آینده کند دیر تمام شود مگر ... و آنچه بر حاجات
بود نیک بود و نیک آید و اگر شهادت بود از جانب خوف و بند آن
تباهی پیش آید یا غم و ضعف و فقر یا را مصیبتها پیش آید و دیر آگنده شوند
احکام مشتری در خانه سیم مشتری اندر بیت الاخوة دلیل کند بر خوبی

ودیگرگونه حال برادران وخویش وندان وازایشان نیکوییها بیند واگر سفر وتحویل
کند سخت نیکو بود خاصه از بهر علم آموختن واندر بازرگانیها سود ومنفعت یابد
وهیچ رنج نبیند وازجای بجای تحویل کند ونواخت یابد از عاملان وبزرگان
وبی رنج از کار روحانی بکرد وتعلم آموختن وکتب وخوابها نیکو بسیار بیند واگر
شهادت نبود هیچ رنج وحزن نبود بکر اندیشه الکلام مریخ اندر بیت مریخ اندر بیت
الاخوة دلیل کند بر آنکه دل بر انگیزد سفر وتحویل را وسفرها با رنج بود وکارهای
سخت وبیران شود وازار رفته میان اقربا وکرده اقربا را بیماری افتد و
کرده ای را عجب آنکه افتد بازن وهمباز چه مریخ برانند واندر سفر قطع افتد
ونیز از سبب اقربا زیان افتد واگر شهادت بود بدتر باشد الکلام شمس اندر بیت
شمس اندر بیت الاخوة دلیل کند بر پیوستگی وصحبت با ملوک وسپاه سالاران
ومهتران واگر حاجت بر کرد روا کنندش واگر تحویل کند نیکو بودش وهر چیز
حظ ومنفعت کند وسود وسفر وتحویل پیش از روا نگارد بکارهای نیک داشتن واز خانه
بخانه رفتن وباکسی صحبت گیرد وکار نو آغاز کند واگر مقبول بود وشهادت بود نیکو
سخت نیک بود ره نماید بر گفتن سخن حق وراست ویافتن معونت
اقربا واگر غیر مقبول بود زیان از رو از اقربا واز اهل سلطان الکلام زهره اندر بیت
زهره اندر بیت الاخوة باشد دلیل کند بر شادی از اقربا وامیختن با زنان
ورسیدن بکام دل وایمنی اندر سفر وتحویل ورسیدن بهوای دل واگر زنی
از اقربا با وی صلح کند وغایبی بیاید ونیز از اهل جای بهوای دل کاری کند
شادی بیند ورسیدن عطاها ونفعها بیشترش از زنان وکنیزکان واگر شهادت

نبود

نبود ونامقبول ودل مشغولی وغم بیش بود از اقربا الکلام عطارد اندر بیت
عطارد اندر بیت الاخوة بود دلیل کند بر آنکه صحبت افتد با صنعتگران ودبیر
دستان خاصه با اهل حکما واهل سلطان ومراد وی از این گروه بر آید واز عجایب
نامه اندیشد وخوابها نیکو بیند ودوستان واقربا حق وحرمت او جویند بتعلیم
وکتب خواندن ورحمت کردن واندیشهای باریک وبازرگانیهای الوان
وعلم وحکمت آموزد وسفر وتحویل افتد واگر مقبول بود منفعتها ونیکوییها بود
واگر شهادت نبود غم وزیان رسدش الکلام قمر اندر بیت قمر اندر بیت
الاخوة بود در رفع خویش دلیل کند بر سفر وشادی وتحویل کردن وامیختن
با عامه مردم از بزرگ زادگان واهل کتاب واز اقربا شادی بیند وباکسی
نو صحبت کند واز کسان خویش ودوستان مهربانی یابد ومنفعت وجای سفر
بهر امید یا آید شده ویا از کار رجوع واگر شهادت نبود غم ودل مشغولی
باشد الکلام زحل اندر بیت زحل اندر بیت الاخوة باشد دلیل کند بر آنکه
لاغر کرده وبر قومی وبر کسان خویش وبروی دشمنی کنند کروهی ولیکن
کارش نیک شود وهر چند سختیش بیشتر شود کارش خوبتر گردد وبا اقربا
صحبت افتدش وهر کاری پیش گیرد مبارک آید مگر سفر کردن اگر ذنب
در بیت السفر افتد باکسی فرومایه جنگ افتد واندر سفرها سفر دیگر پدید آید
وخوب نبود وخوابها وراست بسیار بیند وآموختن علم طلسمات افتدش
الکلام ذنب اندر بیت ذنب اندر بیت الاخوة دلیل کند که حال اقربا وحال وی
به گردد وگرد اقربا بهر وی زر دود دریغ نکنند وبسلامت بگذرد وباشد که

بند کنندش و خواهرهای ایشان را سبب رنجیده داشت آموختن علم جادوی افتدش و دویم
و برادران و خواهران را بیاید گرفتن صحبتش و دیگر گویند و اما بدانکه ذنب جز کجا بیاید
انجا تباهی آرد **فصل ۸ اندر احکام رجعت و احتراق و وقوف و نحس احکام رجعت خداوند سیم**
چون خداوند سیم راجع شود برادر و اقربا اختلاف نباید کردن و هیچ کاری شایسته ایشان را نیفتد
افتد و از سفر و تحویل حذر باید کردن و کسی را خدمت کردن نشاید
و بعلم و ادب و فال و حفظ نقصان افتد و خواهد هر چند از خیر و شر در نشاید
و از اقربا راستی نیاید **احتراق صاحب سیم** چون خداوند سیم محترق شود دلیل
کند بر دل مشغولی بر خواهر و برادر و اقربا خاصه از روی سلطان یا از
روی جمع و انجمن مردمان و بزرگان و مهتران و خاموشی و رعب کند تا هفته نیفتد
احتراق وقف و نحس اندر سیم دلیل کند بر بیم و تباهی و ضعیف حال اقربا و دوستان
و نکبت و نا امیدی ایشان و بر سر زخانه و فرش و خادمان سرای هم نقصان
باشد از آب و آتش و شکستن و ریختن و از بیم راه هم باشد و گزند
آتش بود و حذر باید کردن و نیست دلایل احکام خانه سیم چنانکه یاد کردیم **البرج الرابع**
من الطالع و ما فیه من المسایل فصل اول اندر خریدن سرای و ضیعت و منقولات و جز آن ها
ان شاء الله کریم اگر بپرسند از ضیعت و عقار یا سرای یا مستغلات بنگر طالع
و صاحبش هر دو دلیل سایل است و هفتم و صاحب هفتم دلیل مسئول عنه است
و چهارم و خداوندش با زحل و قمر دلیل سرای و ضیاع است و سعادت و خداوند
دلیل بها اگر خداوند طالع اندر هفتم باشد یا بخداوند هفتم متصل باشد
دلیل کند بر آنکه آن بیع تمام شود بطلب و حرص سایل اگر نظر مودت باشد

باسانی

باسانی و نیکوئی برآید و اگر نظر عداوت بود بسختی و دشواری برآید و اگر صاحب هفتم اندر
طالع باشد یا بصاحب طالع متصل باشد آن بیع برآید و تمام شود بجهد و رغبت سایل و مسئول
عنه بران حریص تر باشد و اگر میان ایشان اتصال نبود بنگر بصاحب طالع و قمر
اگر اندر چهارم باشد یا بصاحب چهارم اتصال کند یا صاحب چهارم اندر طالع باشد
یا بصاحب طالع اتصال کند دلیل بر تمامی بیع و برآمدن کار و بنا نیکی کنیم اگر اتصال
نبود بنگر بجمع النور و نقل النور اندر ایشان شهادت گیر بر تمامی و برآمدن بیع و شرا
و هر کوکب که مقبول باشد یا سعد و یا خیر در بیش قوت و نیکو لطیف آسان کار باشد و هر دلیل
که نحس یا غیر مقبول باشد آن بد طبع تر و بد خو و دشوار کار تر باشد هر کدام دلیل
اتصال بتربیع و مقابله کند آن دشوار کار تر و جنگ جوی تر باشد و هر کدام اتصال
بمودت کند آن آسان کار و آسان گیرنده و خوش و خواه برد **فصل ۲ اندر صفت زمین و ضیاع**
و سرای و حال آبادان و ویران او اگر نحس اندر چهارم باشد آن سرای ویران باشد و تباه و اگر راجع بود
نامبارک و بد باشد و اگر صاحب رابع نحس باشد یا در هبوط یا راجع هم دلیل کند
بر ویرانی و تباهی و نا مبارکی آن سرای و اگر سعدی اندر روی باشد یا خداوند چهارم
مسعود باشد یا در شرف دلیل کند بر آبادانی و نیکوئی و مبارکی سرای و دیگر
یاد کردیم اندر حال سرا ایمانست اما اندر باب ضیعه و آب و زمین و باغ و بوستان
طالع دلیل اکّار است و انها که اندر وی کار کنند و چهارم دلیل آب و زمین و ضیعت
است و هفتم دلیل نباتات و گیاه هاست و دهم دلیل درختان و میوه ها و ثمره ها
و غلهاست هر کجا سعدی بینی خیر و خوبی آنجا باشد و هر کجا نحس بینی شر و تباهی آنجا
بود اگر نحس اندر طالع باشد بدان که آن برزیگران با مکر و غدر و خیانت و دزد باشند

و اگر راجع باشد از آنجا بیرون آیند و دیگر بیزند و اگر مستقیم باشد آنجا پای دارند
و نشانند و از آنجا بیرون نبرند و اگر مشرقی باشد از اعقاب آنجا نام آمیه خواهند باشد
یا جوانان باشند و اگر مغربی باشد آنجا دیرینه باشد یا پیران باشند و اگر در طالع
حظ باشد آنجا معروف باشند و اگر حظ نبود آنجا مجهول باشد و اگر اندر طالع سعدی
باشد آن کدیوران پارسا و ناصح و امین باشد و نیکوکار و اگر راجع باشد آنجا بشد
بیرون روند پای ندارند و اگر مستقیم باشد آنجا پای دارند و نروند از آنجا
و همچنانکه صفت مردم بگفتیم همچنین از خداوند طالع و از ناظر سعدان و نحسان حکم کن
اگر سعدی اندر وسط السما باشد و مستقیم باشد آن درختان قوی باشد و بسیار بار بود
و اگر راجع باشد بسیار بار بود باشد و لکن کمتر مانده بود و باشد که آغاز رفتن
نگردند و درخت از آنجا بر کنند و بیرون کنند و اگر نحس اندر وسط السما بود درختان
اندک باشد و آنچه باشد ضعیف تر باشد و اگر راجع باشد آن درخت همه بکنند و
ببرند و اگر وسط السما عطوی چنانکه از کوکب دیگر گفتیم مثلا اگر صاحب وسط السما
بجای خویش نظر کند یا متصل باشد و مسعود بود درختان باشد و اگر حیز بین باشد
درخت نباشد و اگر صاحب وسط السما یا الکوکب اندر وی باشد مشرق باشد
آن درختان نونشسته باشد و اگر مغربی باشد آن درختان پیر باشد و کهنه باشد
از درختان نیستان باشد و اگر مشرق مستقیم باشد آن درختان آنجا بماند و پای دارد
باشد و اگر راجع باشد آن درختان از آنجا بکنند و ببرند یا همه تباه شوند
و از هفتم به آخر بدین صفت حکم کن والعلم و اگر صاحب وسط السما بوسط السما
نظر ندارد و نه خداوند هفتم با هفتم بدانکه آنجا درختان و نبات هیچ جا باشد

در زمین

و زمین خشک باشد اما جوهر زمین از چهارم پدید آید اما مثلثات حمل دلیل کوه باشد
و مثلثات ثور دلیل زمین هامون و کشت زار باشد و مثلثات جوزا دلیل است بر فراز
و نشیب و هامون و کوهها و مثلثات سرطان دلیل مرغزار و حوضها و بارکینها و ریگها
و کیا فور از ستوران و لبهای آب است جوهر زمین از چهارم بنگر هر کدام برج باشد
از آن جوهر باشد و صاحبش در کدام برج باشد از آن جنس بر پا دریا کن و اگر برج
کوه و در بود باشد مثلثه آتش دلیل جایها باشد سنگناک یا زمین سخت و شیخ
و گل سخت باشد و اگر برج چهارم ذو جسدین باشد آن زمین هموار نباشد و بعضی
از وی صحراها و هامون باشد و بعضی از وی بلندیها و تودهها و تلها و اگر برج منقلب باشد
زمین باشد از هر نوع چون ریگ و خاک و خوش و آب و فراخی و از هر نوعی چیزی باشد
اندر وی و اگر برج ثابت باشد زمین سخت با قوت و نیک باشد هموار
نه بلندی هر بدین صفت شرح کن **فصل ۳ در صفت خانه که گنج در وی و هر بارکه و چگونگی جای**
اگر پرسد که صفت خانه چگونه باشد اما بدانکه خانه چهارم دلیل خانه است و صاحب
چهارم یا آن کوکب که اندر وی است دلیل بنا و بدست خانه نمودن و کنج مسبار رگ و نما
چنانکه صفت مردم و طالع ره گذر خانه است و موضع تهمت دلیل در خانه است و موضع
شمس دلیل ساحت و کنار و میان سرای و صحرای خانه است و جایگاه زهره
دلیل حرم خانه است جایگاه عشرت و شادی زنان و رباعیین و طرب
و جایگاه عطارد دلیل مخزن و گنجینه باشد یا کتابخانه و درم خانه و جایگاه
زحل دلیل آبخانه و کنیف و جایگاه تاریک و کنده است و جایگاه مشتری دلیل
مجلسگاه و جایهای عالی و بزرگ و دبستان است و جایگاه چیز و سلاح و جایگاه مریخ

ودلیل مطبخ خانهٔ زحل شود و آتش دانها و جایگاه خون ریختن است و جایگاه راس دلیل
کند بر جایهای آتش و خاشاک و کنده یا جایگاه ستور یا جایگاه جو و بیج افکنده باشد و خاک ریختن
و بنگرد که هر یکی کوکب بکدام ناحیت است آن جایگاه نیز بدان ناحیت باشد از مشرق
و مغرب و جنوب و شمال و هر کوکب را بنگر اتصال و انصراف او تمیز کن با قوت التین
باتصال و انصراف بگو که جای را حکم کن و بنگر چو قمر کاست از بیرهای گذشته ماه دلیل
راست خانه است و بیرهای بازمانده ماه دلیل چپ خانه است نیمهٔ فلک سوی وسط
السماء دلیل راست خانه است و نیمهٔ تحت الارض دلیل چپ خانه است فوق
الارض بر سوی خانه است و تحت الارض فرو سوی خانه است و اگر ماه اندر
برج منقلب باشد در خانه حوض باشد و بر سر بالا و اگر اندر برج ثابت
باشد در خانه کلان باشد و بزرگ و محکم یک لخت و اگر اندر برج دو جسدین
باشد خانه دو در باشد یا دو طبقه باشد یا اندر خانه یک خانهٔ دیگر باشد
و این خانه را کنگره دیگر باشد و اگر ماه اندر برج آتشی باشد بر در خانه
جایگاه آتش باشد یا ستورگاه و اگر برج آبی باشد بر لب جوی یا بر لب
حوض باشد و اگر اندر برج خاکی باشد آنجا بر در خانه کشت زار یا خاک توده
باشد و اگر اندر برج بادی باشد بر در خانه بنا باشد یا درخت و بنگر نظر
بکدام کوکب دارد قمر از کوکب آن کوکب و مزاج وی بجوید دلیل گیر و اگر قمر
بزحل پیوسته باشد در خانه شکسته باشد یا سیاه باشد یا بر سن یا بچوب
بسته باشد و اگر مشتری ناظر باشد در خانه بلند و ساخته باشد و بر در خانه
نشستگاه و بوستان باشد و اگر مریخ ناظر باشد در خانه سوخته باشد

یا آهن

یا آهن بسته باشد خاصه چو برج نظر دارد و اگر شمس ناظر باشد بر در خانه تخت
باشد یا جای نیکو باشد یا نشستگاه محتشم باشد و اگر زهره ناظر باشد بر در خانه
کلاه دار(?) باشد یا آب روان یا نشستگاه زنان و اگر عطارد ناظر باشد بر در خانه
راه گذر باشد یا دو راهه باشد یا چهار راهه خاصه چو مشتری نیز ناظر باشد
یا ببرج دو جسدین باشد یا جوی آب باشد یا نقاش باشد و اگر اتصال از برج
قمر یا دیگر دم بسیار رونق باشد و شهادت نیز بر در خانه طالع باشد و این
آنگاه باشد چو مطلوب بنگری چو ماه قوی تر باشد یا طالع حکم از آن کن قوت
طالع آن باشد چو صاحبش قوی تر باشد و بدرجه طالع ناظر یا بطالع سعد باشد
یا قمر بطالع ناظر باشد و قمر از اصحاب مشرقی باشد در خانه نو باشد و اگر
مغربی باشد کهن باشد و همچنین اگر ستاره مشرقی و مغربی نظر دارد و اگر قمر
در شرف باشد در خانه پاکیزه و نیکو و خرم باشد و اگر اندر هبوط باشد در خانه
کهنه و شکسته باشد یا بر در خانه مغاک یا کثیف باشد بنگر از درجه قمر تا درجه
خانهٔ چهارم چه مقدار بعد است آن دلیل میانه دهلیز است از درجه طالع تا درجه
رابع دیگر از صاحب طالع تا درجه رابع یا از صاحب طالع تا طالع هر کدام شهادت
قوی تر باشد از دو کوکب و هر ستاره اندرین میان باشد و هر برجی دلیل
کند بر چیزی چو بهر برج و بهر کوکب دلیل کند و وسط السما دلیل است
بر محراب خانه ~~و بستان باشد~~ و اگر مشتری و زهره اندر وی باشد اندر محراب خانه
بستان باشد نیکو و خرم و اگر زحل باشد چاه باشد یا مغاک و اگر مریخ باشد
معدن آتش باشد یا جای خون ریختن و اگر شمس باشد تخت باشد

بانشستگاه بزرگ و اگر عطارد باشد اندر میان سرای خزینه باشد یا بر [illegible]
یا کبوترخانه و اگر قمر اندر وسط السما باشد اندر میان سرای دریچه باشد
سوی سردابه یا اسپاجه یا حوض یا چیزی مانند این و اگر ذنب باشد ستورگاه
باشد یا مغاکی یا جای خاشاک و اگر راس باشد جایگاه عبادت باشد یا حوض
یا کلکنار بنگر ازین هفت کوکب اندر طالع شهادت قوی‌تر کدامست و دلیل
است بر در خانه اگر قمر باشد قوی‌تر او لیتر بدلالت اگر اندر ربع مشرقی باشد
بمشرق گشاده در خانه و اگر اندر ربع شمالی باشد بسوی شمال گشاده و اگر مغربی
بسوی مغرب و جنوبی بسوی جنوب و بدین ستاره ناظر باشد بنگر که کوکب [illegible]
در خانه بدان سوی گشاده و اگر قمر اندر ربع وتد باشد در خانه راست گشاده
و اگر مایل وتد باشد بیک سو گشاده و اگر ساقط باشد در خانه باگشت و خم
گشاده و اگر قمر منحوس باشد و ناقص النور باشد آن خانه را در بنا شده و اگر
زحل نظر دارد شکسته باشد و اگر مریخ نظر دارد سوخته باشد و اگر خالی
باشد در خانه هنوز نانهاده باشد ولکن از انصراف دلیل گیر تا درست آید
از اتصال اندرین باب انصراف قمر دلیل کند بر آنچه گذشته باشد بر در آن خانه
و اتصال قمر دلیل کند بر آنچه بخواهند کردن بر در آن خانه **فصل اگر بپرسد که**
چه جای است بنگر بچهارم اگر مشتری اندروی باشد خانه بزرگ و پاکیزه و نیکو باشد
و خرم یا اندر خانه مسجد باشد یا خانه بر قرب مسجد باشد و اگر زهره اندروی
باشد خانه نظیف و منقوش باشد و اگر مریخ اندروی باشد یا نزدیک آن گرمابه
باشد یا تنوره خانه بدین صفت همچنین از هر هفت کوکب صفت کن و اگر

عطارد

عطارد باشد خانه اندر کوی باشد و اگر [illegible] ناظر باشد [illegible] این خانه
اندر کوی باشد گذرگاه بندراه و اگر پروین بهر دو ناظر باشد آب در کوی [illegible]
و بیرون شود بنود و اگر قمر اندر برج ذوجسدین باشد آن مرد را کوی در دو پیکر باشد
و اگر برج ثابت باشد هر آن یک درگاه باشد و اگر منقلب باشد گشاده باشد
و اما دانستن آنکه این خانه باول این کوی یا میانه یا باخر از جایگاه قمر توان دانستن
و اگر قمر اندر وجه اول باشد از برج خویش خانه باول کوی باشد و اگر بوجه دوم
باشد خانه بمیانه کوی باشد و اگر قمر بوجه سیم باشد خانه باخر کوی باشد
چون مشرق و مغرب معلوم کنی اول و آخر نیز بینه اند **فصل ۳ در مبارکی و شومی خانه**
بر ضد اعدا آن اما بدانکه مبارکی و نامبارکی و نامبارکی خانه مر خداوندش بر دو روی
باشد اول آنکه شده که بجای تحویل کند بوقت نحس و خداوند طالع یا صاحب
ساعت یا قمر منحوس باشد هر وقت از آن خانه بیرون آید آن فساد و نحس
از وی ببرد و اگر باز طالع نیکو و ساعت مبارک باز بدان خانه تحویل کند
دلیل کند بر مبارکی و نیکویی آن جای و دوم آنکه در جای بنا کنند بطالع
بد و ساعت بد آن خانه شوم شود و هر که اندر آن خانه بباشد و باشد
این چنین خانه بعضی مردمان را موافق آید و آنچنان باشد که آن نحس که
دلیل بکرده بود بر شومی آن خانه در طالع مولود یا طالع تحویل سال اتفاق موافق
بوده باشد و این چنین سرای و خانه را از بن و اصل ویران بکنی
و بنا نو بطالع سعد بر نهی راست نیکو شود و هر وقت که زحل و مریخ اندر
وسط السما باشد آن خانه معیوب و شکسته باشد و اگر از وسط السما زایل

باشد اندر آن سو و جانب باشد یا جز دیوار آن جانب باشد زیرا که چهار اوتاد
دلیل چهار حد دیوار خانه است هرگاه نحس باشد فساد و تباهی آنجا باشد و هرگاه
سعد باشد نیکوئی آنجا باشد و سلامت و آبادانی و اگر نحسان یا سعدان اندر
مایل الاوتاد باشد صلاح و فساد و ویرانی و آبادانی اندر کهنهای وی کهنهای خانه باشد
و اگر اندر زایل و ساقط باشد اندر بنیادش و زیر آن بنگر که فروتر خانه یا بالاتر
خانه اندر باشد عیب و صواب خانه اینست صفت خانه و سرای که گفتیم این باب
بسیار چیزها باید خاصه اندر باب خریدن خانها و اندر باب کم شده و دیگر چیزها
وصف خانه وزن و فصل در معرفت آنکه خانه را بها چند درم است اگر پرسد
که بهای این خانه یا آب زمین و ضیعت یا بوستان چند درم است یا بچند
درم بیع برآید و بچند درم خریده شود بنگر صاحب وسط السما یا بنگر که اندر وی
باشد هر کدام قوی‌تر باشد و شهادت بیشتر باشد وی دلیل است بنگر سال
صغری چند است باندازه سال صغری درمها یا صدها یا هزارها بدهد و زیادت کنند
کواکب سعدان و نقصان کنند نحسان چون ناظر باشد چنانکه اندر باب جزو کان
عددها اندر بیع دوم یاد کردیم تمامی و اگر چنان باشد که صاحب وسط السما
ضعیف باشد و دلالت نکند و نه کوکب عارض پس بنگر سال وسط السما یا برج
طالع چند است از آنجا دلیل کن فصل در دانستن آنکه این زمین و ملک خریدم
مرا از وی نفع باشد اگر پرسد که این سرا یا ضیعت و مستغل که خریدم یا خود ملک
من است مرا از وی منفعت و خیر و رفق بود یا باشد بنگر بنظر دلیلان سایل
و دلیل مسئول عنه یعنی دلیل ضیاع و سرای اگر میان ایشان اتصال مودت بود

وقبول

و قبول بود منفعتها باشد و سعادت و اگر اتصال عداوت بود و قبول منفعتها
باشد ولکن رنج و مشقت و اگر نظر مودت باشد و قبول نبود کار با ساز و ناساز
بود ولکن منفعت پراکنده باشد و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود هیچ
خیر و منفعت نباشد و بنگر نیز بسهم السعادة و در فلک اگر مسعود باشد و مقبول
و بطالع ناظر منفعتها باشد و اگر جز این باشد هیچ منفعت نباشد فصل در دانستن
آنکه بیع از بکدام وقت تمام شود و اگر پرسد که بکدام وقت تمام شود بیع ضیاع و سرای
بنگر باتصال دلیلان و اگر میان ایشان قبول بود هر وقت که درجه بدرجه
برسد آن وقت باشد و اگر دلیل نکند بنگر بعد دلیلان را از درجها ما بین دو جانب
بنگر چند است بچندان روز و ماه و سال آن کار برآید و تمام شود فصل در آنکه
[illegible] خانه و ضیعت یا چیزی اجاره گیرد چگونه باشد و اگر پرسد که زمین یا سرای
یا کشتی یا درخت اجارت میگیرم یا چیزی دیگر بنگر اجارت گیرنده را از طالع و از
صاحبش و اجارت دهنده را از سابع و صاحبش و اگر سایل اجارت دهنده
باشد طالع وی را بود و هفتم اجارت گیرنده را و مزد و بهای آن چیز و غله
از وسط السما و از صاحبش بنگر و عاقبت کار از چهارم و اگر میان این دلیل
سایل و مسئول عنه اتصال بود یا اندر خانه یکدیگر باشد آن کار برآید
باندازه اتصال مودت و عداوت چنانکه جایهای دیگر صفت کردم
و اگر صاحب طالع مسعود باشد یا کوکب که اندر طالع باشد مسعود باشد
سایل با امانت و راست رو و ناصح باشد و اگر نحس باشد خاین و بی‌امانت
و بدنیت باشد و همچنین بنگر سوی صاحب هفتم اگر نحس اندر وسط السما

باشد یا صاحب وی نحس باشد اندر غله یا اندر مزد اجارت تباهی افتد و اگر سعد
باشد دلیل خیر و سعادت و نیکویی باشد و همچنین حکم کن از صاحب رابع مر عاقبت
کار را بنگر با تصال و انصراف قمر اگر بطالع ناظر باشد وی اولیتر بدلالت
چنانک کوکب منصرف عنه القمر دلیل سایل است و متصل به القمر دلیل مسئول عنه
است و صاحب برج قمر دلیل عاقبت است و قمر دلیل آن چیز است که اجارت
کرفته آمده است هر کدام سعد بود دلیل وفا و خیر و منفعت از وی باشد و هر کدام
نحس باشد تباهی و وفا از وی باشد و اگر از صلاح و وفا و آب راه پرسد
بنگر بقمر و بزهره و مشتری هر کدام از ایشان قویتر و بطالع ناظر و شهادت
بیشتر وی دلیل باشد اگر برتبه باشد یا مقبول یا مسعود دلیل خیر و خوبی باشد
و اگر ساقط باشد یا منحوس دلیل تباهی باشد فصل هشتم در معرفت آنکه دفینی
یافته شود یا نه اگر سایل پرسد از دفینی یا از مال مدفون یا از چیزی که مردمان
کنند از تماثیل و عقد و سحر و آنچه بدین ماند طالع بنه بدرست بنگر که سوال سایل
چگونه است از مال خود پرسد یا از مال کسی دیگر یا از مال پدر یا مال
فرزند یا از مال سلطان از هر کدام پرسد از خانه دوم از جای بنگر
اگر از مال برادر پرسد از چهارم بنگر و اگر از مال پدر پرسد از پنجم بنگر و اگر
از مال فرزند پرسد از ششم بنگر همچنین قیاس می‌کن از آن جای که
سوال سایل است بنگر بدان برج و بصاحبش که دلیل است بر آن دفینی
اگر دلیل اندر اوتاد و طالع باشد یا اندر اوتاد و صاحب طالع مال مدفون
اندر خانه باشد اگر اندر طالع باشد یا اندر برج صاحب طالع دفینی

اندر خانه خویش باشد دفینی وی اگر اندر عاشر باشد از طالع یا از صاحب طالع
اندر کار خانه باشد اگر اندر هفتم باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانه زنان باشد
و اگر اندر چهارم باشد و اگر اندر چهارم باشد از طالع یا از صاحب طالع اندر خانه پدران
و جدان باشد یا اندر میان خانه دیگر صاحب طالع را یا قمر را دلیل اتصال چگونه است
و میان ایشان از اتصال قبول و مودت هست یا عداوت یا غیر قبول از آنجا حکم کن بر یافتن
و نا یافتن و یافتن باسانی یا بدشواری چنانکه اندر بابهای دیگر یاد کردیم و اگر اتصال
بنحو عی السنور و عقل السنور بنگر و از وی حکم کن دانستن آنکه دفینی خواهد یافت یا نه
بنگر بصاحب طالع اگر اندر اوتاد باشد یا سعدی اندر وتد باشد پس آنجا دفینی باشد
قول اوایل و ماشاء الله چنین یافتیم از اقاویل اوایل و از قول ماشاء الله که بنگر بخانه هفتم
اگر اندر وی سعدی باشد آنجا دفینی باشد و اگر نحس باشد آنجا دفینی بوده و بر گرفته باشند
و اگر سوال سایل از سحر و تماثیل باشد و اگر نحس اندر هفتم باشد پس آن سحر باشد
و خوف باشد و اگر اندر هفتم هیچ کوکب نباشد صاحب هفتم دلیل است بر آن دفینی
اما بدانکه طالع و صاحبش دلیل سایل است و چهارم و صاحبش دلیل جای دفینی است
و هفتم و صاحبش دلیل مال یا جوهر دفینی است خاصه بکسی منسوب نباشد چنانکه بر زبان
اما جوهر دفینی را و بدانی حاصل آن کسی از هفتم بنگر بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب
هفتم و آن کوکبی که اندر هفتم یا اندر طالع باشد هر کدام را شهادت بیشتر باشد
و قوی‌تر وی دلیل دفینی است خاصه بر دلیل دفینی آن کوکب است که جوهر دفینی
خاصه از وی معلوم شود و دیگر نخست درست کن بیک دلالت را و تعیین کن هر کوکبی
که دلالت را شایسته باشد و اندر رابع شهادت دارد یا نظر دارد وی دلیل است

بر دفینه و با هر کوکب که دلالت راست بود بر دلیلان حال متصل باشد یا شهادت دارد
وی دلیل است بر دفینه و با هر کوکب که دلالت راست بود بر دلیلان حال متصل باشد
یا شهادت دارد وی دلیل است بر دفینه و اگر ازین دلیلان که گفتیم اندر حال وی شوند
فرق کردن بر دلالت بس کوکب عارض اندر هفتم وی دلیل است اگر مسئول باشد
اگر مسئول نباشد با صاحب سابع یا رکن که وی دلیل است و اگر دلیل شمس باشد اندر
خانه خویش یا اندر شرف خویش باشد آن دفینه زر باشد یا گوهر سرخ تابنده
دیگران مایه و اگر جز این برجها باشد آن از جنس برنج بلور و آبگینه باشد و اگر دلیل
قمر باشد اندر برج یا شرف خویش باشد سیم باشد یا جز باشد از جنس جز سپید ارزان
قیمت باشد و اگر جز این برج باشد جز باشد فروتر و اگر دلیل مریخ باشد اندر برج
خویش یا شرف خویش باشد برنج باشد یا مس یا آبگینه رنگین و اگر در برجهای دیگر
باشد ازین کمتر باشد و اگر دلیل زحل باشد و اندر برج و شرف خویش جز باشد
سیاه یا آهن یا سفیدآهن یا سنگ سرمه و اگر مشتری باشد اندر برج و شرف خویش
جز باشد سیم باشد یا جامه سفید مرتفع یا یاقوت سپید و مانند وی و اگر زهره باشد
اندر برج و شرف خویش مروارید باشد یا سبد یا از دریا بیرون آید و مانند
وی و اگر عطارد باشد و اندر خانه و شرف خویش باشد از سیمات یا شعر یا کتب
باشد یا پوستها یا قاقم آنچه بدین ماند و اگر آنچه گفتیم جز از برج خویش یا شرف
خویش باشد مرابع یا رکن یا از کوکب متصل باشد از برجهای آبی و بادی و خاکی
و آتشی و همچنین از کواکب نیز قدر دلالت حساب کن والله اعلم و اگر دلیل
زحل باشد یا عطارد مشترک و یا یکی از ایشان دلیل باشد و یکی دیگر شهادت

دارند

دارند آن دفینه سیم باشد و همچنین اگر ازین دو دلیل یکی با ذنب بود و اگر دلیل شرقی
باشد از آفتاب آن دفینه نو باشد و اگر مغربی باشد کهن باشد **فصل ۹ بر آنکه
بر دفینه ظفر هست یا نه** و اگر خواهی که بدانی ظفر یابد یا نه وجه آن دفینه بر قدرت
بر قدرت باشد یا نه بنگر به دلیل دفینه یعنی کوکب سعد عارض اندر وتد یا اندر
هفتم یا صاحب هفتم اگر صاحب طالع نظر دارد بدو بیابد به آسانی و خاصه که نظر مودت
باشد و اگر نظر عداوت باشد بیابد به دشواری و رنج اگر صاحب طالع را اتصال
باشد به دلیل دفینه بیابد به دشواری و رنج و اگر نظر مودت باشد کم رنج تر یابد
و اگر نظر عداوت باشد سخت رنج و مشقت و تعب بیند و از فرو دست اردا اگر
شمس و قمر بدرجه طالع ناظر باشد یا یکی از ایشان اندر طالع امید یافتن باشد
بعضی وی و اگر ساقط باشد سخت رنج و تعب رسد چو یافتن و بعضی مکان چنین گویند
بنگر سهم السعاده و صاحبش اگر طالع ناظر باشد یا به شمس و قمر یا صاحب طالع
دلیل کند بر یافتن و اگر ساقط باشد صاحبش نا نیزان خاصه قمر از سهم السعاده
و صاحبش ساقط بود از نظر طالع و صاحبش دلیل کند بر دشواری یافتن و تعویق
افتد چو بدان رسد **فصل در یافتن درست جای دفینه است** و اگر خواهی که بدانی
موضع دفینه بنگر به دلیل دفینه که اندر کدام برج است و اندر کدام ربع است
از فلک بدان ناحیت باشد از خانه یا از موضع دفینه اگر اندر ربع شرقی
باشد اندر مشرق آنجا باشد و اگر اندر ربع دوم باشد اندر ناحیت
جنوب باشد و اگر اندر ربع سیم باشد اندر ناحیت مغرب باشد و اگر
اندر ربع چهارم باشد اندر شمال باشد و از برج نیز دلیل گیر یا از ربع یا رکن

به اندازهٔ شهادت حال تر باشد حکم بر وی و اگر دلیل اندر برجی ثابت باشد اندر
زیر زمین باشد و اگر اندر برجی دو جسدین باشد اندر دیوار باشد و اگر اندر
برجی منقلب باشد اندر سر آسمان خانه باشد چون معلوم شد که بکدام ناحیت است
و بکدام جای است آنجای را به سه قسمت کن هر قسمی ده بخش و بنگر که دلیل اندر آن
برج از جهت بلندی درجه است و بکدام درجه است اگر اندر درجهٔ اول باشد
اندر قسمت اول باشد از آن جای و اگر اندر درجهٔ دوم باشد اندر قسمت
دوم باشد و اگر اندر درجهٔ سیم باشد اندر قسمت آخر باشد و همچنین قیاس گیر
از درجها بدان درجه باشد از آن قسمت بدان جایگاه باشد و قول ماشاءالله و اوایل
چنین گوید ماشاءالله و حکما و اوایل بنگر بدلیل دفین و صاحب ساعت اگر اندر
طالع باشد اندر در خانه باشد دفین یا اندر آن جای که باشد که سایل نشسته است
یا اندر مشرق آنجای باشد که آن دفین است و همچنین اگر صاحب ساعت آنجا
باشد زیرا که ماشاءالله صاحب ساعت را دلالت دهد بجز دلیل دفین نوعی جسم
از صاحب ساعت و هم از دلیل سخن گوید و این از طریق صواب دور است
اگر دلیل اندر وسط السما باشد اندر میان خانه باشد یا اندر ناحیت جنوب
و اگر اندر مغرب باشد همچنین تا هر چهار ارباع فلک را و اگر دلیل عطارد باشد
اندر جایهای مردم طالع بود آن دفین زیر زمین باشد و اگر زهره باشد زیر فرش
باشد و اگر مشتری باشد اندر دیوار باشد و اگر زحل باشد اندر جایگاه
تاریک و کنده پنهان باشد و اگر شمس باشد اندر جایگاه بزرگ و فراخ یا بر تخت
باشد و اگر قمر باشد اندر سر آب خانه باشد یا جایگاه زنان و اگر مریخ
باشد

باشد اندر راه گذر باشد یا اندر تنور و آتش دان و اگر راس اندر طالع باشد اندر
جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر ذنب باشد اندر جایگاه تنگ و تاریک باشد
بنگر تا درجه صاحب ساعت چند است اندر دوازده ضرب کن و از درجهٔ طالع بفکن
بحساب هر برجی سی درجه و هر کجا برسد سهم دفین آنجا باشد اگر اندر مثلثات
آتشی افتد بمشرق باشد و اگر بمثلثات خاکی رسد بجنوب باشد و اگر بمثلثات
بادی افتد بمغرب باشد و اگر بمثلثات آبی رسد شمال بود و چون دانستی که بکدام
ناحیت رسید سهم آن ربع را بچهار قسمت کن هر قسمتی ربعی و هر یکی را بعید کن بمشرق
و مغرب و جنوب و شمال و آنگه بنگر که خداوند آن برج که سهم اندر وی افتاده
است اندر کدام برج است و چند درجه است آن درجات ورا بر گیر از موضع خداوند
برج بفکن بر حساب هر برجی هفت و نیم درجه هر کجا برسد خداوند از برج دلیل
باشد بنگر که دلیل کجاست از برجهای مشرقی و غربی شمالی یا جنوبی آن ربع را
نیز بچهار قسمت کن آنگه بنگر که دلیل اندر کدام درجه است اعداد درجات او را
هر هفت و نیم فرض [?] از دی برجی را بفکن هر کجا برسد بنگر که بکدام جهت
اعداد آن ربع را نیز بچهار قسمت کن باز بنگر خداوند آن برج که این آنجا رسد کدام
کوکب است آن کوکب دلیل باشد آن درجات او را نیز هر هفت و نیم درجه برجی را
بفکن آنجا که برسد دفین آنجا باشد بنگر که برج مشرق است یا مغربی یا شمالی
یا جنوبی همچنین قسمت میکن تا آنجا که درست بجهت نزدیک دفین باشد مثال
طالع حمل ده درجه خداوند ساعت عطارد ده درجات او را اندر دوازده ضرب کردیم
مجموع را هر سی درجه برجی بفکندیم بسنبله رسید نهم دفین بجانب جنوب باشد

خداوند عطارد بود و عطارد به پانزده درجه بود سرطان هفت و نیم درجه سرطان را افکندیم
و هفت و نیم اسد را و یک درجه بماند در درجه سنبله رسید گفتیم دفین هم بجانب جنوب است
و باز بنگرستم دلیل همین اند از خداوند برج عطارد بگرفتیم یعنی قمر اندر اسد بود
و بیست درجه هفت و نیم درجه جوزا بیفکندیم و هفت و نیم درجه سنبله حساب بمیزان رسید
بناحیت مغرب و باز اگر حاجت آید از درجات زهره باید گرفتن جز که حساب برسد
از خداوندان برج باید گرفتن که دلیل آن حساب آنجا رسیده باشد و ابو معشر گوید چون
دانسته آید که دفین است آنجا بر برکار دایره کن و سیصد و شصت قسمت کن و بر هر
درجه بر چهار نشان کن خط مشرق و خط مغرب و خط جنوب و خط شمال چنانکه رسم است و بنگر
که دلیل دفین کجاست اندر کدام برج و کدام درجه طول و عرض خط فرو کش از آن درجه
تا مرکز دایره و دفین اندر آن خط باشد و باز بنگر که تعدیل کل دلیل چند است
با اصل و بر تقویم و بر آن تعدیل چه مقدار عمل کرده شده است از سدس و ثلث و ربع
و ضعف هم بر آن قدر از مرکز دایره با درجه دلیل بر دو آنجا و بر سه آنجا باشد
دفین یعقوب ابن اسحق کندی گوید اگر خواهی که بدانی که در هر جایی که از مکان ها بر سر
گنج هست یا نه طالع بنه و اوتاد درست کن اگر اندر طالع سعدی یابی یا اندر اوتاد
آنجا گنج باشد یا مال مدفون و آن دفین باندازه قوت سعد باشد و ضعف وی و اگر
آن سعد منحوس باشد نحس قوی آن دفین باطل شده باشد یا بر گرفته باشد
یا بعضی از وی مانده باشد و اگر سعد مسعود باشد آنجا گنج باشد و اگر نحس باشد
هیچ چیز نباشد و اگر سایل از کسی پرسد چون اندر طالع یا اندر اوتاد نحس
یابی آنجا کسی باشد و اگر خواهی که بدانی که مال سمان دفین ظفر یابد یا نه بنگر

صاحب

صاحب طالع با قمر هر کدام قوی تر باشد اگر میان ایشان و میان آن سعد اتصال
باشد ظفر یابد خاصه که اتصال قبول باشد و اگر اتصال نبود و نقل و جمع باشد ظفر یابد
و اگر چیزی نباشد ظفر نیابد و مثال بیرون آوردن دفین مانند قول ابو معشر است
جز آنکه ابو معشر دایره فرماید و اسحق کندی مربع فرماید دوازده برج بر دو سو
صورت کند و سیصد و شصت درجه و مرکز پیدا کند و از مرکز با درجه خطی کشد باندازه
تعدیل بر رود و این مثالات با صورتها در کتاب یاد کنیم ان شاء الله و مصنف این کتاب
گوید علی ابن احمد الشریف البکری الموصلی اما بدانکه از کواکب جهت دلیل بر جواهر
زمین چون زحل و عطارد و جهت دلالت کند بر آتش و جواهر چون شمس و مریخ
و جهت دلالت کند بر هوا و چیزهای هوائی چون شمس و مشتری و عطارد و ایدون گفت
و جهت دلالت کند بر آب و جواهر آبی چون قمر و زهره و از جواهر
زمین آنچه بغایت سخت باشد و کوهی باشد نیز دلالت کند بر وی شمس است با
زحل و عطارد و آنچه اندر قعر زمین باشد قمر شرکت دارد و چون این کواکب
دلیل گرد بر جواهر و برج نیز موافق باشد هر کوکب را بس برج آن دلالت
کند قوی تر باشد و چون برج بر خلاف دلالت کوکب باشد دلالت ضعیف تر باشد
کند و چون دلیل مشرقی باشد آن جوهر نرم و سبک و لطیف باشد و اگر مغربی
باشد کثیف و گران باشد و چون صاعد باشد بعضی ازو هم سبک و لطیف
باشد و چون هابط باشد گران و کثیف باشد و اگر اندر وسط باشد دلیل کند بر
اعتدال و هر گاه که دلیل مشتری باشد و اندر جایگاه بلند باشد از فلک
و نظر شمس بوی موافق باشد بهر او دلیل کند بر زر باب دیگر دلیل شمس باشد

شمس بخاصیت طبع خویش دلیل کند بر یاقوت و زر و اگر اندر حمل باشد و اگر اندر
قوس باشد یا اندر برجهای دیگر بدل یاقوت بلور باشد و بدل زر و سفال سبز و بدل
الماس سنگ پاره و همه کواکب را بدین صفت حکم کن چون اندر برج خویش باشد حکم بر قوت
باشد و چون اندر برج غربت باشد کمتر و فروتر باشد و اگر جواهر و چه بدانی از خانه
یا از جایی یکدام جای است و اگر دلیل مریخ باشد بران جای دلالت کند بدلالت دلیل
کند بر تنورها و معدن آتش و اگر کوکب‌های بسیار باشد طبع الکواکب باز دید
باید کردن چنانکه قمر با مریخ ناظر دلیل کند که آن جای گرمابه باشد یا جای چراغ
کشتن یا اندران سرای گرمابه باشد و اگر زحل باشد ناظر دلیل کند و مستراح باشد
یا مانند وی و اگر دلیل زحل باشد و جایگاه بد باشد و اگر اندر برج لب باشد اندر آب
روان بلند باشد یا اندر چاه و اگر زحل بیکجا باشد و اندر برج لب باشد اندر
بوستان باشد خاصه تر که قمر یا زهره با وی متصل باشد و اگر زحل ناظر باشد
یا دلیل قمر باشد آن چیز اندر چاه آب باشد و مانند وی و اگر دلیل زهره باشد
و بیکجا باشد اندر خزینه باشد و اگر اندر برج اندر سرای اسپ‌خانه باشد و اگر
اندر برج خاکی یا هوائی باشد آن چیز اندر خزینه لباس باشد و اگر دلیل مشتری
باشد دلیل کند بر خزینه مال و اگر شمس باشد دلیل کند بر بزرگترین مجلس این
سرای و عطارد دلیل کند بر کتاب‌خانه و مانند وی و اگر دلیل اندر نفس دایره
برج باشد دلیل کند بر سور آنها و دهلیزها و اگر دلیل ناظر باشد و کوکب ناظر متصل
باشد این اندر فردوس باشد یا زیر زمین و اگر اندر صعود باشد و کوکب صاعد
متصل بر بلندترین جایگاه باشد یا اندر دیوارها و در سان فلانها باشد و چراغ

معلوم

معلوم شد و اندر زمین است اگر دلیل بر اوج باشد اقرب بر روی زمین رسیده او کم
اندر حضیض باشد اندر زمین باشد بجایگاه فرود مغاک و توان دانستن مقدار وی بنگر
اگر دلیل از اوج بحضیض رود چند درجه است و اگر شهادت بچند دلایل دیگر کوکب
برج بر بلندی و ... بر زمین دلیل کرده باشد بر درجه یک بدست و اگر ... دو
کرده باشد بر جزو یک بدست و اگر دلیلان بفوق الارض باشد بر درجه یا بر ...
یک اصبع دلیل کند و اگر دلیل اندر حضیض باشد یا درجه رود بمقدار درجات
از تحت الارض یا بفوق الارض بر راست چنانکه نمودم و اگر دلیل اندر وسط نطاق
باشد و آن حضیض با کنار رود و سبولا آنها اندر باشد بر طول و عرض زمین
اما دوری و نزدیکی بر روی زمین چنان است که یاد کردم و این باب اندر بر ...
آوردن آب را از زیر زمین تا بدانی تا به ارخ و بچه مقدار باید کندن تا آب برآید
چون بلندی و مغاک دانستی و طول و عرض و جیب در راست بدایره توان دانستن
یا بالشکال مربعات چنانکه بومعشر و ماشاء الله و اسحاق کندی یاد کرده است
و نیز دیگر هم قول بومعشر صواب‌تر و این مثالات را یاد کردم و صورت
نهادم از بهر آن راست تا بنگری که دلیل گنج و دفین کجاست بکدام برج و کدام
درجه و آن خط مشرق تا مغرب یا جنوب یا شمال چند دور است و از مرکز
بعد وی چند است آنجا باشد و دفین آنجا بود و هر جا که دلیل باشد از جنوب
و شمال و از بعد ابعد یا بعد اقرب خط تعدیل با جزء ثلث یا ربع یا خمس
یا نصف یا سدس آنجا باشد از مرکز دایره یا بدرجه دلیل ذراع ...
تا چند رسد و دفین آنجا باشد اینست اسطرلاب دفین و گنج و سهم دلیل ...

فصل در دانستن انکه پنهان شده پدید اید و ظاهر شود یا نه اگر کسی متواری و پنهان
باشد و خواهی بدانی که کدام وقت بیرون اید یا ظاهر شود اگر یکی ازین
دو نیرین بصاحب طالع متصل شود خاصه که اتصال از تربیع و مقابله
باشد و یا یکی ازین نیرین بطالع اید و صاحب طالع ناظر باشد یا قمر یا شمس ناظر باشد
اندرین وقت که این اتصال باشد انکس ظاهر شود و اگر صاحب طالع یکی ازین
دو نیرین باشد هر وقت که اندر وتد طالع اید یا بخانه خویش نظر کند اندران
وقت ظاهر شود **فصل ۱۲ در احکام پدر و چگونگی احوال وی است** بنگر اندر
برج چهارم و اندر خداوند وی و وی دلیل است بر پدر و افتاب دلیل است بر پدر
در حال دلیل است نیز بر پدر و از پس این دلیل مشتری نیز دلیل است بر پدر و
خداوند سهم الاباء دلیل پدر است و خداوند برج افتاب دلیل پدر است
و ارباب مثلثات چهارم دلیل پدر است و ارباب مثلثات برج شمس دلیل پدر است
هر کدام ازین دلیلها قوی‌تر باشد دلیل پدر ان کوکب باشد سخن از وی باید گفتن
اگر افتاب را اندر دلیل پدر سعادت باشد یا اندر رابع چهارم خویش باشد
و از نحس دور باشد و صاحب این برج نیز پاکیزه باشد دلیل کند بر نیکوئی
حال پدر و سلامت و صلاح تن و جان وی و بر انکه مولود حلال زاده بود و از گوهر
بزرگ و اگر جز این باشد تباه بود و اگر نحس اندر چهارم باشد یا از تربیع یا از
مقابله دیدار دارد دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر و بزرگی او و اگر صاحب
چهارم اندر [illegible] افتاب باشد یا محترق یا اندر هبوط یا راجع یا اندر وبال دلیل کند
بر فساد حال پدر و بیماری و علت و ناامیدی رسیدن محنت خاصه تر با ان

همه

همه اندر بیرون [illegible] زایل باشد مولود از پدر یتیم ماند و بدانکه عاقبت هر کاری مر مولود را
بنا خوبی و بنا [illegible] نگردد و اگر سعدی بدان جایگاه احتراق یا هبوط یا وبال رسد
یا نور افکنندان شرها را بشکنند و اگر نحس نور افکند تباهی و شر زیادت شود و اگر
شمس و صاحب چهارم هر دو اندر وتد باشد حال پدر نیکو بود و قوی خاصه و سعدی
بوی ناظر باشد و اگر ناظر نحسها باشد [illegible] رسد و مشغول بیش اید و اگر شمس و صاحب
برج چهارم از طالع ساقط بود حال پدر [illegible] گردد و از حال سعادت بحال محنت
رسد خاصه اگر بد حال بود یا ناظر نحس و اگر ساقط بوند و ناظر سعد بود مقبول
بود و سیم باشد و اگر صاحب طالع یا افتاب یا با صاحب این برج نظر دارد با اتصال
و مقبول بوند یکدیگر مولود با پدر مشفق بود بر یکدیگر مهربان بوند و [illegible]
و غم خواره یکدیگر بوند و اگر از یکدیگر منحرف باشد یا باتصال تربیع و مقابله
باشد منازع یکدیگر و بد مهر و بد سگال باشد خاصه اگر میان ایشان قبول نبود و اگر
قبول بود منازع باشد و لکن غم خواره یکدیگر باشند و اگر نحس اندرین خانه
باشد پدر مولود را از مولود هر کسی شادی نبود و جای مسقط الراس بزرگان [illegible] ویران
شود و هر گاه صاحب این برج را ازین برج ساقط بینی و صاحب برج افتاب و صاحب
سهم اباء از سهم اباء هر یکی را از جای خویش ساقط بینی بدانکه ان مولود نه از ان
پدر باشد معروف [illegible] زاده باشد هر ان کوکب که وی دلیل پدر باشد صاحب
ان برج که دلیل اباء اندر وی است دلیل اجداد است اگر اندر چهارم کوکب باشد
غریب وی دلیل پدر باشد [illegible] و چون خداوند ان برج که دلیل است
یا دلیلان اباء از مواضع خویش ساقط باشد چنانکه یا دیگر [illegible] این مولود را پدر نباشد

از راه بزرگ رسیده باشد اگر خداوند چهارم اندر وتد باشد یا اندر شرف دلیل کند که پدر
سایل معروف باشد با قدر زه از برج صاحب روی باشد و اگر اندر زیر چهارم
ساقط باشد یا با هبوط یا منحوس باشد دلیل کند که پدر سایل مجهول باشد یا معیوب
و اگر خداوند طالع اندر وتد بود یا اندر شرف نام سایل معروفتر از نام پدر
باشد و اگر خداوند چهارم قویتر بود نام پدر سایل قویتر باشد و همچنین حکم کن
از نظر و اتصال سعد و نحس فصل ۱۳ در احکام صاحب چهارم در دوازده خانه
اگر خداوند چهارم اندر طالع باشد سایل بهترین اصل [illegible] باشد و هر چه بجوید بیابد
اگر پدر سایل زنده باشد اندر کار روزی زیرک [illegible] و پدر دارنده باشد و اگر
خداوند طالع بدلیل پدر بتربیع یا مقابل باشد میان فرزند و پدر دشمنی باشد
هر کدام ازین دو ستاره که نحس باشد [illegible] ستمکاره باشد اگر بمقارنه باشد
هر کدام [illegible] باشد آن ستمکاره باشد اگر اتصال [illegible] باشد اندر میان ایشان
موافقت باشد اگر خداوند چهارم و خداوند طالع هر دو یک کوکب باشد صورت
سایل مانند صورت پدر باشد و اگر خداوند طالع اندر چهارم خانه اسیر باشد
و نیکو حال باشد مولود آن بنگاه بزرگ باشد و از مردمان نیکو دولت کار بود
دوارنده راز باشد و اگر از فلکها زحل بود یا زهره یا ماه و سهم ابا اندر وی
باشد دلیل کند که جایگاه پدر آن بدولت و آبادان شود و خداوند ضیاع
و آب و زمین باشد خاصه اگر ناظر سعدان باشد و اگر از فلکها مشتری باشد
یا آفتاب یا عطارد یا مریخ ویران شود و بزرگی مولود در رفتن آید مولود را
از جایگاه مسقط الراس برانش جایگاه اندر ان شهر زاده بود — تم

چهارم

چهارم اندر دوم مولود یا سایل از پدر زر در زمین باشد و از مال او بهره یابد و پدر
با او نیکوکار باشد و چاپ پیران و بنگاه ایشان بدو باز گردد و کارهاش را همه قیمت
بگیرد باشد خاصه اندرین خانه مسعود باشد و بنظر صاحب طالع بود از پدر بسیار رسد و بها
بیند و بکله خداوند چهارم اندر دوم بود دلیل کند بر خوبی حال معاش و دخل و خرج
و یافتن مال و موافقت و الفت میان اهل پدر و سایر او باشد و حال اقربا
یا خویش و ندان بدست او افتد و بدین سبب خصومت افتد میان ایشان
و اگر خداوند چهارم نحس باشد مال تباه شود آنچه از پدر یافته باشد یا از پدر
پدر یافته بود خداوند چهارم اندر سیم باشد مولود را اندران اهل بیت
علم و اهل خیر و ادب باشد خاصه اگر این خانه سعد باشد مولود سخن روا
و نیکو گوی و نیکوکار باشد اندر میان اقربا و اگر از فلکها نحس باشد یا حال
نحس باشد پدر مولود را از اقربا و سایل غم رسد و اندوه خورد و عدو [illegible]
باشد و از جای خویش بکنند و حال کشته شود و بر مال و ملک او از دست او بشود
و با ویران شود و بار ازار از شود مولود اندرین خانه و اگر مقبول باشد دلیل کند بر
خوبی حال برادران و مرزوق باشد اندر کسب معاش خویش ولکن میان وی و میان
برادران دعواها بود و باشد نیز که از جایگاه خویش تحویل کند خداوند چهارم
اندر چهارم مولود را از روی بزرگان خوب شود و بمردمان معروف و مشهور شود
و بنگاه بزرگان با او بماند خاصه اگر با خداوند طالع مقبول بود بر دست او
آبادان شود و خراب که میان او و میان پدر اختلاف افتد و اگر خداوند چهارم
علوی باشد معروف پدر باشد و اگر سعدی اندر وی باشد و با خط مسعود باشد دلیل

برشکوه و بزرگی پدر و با شرف خانه و دیگر این سعد مشتری باشد ایشان را ملکها یا گنج یا درم نقد
باشد اندران خانه و دیگر نحس باشد اندر وتد رابع فانه نامبارک باشد و خانه ویران
کرده و دیگر برج چهارم منقلب باشد و کوکب سفلی باشد اندر وتد چهارم خانه نا استوار باشد
و دیگر برج ثابت باشد بنای خانه استوار و محکم باشد خاصه چو کوکب علوی اندر وتد
باشد و دیگر برج ذوجسدین باشد خانه را در دو بود و خانها از هم یکدیگر بوده دیگر
آبادان و دیگر وجهی ویران بود **ه** خداوند چهارم اندر پنجم مولود را یا سایل یا پدر
بود و پدر و مادر معروف بود و دوستانش بوند و صحبتش با بزرگان بود خاصه اگر آفتاب
یا مشتری ناظر او بود و پدر نامور بود متفق باشد و دولت دار یک دیگر باشند
و از مال و ملک پدر برخورنده باشد و از و میراث یابد و پدر مولود چند از بزرگی
فرزندان مولود را بیند و حال پدر بفرزندان فرزند برسد و دیگر آن ستاره نامقبول
بود یا منحوس بود یا بنا باشد فرزندان را عز و جاه کم باشد **و** خداوند چهارم اندر
ششم بود دلیل کند بر تباهی حال پدر و تباهی کار او و او را از بندگان فرمایند
و یا معیوب بود و باشد که پدر را سفر افتد و از فرزند محروم شود و همیشه دل از
فرزند گریزد و فرزند ازو و از یکدیگر دور زیسته بوده و فرزند از پدر میراث
نیابد مگر که این برج شرف او بود آنگه پدر را حال نیکو شود و بجمله مولود نا راز
دار بود و عاقبت هر کار مولود را نامحمود بود **ز** صاحب چهارم اندر هفتم باشد
مولود را پدر از عزیزان باشد و از بنده بزرگ خاصه چو این برج کوکب علوی باشد
و با فرزند عداوت و خصومت کند و پدر پیش از وی بمیرد و از وی میراث
یابد یا وی بیابان آرزو بود و از وی بشود و پدر بر سایل یا مولود دشمن و عدو باشد

ولکن

ولکن ایشان معروف باشد اگر سایل اندر کار نکاح بود نکاح پیوسته و اصل
نیت باشد مانند مادر و دیگر این ستاره نحس باشد اندر باب نکاح خلاف و دراز
و فسق و فجور و تباهی سایل با مادر را یا مادر روا به پذیرفته و یا کسی را حاجت باشد در
باشد زنا کنند و یا پدر سایل یا زن سایل چنین کنند **ح** صاحب چهارم اندر هشتم
باشد مولود را از پدر بیم هلاک باشد و میان ایشان الفت و دوستی نبود
و دور زیسته بوند از یکدیگر و دلیل کند بر کوتاهی عمر پدر و مادر و اندر مال
با مولود و بد اندیش باشد **ط** و اگر صاحب چهارم اندر نهم باشد دلیل کند بر
حال مادر و پدر یا غریب افتند یا غریب باشند و اگر اندر وتد رابع باشد متهم باشد
اندر دین و سخن رسد اندر سفر یا از جایگاه خویش تحویل کنند و مولود از پدر
غریب ماند و مجهول گردد چنانک از یکدیگر خبر ندارند و خبر نرسند و یا پدر از فرزند
بیشتر بمیرد و اگر اندر وتد سعود بود و مقبول بود پدر ریش خداوند دین بود
و اهل علم و اهل معرفت و پدر و مولود نا راز دار باشد **ی** صاحب چهارم
اندر دهم باشد مولود را پدر از مهتران بود و اصیل و نام بردار و معروف
بود بنزد خاص و عام و بنزدیک سلطان او را قدر و منزلت باشد و کار مولود
بدو مشهور گردد ولکن پدر را وام و خصومت ها بسیار افتد اندر کار سلطان
و باشد نیز که مال پدر بدست سلطان افتد از جهت فرزند **یا** صاحب چهارم
اندر یازدهم دلیل کند بر تباهی حال پدر و مادر اندرین برج خداوند
چهارم را هیچ خیر نیست حال پدر با وبال بد باشد و با خزینه شود اگر صاحب
یازدهم سعود باشد خداوند دخل و خرج باشد و اگر سعد و داد گردد

و مولود از وی میراث یابد و صاحب چهارم اندر دوازدهم مولود را مادر و پدر از
غریبان بود یا از غربت آمده یا بغربت افتد و با دشمن سار بی پیوسته گردد و بر وی
اندیشه کنند و بیکش پدر مولود را اما نیک بخت نیکو بود و با سعادت و اهل مال بود و مولود را
با اول عمر کارش بد و زیان زده شود و از محل خویش بیوفتد این حکمها که گفتم با دیگر سالها
دیگر یاد کن تا درست آید اما بدانکه خداوند طالع وسط السماء و قمر دلیل مادر است
همچنانکه از چهارم و از دلیلان پدر حکم کردم بر احوال پدر همچنان نیز از وسط
السماء و از قمر از نحسان و سعدان بنظر و اتصال بر احوال مادران حکم کن

فصل ۶۳ در معنی آوردن اختیارات اختیار بنا نهادن

اگر خانه نو کنی یا بنا بنیاد نو
بر گیری از باغ و سرای و آنچه بدین ماند چنانکه باید ماه زاید النور و زاید الحساب
باشد و مسعود کن و متصل کن بزهره و مشتری و از نحسان دور کن و خداوند خانه
ماهرا انکه نیز بند کن بماه و اوتاد را پاکیزه کن از نحسان و ماهرا انکه بند کن بسعدی
و خانه چهارم و او صاحب این خانه را مسعود کن و همچنین صاحب طالع را از نحسان
دور کن و سعدان ناظر کن و طالع و ماه یا صاحب طالع اندر برجهای خاکی کن و دلیلان
نیز از شکل برج خاکی کن و دلالت ماه مر بنا بر آوردن را قوی تر است از
دلالت طالع و صاحب طالع و ماه را اندر برجها و زاید کن و اندر حیز خویش
و صاعد اندر شمال و زاید اندر نور و اصل همه بناها مر زحل راست زحل را
پاک کن از همه عیبها و از همه نحسها و هرگاه که ماه یا صاحب طالع و زحل نحس باشند
باشد آن بنا ویران شود و یا از آب و باران تباه شود و اگر مریخ منحوس باشد
از آتش یا از سلطان آفت رسد از این نحسان حذر کن تا بنا معمور و تمام

باشد

باشد

اختیار اجاره گرفتن زمین و دیه

چنان باید که اوتادها پاک کنی از نحسان و از هبوط
و خداوند طالع مقارن یا ناظر کن با صاحب هفتم و سعدی بایشان ناظر کن و رابع نیز
که بود که بیشتر دارد و ماه بسعدی متصل باید و طالع ناظر باید و صاحب هفتم متابع صاحب
طالع کن و خداوند طالع را قوی کن و صاحب رابع را و صاحب دهم را نیک قوی حال کن
و طالع ناظر تا آن اجارت مبارک و با ثمره باشد

اختیار کارهای پنهانی

چنان باید
که خداوند طالع یا ماه اندر تحت الشعاع باشد و سعد باشد یا اندر تحت الارض
و سعدان متصل بوند و از طالع ساقط کنی یا از اوتاد و ماه با آفتاب ناظر نباشد و نیز
بر حذر بود از طالع و از نظر صاحب طالع ساقط کن و از نظر صاحب هفتم اگر از خصم
پنهان شود و اگر از سلطان پنهان شود از صاحب وسط السماء و از آفتاب ساقط
کن همچنین از هر که پنهان شود از دلیل آن شخص ساقط کن و اگر چنان خواهد که پنهان
شدن تا بجایی دراز افتد باید طالع و صاحب طالع و بیرون را منحوس کن بنحسی رونده کن بر دلیل
سایل تا بتابد نکبت پیش آید و اگر چنان خواهد که پنهان شدن تا بسلامت باشد
و بیکویی طالع و صاحبش و بیرون را مسعود کن از نحس باز گشته بسعدی متصل کن
و از اوتاد ساقط کن و جهد کن تا دلیلان اندر تحت الارض باشد یا بکوکب متصل باشد
که اندر تحت الارض باشد

اختیار دفینه بیرون آوردن

چنان باید که قمر و صاحب طالع
متصل باشد بدلیل دفینه از نظر موافقت و مودت و قبول و صاحب ساعت نیز
همچنین باید و مسعود باید خاصه تر آنگاه که بهتر باشد که این همه دلیلان یکدیگر
ناظر باشند و متصل و مسعود و مقبول باشد و نحس اندر پس ایشان بود و سعدها
اندر اوتاد باید و اگر نحس اندر اوتاد باشد تباهی آورد یا عارضی بار آید که شوند

برداشتن چون سعدان مستولی باشد آب از بیرون آید **در رفتن نشستن** چنانک
ماه اندر برجی منقلب باشد و سعود و دور باید از تحت الشعاع زاید النور الجنوب
باید و اندر برجی زاید خاصه اندر جدی سرطان و حوت و سنبله کن و نیز زهره و مشتری
ناظر و صاحب طالع و طالع نیز همه بدین صفت باید تا هر نخشی که ازو دیر
برآید و برسد و مبارک آید و چون در رفت نشستن و خواهی تا آن باقی باشد و تا دیر
سالها پاید برباشد ماه را اندر برجی ثابت کن و اندر وتد و خداوند برج
خویش ناظر کن و زحل را سعود کن وی را نیکو و به طالع نشسته و ماه بسعد متصل
و به طالع ناظر کن و زهره و مشتری را اندر طالع یا اندر اوتاد طالع کن و صاحب
تا تمام برسد و پایدار باشد و اما آن در رفتن [illegible] برسد و [illegible]
چنان اختیار کن که تمام گشتن را یا دیر کردم **اختیار رحجاه و حوض و جوی کندن**
چنان باید که زحل مشرق باشد و ماه اندر برجی سیم یا پنجم یا یازدهم بر برجی
آب و سعود و صاحب طالع و طالع را پاک کن و خداوند چهارم را نیکو
مسعود کن و [illegible] اندر برج چهارم [illegible] و همه دلیلان از شکل برج آبی باشد یا از
برجهای ممطر تا نیکتر آید اگر دلیل صاعد باشد اندر فلک اوج اندرکی بلند برآید
برآید و اگر اندر حضیض باشد بسیار باید کندن سخت مغاک تا آب برآید
و ماه زاید النور باشد آب زود برآید و ناقص النور باشد آب دشوار برآید
و عطارد کن با تحت ان مستولی تا اندر او تا دیر باشد **اختیار ناودان نشاندن و در**
اگر ناودان خانه یا باغ یا سرای را آب راه و در از جانب مشرق باشد آن
خانه با برکت و باخیر باشد و نیکو باشد و سوی شمال نیز سخت نیک باشد و جنوب

ومغرب

و مغرب سخت تباه و با خیر باشد و با این همه چنان کن که ماه اندر برجهای آبی باشد
و طالع نیز همچنان باشد و بنظر سعدان زاید و صاعد باشد سخت مبارک و نیکو باشد
فصل ۱۹ در بودن هفت کواکب و جوزهر در چهارم احکام زحل اندر اندر بیت
الابا دلیل کند بر ویران شدن خانه قدیمی و ضایع شدن ضیاع و مستقلات و سرای و
[illegible] اندر دل خویشتن و دریش بند اشتن و همه گرفتن از خلق
و [illegible] گزیدن و [illegible] اندر دل و فراموشکاری گشتن و کار امروز به
بفردا افکندن و با پیران خلاف کردن و از جای سقط الرأس [illegible] گشتن
و بیم بود که نیز دیوار [illegible] ماندن یا بحبس و زندان افتد و اگر اندرین
برج شهادت دارد و بقبول مسعود باشد زیادت ضیاع و مستقلات
باشد و آبادانی سرای و خانه باشد و نیک داشت از پیران و اجداد و آبا
و [illegible] **مشتری اندر چهارم** مشتری اندر چهارم دلیل کند بر قوت کارها و نیکو
عاقبت و میراث یافته شود یا زیادت ضیاع و مستقلات و سرای باشد
و آبادانی خان و مان و سعادت از جای سقط الرأس و بکار [illegible] آن جا [illegible]
و خیر [illegible] کرد و هر جایگاه که باشد استوار دارد و نیکو بود از پدران و جدان
و اگر اندر و سعود و مقبول بود یا احتراز نیست باشد اندران جای سقط الرأس
یا اندر جای بودن گنج یا مال باشد و اگر شهادت نبود کمتر ازین باشد
مریخ اندر چهارم مریخ اندر چهارم دلیل کند بر آشوب و فتنه اندر خان و مان
و گریختن از زاد و بود و بیم ویرانی سقط الرأس بود و باشد که خدای ساخته
بر اندازد و از مردمان مشرف و طبقات مریخ رنج بیند و هول و از جراحت

مولود
هم بود و امانت نشاید نهادن و چیز پنهان نشاید کردن و بیم بود و هر سال
غمی کننده و اگر مریخ ایمن باشد و ماه اندر طالع و یا ماه اندر چهارم باشد و مریخ
اندر طالع بخانه دزد آید یا بخانه ای آید و دزدی کند و یا سفر رود و اندر راه قطع نماید
و هلاک از دزدان و یا بخانه آتش افتد و یا پنهان بکنند شرح خاصه مریخ و قمر از
یکدیگر منحوس باشد و اگر مقبول نبود و نیز بتر باشد و اگر شهادت دارد و یا مقبول
و مسعود باشد هم هلاکت نبود و لکن زیانها باشد و در اسراف اندر ضیاع
و دهقانی و سرای شمس در چهارم شمس اندر خانهٔ چهارم بود دلیل کند بر خوبی
عاقبت کارها و ره نماید بر پوشیدن کارها و سیل یا مولود از آن ترسان باشد
و خوبی پدر و خوبی حال کدخدائی و اگر بغربت بود از زوش خویش کند
و اگر شهادت نبود و نیز مقبول باشد دلیل کند بر نافرمانی و تعصب و خشم
و پیش آید از پدران خاصه از سلطان و بزرگان و خشم گرفتن سلطان بر
ضیاع و سرای او از سلطان گزند رسد و از آتش گزند رسد و بجیدن
و کار او اندام و فا و اندر دین و شریعت و تهمت کند بر وی فسق و فجور
و منافع زهره در چهارم زهره اندر چهارم باشد دلیل کند بر خوبی حال و عاقبت
کارها و نیکوئی و بر خوردار از کشت و خان و مان و منفعت و بهره‌مندی از
ضیاع و اگر مقبول نبود و شهادت ندارد یا منحوس بود از زنان خلاف
پیش آید و با وی خیانت کنند و از آب گزند رسد سرای و ضیاع را و اگر
اندر کشت نشیند خلل بود و از اقربا و دوستان غم رسد عطارد در چهارم
عطارد اندر چهارم دلیل کند بر خوبی حال پدر و نیکوئی عاقبت کارها و عمارت

سرایها

سرایها و ضیاع و مستغلات و دهقانی و در سرای و ساختن کتاب و اگر شهادت ندارد
نبود دلیل کند بر ویرانی خانه و دوام و دولت بخش از جهت ضیاع و سرای و بیماری
باد و قولنج و درد معده و از متابع سلطان و عمال غم رسد و از طبقات عطارد
جفا یا خبر خویش شنود و هم زیان باشد از دوستان قمر در چهارم قمر اندر چهارم
باشد دلیل کند بر آنکه همه حالش از حال بحال بگردد و اگر زیاده بود میانه شود
و اگر بد بود نیک شود و دو رای و دو تدبیر گردد و از این کار به آن کار رود و از آن
تدبیر به این تدبیر و از جایگاه اندر کران زیان رسد و مادر و پدر از وی
گله بوند و نیز باشد که غلامی را بخرید و اگر شهادت دارد و مقبول باشد
دلیل کند بر خوبی حال مادر و پدر و دایه و نیکوئی حال ضیاع و سرای و اندر
خانه و کشت و ضیاع آب راند یا جایگاه آب سازد اگر زاید النور باشد
و صاعد بود خیر و برکت باشد و اگر ناقص النور باشد خیر و برکت کمتر باشد
و هر ضیاعی که بخرد زیان کند راس در چهارم راس اندر خانهٔ چهارم بود دلیل کند
بر آنکه از جایی بجایی بگردد و بجایگاه پدر و پدر نیکوئی کند و از ایشان نیز بر او
نیکوئی کنند و دلیل کند بر عمارت سرای و ضیاع و بهره‌مندی ذنب در چهارم
ذنب اندر چهارم باشد دلیل کند بر درد و مندی پدر و مادر و دشمنی بر وی ظفر یابد
و بهروی ضیاع و کشت و اگر ... بسیار گرینده دلیل کند بر مرگ مادر و پدر
و بجای گنج بر وی گوینده و اندر خان و مان گزند بد پدید آید و جانوران گزنده
و باز هر اندر خان و مان و ضیاع او بسیار گرد آید و خارستان و گیاه زار بی
منفعت شود ضیاع و بوستان وی فصل و در احکام رجعت و احتراق

در احکام رجعت و احتراق و ضعف و نحس در چهارم رجعت **صاحب رابع** خداوند چهارم چون
راجع شود حذر باید کردن از بیع و شری ضیاع و سرای و از آبادانی و از عمارت و از
کشت و درود و درخت بدین مانند چه دشوار و با رنج و عقب نامبارک باشد و در تیمار
مادر و پدر صواب نباشد **احتراق صاحب رابع** چون چهارم محترق شود خاموشی و فارغ
بهتر شود از کارها و نگاهداشتن خاصه از شغلهای پدران و مادران و از ضیاع و سرای
مگر کارهای پنهانی و پوشیده کند چنانکه باید هر شغلی که بکند بر وی پوشیده شود
و غم و اندوه رسد هر مادر و پدر را **ضعف و نحس و احتراق در چهارم** مادر و پدر را رنج و تعب
و اندوه رسد و ضیاع و سرای بگذرد رسد و مضرت و تعب افتد اندر
خان و مان و از کشت و درود و عمارت سرای بپرهیز باید کردن والله اعلم

**البرج الخامس من الطالع و فیه من المسائل فصل اگر مردی یا زنی سوال کند که مرا فرزند
باشد یا نباشد** بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر و برج پنجم و صاحب پنجم اگر صاحب طالع
اندر پنجم باشد و یا صاحب پنجم متصل باشد و یا پذیرفته باشد از نحسان و از احتراق
دلیل کند بر آنکه فرزند باشد بر روزگار دراز و امید و اگر اتصال صاحب پنجم را بطالع
یا اندر طالع باشد و پاک باشد از احتراق و رجعت و نحوست فرزندش باشد
هم دلیل چنین اتصال قمر نیز دلیل کند و اگر میان این دو دلیل اتصال نبود
ولکن نقل النور باشد یا جمع النور دلیل کند بر امید فرزند و طلب و امید و
بتیمار و اگر قابل التدبیر قوی باشد و پاک باشد از همه عیبها اندر وتد باشد
فرزند باشد و اگر قابل التدبیر منحوس باشد یا راجع یا محترق یا هبوط یا ساقط
فرزند نباشد ولکن تمام نشود اما به اگر به نقل النور و جمع النور و رد النور امید

فرزند

فرزند باشد ولکن دیرتر باشد و اگر مشتری بجایگاه نیکو باشد از طالع و منحوس نباشد
و تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بودن فرزند خاصه بطالع ناظر باشد و اگر منحوس
باشد فرزند نبود و اگر قمر نحس متصل شود هرگز بار نگیرد و فرزند نبود و اگر
سعدی اندر خانه پنجم باشد فرزند باشد و اگر نحسی اندر وی باشد یا ناظر بود فرزند
نبود و نه آبستن شود قول اوایل چنین گویند اگر پرسد مردی یا زنی صحیح مارا
فرزند باشد یا نه بنگر بطالع اگر سعدان اندر وی باشد یا صاحب طالع اندر طالع باشد
یا اندر دهم یا زدهم یا اندر پنجم و یا مشتری اندر جایگاه نیکو باشد یا ارباب
مثلثات خویش ناظر باشد از همه عیبها پاک باشد دلیل کند سایل را فرزند
امید باشد و اگر سایل زن باشد امید بود که آبستن باشد یا بشود و اگر
صاحب طالع اندر رابع یا اندر سابع باشد و مشتری اندر جایگاه نیکو باشد بر دلیل
کند که آبستن شود و یا فرزند بود ولکن دیرتر و اگر نحسی اندر طالع باشد
یا نظر کند از تربیع و مقابله و صاحب طالع اندر جایگاه بد باشد و مشتری ساقط
باشد یا اندر هبوط المحترق باشد یا تحت الشعاع دلیل کند بر کمی فرزند و رنج
باشد که تا زنده و اگر سعدی اندر پنجم باشد فرزند بود بزودی و اگر نحس اندر
وی باشد و مشتری علامت خیر باشد پس فرزند باشد ولکن مرگ فرزند بیند و اگر
مشتری اندر وتد باشد و مشرقی باشد فرزند باشدش بنوبت و اگر مغربی باشد
اندر وتد باشدش و صاحب طالع نیکو جایگاه باشد پس فرزند بود دیرتر بروزگار دراز
ابومعشر بلخی گوید بنگر بخانه پنجم و بجایگاه صاحب او و نظر ستارگان بدو و بخانه
پنجم از نیک و بد اگر برج پنجم و صاحب او از نحسها و از ستارگان زیان کار

دور باشد چنانک از زحل و مریخ و صاحب هشتم و دوازدهم رسته باشد پس دلیل کند بر بسیاری
فرزندان و صلاح حال ایشان و دیر بودن ایشان است و اگر از برج پنجم و از برج دهم
افتاده باشد یا صاحب پنجم از برج و مقابله ایشان افتاده باشد این فصل را نیک
هوش دار تا غلط نکنی اما اگر صاحب پنجم اندر جایگاه نیک باشد و نیز اوتاد طالع اتصال
کند دلیل کند که مولود را فرزند بسیار باشد خاصه اندر برج بسیار فرزند باشد
و با سعدها بوند پس اگر اتصال صاحب طالع را بود بوی فرزندش بود کمتر باشد
و نیک باشد و اگر اتصال شان نبود و صاحب پنجم اندر طالع باشد جایگاه نیک
بود و از نحسها دور باشد فرزندش میانه بود پس بنگر برج دوم از جایگاه صاحب پنجم
تا بدو که از سعد و نحس یا اندر وی که باشد اگر نظر سعدان بود یا سعد اندر و باشد
فرزندانش را سلامت بود از نکبت و آفت و اگر نحس آنجا باشد یا ناظر باشد دلیل
کند بر رنج و حال فرزندان از پس از آنکه آمده باشد بیم هلاک باشد ایشان و اگر صاحب
پنجم از ستارگان نحس باشد هر فرزند را آفت رسد و اگر صاحب پنجم اندر احتراق بود
یا خداوند ششم و هشتم و دوازدهم یا بر زحل و مریخ نظر ندارد تا یکدیگر ناظر باشد
دلیل کند بر کمی فرزند و رنج بود و نکبت و آفت رسد و بیمار رنجک باشد و خشم بر فرزند
بایشان واند ره لیکن بود صاحب پنجم اگر اندر هبوط بود یا به بیرابع یا به برج خوار
خویش یا بمقام اول و بکمال که زیان کار باطن باشد یا نحس پس دلیل کند بر افتادن
فرزندان از جای بلند و اگر خاصه نحس باشد یا اندر برج ثابت دلیل کند هلاک
باشد بدان افتادن و اگر ناظر سعدها باشد یا اندر برج منقلب یا ذو جسدین
دلیل کند بر سلامت و اگر صاحب پنجم اندر برج عقیم باشد دلیل کند بر کمی فرزند

واگر

واگر اندر برج بسیار فرزند باشد بجز زحل یا بصاحب هشتم فاسد بود دلیل کند
تا فرزندانش بسیار بوند ولیکن کمتر زیند و هرگاه که فرزند بیاید و دلیل [illegible]
اندر برجها و ساقط باشد یا زایل از طالع دلیل کند که این فرزند نامبارک
و نافرخنده و شوم آید بر پدر و همچنین اگر صاحب وسط السما یا قمر زایل باشد مادر را
نامبارک و شوم باشد مگر که اندر شرف یا اندر حظ خویش باشند یا اندر [illegible]
آفتاب که آنگاه نیک باشد قول دیگر هر کوکبی که اندر خانه فرزندان باشد اگر برج
فرزندان برج کم فرزند باشد دلیل کند بر کمی فرزندان و همچنین اگر کوکب نحس
اندر خانه فرزندان بود دلیل کند بر کمی فرزندان و خنک بودن و سایل از آن
و اگر صاحب پنجم اندر خانه خویش باشد یا ناظر باشد دلیل فرزند باشد و همچنین
اگر کوکب سعد باشد اندر پنجم چون مشتری و زهره و عطارد و قمر این همه دلیل
فرزند باشند و اگر ماه را اندر برج پنجم یابی که هلاک ازی بوده است باید گفتن
که فرزند نیامده یا نخواهد زادن یا نطفه افتاده است و اگر خداوند برج زهره باشد
زهره به و متصل باشد از درجه طالع تا درجه وسط السما اندرین میان باشد
او را فرزند اندر وقت پیری [illegible] باشد و هر کوکبی که دلیل فرزند است یا خداوند
طالع متصل باشد بتربیع یا مقابله میان پدر و فرزند خصومت و داوری افتد
اگر اتصال بمودت باشد الفت و موافقت باشد و باز بنگر اگر صاحب
پنجم اندر شرف باشد فرزندش بمنزلت و جاه رسد و اگر بهبوط باشد
فرزند بدبخت باشد و همچنین اگر راجع یا محترق یا منحوس باشد و اگر صاحب
پنجم از پنجم ساقط باشد و شعاع کواکب نحس اندر و افتاده باشد فرزندان

فرزندان وی بزیند و اگر ستارگان سعد باشند بزیند و عمر یابند و اگر بعکس
باشد بر خداوند خانهٔ پنجم یا بر زحل و بر خداوند یازدهم و با این همه گفتیم
این سه دلیل منحوس باشد یا ساقط بود از پنجم او را هیچ فرزند نبود و از لذت مطلع
شده بود و اگر ستاره سعد مستقیم باشد بر این سه دلیل فرزند باشد و لذت جماع
یابد و حریص باشد و اگر ذنب اندر خانه فرزندان بود نیز بدتر باشد فصل دوم در آنکه
دیگر فرزند باشد نه بنگر از درجهٔ طالع یا پنجم اندرین میان کوکب سعد هست یا نه اگر آن
ستاره فرزند آید خاصه ستاره که خداوند پنجم بود یا خداوند سهم الولد
باشد یا مشتری و اگر اندرین میان کوکب نحس باشد فرزند نبود و اگر آن دلیل
که فرزند باشد اندر برج ذو جسدین بود فرزند دائم باشد هر آن کوکب که بدو
طالع نزدیکتر باشد آن فرزند بیشتر آید و زودتر بر طبع دیگر هر آن ستاره که
فرزند راست حکم کن بر هر ستاره که سعد و نحس و از پس وی بر ترتیب هر کوکب
که باشد و اگر خواهی که طالع آن مولود بدانی بنگر که آن کوکب کجا نه خویش با نظر
باشد اگر ناظر بود طالع آن برج باشد همچنین چون ماه بکوکبی بپیوندد آن کوکب دلیل فرزند
بود دلیل کند که فرزند بیاید و همچنین هر آن کوکب که جایگاه سقط النطفه بوده
ماه بوی پیوسته است فصل سیم در بیان آنکه بار تمام شود یا نه چون معلوم شد که زن بار است
بنگر بصاحب پنجم اگر راجع نبود و نه محترق و نه اندر هبوط و نه منحوس باشد نه از
نظر نه از مقارنه دلیل کند بر آنکه آن بار تمام شود و بسلامت برآید و اگر منحوس
باشد بنظر یا بجسد یا راجع یا محترق یا اندر هبوط یا ساقط دلیل کند بر تباهی
حمل و فرزند و قمر را و خداوند ساعت را نیز شرکت ده اندرین باب

دلالت

دلالت بر این نیز حکم چنانکه از صاحب پنجم گفتیم و اگر دو از دلیلان سلامت باشد دیگر فاسد
و تباه باشد دلیل کند بر صلاح و سلامت حمل فرزند و اگر دو دلیل فاسد باشد
دیگر نیکو دلیل کند بر تباهی حمل و فرزند اتصال قمر با صاحب طالع بکوکب
ساقط غیر مقبول دلیل کند بر ضعف حمل و اگر آنکه یاد کردیم همه سعد باشد دلیل
بر تمامی حمل و فرزند بطلیموس گوید اگر قمر تحت الشعاع باشد و مقارنه مریخ باشد یا متصل
دلیل کند بر افتادن فرزند و تباهی زن نیز بمرگ و همچنین اگر مریخ بزهره ناظر
باشد و زهره اندر جایگاه بد باشد خاصه اندر عقرب دلیل کند بر افتادن فرزند
نحوست سهم السعاده یا صاحبش از تربیع و مقابله بی نظر یاری از سعدان دلیل کند
بر تباهی فرزند اندر شکم مادر و بعضی حکما گفته اند بنگر بخانهٔ عاشر اگر نحس اندروی باشد
دلیل کند بر دشوار زادن و اگر مریخ اندروی باشد بی نظر یاری از سعدان بی آنکه یا
بماند و ناگاه بمیرد و اگر بجای مریخ زحل باشد فرزند اندر شکم مادر بمیرد
بمیرد و مادر نیز بمیرد فصل ۴ در آنکه فرزند یکی است یا دو اگر سایل پرسد
از زن آبستن که دو است اندر شکم یا یکی بنگر بطالع اگر برج ذو جسدین باشد
یا اندروی دو کوکب سعد باشد یا خانهٔ پنجم مجسده باشد یا دو کوکب سعد اندروی
باشد دلیل کند که فرزند اندر شکم مادر دو است و اگر چنین باشد یکی باشد
و اگر نیز این اندر برج مجسده باشد هم دو باشد و بنگر به پنجم و صاحب او
اگر اندر برج مجسده باشد دو باشند و اگر چنین نباشد یکی باشد فصل ۵ در آنکه
فرزند چند ماهه است بنگر بخانهٔ پنجم و صاحبش و قمر و ساعت هر کدام را از ایشان
نزدیکتر یا انصراف کوکبی وی دلیل است اگر انصراف از مقارنه باشد

یک ماهه باشد و اگر انصراف از تسدیس باشد سه ماهه باشد یا شش ماهه و اگر
انصراف از تربیع باشد چهار ماهه باشد و اگر انصراف از تثلیث باشد سه ماهه
باشد یا شش ماهه و اگر از مقابله باشد هفت ماهه باشد ابن ابی الشریف گوید
بنگر به دلیل صاحب حمل بستن زن در جه‌ای که در وی برج گشتن فرزند یا میان آن
از درجات چند بعد است هر درجه‌ای از آن یک ماه باشد و یا بنگر مر دلیل طالع یا صاحب طالع
یا قمر یا صاحب ساعت هر کدام شاهدتر باشد به کار فرزند بنگر چه از خداوند
پنجم یا از دلیل فرزند بنگر و منصرف است از مقابله و مقارنه و تربیع و تثلیث
و تسدیس چنانکه بر تو گفتم حکم کن

فصل سیم در نری و مادگی فرزند

بنگر به برج پنجم
و صاحبش و صاحب ساعت و قمر هر کدام از ایشان شاهدتر و دلیل است اگر اندر برج
برجهای مذکر باشد نر باشد و اگر در برج مونث باشد ماده بود و یکی باشد از آن
دلیلان هر قوی‌تر باشد و شاهدتر حکم بر وی کن قول دیگر بنگر به صاحب طالع
و صاحب پنجم اگر هر دو اندر برج مذکر باشد نر باشد و اگر اندر برج مونث
باشد ماده باشد و اگر مختلف باشد یکی اندر مونث و یکی اندر مذکر بنگر به قمر
که کدام دلیل شاهدتر است حکم از وی کن و از برج قمر و همچنین از کوکب قابل
تدبیر قمر نیز حکم کن و بعضی از اوایل چنین گویند بنگر به صاحب طالع و طالع و پنجم و صاحبش
و نیرین و صعود هر دو و از طالع‌های آن و از خداوندان برجهای آن و صاحب ساعت
هر کدام از این‌ها یا دو کردم قوی‌تر و شاهدتر اند به کار فرزند وی دلیل است
اگر اندر برج مذکر بود نر باشد و اگر اندر برج مونث باشد ماده بود بگیر
از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم و درجه طالع بر افزای از طالع بیفکن هر کجا این

سهم

سهم برسد اگر برج مذکر بود نر باشد و اگر مونث باشد ماده بود بنگر به صاحب
پنجم و قمر و صاحب ساعت و صاحب طالع و صاحب سهم اگر بعضی اندر برج مونث
باشند و بعضی اندر برج مذکر فرزند خنثی آید

فصل چهارم در دانستن آنکه بروز زاید یا بشب

اگر
پرسند که بروز زاید یا بشب بنگر به طالع و صاحبش و قمر و کوکب ناظر اندر طالع و صاحب
پنجم و خانه پنجم اگر این همه یا بعضی یا یک قوی‌تر و شاهدتر اند بر برجهای روزی
باشند ولادت بروز باشد و اگر بشب باشد ولادت بشب باشد و اگر بعضی اندر
برج روزی باشد و بعضی اندر شبی هر کدام قوی‌تر و شهادت بیشتر حکم از وی کن
و از صاحب آن سهم بپرس تا و کردم نیز حکم کن و اگر همه دلیلان برابر باشند
بقوت و شهادت ما بین روز و شب باشد اگر بروز غالب‌تر باشد
به صبح و مانند وی باشد ولادت و اگر بشب غالب‌تر باشد بوقت غروب و شفق
و مانند وی باشد و این فصل را نیک تامل کن به حقیقت بر تو معلوم شود

فصل دانستن آنکه بچه به کدام طالع آید

اگر پرسند که فرزند اندر شکم مادر به چه طالع زاید و کدام روز
و کدام ساعت طالع زمان بپرسد بنگر چه برج سیم و برج نهم کدام برج است این
دو برج طالع زاینده است اگر زادن وی نزدیک‌تر است طالع وی برج سیم
باشد و اگر دیرتر باشد طالع وی برج نهم باشد و اگر خواهی تا بدانی کدام
روز زاید نگاه کن برج هفتم را و برج دهم را خداوندان این دو برج چه ستاره‌اند
هر کدام را از خداوند هفتم و دهم شهادت بیش برج نهم و سیم بنگر
ستاره که نر روز کدام است اندر آن روز مولود افتد و اگر خواهی که بدانی
به کدام ساعت زاید بنگر که خداوند طالع و چهارم چه ستاره است و باز بنگر

بخداوند صاحب آب که کدام ستاره است اگر انست که خداوند طالع است یا خداوند
چهارم بهران ساعت زاید و اگر نه خداوند طالع باشد و نه خداوند چهارم بنگر که خداوند
کدام ستاره نیز و بیشتر است هرکدام باشد بدان حد مولود باشد یعنی بدان ستاره است
فصل ۹ در دانستن انکه بچند ماه زاید اگر بپرسد که بچند ماه زاید فرزند هر وقت که
مریخ یا شمس یا صاحب نجم مقارن شود یا قمر یا صاحب ساعت هرکدام از ایشان
قویتر باشد مقارنه شود انوقت زاید و هر وقت که سعدی بسهم الولد اتصال کند
یا قران ان وقت باشد یا هر وقت که سهم بدرجه بیت الولد رسد وقت
باشد یا هر وقت که نور مشتری یا جرم مشتری بدرجه بیت الولد رسد ان وقت
باشد و اگر مشتری میان سهم ولد و میان درجه بیت الولد باشد هر وقت
که سهم بمشتری متصل شود بدرجه طالع هر برجی ربع زن باشد ان وقت بزاید
و هر وقت که دلیلان یعنی اول طالع و اول ولد بیکدیگر درجه بدرجه برسند
وقت باشد یا اجتماع صاحب طالع یا صاحب نجم اندر طالع یا اندر نجم باشد
انوقت باشد هر وقت که صاحب نجم بتبدیل اشتغال کرده انوقت باشد و از این
چندین شهادت و دلالت که گفتم هرکدام قویتر و شهادت غالبتر حکم از وی کنی
ع ابن [illegible] اشرف [illegible] بیده طالع جنین دوازدهم است یعنی ان فرزند باشد اندر
شکم مادر است هر وقت که مریخ و صاحب [illegible] عشر متصل شود با صاحب طالع دلیل کند
بر انکه ان زن بار بنهد ران وقت بار بنهد و همچنین اگر دلیل جنین یعنی صاحب
[illegible] عشر صاحب طالع اتصال کند یا مریخ اندران ساعت بزاید فصل ۱۰ در حال
پدر با فرزند و چگونگی از دوستی و دشمنی اگر بپرسد که میان پدر و میان

فرزند

فرزند حال پس چگونه باشد از یکدیگر بد از دوستی و دشمنی بنگر که صاحب طالع و قمر اگر اندر
نجم باشد و مقبول باشد و یا صاحب نجم اندر طالع باشد و مقبول باشد و یا صاحب
نجم اندر طالع باشد و مقبول باشد و یا میان این دو دلیل اتصال باشد از مودت
یا از بربع متفقه القوه و یا از متفقه المطالع یا از متفقه الطریقه بیکدیگر نظر کنند
از تثلیث و تسدیس یا تربیع و مقابله طبع دلیل کند بر موافقت و الفت
و مودت و مصلحت میان پدر و فرزند و اگر صاحب طالع یا به نجم باشد
و یا صاحب نجم اندر طالع باشد غیر مقبول باشد و منحوس و یا میان این دو دلیل
اتصال عداوت باشد و یا از یکدیگر ساقط باشد و یا باتصال مخالفت و تباین [illegible]
شود این همه دلیل کند بر عداوت و مخالفت و مکالفت میان پدر و میان
فرزند و اگر باتصال موافق سعدی شعاع افکند سعادت و دوستی بفزاید و اگر نحس
شعاع افکند از سعادت کم کند مفسدی اندر میان در اید ف و انگیزد اید کدام
دلیل که مقبول باشد انکس از تخلیط استوار دارد و اگر باتصال مخالفت عداوت
نحسی شعاع افکند تباهی زیادت شود و اگر سعدی شعاع افکند متوسطی در میان
در اید میان ایشان صلح کند فصل ۱۱ در انکه حال رسول در رسالت چگونه بود
اگر بپرسد از رسولی که بجایی فرستد چگونه باشد یا رسولی از جایی بیاید چگونه
اید بنگر بقمر و نجم و صاحب نجم این همه دلیل است بر رسول اگر ماه یا صاحب
نجم از صاحب طالع منصرف شود و بصاحب سابع متصل شود یا اندر سابع باشد
دلیل کند بر انکه این رسول را انجا که فرستد برسد و اگر رسول چشم دارند
از جایی اگر قمر یا صاحب نجم از هفتم منصرف شود و بصاحب طالع متصل شود

باطالع آید دلیل کند که رسول بیاید و اگر از سلطان خشم دارند از انصراف صاحب
وسط السما و شمس نگر اما بدانکه قمر را یا صاحب خشم را هر کدام دلیل که قبول باشد
سخن رسول آنجا پذیرفته باشد و هر کدام دلیل که قبول نبود سخن رسول آنجا نخوانند
باشد و اما از جمله نگاه کردن رسالت از اتصال و انصراف نگر و از تربیع و مقابله
و تسدیس و تثلیث و سعد و نحس و از جایگاه نیک و بد چنانکه این را مایل یکدیگر
همه سخنها گفته آید و دلیل رسول هر کدام کوکب که نظر مودت دارد آنجا یکدیگر را
دوست نماید و عنایت کنند و هر کدام کوکب که نظر عداوت دارد آنجا نفاق کند و بغض
و دوری کنند و اگر نظر سعد بود و دلیل غیر سعادت و نیکوئی باشد و اگر نظر نحس
باشد شر و بلا و تباهی آرد و اگر دلیل رسول اندر هبوط یا راجع باشد یا اندر
وبال یا منحوس رسول خاین باشد و بد خو و بی ادب و اگر اندر شرف یا اندر
خط خویش باشد مردی معروف باشد و صفت و حیله رسول از دلیل و از ان سخن
که دلیل اندر وی است از اینجا حکم کن چنانکه اندر باب دزدیها یاد کنیم بشنو اگر
پرسد این رسول کار تمام کند یا نه اگر دلیل رسول اندر وتد باشد یا مقبول و سعد
باشد کار تمام کند به نیکوئی و اگر نظرش تربیع یا مقابله باشد کار تمام کند
بجهد و درشتی و اگر نظر مودت باشد نیکوئی و آسانی و اگر دلیل رسول ساقط
باشد یا منحوس یا غیر مقبول آن کار تمام نشود اندر کردن ناامید باز گردد
خاصه که نظر تربیع باشد به ناخوبی و زشتی باز آید و اگر نظر مودت
باشد بهتر باشد و اگر دلیل راجع باشد رسول از راه باز آید و اگر
دلیل رسول پیش از آنکه اندر طالع مسئول عنه آید یا بدلیل مسئول عنه

در هبوط
متصل شود بکوکبی دیگر اتصال کند اگر آنکوکب نحس باشد یا بی جایگاه بد باشد یا
رود یا محترق شود دلیل رسول را حایلی عارض باز خورد یا تباهی عارض و اگر آن
کوکب سعد باشد و مقبول سعادتش پیش آید و اگر آنکوکب از دلیل رسول منصرف
شود بدلیل مسئول عنه اتصال کند از آن رسول رسول دیگر آید فصل ۱۲ در احکام
صاحب خمس در دوازده خانه خداوند خمس اندر طالع مولود یا سایل را از قبل فرزندان
دل شاد باشد و فرزندان نیکبخت و بار آور و بی عیب و مرغوب گفتار باشند
باندازه سعادت کوکب چون صاحب خمس را اندر طالع مراقبه باشد و طالع برج نر
باشد از فرزندان پسر بیشتر شود و چون طالع برج ماده باشد از فرزندان
ماده بیشتر باشد خاصه که با خداوند طالع بود نیز دلیل کند که مولود نیک حشم باشد
و شادمانه و پاک سیرت و نیکو خو بود و خردمند و بردبار بود و دوستدار [illegible]
بسیار باشد با امانت و وفا بود و فرزندان دوست تر آید و چشم روشن
بود دوم صاحب خمس اندر دوم مولود را فرزند بسیار باشد و از آن روزی مند باشد
و از روزی دهنده و بهره را ایشان یار دهنده باشد خاصه اندرو مقبول بود
باشد و بنظر صاحب طالع بود بغایت نیک باشد و از یاری یکدیگر مال یابند
و گروهی فرزندان بسلطانی رسد سیم صاحب خمس اندر سیم مولود را از
فرزندان زیان رسد و مضرت خاصه که صاحب طالع را عداوت نگرد که پدر را
دشمن گردد و بر پدر نامبارک بود و گر خداوند مولود برادر اندر رود و از
سعادت باز افتد این آنگاه باشد که مقبول نبود و اگر مقبول باشد یا شهادت
دارد دلیل کند بر نیکبختی فرزندان و نیکنامی ایشان و موافقت افتد میان

فرزندان سایل و برادرانش د صاحب خمس اندر چهارم مولود را فرزندان
باشد و سبب ایشان قوی پایه شود و بنگاه و کدخدایی ایشان قوی پایه شود و بر
پایه شود مراد او را بایشان آسایش و آسانی باشد و از ایشان شادی بیند
خاصه صاحب طالع را بدو دستی بیند پس اگر بدو دشمنی بیند مراد او را منازع باشند
و خصومت پیش آرند و اگر صاحب خمس صاحب چهارم و دوازدهم منحوس باشد
بعضی فرزندان پیش از مولود بمیرند و اگر دهم فرزندان بحبس افتند و یا بحبس زایند
و دلیل کند بر بدبختی فرزندان و نیز او این خانه دشمن فرزندان است ه
صاحب خمس اندر خمس دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و بر سلامت تن و جان
ایشان و مولود را فرزندی باشد مشهور و از معروفان شهر و از سخن روایان
دوست دارند و صاحب خمس اندر ششم دلیل کند بر بیماری فرزندان و بسیار
بد و بد روانی و دزدی و تباه کردن روزگار خویش و کارها که ان کنند خاصه اگر صاحب
سادس منحوس باشد اگر بیند بکرد و حال کسب بر مولود دشوار گردد و مولود
از و غم خورد و علت و نا امیدی از فرزندانش موجود گردد ز صاحب خمس
اندر هفتم دلیل کند بر خوبی حال فرزندان و معروفی ایشان ولکن بیشتر
فرزند ماده باشد و لکن دشمن دار سایل باشد و بهر خصومت افتد بیشتر
از جهت فرزند باشد اگر سهم نکاح اندر خانه فرزند افتد یا سهم فرزند
اندر خانه نکاح بود این سه دلیل که گفتیم اگر منحوس باشد خداوند طالع با وی
پیوسته باشد سایل دختر خویش را با جای زنان دارد و بعضی زنا کنند و بتر آنگاه باشد
که مریخ را در روشنها دست باشد و جمله مولود را فرزندان باشد از مادر جدا

و بادی

و با وی خصومت کنند و منازع او شوند و خوار او در دشمنانگی بر وی ایشان بسیار
غم خورد ح خداوند خمس اندر هشتم مولود را فرزند بچه دور باشد و اندر حال
او دست کند بنزدیک او ضایع کند و از پس مرگ او او را بچه چیزی نمانند و اگر خداوند
هشتم منحوس باشد مولود را فرزندان نرینه و بیش از پیش میرند ط صاحب خمس
اندر نهم بود دلیل کند بر نیکوی حال فرزندان و رشدی دل ایشان و باشد نیز
که فرزندان بغربت افتند خاصه که خداوند نهم اندر خمس افتد و اگر فرزند بود
اندر غربت و باشد تری که سایل بر فرزند زند و فرزندانش عالم گردند یا حج کنند
یا غزا یا سفری بر ابر حج ثواب باشد و از اهل صلاح بود و خداوند دین بود
و کارهای خیر بسیار کنند ی صاحب خمس اندر دهم مولود را فرزندان بسیار
بوند و چشم او بایشان روشن بود و خداوندان قدر و منزلت باشد و کارهاش
نیز نیک شود و سرور مردمان گردند و بدرگاههای سلطانان و امیران نزدیک بوند
و از ایشان شادی بیند و بهره گیرد و کارها کنند و منازع او شوند و لکن بیماری علت
بایشان اندر بسیار بود خاصه چون ناظر صاحب ربع دهم باشد دلیل کند
بر ضعیف حال فرزندان و نیز دلیل کند چون اندر خانه مولود بر ورش خیانت بد
و اگر خداوند خمس ستاره نحس باشد دلیل کند اشتغال حال سایل از سبب
فرزندان باشد و نیز آنگاه بود که خداوند دهم اندر خمس باشد
با یکدیگر متصل باشند بتربیع یا مقابله یا صاحب خمس اندر یازدهم
بود دلیل کند که مولود را از فرزندان روزی باشد و چشم بایشان روشن
باشد و دوست دارد ایشان او بوند و از ایشان شادی بیند و متفق او باشد

و اهل خیر و اهل صلاح باشد و اگر بصاحب یازدهم مقبول بود بمیراث افتد
و از زنان شادیها بینند و افتادن دعویها از قبل فرزندان چنانچه پدر گوید فرزند
من با من باشد و مادر گوید که فرزند من با من باشد و دایه نیز همچنین گوید که
این فرزند را بخویشتن خوانند و نیز باشد که این فرزند دادری خود و دا گم
گردد و یا اعوان سلطان گردد خاصه خداوند وسط السما یا آفتاب یا [illegible]
دوم از طالع بدین سه دلیل ناظر و متصل باشد و این فرزندان بجوانی
بیک نام باشند خداوند پنجم اندر دوازدهم مولود کم فرزند بود
و انچه بوند همه عدوی وی گردند و کوته عمر بوند و یا معلول و بسبب وی غم
خورد و اگر بدین جایگاه منحوس بود دلیل کند که مولود را خود فرزند نبود
خاصه که خداوند دوازدهم اندر پنجم بود و یا متصل باشد بیکدیگر از
تربیع یا مقابله این دلیل باشد بر نیستی فرزندان یا دلیل کند که
فرزندان مرده باشد اینست احکام صاحب پنجم اندر دوازده خانه

فصل ۲ در اختیارات احیار طلب فرزند کردن است

چنان باید که ماه اندر طالع باشد اندر برج نر اندر مثلثه آفتاب و چنان کن که دهم
و طالع را و پنجم را پاک کنی از نحسها و خداوندان ایشان را اندر برجها
برگزینی و چنان کن که عدد ساعتها طاق بود جفت نکنی و اندر اول روز باید
و ماه اندر برجها و زاید و بسیار فرزند کن و بهتر آن پیوسته یا زهره یا از
یکی بازگشته باشد و بدیگری متصل باشد و یا یکی ازین دو سعد اندر طالع باشد
یا اندر وسط السما یا اندر پنجم یا اندر یازدهم و ماه باستقبال زاید

وصاعد

وصاعد ناظر کن و از نحسان دور و از حدود نحسان پاکیزه کن و چنان باید که خداوند
پنجم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع متصل باشد از مودت و موافقت
و سعود و مقبول باشد چون اینچنین کنی امید باشد که فرزند بود اختیار
نگاه داشتن وقت مباشرت اگر طالع زمان اندر وقت سقط النطفه برج نر باشد
مولود نر آید و اگر برج ماده باشد ماده آید خاصه که خداوند طالع اندر زمان
اندر ربع نر و برج نر باشد پسر آید و اگر اندر ربع و برج مونث باشد
دختر آید اگر طالع برج ماده باشد و صاحبش اندر برج نر یا اندر ربع نر باشد
و خداوندش اندر برج ماده یا اندر ربع ماده مولود مخنث آید اگر اندر برج
ذوجسدین باشد بخلاف جز مولود خنثی آید و اگر ماه زاید باشد اندر نور و سیر
مایه تمام باشد و بهترین اوقات آن باشد که از اول روز تا نصف النهار بود
و از بعد نصف اللیل تا بامداد فرزند طلب کردن آن بهتر باشد که ماه اندر طالع
باشد و بهترین آن باشد که ماه اندر برج یازدهم طالع زمان باشد و آن
برج نر باشد و خداوند برج قمر بخانه خویش ناظر بود چون چنین باشد [illegible]
اندر شکم مادر تمام باشد و بهترین آن باشد که آفتاب اندر جوزا یا سرطان
باشد و حذر کن که ماه اندر طریقه محترقه نبود ماه تخم است زهره دلیل جای
اگر زهره فاسد بود جای فاسد بود و اگر ماه فاسد بود تخم تباه آید
و فرزند ضعیف طبع و ضعیف اندام آید اختیار فرزند مرده از شکم بیرون آوردن
آن بهتر که ماه ناقص باشد و هابط از وسط السما یا بود متصل بزحل و مریخ نظر
ناظر بود از نظر مودت و خداوند طالع و ماه اندر برج ماده باید و مستولی الطبع

اختیار شیر دادن اختیار کن شیر دادن را دایه گرفتن را ماه را پاک کن از نحسها
و دور کن از شعاع آفتاب خداوند طالع را و خداوند برج دوم را اندر برجهای
نباتی کن و چنان کن که طالع برج سعد باشد بیرون از خانهای زهره زیرا که
خانهای زهره نشاید اختیار شیر باز گرفتن چنان باید که ماه از خداوند برج خویش
منصرف باشد و اندر اوتاد باشد و به هیچ کوکب متصل نشود و بجایگاه مقبول باشد
و خداوند طالع نیز منصرف باشد و اندر وتد باشد و به هیچ کوکب اتصال نکند
و مسعود و مقبول باید و اندر برجهای ثابت و بجایگاه بنگر چون اینچنین کنی
نیز دیگر باره باز نگردد و حذر کن از برج منقلب و ذو جسدین کودک گهواره
نهادن چنان باید که ماه اندر برج مسعود باشد و محصور السعدین و اندر اوتاد
یا مایل الاوتاد و برجها را اوتاد و طالع را پاکیزه کن از نظر نحسها و مستولی سعدان
و خداوند هشتم و دوازدهم و ششم زحل و مریخ از قمر و از خداوند طالع
و از اوتاد ساقط کن جز این باشد اگر آید کودک مبارک و تن درست باشد
اختیار کودک بمعلم نهادن چنان باید که خداوند طالع اندر وسط السماء کن و ناظر سعدان
و ماه مقارنه سعدان یا متصل کن زاید النور و زاید السیر و عطارد را قوی کن
مشرقی یا اندر طالع و صاعد و خداوند برج عطارد را بدو ناظر کن و طالع یا برج
ماه خانهای عطارد کن و حذر کن که ماه اندر ششم یا دوازدهم یا اندر هشتم
نکنی طالع و ماه اندر برجی کن بر صورت آدمی است تا نیک آید برجهای بسیار فرزند
سرطان است و عقرب و حوت و نیمه آخرین جدی برج توامان برجهای دو
نیمه آخرین جدی برجهای کم فرزند حمل و ثور و میزان است و قوس و دلو

بروج عقیم

بروج عقیم و برجهای عقیم جوزا است و اسد و سنبله و اول ثور بروج بر صورت
مردم است جوزا است و سنبله و میزان و نیمه اول از قوس و دلو اختیار جامه نو پوشیدن
چنان باید که ماه اندر برج منقلب کنی و بخداوند برج خویش ناظر بود و از کوکبی
منصرف شود و خداوند طالع بدان کوکب متصل شود و بکوکبی متصل شود و خداوند
طالع از آن کوکب منصرف شود و از زایل و ساقط بوتد رونده کن و بنظر سعدان
و حذر کن از برج اسد که جامه نو پوشیدن بخت بد باشد و اگر برج ذو جسدین
باشد باک نبود و حذر کن که ماه بمحاق و تحت الشعاع و هبوط نبود اختیار رگ
زدن چنان باید که ماه اندر برجهای منقلب کنی و متصل بسعدی و از زحل
و مریخ ساقط کنی و خداوند طالع را اندر برج دهم و یازدهم کنی متصل بسعدی
و از نحس منصرف و با قمر او صاحب طالع را محصور السعدین کن تا نیک آید
نرد باختن هرگاه نرد خواهی باختن طالع برج زاید کن و خداوندش عطارد
ناظر یا مشتری حال مسعود کن و ماه را زاید النور و العدد کن و عطارد بسته و بخداوند
طالع خداوند هفتم پیوسته کن خداوند طالع را مسعود کن و خداوند هفتم منحوس کن
و ماه بخداوند برج خویش متصل کن ماه دلیل [illegible] است و مشتری و آفتاب
دلیل [illegible] طالع و صاحبش مر ابتدا کننده را باشد و هفتم و صاحبش حریف را
هر کدام ازین دلیل بد حال بود بد جایگاه و منحوس و غیر مقبول آنکس بدان
دلیل منسوب است ببازد و هر کدام دلیل مقبول و نیکو حال و مسعود بود
صاحب آن دلیل ببرد اختیار شطرنج باختن به آنکه شطرنج زحل است و نرد
عطارد را هر که شطرنج خواهد باختن زحل را مسعود کن و طالع بگردنده کن و آفتاب

طالع و آفتاب را با مشتری و مشتری را با زحل ناظر کن و ماه را مسعود کن صاحب طالع
دلیل جوزاست و صاحب طالع دلیل ابتدا کننده است و ماه دلیل کهتر است
و آفتاب دلیل کهتر هر کدام ازین دلیلان مسعود و مقبول باشد و نیکو بود که
آنکس ببرد و هر کدام دلیل نحوس دید جایگاه بود و نا مقبول بود آنکس بماند و اما
بهران همه بازیها عطارد را مسعود و نیکو حال کن کوکب دلیل بازیهاست فصل اندر
در بودن هفت کوکب و جوزهر در خمس زحل اندر بیت الولد باشد دلیل کند
بر غم و اندوه از معنی فرزند و رنج برد و از بهر هوای دل غم بزرگ
افتد و کار بی رونق شود و هر کار که کند شادی بیند و امیدها باطل شود
و از لهو و طرب و لباس و زینت ناخوبیها پیش آید و اگر مقبول بود از پیران
و دهقان وکشاورزان نیکوی و شادی بیند مشتری در خمس دلیل کند بر نیکویی
حال و شادی بفرزندان و یا فرزندی آیدش خوب روی و نیکبخت و چیزی
کار و خداوند علم و ادب و هوای دل خویش و مرادها برسد و از معنی طبایع و علمها
و تجارت منفعت یابد و یا کهتری و بزرگواری یابد و کسی با او محبت کند
از نیک مردان خداوند جاه و حرمت و سلامت حال فرزندان و آمدن عطا
[illegible] و امید فرزند نرینه باشد و اگر غیر مقبول باشد میانه تر ازین
باشد مریخ در خمس مریخ اندر خمس دلیل کند بر آنکه اگر فرزند بود بود
بی فرمانی و گردن کشی کند و میل بد بر خویش کند و بیمار گردد و از رنج [illegible]
و با دوستش آزار افتد و جدائی و ناخوشی بیند از کسی که [illegible] ایشان نیکو
کرده باشد و حال پدرش میانه بود و از رز و کردن و [illegible] شان فرزند اندر

زاهدان و کوشیدن اندر مستی و لعب و ریاضت و منفعت از اهل [illegible] و اگر
غیر مقبول باشد بیم و زیان و بلا پیش آید آفتاب در خمس شمس اندر خمس دلیل کند بر آنکه
سلطان و پیر اخوان را زود [illegible] از ملوک و مهتران بر آید و فرزندش را گردن
کشی آید و بد خو و اگر با هوای دل مشغول شود آنکس را بر ایشان حقارت کند و کردار
او ضایع کند و کار فرزندانش نیکو شود و اگر شهادت نبود غم پیش آید از
سلطان و بیماری از فرزندان زهره در خمس زهره در خمس باشد دلیل کند بر آنکه
شادی بیند از فرزندان و اگر با هوای دل مشغول شود برسد و زنان بوی مایل گردند
بعشق و دوستی و زیادتی شود اندر کد خدائی و نفس و لطافت و لباس و زینت
حریص شود و شادی و نیکویها پیش آید و اگر فرزند غایب بود بیاید و با فرزندی
مادینه روزی بودش و از جهت عطاها و هدیها برسد و اگر غیر مقبول باشد آنچه
گفتم فروتر باشد عطارد در خمس عطارد اندر خمس دلیل کند بر آنکه آن فرزند که
دارد باشد همه با دانش و علم و ادب باشد و از دوستان مساعدت بیند
و بجای وی نیکوئی کند بی منت و از خداوندان ضیاع شادی بیند و چیزی
فروشد سود کند از [illegible] نامه یا خبر شود و از خداوند کتاب و ادب منفعتها یابد
و اگر مقبول نبود ازین که گفتم کمتر باشد قمر در خمس قمر اندر خمس باشد دلیل کند
بر آنکه اینکس را از فرزندی امید باشد و حال فرزندانش نیکو شود و اگر فرزندش
غایب بود بیاید و یا خبرش شود و با هوای دل برسد و از دولت اجابت یابد
و از مادر و پدر [illegible] بیند و اگر چیزی فروشد بنسیه بیع و بهتر یابد و امیدش
حاصل باشد و اگر شهادت نبود میانه تر باشد راس در خمس راس اندر خامسه

نجم باشد دلیل کند بر زیادت بیکاریها و برآمدن حاجتها و عزیز گردد
و قدرش بیفزاید در میان مردمان و دوستان دولت یابد لکن خصومت
افتدش و کاهلی کرد و در میراث بیابد ذنب اندر پنجم ذنب اندر پنجم باشد دلیل
کند بر آنکه مضرت و اندوه و غم رسد بفرزندان و حسد و عداوت افتد
میان دوستان و لکن از قبل بندگان شادی بیند و لکن میان وی و میان
دوستانش نقمت و کوری کند و در وی گویند و آن بر وی بود صاحب خداوند پنجم
صاحب پنجم چون راجع شود حذر باید کردن از صناعت و رسالت و از طلب
حاجت و از لهو و طرب و از بیع و شرا و پرهیز باید کردن از مجلس شراب و لهو
و طرب با دوستان و فرزندان که وحشت و عصیان و تباهی افتد و پشیمانی احتراق
خداوند پنجم چون خداوند پنجم محترق شود دلیل کند که حذر باید کردن از مجلسهای
شراب و لهوها رفتن و از جمع و انجمن مردمان و از طلب حاجات و از خرید و
فروخت و از رسالت و از فرزندان و دوستان و از صحبت سلطان و
دولتمندان اندیشه و مشغولی افتد و امید همه فانیه شود ف[...] و احتراق
در پنجم از مجلسها و شراب و لهوها و انجمنها حذر باید کردن و پیغام و نامه
فرستادن و میانجی باید کردن و به دوستان رنج بردگان و غم و اندوه رسد
و امید و وداد و معاملت و بازرگانی نباید کردن که تباه باشد البرج السادس
من الطالع و ما فیه من المسایل فصل اندر دانستن دلایل بیماری و اسباب آن
چون بپرسد از بیمار طالع و صاحب طالع و قمر دلیل است بر بیمار و ششم
و صاحبش و آنکوکب که قمر از وی منصرف است دلیل است بر بیماری و ششم

و صاحبش

و صاحبش دلیل مرض است و چهارم و صاحبش و آن که عاشر به قمر و صاحب خانه قمر
و مقابل تدبیر و قابل تدبیر صاحب طالع این همه دلیل عاقبت است هر کدام قوی‌تر
و شهادت بیشتر دارد دلیل است بر عاقبت بیماری برج نهم و صاحبش و سهم السعاده
دلیل است بر طبیعت و علم وی انچه از نفقات بیمار از بیمار و صدقه و دست
رنج آن دوم است و از صاحب دوم و سهم السعاده و علاج کننده را از وسط السما
و صاحبش نگرند و از آن کوکب که عطارد از وی منصرف است و بدان علاج کند از دوا
بعضی دارو و دوالت معالجت از آن کوکب نگرند که صاحب طالع بر وی متصل است و سعادت
سبب مرگ بیمار از هفتم و از صاحبش نگرند فصل در دانستن حال بیمار بر طریق وید (?)
دورشیوس و بطلیموس گویند طالع و صاحبش دلیل است بر طبیعت و وسط السما دلیل است
بر بیمار برج هفتم دلیل است بر بیماری و چهارم دلیل است بر دارو و عاقبت کار
بیمار اگر ابتدای بیماری بوقت سوال نحس اندر طالع باشد دلیل کند که دست طبیب
زیان کار باشد و آنچه علاج کند بیماری زیادت شود و منفعت کمتر بود و اگر سعد
اندر طالع باشد طبیب مبارک دست باشد و آنچه بکند بر وفق و مدارا کند و آن
منفعت و راحت بیار باشد و اگر نحس اندر وسط السما باشد دلیل کند بر تباهی حال
بیمار و سختی بیماری و سختی بیمار و این بیمار خویشتن دارنده نباشد و آن کند که بیمار
زیادت شود و اگر سعد باشد دلیل کند بر آنکه این بیمار چیزها را حذر کند که سبب صحت
باشد و بیماریش سبک باشد و از بیماری سیر از زیان نکند و بود که بی معالجت
راحت یابد و اگر نحس اندر هفتم باشد از آن بیماری دیگر تولد کند بر زیادت
بیماری و تباهی حال و اگر سعد باشد دلیل کند بر آنکه بیماریش بی معالجت

سرد و دلبک باشد یا چوب باز خورده بیمار زایل شود و اگر نحس اندر وتد چهارم باشد
هیچ دارو نفع و بهره ندارد و بسیار باشد که زیان کند و هیچ غذا و [illegible] نیست دارو
شاید و لعل و اگر سعد باشد هر چه بدهد از دارو و غذا همه سود کند و منفعت [illegible]
ازین باب یاد کردیم از باب اول همچنان قیاس گیر و از سعد او ضد آن از بهرها
از سعدان و نحسان و از اتصال و انصراف هر کجا سعد بینی دلیل خیر و اقبال باشد
و هر کجا نحس بینی دلیل تباهی است صاحب هر کدام برج که سعد بود یا نحس از آن جای
همچنین حکم کن **فصل ۳ در آنکه علت بر تن است یا بر جان یا بر هر دو**
اما بدانکه طالع و قمر دلیل تن است و صاحب طالع و شمس و صاحب برج قمر دلیل
جان است و ما شاء الله گوید اگر طالع یا قمر منحوس باشد یا نحس بدیشان ناظر بود
علت بر تن باشد و اگر صاحب طالع یا شمس یا صاحب برج قمر منحوس باشد
علت بر جان باشد و اگر سعدان نور افکنند بیمار بهتر شود و اگر از سعدان
نور افکنند بیمار بهتر شود و اگر از سعدان خالی باشد و منحوس بیمار بمیرد **فصل ۴**
دانستن آنکه علت بر ظاهر است یا باطن اگر صاحب سادس اندر طالع باشد یا اندر وسط
السما علت بر ظاهر اندام باشد و مکشوف باشد و اگر صاحب سادس
اندر رابع باشد یا اندر هفتم علت اندر باطن اندام باشد و مستور بود
و همچنین علت را از گرمی و سردی و تری و خشکی از صاحب سادس توان
دانستن و از برج سادس و از مزاج کوکبی که اندر وی باشد یا بوی متصل باشد
و از آن برج و صاحب سادس اندر وی است اگر از کوکب مغربی منصرف
باشد دلیل کند بر دوام علت و کهنگی و اگر از کوکب مشرقی منصرف
باشد

باشد دلیل کند بر قوت علت و زود رستن و مدت درنگ آرش از درجات انصراف
باشد بعدد هر درجتی یک ماه یا یک سال یا یک ساعت باندازه برج منقلب و ذو جسدین
و ثابت یا وتد و مایل و زایل اما بدانکه انصراف قمر و بیماری طالعت قوی‌تر و صواب‌تر
باشد از اتصال اگر دلیل بیماری عطارد باشد دلیل کند بر گرانی و بیماری و اگر زحل
باشد دلیل کند بر لقوه و فالج و قولنج و رعشه و جذام و فالج هر اندازه طبع برج گوهر
وی و اگر شمس باشد دلیل کند بر تب گرم و اگر دلیل بیماری راس باشد دلیل قی
کند و یا ذنب دلیل اسهال کند و اگر دلیل بیماری مریخ باشد دلیل کند بر [illegible]
بیماری اگر صاعد باشد دلیل کند بر خشکی و گرمی و اگر هابط باشد دلیل کند
بر گرمی و تری و اگر دلیل زهره باشد دلیل تری و رطوبت باشد و اگر مشتری
باشد دلیل کند بر بیماری جگر و دل و اگر دلیل اندر تحت الشعاع باشد بیماری
بیهوشی باشد و دیوانه و اگر دلیل بیماری مزاج اندر برجهای آبی دارد و باشد [illegible]
تر دلیل اسهال کند و مانند وی اگر مرد را اسهال است خون [illegible] باشد
و اگر زحل را اسهال است بلغم زفیر باشد و اگر اندر [illegible] فلک باشد
قی باشد و [illegible] زرد و تر بود دلیل اسهال بود و اگر دلیل بیماری اندر مزاج برج
خاکی باشد و کوکب خشک دلیل مالیخولیا باشد و اگر اندر [illegible] اثیر فلک
باشد و [illegible] سبز باشد و مانند وی از بیماریهای سوداوی خشک خاصه زحل
شاهد باشد و اگر دلیل بیماری بر مزاج برجهای بادی باشد یا ناظر کوکب
بادی بیماری از باد و قولنج و باد انگشت و مریخ باشد خاصه و عطارد با مریخ یا مشتری
شاهد باشد و اگر دلیل بیماری اندر برجهای گرم و خشک باشد بر مزاج کواکب

تب و گرم

اشد بیماری از صفرا و یرقان باشد و از تب غب باشد و مانند وی **فصل و در انکه**
علت بر کدام اندام است و کدام جایست بنگر که دلیل بیماری اندر کدام برج است بیماری
اندر آن اندام است چنانکه سر حمل راست و ثور گردن را و جوزا کتفها و دستها
همچنین تا آخر برجها و اگر دلیل بیماری اول برج باشد علت با اول آن اندام
بود و اگر میانه برج باشد علت بر میانه آن اندام باشد و اگر با آخر برج
باشد علت با آخر اندام باشد **در دانستن دلیل بیماری و جای علت** اما بدانکه دلیل
بیماری صاحب ششم است و آنکوکب که قمر از وی منصرف است و آنکوکب که
منحوس باشد اندر وتد طالع یا کوکبی که خداوند طالع را منحوس کند یا آن کوکب نحس
که اندر طالع باشد یا آن کوکب که شهادت بیشتر دارد اندر ششم و منحوس باشد
هر کدام از اینها قویتر و شدیدتر و بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر ناظرتر و
دلیل بیماری است **در دانستن جای بیماری و علت** اما بدانکه فوق الارض دلیل بیرون
تن است تحت الارض دلیل جوف تن است طالع دلیل بر سوی تن است و وتد
مغرب دلیل دبر و مقعد است و بطالع ظاهر اندام راست و وتد چهارم باطن
اندام است بر فوق الارض راست اندام است تحت الارض چپ اندام است
چون این معلوم شد هر کجا دلیل بیماری آنجا باشد علت بر آن جایگاه باشد
دوازده خانه را نیز بنگر ببین هر کجا صاحب ششم باشد علت بر آن اندام باشد
طالع سر است دوم گردن سیم کتف و دستها خانه چهارم سینه پنجم معده
همچنین تا هر دوازده خانه و با این همه نیز بنگر که قمر کجاست اگر منحوس باشد
اندر آن برج و صاحب برج قمر نیز منحوس باشد علت بر آن اندام باشد

همچنانک

همچنانکه حمل سر است ثور گردن تا آخر برجها **سهم الوجع** بگیر از صاحب ساعت تا شمس
آنچه جمع شود از حمل بفکن هر کجا برسد علت بر آن اندام باشد حمل سر و ثور
گردن را همچنین تا دوازده برج **سهم دیگر** درجات طالع را اندر طالع برج طالع
ضرب کن درجه طالع بر افزا و از طالع بفکن هر کجا برسد علت بر آن اندام
باشد چنانکه طالع دلیل سر است دوم دلیل گردن همچنین تا دوازده خانه
مصنف کتاب گوید اگر با ابتداء علت یا بوقت سوال قمر اندر هبوط باشد
دلیل کند بر ضعیف معده و همچنین هر کوکبی که اندر هبوط باشد اندر ابتداء علت
تا بوقت سوال دلیل کند بر ضعیف معده هم دلیل کند بر ضعف آن اندام
که آنکوکب دلیل کند اگر آن کوکب را اندر باب بیماری شهادت باشد
چنانچون سپرز و گوش راست و پوست سر زحل راست و گوش چپ و جگر
مشتری راست سوراخ بینی راست زهره و رگ مریخ راست چشم راست دل
و پرده دل و پوست اندرون بینی شمس راست سوراخ بینی چپ و گرده‌ها
و مثانه و نیز زهره راست معده و رستگاه آن در روده‌ها [illegible] عطارد راست
چشم چپ و شش و مغز سر و مغز استخوان قمر راست روده‌ها [illegible]
کننده ذنب راست [illegible] راس راست و اگر علت معده را از سوء [illegible]
باشد چون مریخ با شعاع راس یا قمر برسد دلیل کند بر صلاح معده و اگر
علت از گرمی باشد چون شعاع زهره یا صاحب او بقمر برسد یا کوکب سعد
دلیل کند بر صلاح معده و همچنین هر دلیل بیماری که برج بیماری صفت [illegible]
از قمر بگفتم و اگر دلیل بیماری اندر آخر برج باشد اندر تحت الارض بیماری

و دلالت کند بر درد پای و کف و قدم پای و فرود ترین اندامها اگر صاحب
طالع با قمر یا ذنب باشد دلیل کند بر ضعیف و رنج اندر تن از بیرون و عقب بیمار

فصل در دانستن بیمار که بهتر شود یا نه بنگر صاحب طالع و قمر هر کدام که اندر وتد
بود یا بطالع ناظر و سعد دلیل است اگر دلیل از نحسان پاکیزه باشد و صاحب
هشتم ناظر نبود و اندر تحت الشعاع نبود دلیل کند بر بهتر شدن از آن
بیماری و اگر بسعدان متصل شود دلیل کند که بهتر شود و اگر آن سعد راجع
باشد بیماری باز گردد و لیکن بهتر شود و اگر قمر اندر تحت الارض باشد
یعنی از دویم تا ششم و متصل باشد بکوکبی که اندر وسط السما دلیل کند که
بهتر شود بنگر که اگر کوکب اندر احتراق باشد آنگه دلیل هلاک کند و اگر قمر
بفوق الارض باشد و بکوکبی متصل شود که اندر تحت الارض باشد و منحوس
باشد دلیل مرگ باشد و اگر قمر بصاحب طالع متصل باشد زاید النور
و العدد بود دلیل بهتر شدن باشد و سلامت و صلاح تن و اگر صاحب طالع
اندر تحت الارض باشد و قمر بکوکبی متصل شود که اندر هفتم بود و ساقط
خواهد شدن دلیل هلاک باشد اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل
شود و قمر فاسد بود بمیرد و اگر قمر یا کوکبی دیگر نور صاحب طالع بصاحب
هشتم دهد این صورت همچنانک و تباه باشد و اگر نقبول بود بیمار رسد از
آن اخر بهتر شود و اگر صاحب طالع بصاحب هشتم متصل شود از نظر مودت
و صاحب طالع اندر وتد باشد هر وقت که صاحب هشتم بدرجه طالع دلیل
مرگ باشد و اگر کوکبی نور صاحب طالع بصاحب هشتم رد کند و صاحب طالع

ساقط

ساقط بود و صاحب هشتم اندر وتد بمیرد و اگر صاحب هشتم اندر طالع باشد
و صاحب طالع با قمر منحوس باشد بمیرد و صاحب طالع اندر هشتم و نحس بدو ناظر
بود و قمر منحوس باشد دلیل مرگ است و اگر قمر مقبول نباشد و صاحب طالع
بصاحب هشتم متصل باشد دلیل مرگ است قابل التدبیر منحوس باشد دلیل طول
بیماری باشد پس از آن که بهتر شده باشد صاحب هشتم اندر اوتاد و بیت
اگر صاحب طالع اندر فوق الارض بود و بصاحب هشتم متصل شود اندر
یا از خانه هشتم دلیل مرگ است و اگر صاحب هشتم بصاحب طالع ناظر باشد
و کوکب میان ایشان نور رد کند و صاحب طالع ساقط بود و صاحب هشتم
اندر وتد دلیل مرگ باشد و اگر صاحب طالع اندر احتراق رونده باشد
و میان وی و میان شمس کمتر از دوازده درجه بعد بود هلاک شود و همچنین
اگر محترق باشد و عز مقبول بود و اگر کوکب باشد که تدبیر نهد بشمس
یعنی علوی و از احتراق پاک باشد و قمر پاکیزه باشد دلیل رهایی باشد
اگر خانه بیماری برج منقلب باشد بیماری گاه سبک باشد گاه گران و اگر
برج ذو جسدین باشد از آن بیماری دیگر افتد و اگر ثابت باشد بیماری
ثابت باشد بر یک حال و اگر قمر از کوکب شرقی منصرف باشد بیماری
نو باشد و اگر از کوکب غربی منصرف باشد بیماری دیرینه باشد و اگر
بکوکب شرقی متصل شود دلیل کند بر زودی بهتر شدن و اگر بکوکب مغربی
متصل باشد دلیل کند بر دراز شدن بیماری و اندر باب بیمار بهتر آنست
که صاحب طالع سعد آن ناظر باشد و بی نگاه نکند باشد و تباه تر آن باشد

وصاحب ان ناظر باشد و اندر وتد باشد دلیل زود هلاک باشد و تباه ترین
ان بود که نظر ایشان از تربیع و مقابله بود اگر صاحب طالع اندر سادس باشد
و یا صاحب سادس اندر طالع باشد بیماری ان کس یا از کناه و دیکر ازان
برج بیرون اید و همچنین اگر صاحب طالع به صاحب سادس متصل باشد یا صاحب
طالع به صاحب سادس متصل باشد اگر صاحب طالع اندر دوم باشد یا اندر
ششم یا اندر هشتم بنگر بقمر انچه دلیل کند قمر از صلاح و فساد انجا شد
و اگر قمر خالی السیر باشد بنگر به برج دوم اگر دلیل مرگ باشد تاخیر کند
و باشد که بهتر شود و باز بیمار گردد و هلاک شود اما بدانکه خداوند طالع
اندر پنجم و یازدهم اندر باب بیماری قوی حالت بر بیماری از سیم
و نهم زیرا که این دو برج دلیل کنند بر زوال بیماری و برج نهم پنجم و یازدهم
دلیل کنند بر ثبات بیماری نحس که اندرین دو خانه باشد قوی تر باشد از خانه
نهم و سیم اما بدانکه صاحب دوم صاحب طالع را همچنان نحس کند که صاحب هشتم
کند اگر نحس باشد خداوند هشتم اگر تدبیر بخداوند دوم دهد بد باشد
از انکه همه مال نفقه شود اندر بیماری و همچنین اتصال قمر با صاحب دوم یکی
دیگر اگر شمس اندر هشتم باشد و مشتری اندر وتد باشد و قمر نور شمس
بمشتری رساند دلیل هلاک باشد و همچنین اگر شمس اندر هشتم باشد و مشتری
اندر وتد یا اندر تربیع شمس دلیل هلاک بود و اگر صاحب بیت قمر سعد بود
یا بقمر ناظر بود و قمر جایگاه نیک بود از طالع و صاحب طالع نیز سعید بود
و بطالع ناظر باشد دلیل کند بر زود بهتر شدن و تن درستی و خواست

دارو ها

دارو ها و بیماری را اندر اهل بیت خویش منزلت و جاه باشد و بهتر انجا شد
و صاحب طالع به صاحب بیت خویش ناظر باشد و بهتر انجا شد و صاحب طالع
سعدان ناظر باشد از جایگاه قوت و از نحسان پاک باشد و بهتر انجا شد
و صاحب طالع سعدان ناظر باشد از جایگاه قوت و از نحسان پاک باشد و بهتر
انجا شد اما بیرون اندر تحت الارض علامت بد است و اگر نحسان فاسد
کنند یا از همه تحت الارض باشد دلالت هلاک باشد اگر نحس اندر طالع
باشد و صاحب طالع با حتراق رونده باشد و قمر منحوس باشد یا ساقط
دلیل هلاک و اگر دلیل قمر باشد بر بیماری با حتراق رونده باشد و نحسان
ناظر باشد به صاحب طالع دلیل مرگ باشد قول احکام و بعضی حکما گویند اگر صاحب
سادس و صاحب طالع و برج سادس و قمر اندر برجهای منقلب باشد از اوتاد
ساقط باشد و از نحسان پاک باشد دلیل بهتری و نیکوئی باشد و اگر جز این
باشد دلیل مرگ باشد و بطلمیوس گوید اگر قمر و صاحب طالع از طالع یا
از اوتاد ساقط باشد و از نحسان پاک باشد دلیل بهتری و نیکوئی باشد
و اگر جز این باشد دلیل مرگ باشد و بطلمیوس گوید اگر قمر و صاحب طالع از
طالع یا از اوتاد ساقط باشد بیماری عاقبت کار باشد بنگر با وتاد اگر
اندر وی قوی باشد و قمر ساقط بود و صاحبش دلیل هلاک باشد و اگر
سعدان قوی باشد اندر اوتاد و قمر و صاحبش ساقط نبود دلیل سلامت
باشد و اگر قمر و طالع از ان برج باشد که بیماری اندر ان اندام باشد و نحس
اندر ان برج باشد یا اندر اوتاد ان برج دلیل سختی و هلاک باشد مگر سعد

قوی بود نظر کند دلیل عاقبت بد باشد وقت آنگاه باشد که فرزندان سعد بر
خداوندگان اندام بیمار است جالینوس چون نبض و بیماری اندر آسمان چون
روز بود و قمر بکوکبی روشن ناظر بود بگفتی مشرقی است حکم تن درست و ناگزیر
بکردی و اگر شب بودی و قمر بکوکب شب ناظر بودی بگفتی مشرقی است حکم بابتر
بکردی و علاج بکردی و اگر بروز قمر بکوکب لیلی بودی یا شب قمر بکوکب نهاری بودی
بگفتی مغربی است آن بیمار را علاج نکردی یا از وی بکلی بهتر شدی و نیز بطلمیوس
گوید اگر صاحب طالع اندر هبوط بود یا منحوس یا محترق بیمار را هلاک شود و اگر
از این نحسان مع شود بمیرد و اگر کاه نحس باشد و قمر نیز منحوس باشد هیچ نمیرد
در حال بیماری طالع ولادت وی معلوم بود بنگر اندر کار بیماری طالع مولود وی
باشد و انه ز بیماری اگر قمر با بتدای بیماری سرطان جای یافته بود در اصل زحل آنجا
بوده باشد یا زحل با وی بود یا ناظر بود دلیل سختی حرارت بود و هنوز اگر بجای
قمر بجایگاهی باشد که مریخ در اصل آنجا بوده باشد و امروز نحس با وی یا ناظر بود
هم هلاک باشد خاصه مریخ بقمر ناظر باشد یا با وی بود امروز دلیل
سختی حرارت بود و بیم و اگر قمر بجایگاه نحسی باشد در اصل آنجا بود
باشد و امروز نحسی بدو باشد یا ناظر بود بیم هلاک باشد و اگر قمر بجایگاهی
باشد در اصل آنجا نحس بوده باشد و امروز آنجا با وی سعد است یا ناظر
سعدی دلیل عافیت و سلامت باشد و اگر قمر با بتداء علت اندر ششم طالع
اصل بود و یا سه یا چهارم یا هشتم و اندر اصل و رگ اندرین جایگاه
بوده باشد دلیل سختی بیماری باشد و اگر نحسی مقارن یا ناظر قمر باشد

اندر

اندر ابتداء علت دلیل هلاک باشد و چون سعدی ناظر باشد دلیل عاقبت
و سلامت بود و اگر قمر متفق شود بدان برج که در اصل بوده باشد و با وی
باشد کوکبی زیان کار و روا از صاحب ستاره چهارم است یا بوی ناظر باشد
و اندر اصل ولادت این کوکب نیز با قمر بوده باشد دلیل سختی و بیم و ترس
باشد و نیز بنگر بیمار را که مادرش اندر شکم چند ماه داشته نه ماه بود
یا هفت ماه از روز ولادت تا روز بیماری عددها جمع کن هر مولود نه ماهه را
هر سالی را پنج روز کم گیر و زیادتی روزها که فرد سال است نیز با وی یار کن
مولود هفت ماهه هر سالی را روزی کم گیر و زیادتی روزهای که فرد و سال ان
سال باشد با وی یار کن آنچه جمع شود مولود هفت ماهه را هفت هفت
بیفکن و مولود نه ماهه را نه نه بیفکن اگر چیزی بماند از عدد آن بیمار رهایی یابد و بر چند
بیماری و اگر هیچ چیز نماند بمیرد و هلاک شود و دیگر بنگر که چند است میان شمس و قمر از
برجها بیفکن عدد روزها از وقت ولادت تا روز بیماری از عددها بین برجها و اگر
هیچ چیز نماند هم مرگ باشد و اگر چیزی بماند بهمه از آن بیماری خلاص شمس و قمر از برجها
پنج امد و از وقت ولادت تا روز بیماری سه هزار روز امد یا بیشتر عدد برجها را
بیفکندم یعنی پنج کان اگر چیزی بماند بیمار بهتر شود و اگر نماند عمر بسر رسیده باشد
مصنف کتاب گوید بنگر بقمر اگر منصرف شود اندر ابتداء بیماری از کوکبی سعد
بطالع الکوکب رسد یا شعاع افکند هم اندر آن وقت علت کم شود و بیمار
بهتر شود و اگر بعد از آن سعد نحسی شعاع افکند یا آنجا رسد بیماری دیگر باز گردد و از
حال بحال بگردد و اگر بجایگاه الکوکب قمر از وی منصرف است نحسی رسد

باشعاع افگند علت بیمار زیادت شود و اگر منصرف قمر سعدی اتصال کند چون [درجه]
بدرجه برسد باتصال علت پاک شود و بیمار بهتر شود و اگر نحسی اتصال کند علت
زیادت شود اگر بیرون صاحب طالع یا بصاحب ششم اتصال کند امید بهتر
شدن باشد و اگر یکی از بیرون بصاحب ششم اتصال کند بدان وقت که
درجه بدرجه برسد اندران وقت امید راحت و بهتر شدن بیشتر باشد و اگر دلیل
بیماری اندر ششم باشد دلیل کند بر گشتن بیماری باشد از علت بعلت
اما بد اگر خانه دوازدهم دلیل دارد و هلاکت و بهتر شدن بیمار اگر صاحب طالع
یا صاحب ششم یا قمر بکوکبی اتصال کند آن کوکب اندر خانه دوازدهم باشد
اگر سعد باشد ازان بیماری راحت یابد و اگر دارو خورد منفعت کند و اگر آن
کوکب نحس باشد و اندر دوازدهم مر انرا باشد هم دلیل کند بر عافیت [...]
و اگر جز این باشد رنج چند اگر متن طالع و دلیل بیماری هر دو اندر یک ربع
باشند دلیل بود سخت و دوام بیماری باشد و سخت گرفتن بیماری و اگر هر یکی [...]
باشد بیماری و گسسته شود و اگر صاحب ششم بصاحب طالع متصل باشد و هر دو
فوق الارض باشد اندر ربع شرقی و صاحب طالع اندر وسط السما باشد [...]
بود و صاحب ششم یا قبول کند آن بیمار راحت یابد و عاقبت نیکو شود و اگر
جز این باشد بیم هلاک باشد

فصل ۷۱ اندر معرفت وقت بهتر شدن و مرگ

اما وقت مرگ آنست که قمر یا صاحب طالع مقارن شود یا صاحب ششم یا نحسی که
دلیل را منحوس کند بتربیع یا مقابله یا مقارنه وقت هلاک باشد و اگر دلالت
احتراق باشد هر وقت که بدرجه احتراق برسد آن وقت دلیل مرگ باشد بنگر

مابین

مابین دلیل طالع و قمر و مابین نحسین قاطع یا احتراق یا دلیل مرگ آن درجات [مابین را]
جمع کن بعد دان درجها روز یا ساعت یا ماه باشد باندازه برج منقلب و مجسد و ثابت
باندازه سرعت سیر و ابطاء و قابل التدبیر و اگر دلالت از دخول کوکب باشد هر وقت که
صاحب ششم بدرجه طالع رسد یا صاحب طالع یا قمر بدرجه بیت الموت رسد آن وقت
مرگ باشد و اما وقت بهتر شدن آنست که صاحب طالع قوی شود و مسعود شود
یا بخانه یا بشرف یا بمراغمت خویش رسد یا شکل بدل کند و مغربی باشد مشرقی
شود از حال رجعت مستقیم شود و صاحب ششم از وی ساقط باشد دلیل عافیت
و سلامت بود و با سعدان بدرجه طالع رسند و با درجه بدرجه دلیل رسد چون
درجه بدرجه رسند آن وقت دلیل بهتر شدن باشد از بیماری

فصل ۷۲ اندر دانستن حال بحران و ایام معلوم

بنگر بقمر هر وقت که نحس رسد بجهه یا بنور بیمار را شدت سختی
و بیماری زیادت شود و وقتی که بشعاع سعدی رسد یا بجهه سعدی سعادت و عافیت و راحت
و سبکی بدید آید بنگر یا بتدای علت یا وقت سوال که قمر کجاست ده درجه بر وی زیادت
کن بنگر یا بجهه یا بشعاع که رسد اگر نحس رسد بیم مرگ و هلاک باشد و اگر بسعد
رسد عافیت و راحت باشد بعد دو سال صغری آن کوکب چندان روز عافیت باشد
یا شدت و باز بجایگاه قمر اصل درجه زیادت کن هر کجا برسد شعاع یا جهه سعد
یا نحس حکم کن چون شعاع درجه قمر که ده درجه زیادت کرده باشد یا اصل درجه
چو بکوکب نحس رسد هر وقت که قمر بالان کوکب متصل شود یا [بقران] بتربیع یا بمقابله [دلیل]
شده و مرگ باشد و چون بده درجه و اصل درجه سعد رسد بنور یا کوکب باشد
که ازین دو درجه مریض را قبول کند یا سعد کند پیش از انکه قمر بتربیع و مقابله رسد

عمل کلی

بعضی از جانب دلیل نقصان علت است و زوال بیماری و راحت و عافیت اما بدان که قمر
دلیل تن است و سعدان دلیل عافیت و راحت و تن درستی چون سعدان مستولی باشند
بر قمر و قمر با ایشان مسعود باشد تن بیمار قوی باشد بر دفع کردن علت و لیکن
اگر قمر اندر ابتدا علت منحوس باشد یا منصرف از سعدان یا از کواکب مقبول
دلیل کند بر راستی بحرانها و اگر قمر با صاحب طالع اندر ابتدای علت اندر برج منقلب
باشد یا ذو جسدین و مسعود باشد یا منصرف باشد از سعدان دلیل کند بر بسیاری
بحرانها چون نزدیک طبیعت و عزیمت و غلطه چون روز بحران باشد بنگر که قمر بکدام
کوکب اتصال می کند یا صاحب طالع اگر بکوکب سعد اتصال می کند بحران باشد
و تمام باشد و اگر بکوکب نحس اتصال کند علت و بیماری زیادت شود و بحران تمام
نباشد و آنچه باشد منفعت نکند و اگر بسعد و نحس اتصال کند بهر کدام قوی‌تر حکم
از وی کن و دیگر اندر آن برج که قمر باشد اگر اتصال و یا مریخ باشد بحران
بد خیزد باشد که مریخ منسوب بود و اگر اتصال بشمس باشد بحران خیزد که شمس دلالت
کند و قوی‌ترین اتصال بمقارنه باشد طول مرض بنگر بموضع قمر بروز اول و در روز
سیم و در روز پنجم و روز هفتم و روز نهم و روز چهاردهم و روز بیستم و روز
و روز بیست و یکم و روز بیست و چهارم و روز بیست و هشتم چون قمر بدین روزها
بشعاع یا بجسد سعدان رسد بحران مبارک باشد و راحت و تن درستی از آن رسد
و رنج آید چون بشعاع یا بجسد نحسان رسد بحران نامبارک باشد و دشواری
رسد و شدت زیادت شود بر بیمار بنگر با بتدای علت ده درجه بر موضع
قمر زیادت کن و با آن چهل درجه بروز سیم رسد و چون نود درجه زیادت
کن

کن بروز پنجم رسد اندر تسدیس ایسر باشد و چون نود درجه زیادت کنی
بروز نهم رسد اندر تثلیث ایسر باشد و چون صد و هشتاد درجه زیادت کنی
بروز چهاردهم رسد اندر مقابله جای خویش که باول یا بوقت سوال و چون
دویست و چهل درجه زیادت کنی بروز بیست و یکم رسد اندر تربیع ایمن و چون
سیصد درجه زیادت کنی بروز بیست و چهارم رسد اندر تسدیس ایمن بود و چون
سیصد و شصت درجه زیادت کنی بروز بیست و هشتم رسد هم بدان جایگاه
که با بتدا و علت بود یا ابتدای سوال سبیل این مواضعها که یاد کردیم نیک
یاد دار هر گاه که قمر بدین مواضع بکواکب نحس رسد بیمار را خطر و آفت و بیم
باشد خاصه که بدین مواضع بعقده کسوف یا بدرجه احتراق رسد بغایت خطر
باشد و چون سعدی نور افکند بهتر باشد و چون بدین مواضع قمر بسعدی متصل
باشد راحت و سلامت و تن درستی و بحران باشد و چون روز بحران قمر با زحل
متصل باشد اگر وقت بحران روز باشد زیان بکند خاصه که ابتدای علت
بروز باشد و اگر بمریخ باشد وقت بحران شب باشد زیان بکند خاصه که علت
شب ابتدا کرده باشد و اگر ابتدای علت بروز بوده باشد و مریخ بدین مواضع
رسد سختی بیشتر کند تب گرم و خون رفتن بسیار یا مرگ مفاجا و چون
سعدی شعاع افکند بهتر شود و اگر ابتدای علت بشب بوده باشد و زحل بدین
مواضع باشد سختی بیشتر باشد از برودت و خشکی و ماخولیا و آنچه بدین
ماند و چون سعدی نور افکند امید راحت باشد و چون سعد و نحس هر دو بدین
مواضع بقمر باشند یا ناظر باشند هر کدام قوی‌تر باشد حکم بر وی کن و اگر قمر

هر روز بیمار را بتر آید اندر بیماری یا بشمس یا با مریخ بود و چون قمر بتربیع یا مقابله باشد و زیادت
النور باشد بزحل ناظر باشد از ان بیماری راحت یابد و بهتر شود و اگر اندر ابتدای
بیماری قمر ناقص النور باشد یا ناقص العدد بزحل ناظر باشد هر زیادتی کند
جز آنکه اندران بیماری باشد و اگر اندر ابتدای بیماری قمر با شمس باشد با ول
ماه چون قمر بتربیع یا مقابل زحل رسد اگر سعد شعاع افکند راحت یابد و اگر
نحس شعاع افکند مرگ باشد **فصل ۹ در معرفت آنکه شفای بیمار ازین طبیب باشد**
یا طبیب دیگر بنگر بصاحب سابع اگر خداوند طالع یا قمر از وی سعود بود یا مقبل
همین طبیب شفای بیمار باشد و مصالحت وی منفعت کند و اگر سعد کننده کوکبی
باشد شفا و بهی را از ان بجنگ باشد و بدان کوکب منسوب است و اگر صاحب طالع
از صاحب هفتم مقبول باشد ان طبیب بر بیمار مشفق و مهربان باشد و اندر کار
بیمار و صلاح او مجتهد باشد و اگر صاحب طالع صاحب هفتم را قبول کند بیمار
مر طبیب را دوست دارنده بود و یکدیگر بسیار کنند و هر دو دلیل اگر از یکدیگر
مقبول باشند میان بیمار و طبیب الفت و مصالحت باشد و یکدیگر را دارنده
یکدیگر باشند و هر یکدیگر را نافع باشد و اگر صاحب هفتم مسعود باشد و مشرق
باشد و مقبول باشد طبیب اندر کار مصالحت قوی باشد و مبارک است
باندک مایه علاج بیمار درست شود و هر چه بکند همه بصلاح آرد و اگر بعکس باشد
طبیب سخت قوی ... دفع کردن علت بسیار علاج کند و بصلاح شود اندک
و منحوس باشد یا غیر مقبول سوم دست غلط کار و بد خو و بد طبع باشد و چون خواهی
صفت طبیب بدانی از برج هفتم و از صاحبش دلیل گیر صفت و قرار است

بجنگ

بجنگ چنانکه اندر باب مزد وی گفتیم و اگر خواهی که بدانی که دارو بیمار را منفعت کند
یا نی بنگر بصاحب طالع اگر صاحب وسط السما را قبول کند یا اندر وسط السما مقبول
بود بیمار دارو خورده باشد و هر چه بخورد منفعت کند و اگر غیر مقبول باشد دارو
پذیرنده نباشد و کم منفعت کند و اگر صاحب وسط السما مر صاحب طالع را قبول
کند دارو مر بیمار را نافع باشد و اگر جز این باشد نافع نباشد و اگر بپرسد
که دارو چه طبع و چه مزه باشد بنگر بصاحب وسط السما که چه طبع دارد و چه مزه دارد
و ناظر کیست از مزاج کواکب ناظر و از طبع و جوهر برج حکم کن بترتیب دارو و مزه
و طبع را **فصل دهم احکام بیماری سائل یا مولود از قول ابو معشر بلخی** ابو معشر
گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ششم اگر خداوند طالع یا قمر هر کدام
قویتر بود یا اندر وتد بود یا بطالع ناظر وی دلیل است اگر دلیل بصاحب ششم
متصل باشد یا اندر ششم باشد یا صاحب ششم اندر طالع باشد یا بصاحب طالع
ناظر باشد مولود یا سائل بیمارناک باشد و تباه تر آنگاه باشد که هر دو دلیلان
متصل باشند بیکدیگر و اندر وتد باشد یا اندر برج ثابت آنگاه دلیل کند که
بیماری دراز بود و اگر از یکدیگر ساقط باشد و کوکبی نباشد که نور ایشان بیکدیگر
نقل کند یا رد کند یا جمع کند مولود یا سائل تن درست باشد و پاکیزه از علت
و مکروه اگر صاحب طالع بصاحب سادس متصل بود و صاحب سادس ناظر سعد
باشد یا متصل سعدی بود دلیل کند بر سلامت حال از بیماری و زود و مندی دراز
راحت یافتن و رستن و درمان از علت بدست آوردن اگر صاحب ششم ناظر
نحس باشد یا متصل او خاصه بزحل یا بصاحب هشتم آنگاه مخاطره بود و بیم مرگ

چنان بود و صاحب ششم را بصاحب طالع اتصال بود ان بد بود خاصه و صاحب طالع ناظر
نحسها بود یا متصل ایشان خاصه بزحل یا بصاحب ششم اید بیم بیماری و هلاک باشد
و هر چند هر دو سخت شود و هر که جدا شوند طالع و صاحب هشتم فاسد بود و صاحب ششم
و ششم و میل کنند بر کوکب [illegible] بود و سایل و در وصف [illegible] بقوت علت ها در [illegible] بود را
خطر زیادت شود و طبیعت علت را از طبیعت ان برج توان دانستن و صاحب
ششم اندر وبال باشد و نکبت دافع هرگز موجب نکرده تا صاحب ششم مستقیم نباشد
طالع نشود یا متصل او و یا نقل کننده در میان اید و جفت فاسد بود و نور صاحب
ششم را بر گیرد و بصاحب هشتم دهد اگر هم اندران روز حال بر گردد
و نکبت و بیماری زیادت شود و بهلاک نزدیک تر انگاه باشد و نقل کننده باشد
اندر میان نور صاحب طالع را بصاحب ششم دهد و صاحب سادس مستقیم باشد
بر صاحب طالع و حال خون را وقت اجل نیز چنین دانند از صاحب هشتم و صاحب
طالع و تاختن و شبیخون را نیز چنین دانند از صاحب طالع و صاحب برج
نیک یاد دار این باب را اما اگر برج بر صورت مردم باشد صاحب طالع
بلا رفت و نکبت از مردمان پیش اید و اگر برج چون صاحب این برج اندر
برج آتشی بود و صاحب طالع بر بنحوس باشد و اگر این برج بر صورت
بهایم بود عارضه و مکروه و نکبت از بهایم پیش اید اگاه بود و صاحب این برج
اندر برج بهایم بود و صاحب طالع بر بنحوس بود و اما بیماری اندرین دو [illegible]
رسد و ازان بود و صاحب این برج برجی بود و طبعش مخالف ان برج بود
و صاحب طالع بر بنحوس بود اگر دلیل بیماری نیز **فصل ۱۱ در معرفت اگر پرسند**

فلان کسی بیمار است یا نه اگر پرسند که فلان کسی بیمار هست یا نه و این مسئول عنه بسابل
منسوب نباشد چون برادر یا پدر یا فرزند بطالع نگر و بصاحب طالع با بعتبر
هر کدام ازایشان بوند یا بسابل وتد باشد یا بطالع ناظر باشد و دلیل آن
اگر و دلیل اندر ششم باشد یا با صاحب سادس بنحوس باشد یا متصل باشد
یا اندر هبوط باشد یا اندر وبال یا اندر احتراق ان مسئول عنه بیمار باشد
و اگر چنین نباشد بیمار نبود و اگر مسئول عنه منسوب باشد بسابل چون
برادر یا پدر یا فرزند بنگر بدان برج که مسئول عنه منسوب است ان
برج را طالع کن و خانه ششم از وی خانه بیماری باشد از وی حکم چنانک
بر تو یاد کردم **فصل ۱۰ در معرفت اگر خال یا علامت بر کدام اندام است**
اگر پرسند که علامت یا خال یا نشانی اندر تن من بکدام اندام است
یا بکدام موضع بنگر تا صاحب طالع بکدام برج است و اندران برج درجت
بنگر تا کدام اندام را است از برج بگو که بران اندام خال است یا علامت
بنگر اندر برج ششم اگر اندر وی کوکب باشد یا نباشد برج ششم
بکدام اندام منسوب است بران اندام علامت باشد اگر برج یا صاحب
طالع اندران برج که باشد بوجه اول بود علامت بر اول ان اندام باشد
و اگر بوجه دوم باشد علامت بر میانه ان اندام باشد و اگر بوجه سیوم باشد
علامت بر اطراف ان اندام باشد اگر صاحب سادس اندر فوق الارض
باشد علامت راست باشد اگر تحت الارض بود علامت بر دست
چپ باشد چون بنگری [illegible] کنی بر تو معلوم شود که علامت است

یا غال یا جراحت فصل ۱۳ اندر گریختن در خریدن بنده که تمام شود یا نه اگر سائل
پرسد و بنده طلب کند که تا بنجوم تمام شود یا نه بنگر بصاحب طالع و قمر اگر اندر
سادس بود یا صاحب سادس متصل باشد و با صاحب سادس اندر طالع باشد
و یا کوکب میان ایشان نور نقل کند یا رد کند یا جمع کند این بیع یا طلب
تمام شود و اگر اتصال بمودت بود بآسانی بود و اگر بعداوت بود بدشواری
و رنج و تعب برآید و بنگر بسهم بندگان و بصاحب سهم و بنظر یکدیگر و بنظر اوتاد
طالع دلیل گیر و از وی حکم کن چنانکه صفت کردیم و از اتصال صاحب طالع
با صاحب سادس و اگر بپرسد از حادثی باشد اگر دلیل از سادس و از دوازدهم
دلیل گیر و از وی حکم کن چنانکه از بندگان گفتیم در دانستن صفت بنده بنگر بصاحب
ششم و عطارد اگر صاحب سادس زحل باشد یا زحل را شهادت بود یا صاحب
سادس عطارد بود یا عطارد را اندر وی شهادت بود اغلب این حال دلیل
کند بر آنکه بنده هندو باشد و اگر مریخ باشد یا مریخ را اندر وی شهادت
بود این بنده ترک باشد یا از جنس ترک و اگر مشتری باشد بنده
از زمین عراق باشد و اگر شمس باشد بنده از اقلیم خراسان و حد عراق و ترکان
باشد و اگر زهره باشد رومی باشد یا جنس و اگر قمر باشد بنگر مزاج
بکدام کوکب دارد از وی حکم کن اگر دلیل بنده اندر مراغم خویش باشد
بنده خانه زاد باشد و اگر اندر برج غریب باشد بنده غریب باشد
و اگر دلیل بنده مسعود باشد یا اندر شرف این بنده مبارک بود و معروف
باشد اندر بند که بد دست رسد اگر اندر هبوط بود یا نحوس

این

این بنده مجهول باشد و شوم یا باشد و اگر دلیل اندر وتد باشد و دلیل خداوند
اندر وتد زایل باشد خداوند بنده زبردست بنده باشد و اگر هر دو اندر وتد باشد
بنده با خواجه برابر کند و اگر هر دو زایل باشد زبردست یکدیگر باشند و اگر دلیل
بنده بتربیع یا بمقابله دلیل خداوند باشد این بنده با خداوند خویش خصومت کند
و همچنین اگر دلیل بنده اندر هفتم باشد و اگر دلیل بنده بمشتری متصل باشد
این بنده دستگاه یابد بر مال خداوند خویش و اگر اندر برج هفتم کوکب سعد باشد
دلیل مال باشد بنده را و اگر دلیل بنده بصاحب هفتم یا صاحب هفتم بدلیل بنده
ناظر یا متصل باشد یا اندر برج هفتم باشد یا صاحب هفتم اندر سادس
این همه دلیل کند بر آنکه بنده را مال باشد و با حریص باشد بجمع کردن مال اگر
دلیل بنده بزحل منحوس باشد این بنده مکار و حاسد باشد یا گریزپای و اگر بمشتری
مسعود باشد امین و ناصح باشد و اگر بمریخ منحوس باشد دزد و گریزپای
و بدفعال باشد و اگر با آفتاب مسعود باشد با همت و کبر باشد و کارفرمای بود و اگر بخشنده
و اگر منحوس باشد گردن کش و بدخو و بد کردار باشد و اگر بزهره مسعود باشد
نیکخو و نیکو طبع و فرمانبردار باشد و اگر بعطارد منحوس باشد دغا باشد
و اگر مریخ ناظر باشد دزد و دغا و گریزپای باشد و اگر بعطارد مسعود باشد
پیشه ور و خداوند ادب و دانش و حرفت باشد و اگر بقمر منحوس باشد
گریزپای باشد و دیوانه خو و اگر مسعود باشد سبکپای و سبکبار باشد و کار گزار
فصل ۱۴ در آنکه بنده پرسد که کی آزاد شود یا هم یا نه بنگر بطالع و صاحب
طالع و صاحب طالع و قمر که این دلیل بنده است چون سایل باشد و عطارد

و صاحب شش و دلیل خداوندان است اگر دلیل طالع منصرف باشد از صاحب وسط السما
یا از شمس یا از کواکب نحس و دیگر هیچ کوکبی متصل نشود دلیل کند که این بنده
ازاد شود و ازادی یابد و اگر جز این باشد ازادی نیابد اگر دلیل بنده بجدا اندر برج خویش
متصل باشد ازادی بیابد خاصه اندر وتد باشد و اگر منصرف باشد ازادی یابد
اگر بهیچ کوکب متصل نشود و اگر دلیل طالع از صاحب وسط السما یا از آفتاب منصرف شود
و بکوکبی دیگر متصل شود این بنده از دست این خداوند بیرون آید و بدست خداوند
دیگر افتد و اگر دلیل طالع یا دلیل خداوند متصل باشد با کوکبی میان ایشان
نور نقل کننده باشد یا رد جمع کننده این بنده هرگز از دست این خداوند بیرون
نشود و از بندگی بنرهد و اگر دلیل بنده صاحب وسط السما یا آفتاب یا کوکبی
که اندر وسط السما بود مقبول بود یا مسعود یا اتصال نزدیک باشد این بنده از
خداوندش دوستی بیند و نیکوئی و خداوند بروی رحیم و مهربان باشد و میان یکدیگر
موافقت بود و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس بود یا اتصال از عداوت بود میان
ایشان عداوت بود و هرگز بنده از خداوندش دوستی نبیند و خداوند بروی بلاها
رنج کننده باشد اگر دلیل بنده از دلیل خداوند مقبول بود و دلیل خداوند
از دلیل بنده غیر مقبول بنده از خداوندش دوستی بیند و خداوندش از بنده
هیچ دوستی و نفع نبیند **فصل بیستم اگر مردی پرسد که بنده خویش را ازاد کنم**
یا نه یا چه کرد اگر مردی پرسد که بنده خویش را ازاد کنم یا نه طالع و صاحب طالع دلیل
خداوند است و سادس و صاحبش دلیل بنده اگر دلیل بنده از دلیل خداوند منصرف
باشد و بهیچ کوکب متصل نشود این بنده از خداوندش ازادی یابد و اگر چنین باشد

ازادی

ازادی نیابد این باب همچون باب اول است هم بدان صفت حکم کن اگر دلیل بنده
آفتاب بود یا مشتری این بنده ازاد بود یا ازادی دعوی کند و اگر دلیل بنده ساقط بود
یا راجع این بنده ضعیف بود یا معیوب و اگر ماه اندر سادس بود یا دلیل بنده
ماه باشد این بنده فروختن را باشد نه خدمت را و اگر دلیل بنده اندر وتد بود
این بنده فروخته نشود تا از وتد زایل نشود و اگر اندر برج ثابت بود فروخته
نشود و این بنده ناصح باشد بر خداوند خویش باندازه قوت برج و اگر برج
منقلب باشد بنده متقلب و مکار باشد و اگر برج سادس ذو جسدین باشد
و زهره و عطارد اندر وی شهادت باشد بندگان بسیار باشد از خرماده
فصل ۱۹ در آنکه بنده از دست خداوند بیرون شود یا نه اگر پرسد بنده
که از دست این خداوند بیرون آمدن باشد یا نه و چون بیرون آمدن باشد بدست
چند خداوند رسد طالع و صاحب طالع و قمر دلیل بنده است زیرا که سایل دلیل بنده
است زیرا که سایل بنده است وسط السما و صاحبش و آفتاب دلیل خداوند و یازدهم
و صاحبش دلیل خداوند دوم است و از دوازدهم و صاحبش خداوند سیم است همچنین
طالع خانه دوم و خانه سیم خداوندان چند از پس یکدیگر باشد هر کوکبی که اتصال
قبول بود از آن خداوند دوستی و نیکوئی باشد اگر صاحب طالع از صاحب وسط السما
یا از آفتاب منصرف شود و صاحب یازدهم اتصال کند ازین خداوند بخداوند
دیگر رسد اگر صاحب طالع اندر وتد باشد و بکوکبی ساقط متصل شود از دست
این خداوند بیرون نیاید و اگر بکوکبی متصل شود اندر یازدهم یا سیم دلیل کند
بر بیرون آمدن از دست این خداوند و اگر صاحب این برج متصل

شود نیز بیرون امدن باشد و اگر صاحب طالع منحوس باشد از تربیع یا مقابله یا مقارنه
یا اندر احتراق باشد این بنده پیش از ان که از دست این خداوند بیرون اید بمیرد اگر
صاحب وسط السما یا از افتاب منصرف شود و بصاحب عاشر متصل شود از مکان خداوند
بیرون اید بخداوند دیگر رسد و اگر از صاحب یازدهم منصرف شود بصاحب دوازدهم
متصل شود از دست خداوند دوم بیرون اید بخداوند سیم رسد و بنگر تو قمر یا صاحب
طالع اندران برج که است بچند کوکب اتصال کند بعدد هر اتصالی یک خداوند باشد
بهر اتصالی که مودت باشد انجا موافقت باشد و بهر اتصالی که مخالفت باشد
انجا عداوت و تباهی باشد و هر کجا قبول و سعادت باشد انجا خیر و نیکوی و
منفعت باشد و هر کجا که قبول نبود و منحوس باشد انجا شر و تباهی و مضرت باشد

فصل هفدهم اندر انکه سایل گوید بنده من فروخته شود یا انکه نشود

اگر مرد بپرسد که بنده من فروخته شود یا نه طالع و صاحبش دلیل خداوند است و سابع
و صاحب سابع دلیل بنده است و ان خداوند که دیگر دوم است صاحب دوم و خانه
مال است و بیت سیوم است و صاحبش همچنین تا دوازده خانه اگر قمر یا صاحب
سابع از صاحب طالع یا از طالع منصرف باشد و بصاحب دوم متصل یا اندر برج
دوم باشد این بنده فروخته شود و بخداوند دیگر رسد و اگر بعد از وی از صاحب
دوم یا از برج دوم منصرف شود و اندر سیم اید یا بصاحب سیم متصل شود از دست
ان خداوند بیرون اید بخداوند سیم رسد و اگر هیچ کوکب اتصال نبود و از منصرف
نبود الا اتصال بصاحب طالع نبود یا اندر وتد نبود و خانه السیر باشد از دست
این خداوند بیرون نشود اما جایگاه قبول و نظر مودت دلیل نیکوی و سعادت

و موافقت

و موافقت باشد و هر دلیل که غیر مقبول بود یا منحوس یا بنظر تربیع و مقابله دلیل عداوت
و تباهی و زیان باشد فصل ۱۸ اندر معرفت حال بنده که بپرسد مرا چند خداوند بوده است
و چند دیگر هست اگر بنده بپرسد که مرا چند خداوند بوده و چند دیگر باشد بنگر که
خداوند طالع یا قمر اندر کدام برج است و اندران برج از چند کوکب منصرف است
بعدد هر یک کوکب خداوند بوده باشد و بنگر که بچند کوکب متصل باشد بعدد اتصال
خداوند باشد اما بدان خداوند نهم و خانه نهم دلیل خداوندان گذشته اند و سطر
السما و خداوندش ان خداوند است که باو دسترس است و یازدهم خداوندش
ان خداوند بود که بعد از ان خواهد بودن اگر خداوند طالع یا قمر از خداوند
نهم از مقارنه منصرف بود و بان که خداوند گذشته باشد و اگر از سدس
باشد منصرف سه خداوند بود اگر برج ذو جسدین بود شش خداوند باشد و همچنین
حکم کن باتصال صاحب یازدهم بخداوندان که بخواهند بودن و اگر سایل
خداوند باشد که چند خدمه بوده است و چند بنده دیگر خواهد بودن تا من در ربع
و خداوندان بنده که [illegible] اند و صاحبش ان بنده است که باو دسترس است
دهم و چهارم و خداوندان دلیل بندگان اند که بخواهند بودن از پس یکدیگر
اگر صاحب طالع از صاحب هفتم منصرف شد انصراف از مقارنه یا سدس
یا تربیع یا مقابله یا تثلیث چنانکه داده گفتند حکم کن که چند ان بنده بباشد

فصل ۱۹ اگر بنده بپرسد که دست این خداوند بهتر باشم یا جای دیگر بهتر است

اگر بنده بپرسد که این مولای من نزد او بهتر یا از بهر ایم یا بهتر است یا جای دیگر
اینکه مرا بخواهد یا خداوند دیگر بنگر صاحب طالع اگر اندران برج که هست

مقبول بود یا مسعود بود یا بنظر سعدان بود یا اندر مراکز خویش بود این جای داری
خداوندش باری و یا از مردی بخواهد جهت وی بهتر باشد و اگر صاحب طالع مقبول
باشد یا مسعود باشد خداوند دیگر یا جای دیگر یا مردی دیگر وی را سولغی تر
و بهتر باشد و باز بنگر اگر قمر جدا ان کوکب منصرف باشد مقبول بود خداوند
اول یا مرد اول بهتر باشد و اگر جدا ان کوکب منصرف یا مقبول باشد نیز که
متصل است خداوند دوم یا جای دوم و یا مردی دوم بهتر باشد و نیکوتر و اگر
دلیل نکند بنگر بقمر و صاحب طالع اگر اندران برج که هست مقبول بود
ان خداوند یا جای اول یا مرد اول بهتر باشد و اگر اندر برج دوم مقبول باشد
یا مسعود دوم بهتر باشد و همچنین حکم کن باتصال قمر با صاحب طالع باتصال اول
خداوند اول و جای اول و باتصال دوم خداوند دوم را و جا و دیگر را هر کدام اتصال
موافق تر و مسعودتر ان جای و ان خداوند بهتر باشد و همچنین حکم کن مسافر را
اندر موافقت زمین که اندر وی باشد و موافقت زمین که بخواهد امدن
و همچنین حکم کن اندر هر کاری که اندر وی باشد یا کاری که بکند یا تحویل کند
از منزل بمنزل و از سرای بسرای و از کاری بکاری و از زمین بزمین همچنین
چون بپرسد از دو چیز که کدام بهتر و نیکوتر همچنین حکم کن فصل بیستم در دانستن حال
محبوس یا بنده که باز داشته باشند چون بپرسد از اسیری یا از استوار کرده
بخانه سلطان یا بنده را که خداوندش بگرفته باشد و استوار کرده باشد
بنگر بقمر و عطارد و صاحب ساعت اگر ایشان اندر برجهاء منقلب دلیل کند بر خلاص
زودست و هر وقت که عطارد مسعود باشد دلیل کند بر خلاص یافتن اسیر

خاصه اگر اندر ابتداء اسیری و استوار کردن مشتری اندر طالع باشد یا با قمر بود یا بقمر
ناظر باشد دلیل کند بر نجات و راحت و زودی خلاص و اگر زهره با قمر باشد یا اندر
طالع و عطارد با مشتری و بقمر ناظر باشد یا هر دو با قمر باشد دلیل کند بر زودی
خلاص و نجات و نیکوئی حال بعد ازان و هر وقت که قمر با یکی از سعدان متصل
باشد دلیل کند بر زودی خلاص و همچنین اگر سعدان بخداوند برج قمر ناظر
باشد و اگر خداوند خانه قمر بقمر ناظر باشد خلاص وی از سبب انکس باشد
که استوار کرده باشد و خوشنودی وی پشیمانی بود بر استوار کردن وی و اگر
ان سعد که قمر را قبول کند منحوس باشد اندر جنوب بخلاص زود باشد و اگر شمالی
باشد اندر شمال دلیل کند بر خلاص یافتن میان دیری و زودی و اگر قمر
بسعدی متصل باشد و صاحب طالع اندر احتراق باشد و زحل اندر خانه چهارم بود
پس خلاص یابد ولکن کمتر رنجه باشد که مایه روزگار بمیرد و اگر بجای زحل مریخ
باشد پس ازان که راحت یابد یا نجات یابد علتی بازخورد از جوهر مریخ
اندران علت بمیرد و اگر قمر مجتمع نحس باشد و عطارد نیز با وی باشد اندر بند
و اسیری بمیرد و اگر نحسی با قمر و زهره باشد نجات یابد پس ازان که
چوب و زخم و عذاب رسیده باشد و اگر قمر منصرف باشد از سعدی متصل
باشد بنحس دلیل کند بر ضعیف دل و دشواری خلاص و نجات و اگر منصرف
باشد از نحس و متصل باشد بسعدی ان استوار کرده و اسیر باشد خلاص
یابد یا بگریزد و اگر بسعدی متصل شود و باز بنحسی پس ازان که راحت
یابد باز درشته شود و اگر بنحسی متصل شود و باز بسعدی دلیل کند

بر خلاص یافتن پس از نومیدی و همچنین حکم کن صاحب طالع از انصراف و اتصال
و از سعدان و نحسان اگر قمر متصل شود بکوکبی اندر تحت الشعاع و هنوز باحتراق تمام
نرسیده باشد خلاص لیکن بدشواری و سختی باشد و اگر از درجهٔ احتراق گذشته
باشد پس آسانتر باشد و اگر آن کوکب نحس باشد آسانتر باشد زیرا که احتراق
همه از شر نحس کمتر کند و ابتر نباشد و صاحب طالع و صاحب قمر منحدر باشد
از وسط السماء تا هفتم و تا تحت الارض یا دور فلک چون قمر مریخ ناظر باشد از
تربیع یا مقارنه یا مقابله و قمر اندر وتد باشد این موثوق را سخت و بلا رسد
دیگر نیز و اگر نظر مودت باشد دیر ماند و همچنین زحل دلیل دیری دیگر اند باشد
از مریخ کی اثر و سخت افتاده بود و قمر زاید باشد و اگر قمر مجتمع نحس باشد اندر تحت
الارض اندر خانهٔ چهارم یا متصل باشد اندر آن حبس بمیرد و اگر صاحب برج
قمر بقمر ناظر باشد آسان باشد و اگر ناظر نباشد دشوار باشد و اگر عطارد
بمقارنهٔ نحس باشد و برج بر وی ناظر دلیل کند بر آنکه این موثوق را جراحت
و زخم و چوب و سوختن و شکنجه رسد و اگر زحل باشد با قمر دلیل دشواری
خلاص و دیری باشد اگر عطارد و زحل و مریخ با قمر باشد یا نه به تثلیث ناظر
باشد دلیل مرگ باشد اندر حبس و همچنین دلالت صاحب طالع و طالع اندر آنچه گفته آید
باز داشتن و استوار کردن یا از وقت سوال حکم کن اما ذوروثیوس گوید اگر
اندر ابتدای اسیر گرفتن یا استوار کردن قمر ناقص النور باشد یا اندر بیرون
آمدن باشد از تحت الشعاع دلیل کند بر زود رهائیش و خلاص و اگر قمر
متصل باشد و زهره اندر تحت الشعاع باشد دلیل شده و بلا باشد و بعد از آن
بکشندش

بکشندش و اگر قمر بعطارد متصل باشد و عطارد مغربی باشد دلیل کند بر رهائی
یافتن از بند و زندان و اگر قمر اندر ناحیت جنوب باشد با عطارد و زهره
دلیل کند بر زود رهائی یافتن و اگر زحل و مشتری بقمر ناظر باشد از سبیل
خلاص باشد به دیری و بعد از آن ستایش و ثنا نیکو یابد و اگر قمر منحدر سفلی باشد
یعنی از وسط السماء تا هفتم یا چهارم و مریخ بر وی ناظر باشد و مریخ نیز اندرین
ناحیت باشد این موثوق زود راحت یابد زنده یا مرده و اگر قمر از
چهارم باشد یا وسط السماء اندر سیر صاعد و مریخ و مشتری بوی ناظر باشد
از تثلیث یا تربیع دلیل خلاص باشد اگر قمر خالی السیر باشد از طبیعت آن
برج نگرد چه قمر اندر دلالت و اگر قمر اندر حمل یا میزان باشد دلیل کند
بر زود رهائی خلاص یافتن از جهت سرعت سیر قمر اندر این دو برج و اندر
حبس غمناک نباشد و یاری کنند آن بسیار بود و اگر اندر ثور باشد اگر از
جهت مال باز داشته باشد مالش بستانند و افتاده رهائیش یابد و اگر اندر جوزا باشد
اگر سه روز خلاص نیابد اندر آن حبس بمیرد و همه برجهاء ذوجسدین چون حوت
بر اینسان بود چون رهائیش نیابد چون قمر از آن برج بیرون رود سخت دیر
و تباه و افتاده باشد و اندر خانهای مشتری باشد و مشتری بقمر ناظر باشد
و اما خانهای عطارد دلیل کند بر خیر بشر اندر حبس از جهت سرعت انتقال
حال وی و اگر قمر اندر سرطان باشد دیر ماند اندر حبس از بهر آنکه موافق
است قمر را دلیل دیری و بقا بود و اگر اندر اسد باشد دیر ماند و آن از
جهت مردی بزرگ و شریف افتاده باشد و اگر شمس بقمر ناظر باشد

مردی بیزار کشتن حبس کرده بود و اگر قمر اندر سنبله باشد کار دیوان و دبیران و
باشد و خلاص او دیرتر بود و اگر اندر عقرب باشد دیر بماند و از خلاص ... مایه
و بجمله همه برجهای ثابت دلیل کند بر دیری حبس و درازی روزگار و تباه تر
خانهای زحل باشد و اگر قمر اندر قوس باشد دلیل کند بر درازی حبس و دیر ماندن
و اگر اندر جدی باشد دلیل کند بر هلاکش بعد از دیر بودن زیرا که این خانه
زحل است دلیل کند بر دیری و دلیل کند بر غم و شدت و بیماری و اندر
دشمنان بر وی بد بیرماندن زیرا که این خانه وبال قمر است و اگر
اندر دلو باشد یا اندر حوت دلیل کند بر پایداری و نجات حبس یا مرگ
و تباه تر دلو است دلیل دشواری و درازی بود از جهت مردی بسبب
حبس افتاده باشد و سبب دقاق از صاحب بیت قمر و از موضع وی قولان
دانستن و از حال نظر و اتصال و از جایگاه دوازده ماه فلک فصل ۱۲ اندر شناختن
حال چهارم سحر است یا نه اگر بپرسد که جادو سحر است یا نیست بنگر خانه
دوم و سیوم و ششم و هشتم و دوازدهم اگر کواکب نحس اندرین مواضع
باشد و دیگران متصل باشد خاصه عطارد و زحل یا ذنب مسئول عنه مسحور
باشد و اگر نحس اندرین نباشد بنگر بصاحب ساعت اگر اندرین مواضع باشد
و نحسان متصل باشد یا با ذنب باشد یا اندر اول عقرب دلیل کند که مسحور
باشد یا بوده زهر داده باشد اندر اول عقرب و اگر صاحب ساعت
چنین نباشد بنگر بصاحب سهم السعاده از وی دلیل گیر چنانکه اندر کتابها
یاد کرده ام فصل سیزدهم در آنکه این سحر دفین است یا نه بنگر بخانه

چهارم از طالع اگر زحل اندر وی باشد یا بمقابله ناظر باشد آن سحر دفین
باشد یا به تربیع یا مقابله بود ناظر باشد پس جادو را بگور رسانیده باشد یا بطعام
یا بشراب اندر داده باشد و اگر زهره یا مشتری اندر برج چهارم باشد یا از تربیع و مقابله ناظر باشد
این سحر بجامه یا اندام یا بروغن مالیده باشد و اگر شمس باشد یا عطارد و قتال کرده
باشد مصنف این کتاب گوید بنگر بصاحب طالع و قمر و صاحب ساعت هر کدام از ایشان
قوی تر یا اندر وتد یا بطالع ناظر بود وی دلیل است اگر دلیل اندر دوازدهم باشد
یا با ذنب باشد یا با زحل باشد و عطارد بوی ناظر یا عطارد باشد و زحل بوی ناظر این
سحر باشد و آن کوکب که دلیل طالع را منحوس کند وی دلیل سحر است اگر آن
کوکب اندر برج منقلب باشد سحر بر تن وی کرده باشد و اگر برج ذوجسدین
باشد هم بطعام و شراب داده باشد و هم بر تن وی مالیده باشند و اگر
برج ثابت باشد بزیر زمین پنهان کرده باشد اگر دلیل بزحل متصل باشد
~~آن سحر بزیر زمین پنهان کرده باشد اگر دلیل بزحل متصل باشد~~ آن
و از برج نیز دلیل گیر که هر کدام جایگاه دلیل کند و اگر برج منحوس باشد
یا ناظر اندر شراب و طعام داده بودند و اگر بشمس منحوس باشد بعقد و طلسم
و فسون کرده باشد و اندر هر کدام برج که باشد بنگر که آن برج کدام جایگاه
و موضع منسوب است بر آن جای حکم کن اگر خواهی تا بدانی سحر مرد کرده است
یا زن بنگر بصاحب آن برج که کوکب منحوس که دلیل سحر اندر وی است اگر اندر
برج نر باشد مرد بود و اگر اندر برج ماده بود زن کرده باشد قول دیگر بنگر
اگر اندر هفتم نحس باشد آن سحر درست باشد اگر کوکب نحس دلیل سحر است

خداوند خانهٔ دهم دلیل سحرات دارد و لیکن چنانکه صفت کردم و هر نحس
که بر طالع یا بر صاحب طالع مستولی باشد آن دلیل سحرات و صاحب برج دوازدهم
دلیل ساحرات و اگر این دلیل‌ها که گفتم دلیل نکنند هر نحسی که اندر دوازدهم
بود دلیل سحرات و اگر خداوند طالع بنحس یا مشتری پیوسته باشد و با مسعود پیوسته
یا اندر وتد و قوی باشد مسحور نباشد و گر کرده باشد سحر در وی کار نکرده باشد
و اینکه گفتم آنگاه درست باشد که دلیل از جهت سحر بوده باشد **فصل سی و سیم**
در آنکه مسحور بهتر شود یا نه اگر خواهی که بدانی این مسحور بهتر شود یا نه بنگر اگر صاحب
طالع اتصال سعدی کند و مقبول بود یا سهم السعاده یا سعدان بطالع ناظر
باشد بهتر شود و اگر جز این بود بهتر نشود مصنف این کتاب گوید دلیل سحر
کوکب منصرف عن القمر باشد پس دلیل سحر بر جسم وی واجب کند اگر منصرف
عن القمر زحل یا عطارد یا مریخ یا ذنب باشد مسحور باشد و اگر مشتری یا شمس
یا زهره بود و اگر از زهره منصرف باشد مسحور نباشد و اگر از رأس منصرف
باشد بفسون و تعویذ و طلسم بود و صفت و حیلت سحر از صاحب برج قمر
است یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج الکوکب که قمر از وی
منصرف است هر کدام که بطالع یا بصاحب طالع یا بقمر یا بتربیع یا مقابله
یا مقارنه ناظر باشد از نحوست دلیل سحر وی است هر کجا که کوکب
منصرف عن القمر آنجا بود سحر آنجا نهاده باشد اگر برج آتشی یا خاکی
یا هوائی باشد بدان موضع منسوب است باشد چنانکه اندر خانهٔ چهارم یاد کردم
اندر صفت خانه و صفت ده گیاه سحر آن است که از دلیل دفین یاد کردم

تمام

تمام فصل سی و چهارم در اعلام بودن صاحب ششم در دوازده خانه

خداوند ششم اندر طالع باشد مولود را خشم و اندوه رسد از قبل حیوان و بنده
و بیماری رسد بر طبع صاحب ششم خاصه منحوس یا غیر مقبول بود علت و آفت
و بیماری دور و مندی بسیار بود خاصه در این برج مخالف طبع صاحب برج ششم
بود و صاحب طالع بد حال بود یا اندر جای ضعیف بتربیع و مقابله و مقارنه
صاحب ششم بود و اگر نیز و چنین کمتر بود ب صاحب ششم اندر دوم مولود
بطلب و علاج کار دوست کند و معیشت وی بیشتر از آن بود که بود و از کار
بوده ششم دارد و اگر این برج از خانها یا او از بود و صاحب طالع بد و
فاسد بود مولود بگوش گران بود یا آفتش رسد و اگر مشتری یا عطارد خاصه
اندر برج ثابت بوند و ناظر بوند بزحل پس اگر برج ج بود و صاحب
طالع بد و فاسد بود و ماه و آفتاب بزحل فاسد بود یا صاحب دوم و دوازدهم
زیر نور آفتاب بود یا ماه دلیل کند که مولود بچشم باریک شود یا بچشم
آفت رسدش خاصه اگر صاحب طالع از زیر زمین ساقط بود و اگر اندر
مشکلی بیمار بود بیماری هر چند بخورد بیمارتر شود د صاحب ششم اندر
سیم بود مولود را از دوست و کتف ناامیدی بود و به آفت رسد و از کسها
و برادر و خواهر کسی مبتلا شود یا عیب گین شود و سخت یا عیب معیوب
شود یا بنده که گریزد از آن غم خورد و از ستور و برده او را بهره کمتر
نگردد ه صاحب ششم اندر چهارم بود مولود از بیماریش [illegible]
کار [illegible] ماند و مولود به پیری و به سکال بود و شکسته

کاربود و بی باک بود و اگر اندرین یکی حال بود از ستور و بهره روزی مند بود
دلیل کند بر معیوبی مادر و پدر و دیر ماندن علت از سبب وارد ه صاحب
سادس اندر پنجم بود مولود کم فرزند بود و اگر بود آفت و گزند رسدش
و بیمار رنجه بود و صاحب اندرو بود و اگر اندرین خانه حظ بود و اندرو یکی حال بود
و صاحب طالع مقبول بود مولود را بندی بود و بفرزند و از روش و از کار بندگان
روزی مند بود و صاحب ششم اندر ششم مولود تن درست بود از علتها
پاکیزه بود مگر که صاحب طالع بد و منحوس بود که از پایها بنالد و به پایها گزند رسدش
ز صاحب ششم اندر هفتم بود مولود را از بندگان بیم بود که بلا پیش
آرندش مگر که صاحب طالع بد و دست نکرد و اگر این برج بصورت بهایم بود
از ستور و بهره بدین برج منسوب است از جنس بلا بوی رسد و یا بندگان
بفجور کار زنان کنند و یا زنان بفجور کار بندگان کنند و هر عرض برج که بکنند بیمار بود
و اگر این برج بر صورت آدمی بود و سعد ناظر او بود دلیل کند که از آزادان
بهتر از بنده بود خاصه که صاحب ششم را اندرو حظ بود و خوب بود و
پس اگر نحس ناظر بود مولود بکار بندگان حریص تر از آزاد بود و مولود خداوند
بندگان بود خاصه که صاحب طالع با او مقبول بود و ناظر سعدها بود بکلانی
بد و آفت رسد و اگر غیر مقبول بود و منحوس بدیل را بیماری از سبب زنان
افتاده بود یا از سبب جنگ و بیم بود که با کنیزک آمیختگی دارد پس بیمار بسیار
گا کننده باشد و لکن بسیار کس عجب کنند بر وی و بیماران عیب بیزار
باشد ح صاحب ششم اندر هشتم مولود تن درست بود که بیمار گردد و چون

بیمار

و چون بیمار گردد به برگ نزدیک گردد و خاصه که خداوند طالع بد و منحوس باشد
و بیماری آفت رسد و اگر ماه نیز ناظر نحس باشد به پیری و به نکبت بود و مصیبت
رسد از بندگان و حیوان و بیماری سبب آن میان فرو بود ط صاحب ششم
اندر نهم بود و اندرو سعود بود بنظر صاحب طالع بود مولود را بنده بود
از وی خوش شود باشد و پارسا و اهل علم بود و از رشادی بیند و با پیر
و امین بود و مولود را سفرها بسلامت بود و علت و بیماری کم بود و اگر
بود زود و عافیت یابد و اگر اندرو منحوس باشد اندر سفر بیمار گردد و
شود و حیوان و بنده اندر غربت هلاک شود ی صاحب ششم اندر دهم
بود مولود را از طب و از دست کاری و کارها بعلاج بهره بود و لکن
از سلطان بیم بود و خاصه که آفتاب او را بعداوت نگرد یا صاحب خانه
طالع را یا صاحب طالع صاحب خانه را دیده و هر کاری که کنند همه تباه شود
بر ایشه و بیماریش بیشتر ظاهر اندام بود و باشد ترک بندگان بدست سلطان
افتد و اگر خداوند طالع اندر چهارم بود مقابل او بود از جای بلند فرو
افتادن باشد همچنین اگر ماه اندر یازدهم بود و مریخ اندر هشتم ماه
نه بر خویش برج بسبب رود و دلیل کند بر شکستن اندام ماه بهر کدام برج
اندر که باشد و آن برج دلیل هر کدام اندام که باشد شکستن آن اندام
واجب کند و اگر ماه اول برج باشد اول آن اندام شکند و اگر میانه
برج میانه آن اندام و اگر آخر برج باشد آخر آن اندام و اگر صاحب
اندر یازدهم سعد باشد بنظر صاحب طالع مولود خداوند بندگان و خادمان بود و

و خاصه و مریخ بر مولود زی بد

روزی بعد از ان کار کنند ایشان یاری دیگر وی بپالشند و رسانند بودش و لکن منازع
او شوند و دیگر دون کشتی کنند و اگر همچنین باشد و برج هر صورت با نظام بود از ستوران
بود و لکن مر او را از ستور آفت و نکبت رسد ۱ صاحب ششم اندر یازدهم
شود مولود را اندر صفت داروفروشی پیدا شود و فروخت او را بهره بود و از طبیبان
و خداوندان علاج او را دوستان و رفیقان بسیار بوند و اگر اندر و مسعود بود
از بندگان و خرید و فروخت او را بهره بود و در زراعت مشد بود و بنده بهان و مشغول شد
دیگر راه او نیجت گر باشد و مولود با ایشان مسعود باشد و اگر اندر و نحوس شد
هیچ بنده بدست او نیاید الا بیمار شود یا تباه شود و از کار او دشوار بیرون آید
و دل دوستان بدو ناخوش شود ب صاحب ششم اندر دوازدهم بود مولود را
از برده و ستور روزی کمتر باشد و اگر ستور و برده باشد از ایشان نکبت و آفت
برسد و مولود را همه دشمن ان بوده او را عیب و ذنب بشود از درجات آن دشمنان
و حاسدان بوی بلا رسد و اگر اندر و مسعود باشد دلیل کند بر بسیاری حیوان
و بنده بی اندازه خاصه که صاحب طالع بدو ناظر بود از اتصال مقبول و بود نیز که
گروهی بندگان بروی عهد و گرد ند و بر وی غدا انداشته فصل ۲ در داشتن اختیارات

اختیار دارو خوردن چنان باید که ماه بمیزان بود یا بعقرب یا بحوت
و روا باشد نیز اگر بقوس باشد یا بجدی یا بدلو و چنان باید که هابط بود و زیر
دهنده بود یا ساقط و هابط و حذر کن از تربیع مریخ و یا مریخ اندر اوتاد باشد
دیگر نگاه دار تا خداوندان اوتاد منحوس نباشند و محترق و قمر را با زهره
و مشتری ناظر کن و زهره و عطارد را از نحوس پاک و یکی ازین سعدان را اندر طالع
کن

کن و صاحب طالع را مقبول گردان تا نیک آید و چون صفرا کم خواهی کردن ماه اندر برج
آتش کن و چون سودا کم کنی به برج خاکی و چون خون کم کنی به برج بادی و چون
بلغم کم کنی در برج آبی کن و بر بهای حار اندر رو دارو نیک خوردن جوزا و اسد
و سنبله و چون خواهی که دارو زیر و زبر کار کند ماه را در بهای آبی کن که از نیمه بر
سوی راست و اگر شکم باز نداشتن خواهی کردن ماه را در ثور کن و مثلثات وی

اختیار رگ زدن چنان باید که ماه در ثور یا جوزا یا سنبله یا جدی شود یا اندر
حوت یا طالع یا محاق یا شعاع شمس یا اول ماه یا آخر ماه یا عقده یا استقبال یا اندر
اجتماع نباشد هنوز از استقبال نگذشته این همه که گفتیم بد است و حذر کن
که مریخ در طالع بود یا ماه را مقارنه و تربیع یا مقابله مریخ نحس و حذر کن که
ماه در برجی باشد که آن برج دلیل اندامی باشد که نیشتر آهن بروی رسانی
چنانکه ماه در حمل باشد سر را آهن نباید رسانید و چون در ثور بود بگردن
هم چنین تا آخر برجها و حذر کن که ماه در طالع بود یا هشتم و نباید اندر دویم آن
برست رسانیدن و اندام که چنین باشد بد باشد

اختیار حجامت کردن باید که ماه زاید النور در برج تیر و ناظر بود بمریخ از نظر مودت و چنان باید که خداوند
برج ماه بروی ناظر بود و حذر کن که ماه در ثور یا اسد بود و روا بود که در برج بادی
یا در جدی بود جز ثور و اسد و اگر خواهی که خون اندک بیرون آید ماه را
ناقص النور کن و حذر کن از زحل و عطارد تا بدو ناظر نباشد

اختیار علاج کردن چنان باید که ماه نیکو حال و نیکو جایگاه باشد و خداوند برج ماه و خداوند طالع
و اوتاد را مسعود کن و حذر کن که خداوند طالع را اندر ششم کنی و باید که محترق

کمتر از نحسان دور کنی و ماه را و خداوند طالع را بسعدان متصل کنی و طالع و ماه را اندر
برجهای منقلب کنی تا زود علت کمتر گردد و برج ثابت نباید که علت ثابت گردد و دراز
نباید که دیگر باره بیماری باز گردد اختیار علاج چشم نمودن چنان باید که ماه پاکیزه بود و بسعدان
متصل و حذر کنی به شبها دست مریخ بطالع و صاحب طالع را مسعود کنی و نحسان را از
طالع ساقط کنی و چنان باید که بر علاج چه کنی ماه را یا بطالع یا صاحب طالع یا اتصال
صاحب طالع با ماه و در ان برجها باشد که دلیل بیماری و درد چشم بود تا بر علاج چه کنی
صواب آید اختیار رگ و حجامت کردن چنان باید که ماه در حمل یا ثور یا سرطان باشد
ناقص النور و ناظر بسعدی و بکوکبی متصل باشد که ماه با کوکب یا شد و مساعد باشد
فلک اوج یا اندر شمال یا جنوب یا از وسط السما یا طالع یا وتد السما باشد تا
نیک آید اختیار ناخن چیدن چنان باید که ماه زاید النور باشد و حذر کنی که ماه در جوزا
و حوت باشد و چنان باید که اندر خانه مریخ و زهره و ماه و آفتاب و طالع مسعود
باشد جوزا و عقرب و حوت بد است و دیگر همه برجها نیکوست اختیار موی ستردن
چنان باید که ماه اندر جوزا و قوس و حوت کنی و حذر کنی از برج جدی و ثور [illegible]
هیچ برج ثابت نباشد و چنان باید که ماه و خداوند طالع مسعود بود و ماه و خداوند
طالع از خداوند هشتم یا از برج هشتم ساقط کنی تا نیک آید اختیار اسهال
کردن چنان باید که ماه بخانه مریخ و ~~بسعدان ناظر بود~~ باشد و مریخ ناظر بود و از
زحل ساقط کنی و بسعدان ناظر و سعد را اندر اوتاد کنی ناظر بماه اختیار گرمابه رفتن
چنان باید که ماه از زهره ساقط باشد و زحل بماه اندر همه برجها ساعتها
غیر برج جدی و عقرب و حذر کنی از خانه عطارد و زهره و زحل نگاه کنی

تا ماه

تا ماه مقارن این سه کوکب نباشد و ناظر بسعدان باشد و سعدان در اوتاد
باشد و خداوند طالع پاک از همه نحسی و ماه نیز پاک باشد اختیار رگ کردن
طفل چنان باید که خداوند طالع صاعد باشد و ماه و خداوند برج او در
برجهای سنبله باشد و ناظر بسعدان و حذر کنی تا ماه با زحل نباشد و
مریخ را از اوتاد ساقط کنی و اندر برج میزان و عقرب نشاید اگر طالع یا ماه
در برجهای منقلب باشد بهتر باشد اختیار شربت دارو خوردن چنان باید اختیار
کنی دو وقت را و هر وقت را بصلاح آری اول حال ابتدا است و دارو خوردن و دوم
وقت حال عاقبت را صلاح آوری اگر دلیل ابتدا است و دلیل عاقبت چون مسعود باشد
دلیل کند بر صلاح حال اندر هر دو وقت اگر دلیل عاقبت و دلیل ابتدا بر صلاح
باشد و دلیل عاقبت منحوس باشد وقت دارو خوردن نیکی آید و سلامت
باشد به وقت اسهال و فعل دارو و اخلاط بر انگیزد و بیماری و علت
دیگر تولد کند و اگر دلیل ابتدا منحوس باشد و دلیل عاقبت مسعود اندر
وقت دارو خوردن رنج و تعب آرد و لیکن بوقت فعل دارو و صلاح نیکو
باشد و اخلاط بد و بیماریها پاک کند اختیار [illegible] چنان باید ماه را و …
و صاحب طالع پاکیزه کنی از نحسان و طالع و اوتاد را از نحسان پاک کنی و …
ششم و عطارد و مریخ و زحل پاک کنی از نحوستها و ناظر کنی بسعدان و سعدان را
مستولی و مستقیم کنی بر طالع و ماه و صاحب طالع و چنان باید که ماه و صاحب
طالع در جوزا و سنبله و میزان و دلو بوده باشد و حذر کنی که ماه در حمل
و سرطان و عقرب و جدی و حوت بوده باشد اختیار ازار کردن

چنان باید که ماه و خداوند طالع ناظر سعدان باشد و سعدان مستولی بر طالع باشد و طالع از نحسان پاک کنند و اوتاد را پاک کنی و ماه باید که در هیچ حال ساقط و محترق نبود و در اوتاد باید منصرف از صاحب وسط السما و آفتاب و قمر را و صاحب طالع را و هیچ نحس را اندر هفتم نکنی **درجات بیماری** و امّا آن همه جایها که اندر وی درجات است که دلیل کند بر بیماری اسد است ه درجه و ا درجه درجات بیماری و در عقرب یح و اط درجه است و در قوس اول درجه و یح و کح و اندر ثور و درجه و یح و ل و اندر سرطان درجه ط و یا و ح و یه و اندر دلو درجه یح و یو و کح و اندر حوت درجه ید و یح و اط و ل اینها درجات بیماری است و هرگاه که ماه اندرین درجات باشد یا درجهٔ طالع یا دلیل طالع بدین درجات باشد بوقت سوال یا بوقت ولادت و نحسان بروی ناظر باشند خاصه که ماه ناقص النور بود دلیل بیماری و ضعف جسم باشد امّا درجاتی که دلیل کند بر درد و عیب چشم و آن از برج اسد بیست و پنجم است اندر وی و آن اول ثور است از ثریا تا چهارده درجه دیگر سرطان است از بیست و پنجم اندر وی است و بیست و یکم درجه و دیگر در عقرب است در بیستم درجه و بیست و یکم درجه دیگر قوس است از بیست و هفتم و درین دریا شانزده درجه است و دیگر جدی است از بیست و ششم و بیست و دویم دیگر دلو است بر قصب الا چهارده درجه است و بیستم درجه و بیست و یکم درجه و بیست و دویم و بیست و سیم و بیست و چهارم درجه و این مواضع که یاد کردیم اگر ماه درین مواضع باشد و درجهٔ طالع یا دلیل طالع اندرین مواضع باشد یا ناقص النور باشد و نحسان ناظر باشند بروی ناظر دلیل کند بر بیماری

بر بیماری و عیب چشم و رمد و میزان دلیل کنند بر تباهی چشم این باب را اینک گفته کن که سبب رو وقت بکار است اندر حال بیماری **فصل ۲۴ در احکام کواکب و جوزهر در ششم خانه** زحل در خانهٔ ششم دلیل کند بر آنکه زیان اندر حیوانی از وی رسد و اگر برج بر صورت آدمی باشد غلام یا کنیزک بمیرد و اگر بصورت بهائم بود ستوران هلاک شود و اگر برج نر بود نرینه هلاک شود و اگر ماده باشد و ضرر ایشان بیرون باحیوان نیکو نباشد و اگر بیمار بود دیر به شود و غمناک بود از سودا و مالیخولیا و بیماری سبز و اندیشه و درویشی فرار از زن و از بندگان بودن و از مرگ برادران غم خوردن و اگر برج خاکی یا آتشی بود از صفرا و مالیخولیا و سقم بود و اگر بادی بود از قولنج خام و با و سرما رسد و اگر برج آبی بود از لقوه و فالج و نقرس و رعشه رنج رسد و از هلاک ستوران بیم بود و اگر مقبول باشد تا بتر بود و ازین نکبت کمتر بود **مشتری در ششم** دلیل کند بر تندرستی و عافیت از بیماری و از هلاک ستور و بنده منفعت رسیدن و نیکوئی دیدن و هر علاج که جهت بیماری کنند صواب آید و اگر بنده خرد نیکو بود باشد و اگر مقبول نبود بیماری دل و خفقان و درد جگر و بیماریهای خونین بدید آید از طبقات مشتری عداوت بینه با ایشان بسبب برده و ستور و معالجت و نفقه کرده شود **مریخ در ششم** دلیل است بر پدید آمدن بیماریها چون تب غب و یرقان و درد سر و درد مفاصل و بیماریهای صفراوی چون آبله و حصبه و اگر در برج آبی بود آتش و سوختگی و اسهال و دق و کرم و ضعف زمین بسیار از سگ و تا صورت باشد و هیچ برج و گوهر بیماریهای آبی و بادی دف

و از مرگ مفاجات نیز بیم بود و از جهة برده و ستور و حیوانات و سباع بدحال
دشمنی کنند و بندگان نافرمان گردند و از طعامها که ... تنگی بر حذر کنند
تا ایمن از قولنج بود و اگر مقبول بود یا سعود ایمن ازین بیماریها و از ستور و برده
و حیوان منفعت از اینها که گفته شد پدید آید و از جهة آنکه چون سعود و مقبول
بود و اندر فرح بغایت سعد بود شمس در خانه ششم دلیل کند بر گردن کشی و نافرمانی
کردن بندگان و از ستور و برده و سلطان اندوه دیدن و از خویشتن را نگاه
باید داشت و اندک مایه بیماری از صفرا در پیچند و خون سوخته و خفقان و تیرگی
چشم و ترس و تنگ دلی باشد و اگر برده خرد از دست ... و اگر مقبول
باشد دلیل نیکوئی حال برده و افزونی ستور و سلامتی از بیماری بود زهره
در خانه ششم دلیل کند بر تن درستی و دوستی بندگان و هر علاجی کرده شود صواب آید
و اسهال را قوت شود و از ستور و برده منفعت باشد و از بیماری ایمن بود
و زهره درین خانه به برج یا مقابله مریخ بود بیماری را قوت دهد و بیشتر علت
سنگ گرده و مثانه و ... بود و سوختن مثانه و اگر ... سنگ
مثانه و علت گرده باشد و ضعف مردی و اگر مقبول نبود و منحوس بود
بیماریها از تری و سردی باشد خاصه چون در برج آبی تقطیر بول و اسهال
بود و اندر برج خاکی حبس البول بود و در برج هوائی درد مثانه و گرده
و ضعف مردی بود و در برج آتشی ریش مثانه و آماس خصیه بود عطارد در خانه ششم
دلیل کند بر ... شدن بیماری و اگر برده خرد نیکو و زیرک بود صاحب
منفعت و صنعت و اگر ستور خرد نیکوتر بود و هر علاجی کند صواب آید

و اگر

و اگر غیر مقبول بود و منحوس بیماری آورد و زیاد و صرع و درد دندان و لکنت دهان
و زبان و استخوان و معده و آنچه بدین ماند باندازه ... جمع از بادی و ...
و ... باندازه نظر کواکب و از ستور و برده نیز زیان و تاوان و آفت
رسد قمر در ششم دلیل کند بر بیماری از مفاصل و سرفه و زکام و اگر برج
بادی باشد و اگر آبی باشد اسهال و ادرار و مانند آن و اگر آتشی باشد
بیماری از سردی و صفرا و ... آید و اگر بنده خرد ... چنین بود
و اگر کنیزک بود دزد بود از خانه دزدد و بمردم دهد و اگر ستور خرد باید ...
بود و از مولازادگان نیکوئی بیند و تدبیر طلب خادمان و چاکران و شاگردان
و اگر بیماران را علاج کند صواب نیاید و اگر نحس متصل باشد بیمار بمیرد و محاق
و احتراق نیز همچنین و اگر مقبول بود و بنظر سعدان بود هر علاجی کند صواب آید
و بیماری ... بود و بنده و خادم و ستور نیکو بود راس در خانه ششم دلیل کند
از غلامان بهره و خواسته یابد و از چارپایان ... باشد و ...
خشم گیرد و از ... بیمار گردد و از بلغم و ... راحت یابد ...
ستوران و بندگان منفعت یابد ذنب در ششم دلیل کند بر بیماری ...
پوشیده و ... بر اندام و از مردم فرومایه و دون سخن رسد ...
و در ... زیر علتها ... و هر حیوانی که ... موت
افتد و هر علاجی کند صواب نبود فصل ٢٠ در احکام رجعت
و احتراق و نحس در رجعت صاحب ششم چون خداوند سادس راجع شود حذر باید کرد
از بیع و شرای حیوان و ستور و برده و کارهای ایشان و علاج ایشان

چه همه ناصواب آید و در اینجا هیچ معالجت اندر کار نیاید بیماران و بندگان همه خطا افتد و اگر
بنده یا ستور رضریه (?) گم کرده باشد امید باشد که باز آید **احتراق صاحب ششم** چون خداوند ششم
محترق شود دلیل بود که ستور یا گریخته دگر شده پوشیده شود و دشوار بدست آید یا بدست سلطان
افتد و بیم نایافتن باشد و از بنده و باز داشت طعام بیم بود و بر ستور و برده آسیب
و در معالجت خطا بسیار افتد و بیم باشد که چاریایان گیران بها در مان بدید آید خاصه
ریش و دنبل و دیگر آنچه بدین ماند **رفع و احتراق در ششم** دلیل کند بر کراهی (?) اندام
و تباهی حال ستوران و حیوان و هر علاج که کنند ناصواب آید و در زود بهتان گویند
هر روی و فغان [illegible] بیماران پدید آید چون خون سوخته و مانند آن و اگر با این همه
نحوستها که گفتم بنظر نحسان باشد شر و تباهی زیادت شود و اگر سعدان نظر کنند اثر
چیزی از شر کم کنند و سلامت باشد خاصه که مقبول بود در این خانه نحوست کمتر رسد

البرج السابع من الطالع فصل ۱ در معرفت زناشوهری که برآید یا نه

اگر پرسند
از کار زناشوهری که برآید یا نه طالع و صاحب طالع و قمر و الکوکب که قمر از وی
منصرف است دلیل سایل است و هفتم و صاحب هفتم و الکوکب که قمر بدو متصل است
دلیل مسئول عنه است شمس دلیل مرد است و زهره دلیل زن است اگر دلیل سایل اگر در
هفتم بود یا بصاحب هفتم اتصال یابد دلیل مسئول عنه متصل باشد آن شغل برآید
بسازد بطلب و حرص و در ورم [illegible] داشتن سایل اگر دلیل مسئول عنه در طالع باشد
یا به دلیل طالع متصل آن شغل برآید بسازد به [illegible] و طلب اگر اتصال از
مودت باشد و نیز برآید و اگر از عداوت بود بدشواری و رنج و درشتی
برآید و اگر از مقارنه بود و اگر قمر صاحب طالع را باشد بسازد برآید و اگر قمر

صاحب

صاحب هفتم را بود با رنج و دشواری برآید و اگر اتصال میان ایشان مقبول بود
سخن پذیر همدیگر باشند و دوست دارند و اگر قبول نبود سخن پذیر نباشند
و هر یک سخن دیگری بدید آرند و اگر در میان ایشان اتصال نبود بنگر کوکبی میان
ایشان نقل النور کند یا رد النور یا جمع النور از وی دلیل کند بر برآمدن
کار بر دست متوسطان و اگر اتصال نقل النور و رد و جمع نشود بنگر باتصال
طبیعی از متفق المطالع یا از متفق القوة یا متفق الطریقة از این هر دو دلیل
که هر دلیل که مقبول تر باشد و مسعود بود از مرد و زن که بدان دلیل منسوب
است دلیل کند بر نیکو خوئی و خوبی و راستی آنکس و هر دلیل که منحوس بود یا غیر
مقبول دلیل کند بر تباهی و بد خوئی و ناراستی آنکس و هر دلیل که در وتد
بود وی قوی تر بود و همچنین صاعد و مستقیم و هر دلیل که زایل یا ساقط یا هابط
بود وی ضعیف تر و زیان کارتر باشد بنگر مقابل تدبیر اگر منحوس باشد
و کوکبی نور ایشان قطع کند یا سببی از سببها باشد که اتصال را باطل کند آن
چیز حاجت را تباه کند و بر نیاید و همچنین اگر قابل تدبیر راجع یا محترق
باشد دلیل تباهی حاجت باشد **فصل ۲ در آنکه اگر بر نیاید تباهی از قبل که بود**
اگر این نحس کننده و حاجت تباه کننده دلیل سایل یا مسئول عنه بود تباهی
از جهت ایشان باشد و اگر صاحب دوم باشد از قبل مال سایل باشد و اگر
صاحب هشتم بود از قبل مال مسئول عنه بود و باشد که و تباهی از قبل
کابین بود و یا از قبل جهاز زن و اگر صاحب سیم تباهی از قبل برادران
سایل باشد و اگر صاحب نهم باشد تباهی از قبل سفر یا دین یا از قبل

اقربا مسئول عنه بود و اگر نحس کننده صاحب چهارم باشد یا از قبیل پدران او
باشد و اگر صاحب [illegible] باشد بتاراج از قبیل سلطان بود یا از قبیل معامله
یا از قبیل پدران مسئول عنه و اگر پنجم یا صاحب او یا صاحب حادی عشر باشد
از قبیل فرزندان باشد و اگر صاحب سادس باشد ف و از قبیل علت و بیماری
و عیب باشد یا از قبیل بنده و ستور یا از قبیل سایل که بر اصل و حسب او تباه
بود و اگر صاحب دوازدهم بود بتاراج از قبیل دشمنان و کلفت و کرب باشد
یا از قبیل عیب و بیماری یا از قبیل کم احوالی و کم حیلی زن یعنی مسئول عنه یا
از قبیل متوسطان و رسولان بود و اگر ان نحس قابل النور باشد یا رد النور
و اگر نحس کننده کوکب جامع النور باشد ف دو تباراج از انکس باشد که باز گشت
انکار بوی است یا کسی که بر او انکار رسد [illegible] و اگر نحس کننده اندر برج نر
باشد یا در ربع نر یا کوکب شرف و کننده مرد باشد و اگر کوکب ماده باشد
یا در برج ماده و در ربع ماده انکس زن باشد **فصل سوم در انکه از مرد یا زن کدام
نکاح زودتر شود** چون این دو دلیل که دلیل کرد بر برامدن شروع اگر در برج
ذو جسدین باشد یا کوکب قابل یا جامع یا کوکب رد کننده بود در برج ذو جسدین
دلیل کند بر انکه این سایل را شروع با کسی دیگر باشد جهت انکه در دل است و خاطر
او باشد و دیگر بر دلیل سایل و مسئول عنه هر کدام که در وتد باشد وی زودتر
شروع کند اما بدانکه برج سابع و خداوند سابع دلیل ان زن است که ان مرد
که سایل با وی است به شروع و خواستگاری و برج ششم و صاحبش دلیل زنان
طلاق کرده باشد یا مرد وی بجای ماند یا کسی که از وی اعراض کرده باشد

و برج هشتم و صاحب او دلیل شروع است که بخواهد بودن در مستقبل چون خداوند سابع را
اتصال بصاحب نامی بود سایل شروع دیگر کند و همچنین اگر صاحب طالع اتصال باشد
بکوکب پیش از انکه صاحب سابع را بکوکب اتصال کند دلیل کند که سایل زودتر شروع
کند از مسئول عنه و اگر صاحب سابع اندر وتد بود یا بکوکب برج دوم اتصال کند
یا کوکب دیگر پیش از انکه صاحب طالع اتصال کند مسئول عنه زودتر از سایل شروع
کند اما بدانکه اگر سایل مرد باشد صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف عنه القمر
دلیل مرد است و صاحب سابع و کوکب متصل به القمر و زهره و قمر دلیل زن است
اما اگر سایل زن باشد صاحب طالع و کوکب منصرف عنه القمر و زهره دلیل
زن است و صاحب سابع و کوکب متصل به القمر و شمس دلیل مرد است اما
سایل را نکاح ماضی ششم است و صاحبش که نکاحی خواهد بودن در مستقبل تامی است
و صاحب تامی مسئول عنه را ماضی دوازدهم است یا صاحبش و نکاح بر حال طالع
و صاحبش نکاح مستقبل دوم است و صاحبش همچنین و دلیل حال از انصراف صاحب الطالع
و صاحب هفتم و از اتصال ایشان بر ماضی و مستقبل و از برج و صاحب برج
که دلیل بر وی است دلیل ان نکاح باشد حال بدان نکاح باشند و اگر
مرد یا دیگری سوال کند که چند زن بخواهم کرد بنگرد از مریخ تا قمر چند برج ماده است
چندان زن کند و اگر زنی سوال کند که چند شوی کنم بنگرد از مشتری تا زهره چند
برج است چندان شوی کند و اگر دلیل را اتصال حکم کند خوبتر اید چنانکه
بنگرد خداوند طالع در ان برج که هست بچند کوکب اتصال کند اگر بر زهره اتصال
تثلیث یا تسدیس یا تربیع یا مقابله دلیل طالع بر دلیل نکاح اتصال باشد

چنانکه از زهره یاد کردیم چندان زن باشوب باشد نظر مقارنه و مقابله مناسب ار دوست
در میانه نیست باشد فصل ۳ در آنکه این زن دوشیزه است یا نه بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر
اگر در برج ثابت بود یا بعضی ازین سه دلیل یا کوکبی از برج ثابت بطالع یا بصاحب
طالع یا بقمر ناظر یا متصل و سابع و صاحبش یا قمر در برج ثابت دلیل کند
که دوشیزه بود و اگر اینکه گفتم در برج منقلب یا ذوجسدین شوند که زن بود و دوشیزه
نبود یا بجور تباه شده باشد یا چیزی رسیده و اگر قمر در برج ذوجسدین
بود یا در منقلب و طالع و صاحبش در برج ثابت چیزی بوی رسیده باشد
لیکن دوشیزگی تمام نرفته باشد و اگر قمر با مریخ بود در برج منقلب یا ذوجسدین
دوشیزگی رفته باشد بعشق و دوستی و اگر زحل در طالع بود یا قمر در برج
ذوجسدین یا ثابت انکس که با او جماعت کرده بجبر و کرده باشد
و دوشیزگی او تباه شده و اگر مریخ در وتد زهره و قمر از مریخ تباه شده
یا زهره در عقرب یا در مثلثه وی دوشیزه نباشد و اگر عطارد و مشتری
در مثلثات زهره یا در وتد زهره یا مریخ از زهره ساقط و ناظر نبود
و زهره در مثلثه آتشی دوشیزه و پاکیزه باشد فصل ۴ در آنکه این
نکاح حلال است یا حرام اگر دلیل سایل متصل شود بزحل یا مریخ
پیش از آنکه بدلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل مسئول عنه بزحل
یا مریخ متصل شود پیش از آنکه بدلیل مسئول عنه متصل شود یا دلیل مسئول
عنه بزحل یا مریخ متصل شود پیش از آنکه بدلیل سایل اتصال کند بنای
نکاح بر حرام افتد میان ایشان یا بزنا یا کسی دیگر ساخته باشند و اگر

اتصال هر دو دلیل بیکدیگر تمام شده باشد و بعد از آن دلیل سایل و مسئول عنه بزحل
یا مریخ اتصال کند دلیل کند که باول حلال بود و باخر حرام شود و هر وقت
که یکی از نحسان در طالع باشد یا در سابع بدلیل سایل و مسئول عنه ناظر
یا بطالع یا سابع دلیل کند بر حرامی این نکاح و سبب حرامی از انکس بود که
این نحسان بدلیل وی ناظر باشند یا بطالع وی باشند در وتد اگر بپرسد اینکه
زن بار از حرام دارد یا حلال بنگر بخانه پنجم اگر مریخ یا زحل یا عطارد بوی
ناظر یا در وی بود از حرام و زنا بود و اگر سعدان ناظر یا در وی از حلال
بود و پاکیزه فصل ۵ در معرفت آنکه زن معشوق دارد یا نه بنگر بصاحب
طالع و قمر اگر یکی ازین دو دلیل با مریخ در یک برج بود بیکدرجه با یکدیگر
دوستی و عاشقی دارد و اگر در یک برج در یک درجه نباشد هم بیه باشد
نزدیک که او را دوست دارد و اگر دلیل طالع از مریخ منصرف بود که
دوست بوده باشد و بجای مانده و اگر از نظر تثلیث و تسدیس بود تر بود
و از برج که نظر دارد دوست از آن جنس بود و اگر قمر یا صاحب طالع برج
متصل مریخ در برج خویش این زن کسی را طلب میکند و هوای او میجوید
و اگر صاحب طالع یا قمر بشمس متصل بود هوای مردی بزرگتر از خویش میجوید
مالدار دوست دارد و اگر بعطارد متصل بود جوانی را دوست دارد و اگر بزهره
متصل بزنی هوا دارد یا مخنثی بغیر از ان سال پیر و اگر قمر یا صاحب طالع منصرف
بود از مریخ کسی دوست داشته بوده و اکنون مانده و اگر مشتری بوی ناظر
از جهت پارسایی مانده بود همچنین هر صفت کوکب را صفت کس قول مصنف

اگر صاحب طالع یا قمر یا در حادی عشر یا در خمس یا پنجم زهره را درین جایگاه نشسته است بود
یا نظر دارد سایل را شوق و هوا دارد و دوست دار باشد و اگر مریخ ناظر عشق او بزنا
و فسق و فجور اگر بزحل نگرد همچنین و اگر بعطارد نگرد عطارد بمزاج مذکر بود بکودکان
و اگر بمزاج مونث بود بزنان و دختران و اگر بزهره و بمشتری ناظر بحلال و نکاح
هوا بود و اگر بقمر یا شمس ناظر هوا از جهة نیکوی حال و صلاح تن و جان خویش
و اگر در جایگاه [illegible] او ند هفتم یا بدلیل مسئول عنه نگرد بنگرد اگر کوکب ضد او
کدام خانه است و چه کوکب است دوست و معشوقه آن کوکب باشد و اگر درین
مواضع که گفتم بدلیل مسئول عنه ناظر باشد معشوقه زن [illegible]
و اگر سایل زن باشد و معشوقه مرد شوی باشد و همچنین دلیل گیر از دلیل مسئول
عنه اگر در خمس باشد یا در یازدهم طالع یا بصاحب طالع نظر دارد
مسئول عنه بر سایل عاشق بود و اگر بصاحب برج دیگر یا بکوکب دیگر نگرد
بر کسی دیگر عاشق بود اگر درمیان ایشان قبول بود آن کار بر آید
و محکم شود و اگر قبول نبود بر نیاید و تباه شود و اگر اتصال از مودت
بود دوستی بتحقیق بود و اگر اتصال از عداوت بود بریده شوند و در
تحقیق نبوند و اگر در برجهای متفق المطالع یا متفق القوه یا متفق [illegible]
باشد همچنین دلیل کند مانند اتصال فصل هفتم در معرفت خلق و خلق زن
قول مصنف بنگر بدلیل زن اگر در وتد بود زن نیک بانو بود و نیکوکار
او تیمار دارنده خان و مان و اگر ساقط کاهل و بی تیمار و اگر در زایل بود
پارسا و همچنین در سیوم اگر مقبول و مسعود بود و اگر غیر این بود نابکار

واگر

و اگر دلیل زن مسعود بود زن نیکو صورت و نیکو طبع و پاک عورت و اگر منحوس بود بخلاف [illegible]
خاصه چون بقا بود در برج طالع یا بدلیل طالع و اگر هفتم یا آن برج که دلیل زن است در برج
جمیل و صبیح باشد خوبروی بود و اگر غیر این زشت روی بود و اگر دلیل زن ناظر
بود بسعدان زن خوبروی و اگر بنحسان زشت روی و اگر دلیل زن در برجهای
ثابت به سعدان ناظر زن پارسا [illegible] و مستوره و اگر در برجهای ذو جسدین
به سعدین ناظر همچنین و اگر بنحس ناظر مفسده نابرهیزکار و اگر در برجهای منقلب
زن نابیقرار و به کار خانه حریص ناظر باشد زانیه و اگر بسعدین نگرد ناپارسا
لیکن خویشتن دار بود و اگر دلیل زن در برج مستقیم الطلوع یا کوکب
علوی بود زن دراز بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع یا دلیل کوکب
وسطی بود زن میانه بالا بود و اگر در برج ثابت راست قامت و اگر
ذو جسدین راست و کج و اگر منقلب کج قامت جهت جانب رونده
و اگر دلیل زن مشرق زن جوان و اگر مغرب پیر سال خورده و اگر جنوب یا شمال
میانه سال و اگر صاحب هفتم کوکب سعد بود و مسعود بود پیوسته زن [illegible]
و مبارک و اگر در شرف و صاحب طالع بود متصل سایل بسبب زن بعز و جاه رسد
و اگر صاحب هفتم در برجهای ساقط و نحس بود پیوسته زن پرشر و عیب و اگر
صاحب هفتم منحوس بود در برج منقلب و مریخ بد و ناظر یا زهره ناظر [illegible]
و عیب و اگر صاحب زهره مریخ منحوس و مریخ ناظر زن حریص بود بجماع
و زنا دوست و اگر زحل ناظر زن پیر بود یا پیر طبع و اگر ضد او ند هفتم
در برج منقلب بود یا ذو جسدین منصرف گشته از ضد او ند طالع و پیوسته

برج وسط را بصاحب بازو هم متصل زنرا شوهر خانگی بود غیر این شوهر ملال دلالت کند دلیل
زن در زایل وتد یا در برج منقلب منصرف گشته از دلیل مرد بمودت دلیل کند که زن
مبتلا بود بمردی جوان و جوانی [illegible] لیکن میسر نشود و اگر در برج که گفتم
زایل وتد بود یا وتد یا برج ثابت لیکن که این زن بمراد خویش برسد و اگر از دلیل
مرد بگردد همچنان حکم کن که از زن گفتم و اگر دلیل زن متصل بود بخداوند هشتم
یا بمشتری و زهره یا بسهم السعاده یا بصاحب او یا بشمس مسعود بود این
زن توانگر بود و اگر غیر این درویش بود و حال مرد نیز بدین صفت بود

فصل ۹ در آنکه زن بخشم رفته باز بخانه آید یا طلاق خواهد گرفت یا باز نخواهد آمد

بنگر بشمس و زهره و اگر شمس در اوتاد باشد فوق الارض و زهره مغربی بود
و راجع این زن بشوهر خود باز گردد و بخودی خود مطیع فرمان گردد و پشیمان
شود و از وی منفعت باشد و اگر شمس تحت الارض باشد و زهره فوق
الارض باز آمدن بشوهر بود و اگر زهره راجع و مغربی بود بخودی باز گردد
و اگر مشرقی باشد از تحت الشعاع بیرون آمده باشد و راجع بود زن
باز گردد و لیکن پشیمان شود از کرده خویش و اگر شمس همچنان فوق الارض
بود و زهره ساقط چنانکه باشد که گفت و اگر قمر از استقبال گذشته بود بوقت
خشم گرفتن زنرا باز گشتن بسوی شوهر نباشد و اگر بوقت رفتن زن
قمر ساقط بود و زهره راجع یا مقیم الرجوع یا مغربی باشد این زن بخودی خود
نزد شوهر خود آید با پشیمانی تمام و اگر شمس تحت الارض باشد و زهره فوق الارض
باز آمدن بشوهر باشد و اگر زهره راجع بود و مغربی زن بخودی خود

باز آید

باز آید و پشیمان شود و اگر مشرقی باشد و از تحت الشعاع بیرون آمده بود و راجع بود زن
باز گردد و بشوهر پشیمان و لیکن باز بسوی خانه با پشیمانی و اگر بوقت مسئله شمس و زهره هر دو
ساقط باشند بالجمله این زنرا طلاق دهد و از وی هیچ منفعت و رشادی نباشد
و اگر زهره مستقیم باشد این زن بر شوهر قاهر باشد و از یکدیگر جدا گردد و خود مرد
پشیمان شود و خویشتن را ملامت کند و اگر دلیل زن یا زهره راجع باشد بخانه باز گردد
بسوی شوهر و اگر دلیل زن ناظر باشد بدرجه طالع این زن بیاید بخانه شوهر و اگر
ساقط بود بخانه شوهر البته باز نیاید و اگر صاحب طالع ناظر باشد هم دلیل آمدن
باشد و اگر برج منقلب باشد زود پشیمان بود و اگر برج ذوجسدین بوده باشد
میانه پشیمانی و نا پشیمانی در امدن بود و اگر برج ثابت باشد هیچ پشیمانی نباشد
و اگر پشیمان بود ملامت بسیار و خوار رسنده بود این باب بطالع مرد زنرا که بخشم
رفته بود از خانه شوهر و مهر زنی را که از شوهر جدا رفته بود و دیگر مردی
عروس خواهد و زن بخواهد او را بخانه آنکه آید یا نه و اگر بیاید بکدام وقت
آید و از دلیل مرد نیز همچنین قیاس کن که از دلیل زن گفته شد استخراج
دلیل مردانست و زهره دلیل زن هر دو شهوت انگیزند و معشوقه گردار مشتری
عطارد نیز همچنین اندرین باب و لیکن بعتاب و حیله زن گاه که ندرانند و میان
ایشان بی تخلیط نباشد و زهره و بر هیچ یکی فرحی [illegible] مصنف کتاب گوید
اگر دلیل زن به دلیل مرد ناظر یا متصل باشد بنظر مودت یا از برج متفق الطلوع
یا متفق القوه یا متفق الطریقه زن بشوهر باز گردد و بخوشنودی [illegible] و اگر
اتصال با نظر عداوت باشد یا ناظر نباشد و قبول نباشد میان ایشان دو دلیل

زن اندر برج باشد مر طالع را یا دلیل مودت را اندر دیگر ایفه نبود این زن هرگز
باز نیاید و پشیمان بود مر شوهر و زن کار را نیز با آن شوهر جفتی نبود اگر امروز کار دیگر بود و اگر
با این همه قبول بود یا اندر برجها مراجعه دلیل مسعود باشد پشیمان شود و امکان
باز آمدن باشدش بخانه شوهر بکرامت و نا خوشی و اگر دلیلان ناظر یکدیگر
نباشند و نه اندر مراجعه یکدیگر و نه نیز کوکبی ناقل یا رد النور یا جمع النور باشد
میان ایشان این زن هرگز باز نیاید به خانه شوهر تا آنگاه که دلیل بدل کند
یا متصل شوند بیکدیگر از اتصال قبول و نظر قبول و سعادت و اگر دلیل زن
و دلیل مرد هر دو منحوس باشند یا در هبوط یکدیگر باشند یا اندر وبال یکدیگر
تربیع و مقابله یکدیگر باشند بنظر ضدیت و مخالفت و نحس در میان ایشان اوفتد
در خصومت و شدت رنج و جدائی باشد و هیچ گونه در هیچ طریق مرد و زن نیک
نباشد در میان ایشان جز رنج و مشقت و زیان و دیگر هیچ چیز نباشد

فصل دوم در معرفت زنا شوهری از قول ابو معشر بنگر بدلیل مرد و زن چنانکه یاد کردم
اگر اتصال مرد دلیل طالع را باشد بدلیل صاحب سابع مولود را رنج رسد بخواستن زن
و زن دشوار یابد و اگر در هفتم باشد مرد مقهور زن باشد و خاصه دلیل
زن مستولی باشد بر دلیل مرد و این مرد مقهور زن باشد و زن قوی تر و قاهر
باشد بر مرد و اگر اتصال صاحب سابع را باشد مولود بر زنان فیروز بود
و زنان را بر رغبت بود و هرگاه زن خواهد با سیخ و اجابت و شادی یابد
و در وزن منفعت باشد و اگر صاحب سابع در طالع باشد زنان مشهور باشند و اگر
صاحب طالع مستولی باشد بر صاحب سابع مرد قاهر باشد و چیره دست

و قوی بر زنان

و قوی بر زنان همچنین جوابگوی باشد در کار خصومت و انبازی و فروخت و خرید
و کار زنان و صید و رنج به این مانند اگر اتصال بدوستی باشد میان ایشان دوستی
و دوستداری و نزدیک باشد و اگر قبول بود بهتر باشد میان ایشان موافقت
و الفت و مصالحت باشد و اگر اتصال عداوت بود میان ایشان خصومت
و تعصب و ناسازگاری باشد مگر اتصال قبول باشد میان ایشان دوستی باشد
و لیکن سعادت و دولت و بهره ور داری باشد و از یکدیگر نیکوئی بینند و اگر صاحب
هفتم نیکو حال و نیکو جایگاه باشد و ناظر سعدان بود و از نحسان پاک باشد مولود را
زنی نیکو حال و نیکو خوی و با پرهیز و شرم و با خرد بود و از نکوهی هر بزرگان و بازرگانان
بود و که خدای و آبادان باشد و اگر بد حال باشد و ناظر نحسان بود یا راجع یا محترق
مولود را زنی بد سیر و بد شکل و بی هنر و بی ادب و بد حال بود و از زن نخست گیرد
و اگر کم بینه بنگر بصاحب طالع و صاحب سابع تا کدام خانه یابی و هر دو را هر چه
حال بینی چون دانسته شد اتصال او را بصاحب طالع و اگر نشود و تد بینی زن از
شهر خویش کند و اگر در زایل الوتد چنین از دوستان و نزدیکان کند و اگر
اندر جایگاه زایل بینی زن از بیگانگان و از دور جائی باشد و باشد مر کسی
صاحب او را اندر چون بنده باشد او و اگر در شرف بود از مردان بزرگ
شریف اصیل بود و اگر در هبوط بود از مردمان کار شکسته و محنت رسیده بود
و اگر در بیع خوب بود از عزیزان بود و اگر هر دو دلیل اندر مثلثات یکدیگر باشند
زن از خویش و پیوند باشد و اگر زایل بود صاحب سابع زن از مردمان بیگانه
بود و دلها را کند و اگر به نحسی ناسد بود کارش تباه کند و اگر ناقص بود در زیر شعاع

اسباب نهان و پوشیده کند و اگر ناظر صاحب اعدا بود بغض و کینه بود الکاره بکنند و اگر صاحب سابع
بنر برج با مقابله صاحب سیم باشد خواهر و برادر و کسان بهر آن چنان راضی نباشند
و اگر با صاحب چهارم بود پدر و کسان پدر راضی نشوند و اگر با صاحب دهم بود مادر و کسان مادر
راضی نباشند و سلطان در کار ایشان دست کند و همچنین بحکم از همه کواکب از برج
مقابله از خداوند دوازده برج بصاحب سابع و بهر جهت دلیل بود که بهر نوع پوشیده شود
دختر را از مریخ و پسر را وسط را از شمس و مادر را از قمر و از زهره ات و ناقوات
ایشان آگاه باشد و اگر صاحب سابع اندر برج جفت باشد یعنی ذو جسدین و حظ ... را
بیند مولود را نکاح دو باشد و اگر از ایشان یکی را بیند نکاحش چهار باشد
و اگر هر دو را بیند نکاحش بسیار باشد و اگر در برج طاق بود و ایشان را ببیند نکاحش
یکی بود و اگر یکی را ببیند نکاحش سه بود و اگر هر دو را ببیند پنج نکاح بود و اگر
در برج طاق بود و صاحب جایش اندر برج جفت بود و ناظر او نکاحش دو بود
و اگر صاحب سابع اندر برج ثابت بود زن دوشیزه بود و اگر اندر برج جفت
باشد بیوه بود و اگر در برج منقلب بود زن با فرزند بود و اگر در برج
عقیم بود زنانش کم فرزند بود و اگر صاحب سابع بنر حمل ناظر بود یا اندر
برج ثابت بود مولود را زن بگذارد و دشوار بود و در ... سطارد ناظر بود
و ماه مسعود اندر برج منقلب بود زن بگوید که خواهد ... در نشستن ...
کدخدای
خانه سابع چون تامل نگاه کنی بسیار سخن گشاید فصل دهم در معرفت
از نکاح بیرون اگر سایل سوال کند از حال کدخدایی بحکم هر دو دلیل بیکدیگر
ناظر هستند یا نه اگر ناظر به تثلیث مودت و موافقت و مصالحت بود و اگر نظر

عداوت

عداوت بود میان ایشان تفت دگر بود و اگر قبول ... و اگر دلیل قابل
السعد ... بود یا برج ثابت باید اگر باشد و اگر برج ... جسدین بود
یا منقلب اندر وتد بود یا اندر برج ثابت هم باید اگر ... و اگر زایل باشد
میان ایشان تفت دگر و ویرانی باشد و اگر دلیلان مسعود باشند
از یکدیگر شادی ببینند و اگر منحوس باشند از یکدیگر همیشه بآزار بود و اگر
میان ایشان اتصال نبود و نه نظر و نه موافقت از برج متفقات و ناقل ... نیز
نبود و نه رد النور میان ایشان فرقت باشد یا داوری و اگر صاحب هفتم
منحوس باشد تباهی نکاح باشد و اگر نحس در سابع باشد نکاح ویران کند
هم بدین قیاس حکم کن و اگر دلیل بشرف اندر وتد بود خاصه اندر سابع و راجع
بود دلیل تخلیط باشد میان ایشان و رجعت دلیل شرف باشد ... زن
طلاق داده را باز آرد و اندر نکاح کند و اگر در هفتم دو کوکب باشد سعد و نحس
و سعد راجع باشد و نحس دلیل کند بر آنکه میان ... طلاق رفته
و آن سعد دلیل کند که آن زن را باز آرد اند فصل ۱۱ در معرفت عقد و نکاح و وقت
یافتن و شدن آن وقت تمام شدن زن ناظر ... عقد و نکاح آنگاه باشد هر دو دلیل
بیکجای مجتمع شوند و اگر دلالت کردن ... از اتصال باشد و اندر وتد بود خاصه
اندر طالع باندازه درجهای اتصال اندر برجهای منقلب روزها باشد و در برج ... ماهها
ماهها و در برج ثابت سالها و همچنین اندر وتد و زایل ... قطع حکم کن و همچنین
اگر دلیل سریع السیر بود روزها و وسط السیر ماهها بطیء السیر سالها و اگر دلالت
از نقل النور باشد مع النور یا رد النور باشد و هر وقت سعد واقع شد ... درجه بدرجه

مقابل اسد برسد انوقت باشد و همچنین دلیل گیر از سهم شروع مردان و صاحبش و از
سهم شروع زنان و صاحبش و هر وقت که دلیل بدرجه سهم رسد یا صاحب سهم
از هر کدام که دلیل گرد بر تمام شدن شروع و هر درجه مطلع روز باشد یا ماه یا سال
باندازه برج هرگاه که دلیل مرد بسهم شروع زنان رسد یا صاحبش یا دلیل زنان
بسهم شروع مردان یا صاحبش انوقت باشد بدرجات مطالع والله اعلم فصل ۱۲ اندر آنکه
گریخته کشته شود یا بیرون آید از آن دلیل گریخته بدانکه ماشاء الله و بعضی حکمای متقدم
و متاخرین همه اتفاق کرده اند بر آنکه دلیل گریخته قمر است و اگر دلیل
کننده سابع و صاحب سابع دلیل گریزنده است قول اندرزغر طالع و صاحب
طالع و قمر دلیل گریزنده است زیرا که سایل را سوال از گریخته است و اگر هر را
سوال از دزد باشد طالع دلیل او خواهد بود اما قول ماشاء الله طالع و صاحب طالع دلیل
مولی است یا جوینده گریخته و اندرزغر گوید وسط السما و صاحبش و شمس دلیل جوینده
است و خداوندش حکما گویند طالع و صاحب طالع و شمس دلیل جوینده است اگر
سایل خبر خداوند گریزنده باشد و وسط السما جوینده است خواهی خداوند گریزنده
باشد و خواه غیر وی هر کدام ازین دو دلیل را شهادت بیشتر و قوی تر دلیل جوینده
است قول حکما متاخرین گریزنده را جهت و صاحب سابع را اختیار کرده اند و در
باشد یا مگر کتب اندر طالع هر کدام را شهادت بیشتر بود اندر باب گریخته دلیل
وی است و این قول نزد من نیکوتر است و تجربه کرده شده است درست کردن
دلیل گریخته اندر باب طلب کردن هر کدام دلیل جوینده باشد گریخته هم بدان صورت
وصفت و فراست باشد و آنکه کتب احکام است [illegible] دلیل گریخته است

هم بدان صورت و فراست بود که دلیل گریزنده است و انبرج که دلیل اندر وی است
و گاه باشد که مردم متحیر شوند و از دلیل گریخته باید پرسید که صورت و فراست
وصفت گریزنده که چگونه است و بچگونگی هر کدام کوکب منسوب است از وی
حکم کن فصل ۱۳ در معرفت آنکه گریخته مال خداوندش برده است یا نه
دوروتیوس گوید بنگر صاحب یازدهم که دلیل مال خداوند است و اگر سایل خداوند
بود از خانه دوم بنگر اگر دلیل گریخته منصرف باشد یا متصل بدلیل مال این گریزنده
از مال خداوند چیزی دزدیده باشد و اگر جز این باشد نه دزدیده باشد و همچنین از
سهم السعاده و صاحبش و دلیل گریخته با اتصال و انصراف و نظر دلیل گریخته و اگر دلیل
مال اندر وتد آفتاب بود یا در وتد صاحب طالع یا وتد صاحب عاشر یا وتد صاحب
برج قمر آنچه گریزنده دزدیده باشد بخداوندش برسد و اگر صاحب طالع
یا صاحب عاشر یا صاحب برج قمر یا شمس ناظر باشد دلیل مال دلیل کننده مال
باز یابد از نظر مودت با سرعت و از نظر عداوت بدشواری یابد و اگر قمر از کوکب
سعد راجع منصرف شود و بنحس مستقیم متصل این گریخته باز دیده مال همه برده و خانه
و دیگران سعد مقیم باشد و نحس راجع باز دیده از قبل خویش و بعضی مال ازان برده
و اگر هر دو مستقیم باشند و قمر زاید النور و العدد و آنچه برده باشند همه باز آرند
و اگر اتصال مقبول بود یا نقص مال با سرعت باشد و اگر غیر مقبول بود یا نقص
بدشواری یابد فصل ۱۴ در آنکه تنها گریخته است یا با یار یا دیگران با وی گریخته اند
اگر دلیل گریزنده اندر برج ذو جسدین بود با این گریخته کس دیگر گریخته بود
یا یک یار دیگر گریخته و این بار دوم است و اگر دلیل گریخته اندر اول برج

ذوجسدین باشد اول گرفتن باشد و لیکن دیگر باره بگریزد و اگر در یکی از برج
ذوجسدین باشد یکبار گریخته بود و این دوم بار باشد و اگر دلیل گریخته با کوکبی
دیگر متصل باشد گریخته با یاران باشد و اگر برج خالی السیر باشد و ثابت
یا منقلب تنها باشد و اگر اندر برج کثیر الولد باشد یا منقلب و کوکبی ناظر
باشد با یاران باشد باندازه تثلیث دلیل پس در تربیع و مقابله بعد از انقضا
چندان بار باشد از تربیع چهار تن از مقابله هفت تن دلیل پس سه تن و اگر
برج ذوجسدین باشد دلیل پس شش تن باشد و اگر تثلیث باشد سه تن بود
و اندر برج ذوجسدین شش تن بود و در تربیع هشت تن باشد و مقابله چهارده
تن و هم برین قیاس حکم کن از نظر کواکب دیگر به دلیل گریخته و باندازه آن
نظر نیز زیادت کن چنانکه صفت کردم هم برین قیاس حکم کن تا معلوم شود که
گریخته با چند تن است

فصل پانزدهم در آنکه گریخته در شهر است یا بیرون رفته و دور است یا نزدیک

اگر خواهی که بدانی که گریخته اندر شهر است یا بیرون شهر
بدان کوکب که قمر بدو متصل است و اگر کوکب صاحب طالع بدو متصل است
و صاحب هفتم اگر این هر سه اندر اوتاد طالع یا اوتاد صاحب وسط السماء اندر
اوتاد صاحب باشد یا اوتاد صاحب بیت قمر باشد این گریخته از شهر بیرون
نرفته باشد و اگر اندر ربع مشرقی بود در مشرق آن شهر باشد و اگر در ربع
مغربی باشد در ناحیت مغرب آن شهر بود و اگر در جنوبی بود در ناحیت
جنوب آن شهر بود و در ربع شمالی در شمال آن شهر بود گریخته و اگر این آخر
دلیل در مایل وتد باشد نزدیک آن شهر باشد از بیرون و اگر ساقط باشد

از شهر

از شهر بیرون رفته باشد و بدان ناحیت روی نهاده باشد که دلیل بدان ربع بود و اگر
این سه دلیل که یاد کردیم از آن یکی را شهادت غالبتر باشد دلیل وی باشد و بعد از آن که
متصل به القمر و کوکب متصل به صاحب طالع و صاحب سابع هر سه یک کوکب باشد
این دلیل بغایت قوی است به دلالت و باشد که دو یکی باشد هم قوی باشد و اگر
هر یکی را علیحده دلالت باشد آنگاه بنگر هر کدام را اندر باب گریخته شهادت
بیشتر وی دلیل باشد بر گریخته و اگر دلیل گریخته در وتد بود به کوکبی متصل که
زایل یا ساقط باشد این گریخته در شهر است بشهر در خواهد آمدن اگر
دلیل گریخته اندر طالع باشد گریخته در قلب مشرق شهر باشد و اگر در دوازدهم
باشد بیرون شهر باشد در جانب مشرق و اگر در یازدهم بود در دیوار
مشرق باشد نزدیک شهر و اگر به کوکبی متصل باشد با تصال قبول و آن
کوکب را در باب گریخته شهادت بود حکم از آن دلیل کن که بدان کوکب
اسمجه است چنانکه صفت کردم و اگر دلیل گریخته در طالع باشد و طالع
برج آتشی و بکوکبی متصل شود که آن کوکب در ربع جنوبی باشد و برج خاکی
این گریخته سوی مشرق بیرون رفته بود و به سوی ناحیت جنوب قصد کرده
بود و اگر در ربع جنوبی بود در برج آتشی باشد به مشرق و جنوب بود و اگر
طالع برج آبی بود بشمال جنوب باشد و اگر برج بادی باشد بمغرب جنوب
و اگر طالع برج بادی باشد از افق مشرق بیرون رفته باشد و اگر خاکی
بود از ناحیت جنوب رفته باشد و اگر آتشی باشد از شمال مشرق
و اگر دلیل گریخته در طالع باشد و بکوکبی متصل شود هم در ربع مشرقی

گریخته در ناحیت مشرق باشد و بنگرد برج قابل چه برج است در ناحیت مشرقی و در
جهت بود همچنین دیگر ربعها بر این قیاس کن و دیگر بنگرد دلیل گریخته اگر در برج مشرقی
و برج مشرقی باشد و از شمس نیز مشرقی باشد و کوکبی متصل شود بشهادت جهت
دیگر که ازین باشد حکم از دلیل گریخته کن و اگر دلیل را شهادت ناحیت
کمتر بود یعنی بکیفیت مخالف باشد و کوکبی متصل شود که بکیفیت متفق باشند
حکم بر آن کوکب باشد که متفق باشد و اگر چنان باشد که گریخته را دو شهادت
یا یک شهادت باشد و کوکبی متصل باشد و بیرا سه شهادت بوده
باشد در جنوب یا مغرب یا شمال حکم بر آن کوکب باشد و اگر هر دو را
شهادت برابر باشد هر کدام قویتر حکم از وی کن اگر دلیل گریخته فلکی
باشد و اندر برج آتشی و از آفتاب مغربی بود و اندر ربع شمالی بود گریخته
از سوی مشرق بیرون رفته باشد بجانب شمال و از ناحیت شمال بجانب
مغرب قرار کند و دیگر اوتاد و را همچنین قیاس حکم کن اما بدانکه حکم ارباع
فلک زود کرده شده است و حکم برج نیز زود کرده شده و حکم از جهت آفتاب
پایدارتر است و ارباع فلک را اگر دلیل باشد در برج منزل بود و ناحیت آفتاب
یعنی مغربی و مشرقی دلیل از آفتاب دلیل قرار کرده شده است چه آن ناحیت دیگر
که گریخته یافته شود و یا نه اگر گریخته یافته شود چه آن وقت بکدام کوکب متصل است
و در کدام ناحیت است هم بر آن ناحیت گریخته را باید و اگر دلیل گریخته در مثلثات
آتشی باشد اندر جانب کوهها و راهها باشد که معدن سنگها و سباع باشد
و اگر در مثلثات خاکی باشد در ویرانها و کشت زارها و کوه پایها باشد و اگر در مثلثات

بادی

بادی باشد در جایهای بلند و باغها و بستانها باشد و اگر در مثلثات آبی باشد اندر آبها
حوض و کاریزها و جویها باشد و اگر در وتد باشد در شهر باشد و اگر در مایل وتد بود
نزدیک شهر و اگر در زایل بود از شهر دور باشد

فصل ۱۶ در دریافت جایگاه گریخته از قول مصنف

گرینده بنگرد دلیل گریخته و دلیل سائل اگر هر دو اندر یک ربع باشند
سائل یا گریخته اندر یک شهر باشند هر دو و اگر در اوتاد بود در یک محلت باشند
و اگر مایل الاوتاد اندر یک ده باشند و اگر در زایل بود در یک ناحیه دیگر میان
دلیل گریخته و دلیل سائل چند درجه بعد است در جاها تراست که از مطالع
ببلغ هر ساعتی فرسنگی دور باشد و اگر برج منقلب بود و اگر ثابت چندان
ماه راه باشد و اگر ذو جسدین بود چندان ساعت که باشد هر ساعتی روزی بود
و اگر دلیل گریخته و سائل در ربع مخالف باشند این گریخته از انجا بسیار
سخت دور باشد و اگر دلیل سائل اندر ربعی باشد و دلیل گریخته اندر ربعی
بخلاف دلیل سائل بود این گریخته شهری دیگر باشد و اگر دلیل گریخته با
مریخ باشد یا اندر سیم یا اندر نهم یا بصاحب این دو برج متصل باشد این
گریخته قصد سفر کرده باشد و دور رفته باشد و اگر دلیل این گریخته راجع
باشد یا بکوکبی متصل یا بوده راجع بود این گریخته جائی شود اندر رفت و زود
باز گردد و اگر دلیل گریخته مقیم ثانی یا مقیم اول بود متحیر باشد و بجائی شود اگر
رفت چون جهات و نواحی گریخته دانسته باشد انگاه بایست و دوستر
باشد صورت و نفس کواکب بیرون اورده باشد و از جهت عرض کواکب تا ان
دانستن که بکدام ناحیت و جهت است تا درست اید و اگر دلیل گریخته

در خانه خویش باشد این گریخته بخود باز آید و بود خویش باشد تا بی خود اول آنجا برده باشد و اگر
در شرف بود در جائی باشد که وی آنجا معروف بوده باشد و معروف وی از آنجا بود
اگر در مثلثه بود بخانه برادران و خویشان بود و بنگر که دلیل گریخته از کدام کوکب
منصرف است از آنجهت گریخته باشد اگر قمر از زحل منصرف باشد سبب گریختن
از بیم و ترس و غم باشد از جهت مردی پیر یا در برج زحل باشد و اگر منصرف
باشد از مشتری سبب گریختن از جهت خیر و صلاح و نیکوئی باشد و اگر از مریخ منصرف
باشد سبب گریختن از بیم و ترس و دست بر زدگی باشد همچنین از باقی کواکب
احکام کن و بنگر که بکدام کوکب متصل است دلیل گریخته یا آنکس که گریز باشد
بنگر بکدام کوکب است و صاحب کدام برج است و در کدام موضع از وی صفت
کن که گریخته بآن موضع و با آنکس باشد اگر با آفتاب متصل باشد بخانه او
گریخته بخانه بزرگان است و اگر بزحل متصل باشد بخانه خراجان (?) و دهقانان
یا بجائی باشد که آنجا عمارت کنند و همچنین از باقی کواکب قیاس کن هر کجا
دلیل گریخته باشد بنگر که آن برج بچه منسوب است گریخته آنجا باشد صفت
جایگاه را چنانکه در خانه چهارم صفت کردم قول ذورثیوس میگوید اگر قمر
در طالع باشد یا در ربع مشرقی این گریخته در ناحیت مشرق باشد اگر در ربع
جنوبی بود در ناحیت جنوب و اگر در ربع شمالی بود در ناحیت شمال و اگر
در ربع مغربی باشد همچنین و اگر طالع یا قمر در حمل و میزان باشد گریخته
دور باشد و اگر طالع برج معوج الطلوع باشد راه بیابان گرفته باشد
و در رفته فصل ۱۷ در معرفت یافتن و نایافتن و چگونگی حال گریخته است بنگر

صاحب طالع و قمر اگر متصل شوند هر دو بصاحب طالع السابع یا بشمس یا بصاحب خانه قمر
بر گریخته ظفر یابد و اگر اتصال از مقارنه یا تربیع یا مقابله باشد و اگر دلیل گریخته
رد نور او تا و طالع باشد او را در شهر بیابند اگر از نظر مودت باشد یا دلیل گریخته
ساقط باشد یا زایل یا مایل الوتد ظفر یابد اما بیرون شهر باشد اینه میگوید
اگر میان صاحب سابع و صاحب طالع و قمر اتصال باشد دلیل کند بر یافتن
گریخته اگر اتصال کننده صاحب طالع باشد این جوینده ظفر یابد بر گریخته
بطلب و حرص و اگر اتصال کننده صاحب سابع باشد گریخته باز آید
بخودی خویش و اگر اتصال در اوتاد باشد در شهر بود و اگر صاحب سابع بصاحب
طالع متصل شود از اوتاد این گریخته باز آید بخودی خویش پیش از آنکه از
شهر بیرون آید و همچنین اگر شود صاحب طالع به صاحب طالع در جیب (?)
طالع یا بعد راست طالع گریخته باز گردد پس از آنکه از شهر بیرون رفته
باشد و اگر صاحب سابع متصل شود بنحس در وتد این گریخته گرفتار شود
و اگر صاحب طالع بنحسی نظر دارد و باز بصاحب سابع بر گریخته ظفر باشد خداوند
پس از آن که بزیان افتاده باشد و اگر صاحب هفتم بنحوس و قمر نیز
بنحس متصل بر گریخته ظفر یابد خاصه که آن نحس در وتد صاحب سابع
بود و اگر مقبول باشد و قمر باشد هر دلیل کننده ظفر یابد بر گریخته
اگر متصل شود قمر بکوکبی در دوازدهم باشد هم دلیل نماید بر تباهی
و نا یافتن اگر صاحب سابع در طالع بود بر گریخته ظفر یابد پیش از آنکه
از شهر بیرون آید و اگر یکی از نیرین با هر دو و صاحب سابع ناظر

سابع از راس طالع

نظر باشد جای گریخته پوشیده شود و ظاهر نبود و اگر بدین را صاحب
سابع نظر باشد بی اتصال بود گریخته گرفتار شود و همچنین دو روز مطلوب
دیگر گرفتار شود خاصه چون نظرشان بمودت باشد اگر سعد آن اندر وسط السما
یا طالع باشد یا در دوازدهم دلیل کند که گریخته گرفتار شود و اگر صاحب سابع صاحب
دوازدهم با صاحب ششم متصل شود دلیل کند بر گرفتار شدن گریخته و بت
شدن صاحب این دو خانه همان فعل کند که زحل و مریخ کنند و تباه تر آنگاه
باشد که صاحب دوازدهم تحت الشعاع باشد چون قمر بنحس متصل شود گریخته
گرفتار شود و اگر آن نحس اندر طالع باشد پیش از آنکه از شهر بیرون
آید گرفتار شود و اگر زایل بود اندر راه گرفتار شود و اگر آن نحس مقبول
باشد خداوندش از و خوشنود شود و اگر قمر به سعدی متصل باشد گریخته
باز نیاید مگر آن سعد باحتراق رود دلیل هلاک گریخته باشد و اگر کوکبی
میان دلیل سابع و دلیل گریخته نقل نور کند یا رد النور کند کسی میانجی گری
کند و اگر از صاحب طالع بصاحب سابع بود جوینده کسی فرستد و اگر از
صاحب هفتم بصاحب طالع بود کسی نشان از وی آگاهی دهد از گریخته
و اگر قمر را اندر آن برج که باشد اتصال نبود به برج دوم بنگر با اتصال و ب
دلیل گیر و اگر اتصال بپذیرنده کوکب راجع بود یا دلیل گریخته خود راجع باشد
بخودی خود باز گردد و اگر سریع السیر بود بزودی باز آید و اگر بطی السیر
باشد دیرتر یافته شود و اگر مستقیم باشد باندازه سیر وی بود تا یافتن
و اگر آن نحس که بر قمر نظر کند مرده اوتاد باشد این گریخته از در سرای

نزدیک

نزدیک اهل دور نبود و همیدان حوالی باشد و یافته شود و اگر در میمنه طالع
باشد از اهل و سرای دور باشد به شهر نزدیک و اگر از میسره طالع
باشد از شهر بیرون باشد و اگر قمر بصاحب برج خویش متصل باشد
گریخته بخداوندش باز آید و اگر صاحب برج قمر اندر وتد باشد و اگر
زایل باشد دور رفته باشد و گرفتار شود بطلمیوس گوید اگر قمر
صاحب برج خویش متصل بود از وتد یا مایل الوتد ظفر یابد بر گریخته
و اگر جز این باشد ظفر نیابد و قول حکما اگر قمر از سعدی منصرف شود
و بنحسی متصل گریخته باز آید و خداوندش خوشنود شود و اگر مقارنه نحس
باشد و او راجع این گریخته باز آید بخودی خود اما چون قمر زاید النور و العدد
بود گریخته بر گریختن زود رو تر باشد و اگر ناقص النور و العدد دیرتر
باشد و اگر در طالع سعدی باشد و در وتد سابع نحسی بود گریخته را بسته
باز آرند و اگر در طالع نحس بود و در سابع سعدی بر گریخته ظفر قادر نبود
و اگر در طالع سعدی بود ظفر مر سایل را بود و اگر قمر از سعدی منصرف شده
و بنحسی متصل نباشد بر این گریخته ظفر نیابد مگر که نحس در وتد چهارم باشد
و سعدی در وسط السما و اگر قمر از هیچ کوکب منصرف نشود و به سعدی متصل باشد
و به نحسی متصل نباشد بر این گریخته ظفر نیابد مگر نحس در وتد چهارم باشد
و سعدی در وسط السما و اگر قمر از هیچ کوکب منصرف نبود و به سعدی متصل باشد
بر گریخته ظفر نیابد مگر که آن سعد راجع باشد آنگاه دلیل کند بر باز
آمدن گریخته بخودی خود و لیکن خویشتن را باز خرد و آزاد شود و اگر از

نحس منعرف شود و هیچ کوکبی متصل نباشد گریخته گرفتار شود و بدی چند بیند یا بمیرد و اگر
منعرف شود و نحسی متصل باشد این گریخته گرفتار شود و عذاب و رنج رسد و اگر
نحس صاحب قمر بود متصل باشد در مقیم اول باشد کسی دیگر بگیرد و به بند و بسته بکشد اگر
آورد و اگر مستقیم باشد نابسته چار بند بجد او بشود و اگر در مقیم ثانی باشد
در میانه راه گرفتار شود و باز بجهد و دیگر باز گرفتار شود و اگر صاحب برج
قمر بقمر متصل باشد و قمر به سعدی متصل باشد گریخته از بند کی بیرون و خود را
باز خرد و اگر قمر از تربیع و مقابله نحسی باز گردد و بسعدی متصل شود حال گریخته
نیکو شود و او را باز شوان یافتن اگر از تثلیث و تسدیس سعدی باز گردد و بنحسی
پیوندد گریخته و گمشده را توان یافتن و گرفتار آید و رنج و سختی بیند و اگر
قمر در برج منقلب باشد و بکوکبی اتصال کند که در برج منقلب باشد گریخته زنده
باز گردد و اگر ماه بصاحب طالع پیوندد و صاحب طالع با صاحب رابع و صاحب
دوم یا اوتاد یا صاحب خانه خویش این دلیل باز یافتن بود و همچنین اگر
بوقت گمشدن یا گریختن ماه هر کجا بوده باشد چون ماه باز بدان جایگاه
رسد یا با خداوند آن خانه پیوندد و گریخته و گمشده هم آنجا باز آید و قول
دوروثیوس آنکه اگر طالع یا قمر بسعدی یا نحسی متصل شود بنگر از طالع تا قمر
اندر حال گریختن در حمل یا جوزا یا اسد یا قوس یا حوت بود گریخته زنده
گرفته شود یا خود باز آید و اگر طالع یا قمر بجز این برجها اندر باشد
بیرون گریخته ظفر نیابد هر چند که طلب کنند و اگر طالع یا قمر اندر ثور
بود گرفته شود بسوار و در وقت اگر طالع یا قمر اندر نیمه اول جوزا باشد

اگر

اگر اندر دو روز ظفر نیابد پس از آن دور شود و خبر بشنوند از جایگاه دور
و اگر اندرین نیمه آخرین باشد زود یافته شود و اگر قمر یا طالع در سرطان
باشد ظفر یابند بر گریخته بیرون کار در از گرفته شود اندر عبادت خانها اگر
طالع یا قمر در نیمه اول اسد باشد این گریخته بخانه مردی بزرگ باشد
و از جهت وی گرفته شود و اگر در نیمه آخرین باشد زود گرفته شود و اگر طالع
یا قمر اندر سنبله باشد زود گرفته شود و سخت گرفته شود و اگر طالع یا قمر
در عقرب بود زود گرفته شود یا خود باز آید و اگر قمر یا طالع در قوس باشد
اگر پنج روز یافته شود و اگر نه هلاک شود و نه اندر کجا رفت و اگر یا قمر
اندر جدی باشد از جایی بجای دیگر بگردد و دور افتد و اگر طالع یا قمر اندر دلو
باشد اندر وجه اول ظفر باشد و اگر جز این باشد ظفر نیابد و اگر طالع
یا قمر اندر حوت باشد اگر در اول حوت بود ظفر نیابد و اگر در آخر آن
باشد ظفر یابد والله اعلم بحقایق الامور **فصل ۱۱ اندر جستن حال گریخته و طلب آن**
و کدام بیشتر بمیرند بنگر بقمر و صاحب طالع اگر یکی اندر هفتم باشد و نحس
اندر هشتم گریزنده بمیرد و بیش از آنکه بیرون ظفر یابند و اگر قمر یا صاحب
بیت قمر در سابع باشد و عطارد در ثامن منحوس باشد گریزنده بمیرد و اگر
شمس یا صاحب وسط السما یا صاحب بیت قمر اندر سابع باشد و عطارد در
ثامن منحوس باشد گریزنده بمیرد و اگر شمس یا صاحب وسط السما یا قمر یا صاحب
طالع اندر هفتم بود و نحس در هشتم چون بینند یا خداوند گریخته بمیرد و بیش از آنکه
بیرون ظفر یابد و اگر قمر بتدبیر سعدی بود و آن سعد اندر احتراق بود

گریخته بمیرد و اگر بجای سعد نحس بود اندر احتراق ظفر نیابد به بیم و ترس و اگر قمر
تحت الشعاع بود یا با مریخ ناظر بود گریخته خود را باتش بسوزد یا با آهن بکشد و اگر
بجای مریخ زحل باشد خود را خفه کند و اگر سعد ناظر بسلامت باشد بنگر بیت الملک
گریخته اگر مریخ بقمر ناظر بود و قمر اندر برج صورت آدمی باشد آن بلا
از مردمان رسد و اگر برج بهیمی بود از بهایم رسد و اگر اندر برج آبی باشد
اندر آب غرقه شود یا بمار و ماهی رسد و اگر عطارد با زحل باشد گریخته
خویشتن را بدست خود بکشد و اگر قمر از نحس باز گردد و بنحس متصل شود این
گریزنده اندر گریختن بمیرد و اگر از مریخ منصرف شود و بزحل متصل شود
و هر دو مستقیم باشند گریخته بشمشیر کشته شود و اگر راجع باشد خویشتن را
خفه کند و اگر مریخ بطی السیر باشد و زحل مستقیم بود بمیرد بعذاب و درگ
زشت خاصه مریخ در برج ثابت بود و اگر قمر بنحسان اندر اوتاد باشند
بمیرد بمرگ زشت و دولت و پادشاه ببرند و اگر بوقت گریختن یا بوقت
مسئله ماه دلیل گریخته باشد و اندر تحت الشعاع متصل با فتاب این گریخته
موجود نباشد و هرگز ظفر نیابد و اگر از تحت الشعاع باشد و صاحب برج شمس
بقمر ناظر نباشد طالب گریخته یا خداوندش بمیرد پیش از آنکه بر گریخته
ظفر یابد و اگر صاحب برج قمر و شمس اندر هفتم باشد و اندر هشتم نحس
باشد دلیل کند بر مرگ طالب یا خداوند گریخته پیش از آنکه بر وی
ظفر یابند قول یعقوب کندی بنگر بقمر اگر صاحب نامی بر جنس ناظر و متصل
باشد گریخته مرده باشد و اگر صاحب برج قمر صاحب برج هشتم متصل باشد

گریخته

گریخته مرده باشد و اگر صاحب برج قمر صاحب برج هشتم متصل باشد گریخته
و کشته مرده باشد و اگر صاحب نامی بقمر متصل باشد هم مرده یا بیم باشد بمیرد
و از صاحب دوم نیز همچنین دلیل گیرد از صاحب هشتم گفتیم و اگر خواهی که بدانی
که مردم کشته باشد دیگر بنگر بدلیل گمشده و اگر گریخته اگر منحوس باشد یا محترق
و در برج آتشی مردم کشته باشد و اگر در برج سباع بود سباع کشته باشد
فصل ۱۹ در معرفت گریخته و گمشده و خورده شده است یا کسی او را برده اگر
خواهی بدانی از خود رفته است یا کسی برده بنگر بقمر اگر منصرف بود از صاحب
برج خویش یا از صاحب شرف یا از صاحب مثلثه خویش یا از صاحب [illegible]
خویش این گریخته بخود رفته بود و اگر از صاحب طالع منصرف باشد همچنین و اگر
کوکبی از صاحب برج قمر منصرف باشد کسی برده باشد و اگر در این کوکبی منصرف
باشد بخود رفته بود و اگر قمر در برج خویش باشد بنگر در رجب قمر هر کوکبی که بوی
متصل شود از وی دلیل گیرد و اگر قمر اندر این برج [illegible] است نه منصرف باشد
و نه متصل آنکه شده هم بجای خویش باشد نهاده باشد **فصل ۲۰ در معرفت آنکه
گریزنده یا بنده گریخته کجا رفته است** اگر قمر متصل باشد بصاحب برج خویش یا بصاحب طالع گریزنده
سایل باشد و اگر بصاحب وسط السما یا با فتاب متصل باشد یا اندر وسط
السما یا بکوکبی متصل باشد که اندر وسط السما باشد یا با کوکبی که اندر شرف
بود گریزنده بر این گریخته را سلطان باشد و اگر اندر دوازدهم باشد یا متصل
بکوکبی که در وی باشد یا بصاحب دوازدهم یا بکوکبی ساقط باشد یا بنده
مردی مجهول بود و اگر ماه بکوکبی متصل شود که زیر نور افتاب بود همچنین

اگر ماه زیر شعاع باشد یا بکوکبی متصل شود که تحت الارض بود یا اندر برج نهم یا با
خداوند نهم یا خداوند هفتم یا هشتم یافتن دیر دشوار رسد و اگر ماه بطالع باشد
یا بتربیع طالع و یا بتربیع خداوند طالع یافتن زود بی دشوار رسد و اگر بنظر مودت
باشد یافتن دیر باسانی بود و زود بی رنج و همچنین از خداوند دوازده خانه حکم
کن یابنده و گیرنده را فصل ۲۱ در معرفت وقت گم شده و یافتن آن اگر
پرسنده چیزی یافته شود گم شده هر وقت که صاحب طالع و قمر و شمس یا صاحب ساعت
یا صاحب برج قمر همه بایکدیگر مجتمع شوند یا صاحب سابع با صاحب طالع مجتمع شود
یا درجه بدرجه متصل یا احتراق صاحب سابع چون اجتماع باشد یا اتصال چون
درجه بدرجه برسد آن وقت یافته شود بطلمیوس گوید اگر قابل التدبیر اندر
وجه اول بود یافتن زود باشد و اگر در وجه دوم باشد یافتن گم شده
یا گم گشته میانه باشد دیرتر و زودتر و اگر در وجه سیم بود دیرتر یابد و
دراز تر شود فصل ۲۲ در معرفت اطعام گم شده و ضایع گشته و افتاده که چگونه بوده است
اما بدانکه اطعام گم شده دیگر گشته هر دو یکی است اما اینجا فصل یاد کنیم از گم شده
تا بفهم کردن آسان تر باشد یعقوب کندی گوید گم شده حیوان باشد و جز حیوان
بود و گریخته جز حیوان نبود و بدانکه دلیل هر گم شده و گریخته قمر است اگر
قمر صاحب طالع یا صاحب برج خویش متصل باشد گم شده یافته شود
و اگر متصل نشود و نه اندر طالع باشد و نه اندر هفتم یافته شود و اگر صاحب
برج قمر بتثلیث یا تسدیس طالع باشد امید یافتن باشد چون بدرجه
طالع متصل شود وقت یافتن بود و اگر از صاحب ثانی عشر منصرف باشد

یا از صاحب

یا از صاحب هشتم یا از صاحب ششم بجزو طالع یا جزو بیت المال اندر وجهت باشد
نظر مودت یا عداوت امید یافتن بود خاصه که صاحب قمر نیز ناظر بود و اگر
جز این بوده باشد گم شده یافته نشود و اگر قمر صاحب دوازدهم یا صاحب
ششم یا صاحب هشتم منحوس باشد گم شده بدست مردم جز گوهری و بطالع
افتاده باشد که هرگز باز نه دهد خاصه که نحس باشد و بطالع ناظر نباشد
و اگر قمر مسعود بود بعدان یا بکه بدست مردم امین افتاده باشد
و امید یافتن بود و هلاک نشود و اگر آن سعد بطالع متصل باشد یا ناظر
یا بقمر متصل باشد زود باز دهد و اگر قمر اندر اوتاد شمس باشد یا شمس باشد
بدست سلطان افتاده باشد و اگر شمس بدرجه طالع ناظر باشد بمودت
و قمر نیز بجزو طالع ناظر باشد باز دهد و اگر نظر قمر بطالع از مودت باشد
باز یافتن باسانی بود و اگر نظر مخالفت بود بدشواری و تعب و مشقت بود
و اگر قمر اندر طالع باشد بآن شهادت که گفتیم یافتن گم شده بعداوت
و دشمنان نکو باشد اما دلیل گم شده قمر است و صاحب برج قمر دلیل جای
متاع است یا طالع و صاحب طالع و جوهر برج قمر و کوکب ناظر دلیل جوهر
گم شده است فصل ۲۳ در معرفت گم شده که در خانه است یا نه اگر قمر یا صاحب
طالع اندر یک ربع باشد و میان ایشان سی درجه بود یا کمتر آن گم شده با وی
اندر یک خانه باشد و اگر سی درجه زیادت یا شصت درجه از یک محله باشد
و اگر زیاده از شصت درجه یا نود درجه اندر یک شهر باشد و اگر اندر یک
ربع باشد از آن خانه و محله و آن شهر دور بود فصل ۲۴ در معرفت دزد و صفت

جایگاه گمشده اگر پرسنده بگوید ام جایگاه هست بنگر بقمر اگر اندر برج آتشی باشد
و در ربع طالع بود بجهة مشرق باشد و اگر اندر ربع وسط السما بود میان مشرق
و جنوب بود و اگر در ربع مغرب بود بدان ناحیت مغرب باشد مایل بمشرق و اگر
در ربع چهارم باشد بشمال مشرق باشد و اگر در طالع بود در برج خاکی بجهة
مشرق و اگر در ربع وسط السما بود اندر قلب جنوب بود و اگر در ربع سیم باشد
در جنوب مغرب بود و اگر در ربع چهارم بود در مغرب شمال بود و اگر در برج
بادی باشد و اندر طالع یا ربع طالع بود اندر آخر مشرق باشد بمغرب مایل
و اگر در وتد دوم بود در مغرب و جنوب بود و در وتد سیم در قلب مغرب بود
و در چهارم در مغرب شمال بود و اگر در برج آبی بود اندر ربع طالع از شمال
و مشرق بود و در ربع دوم از شمال آخر جنوب بمغرب مایل بود و اندر ربع
سیم در شمال مغرب بود و اگر در ربع چهارم بود در قلب شمال بود و جهت
بیرون آوردن گمشده دیگر جایها اگر در طالع بود باول خانه بود و در وسط السما
بمیان خانه و در هفتم بآخر خانه و در چهارم بنواحی خانه و در دهم چون عالی
بود در بام و سطح خانه و اندر چهارم چون در حضیض باشد در زیر زمین بود
و اندر وسط السما بحضیض بزبر روی زمین بود و اندر چهارم صاعد بزبر روی
زمین بود اندر برج منقلب با مردم بود یا بجائی که کرده بود و اندر ذوجسدین
اندر دیوار بود یا بدرخت یا ببرف یا ببر مردم اندر برج ثابت بجای
محکم نهاده بود و اگر قمر در حمل باشد بستورگاه که سفندان و آتش نزدیک
بود یا بجائی چیز مسقف یا صحرا اگر قمر در ثور بود در کشت زارها و گاوها

بود و در صوالتها و بوستانها و باغها و درختان دهنده و کاه و انبارگاه و اگر در جوزا باشد
بکوهها و کشت زارها و تودهای خاک و جایگاه صیادان و شطرنج بازان و سرود
گویان و مطربان باشد و اگر در سرطان بود جایگاه نمناک و مرغزارها
و جویها و لبهای حوض و آبگیرها و لبهای جوی نزدیک درختان و مرغزارها
و اگر در اسد بود در دشت و جایهای و وادیها و زمین کوهی و از زمین ...
و سباع و دران باشند یا جایگاه ملوک و کوشکها و قصرها و قلعها و تختها
و تلها و کوهها و بلندیها و حصارها بود و اگر در سنبله باشد بکشت زارها و جای
زنان و بازی کنندگان و سرود گویان و جایگاه خرم و نشستگاه باشد و اگر
در میزان باشد بکشت مانند آسیا بر سر کوه باشد و جایگاه درختان میوه‌دار
و جایگاه میوه و بازار و راهگذر و جایگاه بلند و صحرا و جایها و اگر در عقرب بود
بجایگاه گنده و تاریک و سوراخ زندان و چاه و جایگاه غم و مصیبت و اندوه
و خراب و سوراخ کژدم و خوشه زمین و بستانها و مانند وی و جایگاه درخت
و درخت انگور باشد و اگر در قوس باشد ببوستان و جایگاه سپاهیان و
گذر ایشان و صحرای ساده و جایگاه ستوران و گاه و دکور سله و معدن آتش
باشد و اگر در جدی باشد بکوشکها و درگاه و بوستان و رود خانها و آب گذر
و کاریز کهن و درختان گرد کناره آبگیر و روی آب و گیاه باشد و جایگاه
سگ و روباه و خرس و شیر و منازل غریبان و بندگان و جایگاه چراغ اندر
وی آتش نهاده باشد و در قدیم و چون در دلو باشد آبها و جویهای روان
و دریاها و مغاک و جایگاه مرغ آبی و مرغان دیگر و جایگاه درخت انگور

و شراب فروشان یا جایگاه بدکاران و زناکنندگان و اگر در حوت باشد نزدیک دریا
و کنار آبگیر و مرغزار یا جایگاه ماهیان و زاهدان و قبرستان و جایگاه گریستن
و غم خوردن و چون دانسته شد بنگر اگر دلیل گمشده در طالع باشد اندر سرای بود
یا جایگاه خویش نزدیک سرای یا پیوسته آنجا صورتی ازین دوازده برج اگر در دوم
سرای و محله بود از آنجا که دلیل باشد از برج ماننده آن باشد و اگر دلیل گمشده
دیگر جای دورتر از سرای شهر بود به آنجایگاه که برج دلیل کند بر دوری
از آنجا که زیرا که از برج جای جست دورتر است و جای جست نزدیک
تر است و جای جست اندر یک خانه و یک سرا است اما در باب رهگذر برج
ثابت دلیل راه کلان است و برج منقلب دلیل بر چهارراه کند و برج ساقط است
و برج ذوجسدین دلیل دو راه است و چون عطارد و مشتری ناظر بود چهار راه
باشد و دیگر قابل تدبیر اندر برج ذوجسدین باشد شش راه باشد و زحل
دلیل مغاکها است و مستراح و جایگاه کنده و تاریک مشتری دلیل باغ و بوستانها
و صفهها و منزلها و مسجد و بقاع است مریخ دلیل آتشکدهها و معدن آتش
و مطبخ است آفتاب دلیل جایگاه بزرگ و عالی مرتبه است چون تخت
و کوشک و منظره زهره دلیل سبزه و مرغزار و شرابخانها و جایگاه زنان
و بوستان و گلزار و خرم است عطارد دلیل رهگذر خزینه و گنجینه نقاشی
و کتابخانه و جایگاه مرغان و قمر دلیل حوض و جوی و کاریز و راه آب
و رهگذر خانه است چون دلیل گمشده و گریخته در هر برج از بروج
با هر کوکبی که باشد همان جایگاه بود بنگر تو به دلیل گمشده و گریخته اگر
در برج

در برج آتشی بود جایگاه مردمان بود و اگر در برج بهایم جایگاه بهایم و ستوران بود
و اگر در برج ثابت در زمین هامون و نزدیک عمارت باشد و اگر در برج ذوجسدین
باشد در زمین قدیم و کهن باشد اندر روی آبادانی و ویرانی نیز باشد یا بلندی
و مغاکی یا بر زمین بوده دو از دو کوه و اگر در برج منقلب بود اندر زمین
برگشاده و نو عمارت بود میانه فراز و نشیب و اگر در برج سباع بود جای [illegible]
در باب خبر یاد کردیم از دلالت بر وی فصل ۲۵ در معرفت آنکه خداوند متاع
بجای خود فراموش کرده باشد اگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر راجع باشد خداوند متاع
گمشده از سبب بیهوشی این متاع را گم کرده یا خواب آلود یا مست بوده باشد
یا بجای مشغول بوده باشد و عقل از وی گشته زایل بود و اگر صاحب طالع اندر
زایل بود این متاع نیفتاده بود و جمعیت صاحب طالع و صاحب برج قمر
دلالت میکند که در بیهوشی و مستی یا خواب آلود که تلف شده باشد
و اگر در وبال یا هبوط بوده باشد یا منحوس بود از غم یا بیم یا ترس
یا بیماری متاع را گم کرده بود و اگر قمر در وتد باشد و خفی بود ناظر
برده باشند و اگر قمر از وتد ساقط بود خاصه در نهم و سیوم نیفتاده بود
و این باب را تمام کرده است دزدیده اند یا فراموش افکنده باشند
حمید بیرون آوردن در صد کتاب در فصل ... یاد کرده ایم این باب را
همچنان باید نگریست که گریخته را حفظ رفته است او را برده اند فصل
۲۶ در معرفت آنکه سبب گریخته و گمشده چه بوده است بنگر به صاحب طالع اگر در خانه
زحل باشد یا از زحل منصرف شده سبب گمشده فراموشی و غم و دوری

و بیماری یا از جهة ستور و چهارپا یا از جهة بنده یا از جهة کنیزک و زن بوده باشد
و اگر بخانهٔ مشتری بود یا منصرف از مشتری باشد سبب گمشده نماز و روزه و علم
و عبادات باشد و اگر بخانهٔ مریخ بود یا منصرف از مریخ است و سبب گمشده
از بیم و ترس و از شتاب و لعب و جنگ و خصومت بود یا از آتش و کارزار و فسق و فجور
بوده باشد و اگر آفتاب بود از جهت سلطان و کارهای ملوک بوده باشد
و یا صید و شکار شدن چیزی بوده باشد و اگر زهره بوده باشد از جهة
لهو و لعب و طرب و رقص و طاوس و سماع یا از جهة زن بوده باشد و اگر عطارد
بوده باشد از جهة کتاب و نامه و مشغول بودن در احتیال و تجارت بود
باشد یا از جهة کودکان و اگر قمر بوده باشد از جهة کودکان و رسولان
و نامه و پیغام بوده باشد پس بنگرد که متصل بود هم بدان سبب یافته
شود و اگر صاحب طالع مستقیم السیر است جهة راست کردن
کار گمشده بود و اگر در مقیم باشد از متحیر گمشده باشد فصل ۲۱ در آنکه
گمشده حیوان است یا غیر از جنس او اگر دلیل گمشده در برج آتشی بود و سعدان
بوی ناظر بودند یا به شمس و مشتری ناظر او بود و اگر در برج بادی بود بنگر
که بکدام کوکب ناظر است از آن جنس بود و اگر در برج بیرزه بود یا بشمس
یا مشتری یا عطارد ناظر بود این مریخ باشد و این باب را بتمامی در صدر
کتاب در فصل دهم یاد کرده ایم در حقیقت یافتن چیزی و در این
برج بتمامی گفتیم اگر بیرزین در اوتاد باشد و هر یک ناظر صاحب
برج خویش دلیل کند حیوان باشد خاصه ارباب بیرزین در برج

روحانی

روحانی باشند و اگر ارباب بیرزین منحوس باشد و اندر برج روحانی بطالع حیوانی
باشد و اگر ارباب اوتاد نحس باشد و در برج نحس آن بود مستور باشد
و اگر انکه اکثر کواکب حکم آتشی باشد یا در برج آتشی باشد چیزی باشد در آتش
در آمده بود و برج آبی نیز همین حکم دارد و آن چیزی بود که از آب در آمده بود
و خاکی در خاک و نبات و بادی بدرخت و حیوان دلیل کند و تمامی این باب در اول فصل
چنین گفته است فصل ۲۲ در آنکه کبوتر یا مرغ گم شود یا بگریزد چگونه باشد
اگر بپرسند از مرغ که از خانه بیرون رفته باشد و امید باشد یا کبوتر رفته
رفته باشد بنگر بعطارد اگر منحوس بود زود باز نگردد و اگر در وتد باشد
زودتر آید و اگر در مایل الوتد بود بیاید اگر چه سخت زود نیاید و اگر
ساقط باشد دیر باز آید و وقت آمدن وی باندازه سال میان عطارد
یا مطالع البروج او باشد هر درجه ساعتی یا روزی یا ماهی باندازه مقام برج ثابت
و ذو جسدین و منقلب اگر عطارد پاکیزه و بسلامت باشد اگر کبوتر بسلامت
باز آید و اگر منحوس باشد از نحوست باشد پس مقبول بود نحوست از نحسه
آید و اگر بدان نحس مقبول نبود باز نیاید آفت از جنس آن کوکب نحس
کند بوقت و از طبع آن برج و اگر برج پرنده باشد و مریخ یا شمس بوی
ناظر باشد یا در وی باشد از باز و باشه و شاهین آفت رسد و اگر برج
آتشی بود از قوت گرما و تشنگی هلاک شده باشد همچنین صفت کن
چنانکه واجب کند این دلالة باشد که کبوتر دیر پرنده باشد و کبوتران رو
در روز ... یک روزه دو روزه یک ماه راه برود صفت کبوتر

مصنف گوید بنگر بعطارد و صاحب ساعت و قمر و صاحب طالع هر کدام راه شهادت
بیشتر بوده باشد در بیع آن چیز نه خاصه بکبوتر دلیل است و اگر دلیل
مسعود باشد از نظر نحسان بیچ (?) گریزنده باشد و اگر دلیل در شرف باشد
این کبوتر بان است باشد و معروف اصل بود و پرنده و نغز و چابک
بود خاصه در وتد بود و اگر خانه خویش بود همچنین بود و یا دیگر [illegible] و اگر
در هبوط بود یا در وبال بی اصل باشد و ابله و کم بخشونده (?) و اگر در وتد باشد
نیکو و عیاره بود و اگر در مایل الوتد بود میانه باشد و اگر ساقط باشد
بی اصل و نابکار بود و اگر در برج منقلب باشد در وتد یا شرف باشد بسیار
پرنده و نغز بوده باشد و قلاب و تیز پر بود و هم آهسته پر بود و اگر در برج
ثابت بود خاصه در وتد سخت پر زننده و محکم و زیرک باشد اما بدانکه برج
منقلب زود زود گردنده بود و قلاب باشد و برج ذو جسدین هم خوب پرنده
بود و قلاب پرنده بود بعضی لون و برج ثابت دلیل کند بر آهسته پریدن
و سخت محکم و اگر دلیل مستقیم شود راست پرنده بود و اگر دلیل راجع باشد زود
بگریزنده و زود اگر عیار و دگر شونده بود و هر گاه دلیل شمالی و [illegible]
متصل باشد جنوبی کبوتر چپ و راست پرنده بود و اگر متصل نباشد
راست کننده بود و اگر جنوبی بود یا شمال چپ کننده بود و اگر جوزهر
بوده باشد و برج منقلب قلاب بود و اگر صاعد اوج باشد بر رونده باشد
و اگر در حضیض بود فرود آینده و پست پرنده بود و اگر شرقی باشد جوان
و [illegible] و اگر مغربی باشد گران باشد و بیر طبع و گران تن و گران [illegible]

و اگر

و اگر سریع السیر بود و زاید و صاعد نغز پرنده و بلند رونده و زیرک و اگر
بطی السیر باشد در پریدن گران باشد و اگر زاید باشد زود پیر و [illegible]
دیر پیر و دیر آید و اگر دلیل زحل باشد مدور بود و اگر با زهره باشد
سفید بود و اگر مریخ باشد سرخ و همچنین از طبع و لون برج و خانه فلک
صفت کن صفت رنگ کبوتر زحل دلیل سیاهست و مشتری زرد و مریخ سرخ
و شمس زرد و سفید و زهره سفید و عطارد کبود و قمر با اتصال و انصراف [illegible]
موضع لون با دیشان کن تا بحقیقت رنگ بیرون آید اما چون که طالع دلیل
سر است و دوم و دوازدهم دلیل گردن و سیم و یازدهم دلیل بازو
و کتف و پر است و طالع دلیل پشت و چهارم دلیل شکم و نهم و پنجم دلیل
پهلو و ششم و هشتم دلیل پایها و هفتم دلیل دنب است هر کجا سعدی باشد بی
نیکوی آن اندام است و هر کجا نحس عیب و تباهی آن اندام باشد
و نیمه فلک السیر دلیل سوی شمال است یعنی نیمه چپ از اندامها و وسط السما
دلیل نیمه راست اندامهاست والله اعلم فصل ۲۹ در نام و صورت و صفت
کبوتر است اگر دلیل زحل باشد و در [illegible] خانه یا برج سیه باشد و از زهره
منصرف کبوتر سیاه ابلق باشد و اگر بجای زحل عطارد باشد کبود باشد
و اگر بجای عطارد مریخ باشد سرخ ابلق باشد بنگر چند درجه منصرف باشد
درجات همین چند باشد مطلع بود بعد از آن درجات ابلق باشد و اگر
دلیل زهره باشد سفید باشد و اگر مزاج زحل باشد لون برج و خانه
و اربع برابر باشد سیاه رنگ باشد و اگر بعض لون مختلف باشد

از برج و موضع در برج ثلث مشترم باشد و اگر بجای زحل عطارد بود کبود مشترم بود
و اگر بجای عطارد مشتری باشد سپید و زرد مشترم بود و اگر بجای مشتری عطارد بود و سپید
جنگ مشترم باشد و اگر مریخ باشد سرخ مشترم و اگر بعضی فوق الارض باشند
و بعضی تحت الارض و زهره اندر طالع بود یا در هفتم و چهارم بوسط السما ناظر
باشد و مهر زهره را باشد و اگر ته بیر بر زحل و هد سیاه الشحم باشد و اگر
مریخ ناظر باشد سرخ الشحم بود و اگر مشتری و آفتاب بود زرد الشحم
و اگر عطارد بود کبود الشحم و اگر زحل در طالع بود و دلیل زهره باشد و زحل
با هفتم ناظر بود سیاه رازن باشد و اگر عطارد بود بجای زحل کبود رازن بود
دلیل رنگ از دلیل بگیرند بنگر دو دلیل کدام کوکب است و اندر چه برج است
کدام کوکب است و به دلیل کدام کوکب نظر دارد و از مزاج کواکب ناظر
و از طبع برج و موضع در برج ثلث دلیل حرارت کند اینست بیرون و اندرون
لونها تا دانسته باشد و تمام رنگها در باب جز یاد کردم و اینجا نیز یاد کردم تا فایده
بیشتر باشد در صفت خلقت و صفت کبوتر اگر طالع مستقیم الطلوع باشد
راست رود و راست آید و اگر معوج الطلوع بود هر جای کج بیرود و [illegible]
بنشیند و اگر دلیل بسعدی متصل باشد اندر برج منقلب رود [illegible]
و اگر برج ذو جسدین باشد بپاید و باز رود و اگر در برج ثابت دیر آید
و بسلامت آید و اگر بنحسی متصل باشد آفت رسد از کوچه و طمع [illegible]
و از برج و [illegible] همچنین حکم کن از وتد و مایل وتد و ساقط اگر دلیل طالع ناظر بود
[illegible] بجای نشیند و اگر برج دیگر ناظر باشد یا هفتم بجای دیگر نشیند و اگر

دلیل

دلیل صاحب طالع یا صاحب برج خویش یا آفتاب یا صاحب وسط السما
متصل باشد بسعود و بسلامت بخانه خویش باز آید و اگر جز این باشد بجای
دیگر نشیند از برج منقلب باز آید و از ثابت نیاید و اگر سعدی ناظر باشد
به برج منقلب زود باز آید و اگر نحسی ناظر باشد زود هلاک شود و اگر نحسی
به برج ثابت ناظر بود هرگز باز نیاید و اگر سعدی ناظر باشد بعد بسیار روزگار
بعد از ناامیدان باشد که باز آید این باب را همچنین جفت باب کبوتر
دیگر گفته است از آنجا باید دلیل گرفتن و حکم یافتن و نایافتن کردن [illegible]
دلیل اندر برج ذو جسدین باشد و به سعدی ناظر باشد چاه بطلب [illegible]
و اگر نحسی ناظر بود نیاید و هلاک شود و اگر بپرسنده از کجا یا [illegible]
بیشتر از هر کجا کدام نغز تر و بلند پرنده تر و زود تر رسنده تر بنگر [illegible]
اول بهر دیم و سیم چنانکه اندر باب جمع شدن سالار یاد کردم هر [illegible]
صاحب بود و بیشتر [illegible] پرنده تر و هر کدام سعد بود نغز پرنده تر و هر کدام مستقیم [illegible]
در [illegible] آید و هر کدام دلیل صاحب برج خویش یا بطالع ناظر بود زود تر آید و هر کدام [illegible]
بود نگونسار آید و هر کدام زایل باشد یا ساقط [illegible] آید و همچنین حکم کن بر [illegible]
یا دیگر [illegible] یافتن و نایافتن و مرگ و زندگانی [illegible] همچنانکه
در باب [illegible] گفته شده است والله اعلم فصل بیست و [illegible] در احکام دزد دیده و [illegible]
بیرون و اندرون دلیل اما به آنکه دلیل [illegible] طالع است [illegible] طالع
[illegible] از وی منصرف است اگر قمر بطالع ناظر باشد و اتصال و انصراف بود
و دلیل دزد آن کوکب است که قمر بدو متصل است یا صاحب سابع و کوکبی که

غریب بود اندر طالع اگر اندر طالع کوکبی باشد و وی را حظ باشد از شرف و حد و وجه
و مثلثه دلیل وی نباشد دلیل دزد و اگر اندر طالع هیچ کوکب نباشد هر کوکبی که اندر وسط
السما بود یا اندر سابع یا رابع غریب باشد دلیل وی دزد است و اگر اینجا
دلیل نباشد هر کوکبی که اندر دوم یا دوازدهم یا نهم باشد دلیل دزد است
و اگر اندرین خانها دو کوکب باشد هر کوکبی که بدرجه خانه نزدیکتر باشد
دلیل وی است ازین دلیلها و یا دیگر هر کدام که شهادت بیشتر بود
بدلالت نزدیکتر بود وی دلیل دزد است در معرفت بیرون و اندرون مال مسروق
دلیل مال دزدیده وسط السما است و صاحبش و دوم و صاحب دوم و سهم السعاده
و صاحب وی و قمر اگر اتصال و انصراف باشد و صاحب حد قمر و صاحب خانه است
هر کدام ازین دلیلها شهادت بیشتر و قوی‌تر بود دلیل مال دزدیده است
بیرون و اندرون دلیل جایگاه سرقه جایگاه دزدیده خانه چهارم و صاحبش و صاحب مثلثه است
و اثنی عشر و صاحب ساعت اندر وی است هر کدام قوی‌تر و شهادت بیشتر
وی دلیل بود مال دزدیده اینجاست فصل ۱۳ در معرفت مال مسروق که از چه
جوهر است و چند درم است بنگر به دلیل مال مسروق یعنی برج دوم و صاحبش و سهم
و صاحبش و سهم السعاده و صاحبش و قمر و صاحب برج قمر و صاحب حد قمر
ازین دلیلها و یا دیگر هر کدام را شهادت بیشتر و قوی‌تر باشد دلیل است
و بنگر به دلیل در برج و در کدام جنس است و از کدام گوهر است اینجا است
یا خاکی یا بادی مال مسروق است از آن جنس باشد صاحب حد قمر دلیل مال
مسروق است بسبب طلوع و صاحب دوم دلیل مال سایل است یا از دیده زحل

اگر صاحب

اگر صاحب حد قمر زحل باشد یا دلیل مال مسروق زحل اندر طالع باشد و یا اندر وسهم
یا صاعد انقطاع فاخر باشد و گران مایه بود و نو بود یا چیزی باشد که آب و زمین
و حرارت را بکار آید یا سنگ و آهن را اگر زحل اندر ثور بود یا در مثلثه وی
و اگر تحت الارض بود متاع کهنه باشد و زحل اگر ساقط یا در هبوط متاع
در اصل فاخر باشد ولیکن شکسته و تباه شده باشد خاصه که زحل بوی ناظر
نباشد و اگر قمر بزحل ناظر باشد انقطاع چیزی باشد که آب و زمین و گل و زراعت را
بکار آید و اگر زحل در هبوط بود چیزی کم بها باشد و اگر شمس بوی ناظر باشد چیزی
باشد بهین معنی ولیکن ملوک را بکار آید و اگر مریخ بوی ناظر باشد از آهن بود
یا چیزی که بکار لشکر آید به دستور را شتر بکار آید یا افزار آهن گران و مصاره گران
و آنچه بدان ماند و اگر مشتری بوی ناظر باشد چیزی باشد که مردمان بدان حاجت مند
باشند از ساز خانه و سرای یا از پوست حیوان یا جامهای درشت چون پوستین
و پلاس و نطع و آنچه بدین ماند و اگر بزهره متصل باشد فرش خانه و مانند وی و اگر
عطارد بدو ناظر بود جامه باشد که برده و دستور را بکار آید یا پوست باشد یا چیزی مانند وی
و اگر اندر جوزا بود از دو جنس و دو جوهر باشد یا زر باشد یا سیم مرکب کرده
و اگر مشتری بوی ناظر باشد از طالع یا از دهم زر باشد و اگر از هفتم یا
چهارم نظر کند سیم باشد و اگر ساقط باشد ارزیز یا سرب و اگر مریخ
ناظر بود از حیوان چیزی بود یا از ساز مطبخ یا از استخوان یا پوست
یا مانند آن و اگر شمس ناظر باشد هم حیوان بود و اگر زهره ناظر باشد
جامه باشد یا نعلین یا چیزی سطبر و خشن از پوست و درخت و اگر عطارد باشد

ناظر ادیم باشد یا مانند وی یا تیر و کمان یا آلت صید و حیلت و اگر قمر ناظر بود چیزی
حیوانی باشد و اگر اندر مثلثات جوزا بود همچنین باشد اگر زحل اندر برج آتشی
آتشی باشد چیزی بود که از آلات و ادوات افزار آتشکاران بود و اگر مشتری
بدو ناظر بود از جواهر بود و اگر مریخ ناظر باشد مس بود یا آهن یا مانند وی
و اگر شمس ناظر بود زر باشد و مانند وی و اگر زهره ناظر بود سرب یا ارزیز
یا روی یا جامه یا مانند وی یا بلور یا آبگینه یا مانند وی و اگر عطارد بود درم بود
یا چیزی مانند وی یا کتب سحر اگر در طالع بود یا عطا الله از کتب پیغمبران
بود و انبیاء قدیم و اگر قمر باشد پیرایه دون قیمت یا خورده بود یا مانند وی
و اگر در برج آبی باشد یا مثلثات وی چیزی باشد که اندر آب و آلت آب
کاران بود و اگر مشتری ناظر بود از حیوانات آبی بود و اگر مریخ ناظر باشد
از آلات گرمابه و مطبخ و آلات آب و آتش کاران و اگر شمس ناظر باشد جوهر
آبی یا حیوانی چیزی بود و اگر زهره باشد صدف و مانند وی و اگر عطارد باشد
استخوان جانور آبی یا آلت کشتی بانان و مانند وی باشد و اگر قمر ناظر
باشد چیزی آبی بود و اگر زحل با ذنب بود چیزی کهنه و حقیر و سیاه بود و اگر
راس بود از پوست یا موی حیوان چیزی ساخته باشند مشتری اگر دلیل
مال یا صاحب صنعت مشتری باشد مال نقد یا جوهر فاخر بود یا چیزی که خزینها و گنجها
بکار آید یا از خانهای مرتفع باشد و اگر مشتری در برج جسد بود این متاع از زر و سیم
بود و اگر زهره بوی ناظر بود از برج ذوجسدین چهار چیز بود و از آلات
زنان بود چون پیرایه و جامه و آنچه بدیشان منسوب است و اگر مشتری

در حمل بود

در حمل بود یا در مثلثه آتشی چیزی بود از جوهر آتش چون زر و سیم و آنچه بدین ماند
و اگر در ثور بود و مثلثه وی جامه ملوکانه باشد یا جوهری که اصل وی نبات بود
باشد و اگر مثلثه بادی بود حیوانی باشد و اگر در مثلثه آبی بود چیزی که از آب
بیرون آمده باشد از گوهرها یا از عنبر و مانند وی و مروارید و مرجان
و اگر مشتری ناظر بود به شمس مالی عظیم بود که ملوک را بود یا از آلات ملوک
و اگر زحل ناظر باشد از حیوان باشد چون عاج یا رسن یا سه زین از این
شمار و اگر مریخ ناظر باشد آلت غزو باشد و اگر عطارد باشد کتاب
و خط و نامه باشد یا مهر و انگشتری و آنچه بدین ماند و از نظر هر کوکبی
از مثلثه قیاس گیر و دلیل تا درست آید و اگر دلیل مال یا صاحب حد قمر
مریخ باشد آنچه از آلات اهل سلاح بود یا آلت آتشکاران و اگر
شمس بدو ناظر باشد از آلات ملوک باشد و از مطبخ ملوک و اگر
عطارد بدو ناظر باشد از آلات اندر اختن و کشادن حصارها و کلید
و امثال آن باشد و اگر زهره بدو ناظر باشد از آلات شرابخانه یا از چیزی
که بزنان تعلق دارد و از زینت و مانند وی و اگر در مثلثه آتشی باشد
شمس یا زهره یا عطارد یا مشتری بدو ناظر باشد درم و دینار یا زر یا مس
یا آهن باشد و آنچه بدین ماند و در مثلثه خاکی لباس رنگ کرده باشد
و در مثلثه بادی لباسی باشد از حیوان بیرون آمده و از برج آبی
چیزی باشد از آلات آب و آتش و اگر اندر مثلثه بادی از حیوان
یا جوهری یا آلت انگشتری یا آبگینه گران یا جانور پرنده چون باز باشد

و بوزر و سیم و آنچه بدین ها ماند **شمس** اگر دلیل مال شمس باشد زر بود یا جوهری یا حیوان
گرانمایه یا آلات ملوک و آنچه بدین ماند و اگر در مثلثهٔ آتشی باشد جواهر
زر و سیم باشد یا یاقوت و مانند وی و مثلثهٔ خاکی جواهر زمینی باشد
چون بلور و مانند وی و مثلثهٔ بادی از حیوان باشد و مثلثهٔ آبی جواهر آبی
زهره اگر دلیل مال زهره باشد یا صاحب حد قمر از دیبا و جامه ابریشمین
باشد اندر مثلثهٔ بادی و آتشی جواهر و پیرایه زرینه و سیمینه بود و در مثلثهٔ
خاکی جامه و نبات و جواهر زمینی چون حبوب و مانند آن و در مثلثهٔ آبی
مروارید و عنبر و حیوان بود **عطارد** اگر دلیل مال عطارد بود یا صاحب
حد قمر درم و دینار باشد اندر مثلثهٔ آتشی و خاکی جامه و جواهر و حبوب
و اندر مثلثهٔ بادی پوست حیوان و موی و پلاس باشد اندر مثلثهٔ
آبی جانور آبی یا جواهر آبی باشد و جمله عطارد دلیل کتب و نامه و جامه
بر رنگ ها باشد و اگر عطارد مسعود بود و اگر منحوس باشد یا راجع
ساده بود و هر کوکبی را قیاس گیر که از کدام جنس است و از کدام آلت ها و چیزها
و جهت بوی منسوب است و اندر کدام مثلثه است و از کواکب کدام بروی
ناظر است و از کدام برج است بدان قدر حساب حکم کن تا درست آید
و اگر اندر حمل باشد آنچه باشد و بر سر برنهند چون دستار و کلاه و پیرایه سر
و اگر در ثور باشد چیزی که اندر گردن یا در گلو نهند و بکار برند و اگر جوزا
باشد آنچه در دستها و کتف ها بکار برند و همچنین تا تمامت دوازده برج
و اگر دلیل مال اندر جوزا عطارد ناظر باشد درم و دینار باشد یا کتب
و نامه

و نامه و خط یا دست برنجن انگشتری و مانند بنویسند و آنچه بدین ماند و اگر عطارد
ناظر نبود ادیم باشد یا پوست حیوان و اگر اندر سرطان باشد مروارید
یا صدف یا حرز بود و اندر اسد اگر به شمس ناظر بود زر باشد یا سیم
و اگر ناظر نبود آهن بود یا سلاح و اگر در سنبله بود و عطارد ناظر درم
و دینار بود یا پیرایه زنان و اگر ناظر نبود جامه باشد و اگر اندر میزان بود
و زهره ناظر چیزی باشد بوی خوش و گرد کرده یا معجون کرده و مانند آن طیب
بود و در آتش باشد مر زنان را یا آلات سماع و طرب و اگر زهره ناظر
نبود حیوان باشد یا جانور و اگر در عقرب بود و مریخ ناظر زر یا سیم باشد
و اگر ناظر نبود مس باشد یا چیزی که با آب بود یا آب جامه و اگر در قوس بود
و مشتری ناظر بود جوهری بود از دو جنس یا جامه رنگین یا جواهر آتشی باشد
و اگر مشتری ناظر نباشد جامه بود یا مانند وی و اگر در جدی بود
و زحل بوی نظر دارد جوهر زمینی و غله و نبات بود و اگر ناظر نبود چیزی باشد
فروتر و کمتر از نبات و اگر در دلو باشد و زحل بوی ناظر حیوان بیرون آبی و اگر
وی ناظر نبود و مشتری ناظر بود [illegible] سیم بود و اگر شمس و عطارد و قمر ناظر باشد درم
و دینار باشد اندر حوت و ادیم و اگر در حوت بود و مشتری بوی ناظر مروارید
یا عنبر یا چیزی باشد که از آب بیرون آمده باشد و اگر مشتری ناظر نبود از جهر
چیزی باشد و از جهر [illegible] وی اندک باشد **فصل** و چه آنکه اگر دلیل مال [illegible]
ناظر باشد آنچه از گوهر یکجا بود و اگر مشرقی باشد نو بود و اگر مغربی
باشد کهن و اگر مستقیم باشد راست شکل و اگر راجع بود معوج یا شکسته بود

یا عیب و اگر در وتد بود قوی و محکم و با بها بود و اگر ساقط از جوهر بی بها و ضعیف باشد
و اگر در مایل وتد باشد میانه و اگر مسعود باشد نافع و صحیح و نیکو بود و اگر منحوس باشد
زشت و زبون و بکار و با عیب باشد و اگر در مرابعهٔ خویش باشد موافق جنس خویش
باشد و اگر جز در مرابعهٔ خویش باشد و اگر غیر مرابعهٔ خویش باشد بر این قیاس
حکم کن و مزاج کواکب بیکدیگر نگاه دار و از نظر و اتصال آگاه شو چنانکه اندر
باب گذشت حکم کن **فصل ۳۲ در معرفت آنکه مال چند درم بوده است** بنگر که دلیل مال مسروق
کدام کوکب است و از سال و صغر قیاس گیر چنانکه در باب سفر یاد کردیم بشرح همه
بر آن قیاس حکم کن از نظر و اتصال و از مواضع نیک و بد و احتراق و رجعت و زائد و
ناقص و سعد و نحس **فصل ۳۳ در معرفت آنکه مال چگونه دزدیده و چه هیئت برده اند**
بنگر به دلیل مال مسروق اگر زحل بود ناظر باشد بحیله و مکر و خدعت دزدیده باشد دزدان
و در گشادن و اندر آمدن شب یا بکارهای نهانی و سبب پوشیده و شکستن و اگر مریخ
ناظر باشد دیوار را ببرده باشند یا مکابره یا شکستن کلید آن یا قفل یا سوراخ
یا نقب ببرده باشند و اگر مشتری ناظر باشد بقصد دزدیده نبرده باشد و نه دزد باشد
این کس و لیکن چون بخانه اندر آمده باشد این کس بدان چیز باز خورده باشد
به بازی و مزاح و همچنین اگر زهره ناظر باشد بحیل مال ببرده بدوستی کسی
و مزاح ببرده باشد و اگر ناظر شمس باشد از تربیع و مقابله و مقارنه بزرگ
قصد کرده باشد عمداً و این دزد باشد مردی بزرگ محتشم باشد و اگر نظر
بود دزد جانشد و نه قصد دزدیده بود و لیکن مال پیش چشم او به سر دوستی
دو دست برگرفته باشد و اگر عطارد ناظر باشد و منحوس آن چیز بعلم و مریخ

دیگر

دیگر و خدعه برگرفته بود و اگر مسعود بود بحکایت و سخن دزدیده باشد و اگر
قمر ناظر باشد سبک پای کرده باشد و اندر دیده وگاه ببرده آشکارا احتیال دزدی
بنگر طالع اگر برج ثابت بود از خانه برگرفته باشد و اگر منقلب بود از صحرا
و اگر مجسد بود از رف یا حجره برگرفته باشد اگر دلیل دزد صاعد بود از
جایگاه بلند یا از بام خانه یا از حجره برگرفته باشد و اگر در حضیض یا هبوط باشد
در زیر زمین یا مغاکی برگرفته باشد و اگر در وسط السما باشد از جایگاه
بلند برگرفته باشد کمتر از صاعد و اوج و اگر تحت الارض بود از خانه یا از
جای پنهانی برگرفته باشد یا از راه شیب خانه اندر آمده باشد یا از زیر حفر
کرده باشد **فصل ۳۴ در معرفت آنکه کالا کجا نهاده باشد و نشان آن جایگاه چگونه است**
بنگر صاحب طالع و صاحب چهارم و صاحب برج قمر و صاحب ساعت و صاحب
دوم هر کدام را شهادت بیشتر بود دلیل است اگر دلیل اندر طالع باشد یا وتد
صاحب طالع یا صاحب چهارم اندر چهارم بود یا در اوتاد و صاحب طالع یا صاحب
ساعت در اوتاد طالع باشد مال مسروق چه در آن خانه است که دزد او نهد
کالا آنجا باشد و اگر جز این باشد بجای دیگر باشد اما چون دلیل اندر اوتاد
بود کالا هم در آنجا نه بود و مایل الاوتاد نزدیک خانه بود و ساقط دلیل دورتر
جای بود و اگر صاحب ساعت یا خانه چهارم برج منقلب باشد بگو که جای بلند
با ستون خانه یا ماننده نهاده باشد مال مسروق و اگر در برج مجسد
بود اندر دیوار نهاده یا بر رف و اگر ثابت باشد اندر زمین نهاده
بود و بنگر صاحب ساعت و از وی قیاس بگیر و اگر فوق الارض باشد مال

مسروق آنجا باشد ظاهر و پیدا بود و اگر تحت الارض باشد بر زمین پنهان کرده باشد
و اگر صاحب ساعت با برج چهارم برج آتشی باشد یعنی بصورت مردمان باشد
بجایگاه مردمان باشد و اگر بر صورت بهایم بود بجایگاه بهایم نهاده باشد و اگر
بر صورت سباع بود بجایگاه سباع باشد و اگر برج آتشی باشد بجایگاه آتش
دان و تنور و مطبخ نهاده باشد و اگر آبی بود بجایگاه آب و حوض و لب جوی و اگر
نهاده باشد و اگر برج خاکی بجایگاه تل و خاک نهاده باشد و اگر برج بادی باشد
بجایگاه درخت و باغ و بوستان نهاده باشد و اگر در ثور بود بجایگاه گاو و کشت
زار بود و اندر سنبله بجایگاه طعام و جو و گندم بوده اندر جدی بجایگاه گاو و گوسفندان
و گوسفندان و بزان باشد و اگر در جوزا بود اندر کند یا صندوق یا رف باشد
اندر میزان و دلو خورستان و رف و طاقچه یا بجایگاه بلند و روشن باشد
و صاحب ساعت اندر منطقه هوائی تحت الارض دلیل کند صندوق و رف
نهاده بود اندر فوق الارض معلق یا اندر هوا نهاده باشد مانند آسمان
خانه یا رف یا طاقچه و مانند این و اگر اندر برج چهارپای بود قمر اندر وی
باشد و عطارد بروی ناظر بود با خورستوران یا بستورگاه بود و اگر صاحب ساعت
با کوکب نحس باشد متصل حیوان بیجان باشد و چهارپای صندوق باشد یا تخت
و اگر اندر حمل باشد جایگاه ستوران و گوسفندان بود و اگر اسد بود
در خانه شیر و پلنگ و یوز و باز و باشه بود و اندر قوس بجایگاه سلاح خانه
و تیر و کمان باشد و شیخ این تمام بجایگاه ملعب گفت و در باب گمشده یاد
کردیم و اگر زهره یا مشتری صاحب رجعت تحت الارض باشد یا اندر طالع یا در چهارم
بود.

بود یا در اوتاد و قمر اندر جایگاه نیک باشد و دشمن ناظر بود آن مال زود به جایگاه نیکو محفوظ
بزرگ باشد و یافته شود و زرق راه نمونه کند یا مانند وی و اگر مریخ در طالع بود
یا در چهارم بود یا خداوند چهارم باشد و قمر بروی ناظر بود از مطبخها و تنورها و آتش
کده یا جایگاه آهنگران و رویگران و آتشکاران و اگر بجای مریخ زحل باشد
و قمر بروی ناظر بجایگاه سیاه و تاریک و گنده یا آبخانه و جایگاه ویران بود
و اگر بجایگاه مریخ عطارد بود یا قمر دلیل مال مسروق اندر خانه عطار یا عطارد
بود اندر کتابخانه یا مدرسه یا دبیرستان معلم یا کارخانه پیشه وران
یا کبوتر یا دست افزار خانه و اگر بجای مریخ قمر بود یا خانه قمر بجایگاه جای
آب باشد یا حوض یا لب جوی یا بوستان یا مانند وی و از همه کواکب
و نظرات همچنین دلیل گیر و اگر بجای مریخ زهره بود بجایگاه زنان و جایگاه
خرم و طرب و نشاط و سلاح خانه یا شرابخانه بود اما بدانکه سعدان اندر
چهارم باشد دلیل مال مسروق یا سعد باشد بجایگاه پاکیزه و نیکو نهاده
باشد و بدست مردم اصیل نهاده بود و اگر نحسان اندر وی باشند یا دلیل
مال مسروق نحس متصل باشد بجایگاه سیاه و تاریک و تباه نهاده بود و بدست مردم
بی اصل پنجره داده بود و اگر دلیل مال اندر صعود یا فوق الارض باشد بجایگاه
یا بجایگاه بلند نهاده بوده و اگر اندر هبوط بود یا هابط بود یا اندر تحت الارض
در زمین نهاده بود و تمامی جایگاه بر تحقیق و حقیقت مواضع اندر باب گمشده
و باب دفین و خانه چهارم اندر یکی یکی خانه همه یاد کرده شده است از آنجا
قیاس گیر و اگر خداوند طالع یا خداوند چهارم و صاحب ساعت هر کدام

شهادت بیشتر بود و دلیل وی است و اگر خانه چهارم برج آتشی یا بادی
یا خاکی باشد بنگرد که بکدام جایگاه است و بکدام نواحی دلیل کند و دلیل بر کدام
موضع دلالت کند هم بدان نواحی و بدان جهت منسوب است مال مسروق
آنجا نهاده باشد و صفت آنجایگاه از خانه چهارم نگر تا حال و حقیقت بدانی فصل
سی و هفتم در معرفت خانه دزد و نشان دزد اما بدانکه قمر در خانه دزد دلالت و اندر آن بر دزد
اندروی است و اگر قمر در طالع بود یا ربع طالع در خانه بسوی مشرق است
و اگر قمر در ربع جنوبی بود در خانه بجهت جنوب است و اگر در ربع مغربی بود
در خانه بجهت مغرب بود و اگر در ربع چهارم بود در خانه بسوی شمال بود و اگر
قمر در برج ذوجسدین بود در خانه دو طبقه بود یا خانه دو در باشد یا بدو بخش
باشد و اگر در برج ثابت بود در خانه کلان و محکم باشد یا در یک لخت
تخته باشد و اگر در برج منقلب بود در خانه بر بلندی یا سر بالا بود و در
خورد بود و لیکن جدا از در خانه چیزی ناقص باشد و اگر قمر متصل بزحل باشد
از نظر عداوت بر در خانه سیاهی باشد یا سنگی اگر نظر مودت بود
در خانه بسته باشد بریسمان یا پوست حیوان و مانند آن و اگر مریخ ناظر
باشد از نظر عداوت سوخته باشد یا آتش یا سنگی آهن بود و اگر
نظر مودت بود در با آهن بسته بود و اگر بزحل و مریخ ناظر باشد در از آهن
باشد یا بکار برده باشند آهن بسیار و اگر قمر منحوس بود یا در هبوط
در خانه حلقه شکسته بود و اگر قمر ناقص النور باشد یا محاق یا در هبوط
در خانه حلقه شکسته بود و اگر قمر ناقص النور باشد یا محاق یا در هبوط و زایل
باشد

باشد خانه را در بنا شده یا در خانه افتاده باشد و اگر بمشتری بود بر در خانه
نشستگاه بود یا بوستان خرمی یا مسجد و اگر بآفتاب بود یا ناظر بود بر در خانه
تخت بود یا نشستگاه بزرگ و اگر زهره بود آب روان بود یا گل رازها و اگر
عطارد بود راه گذر باشد یا کبوترخانه یا معلم خانه چنانکه در خانه چهارم یاد کردیم
و صفت کن از نظر برجها و کواکب حقیقت برج دلالت کنند از آنجا قیاس کن و اگر
قمر با رأس بود بر در خانه نردبان باشد یا چیزی که بدو بالا بر آیند و اگر با ذنب
بود بر در خانه مغاکی گشته یا غار یا خس یا خاشاک یا میدان یا جوی یا ریم
رسته بود یا جایگاه مار و گژدم باشد و اگر قمر مسعود بود در خانه نیکو باشد و اگر
منحوس بود تباه و شکسته باشد و اگر در برج مستقیم الطلوع بود در خانه راست
بود و اگر ساقط در برج معوج الطلوع بود کژ بود و اگر در وتد بود راست و بلند بود
و اگر ساقط و مایل بود در خانه خم و برگشته باشد و اگر مشرقی باشد
یا بکوکب مشرقی ناظر و متصل در خانه نو بود و اگر مغربی بود یا بکوکب مغربی
متصل کهن بود و اگر زاید النور بود در خانه فراخ و نیکو بود و اگر ناقص
النور تنگ با صفا باشد و ضرور و اگر قمر صاعد بود بفلک اوج یا فوق الارض
باشد در خانه بلند بود و اگر هابط بود یا در هبوط یا تحت الارض در خانه پست
باشد و سوراخها بود در زیر دیوارها و دیگر از قمر و اتصال وی بکواکب
و از برج خاکی و بادی و آبی و آتشی دلیل گیرد دیوار خاکی یا سنگی یا چوبین
است و از مزاج و طبایع برج و کواکب صفت کن و اندر برج خاکی متصل
بزحل بود از خاک باشد و از وتد و برج آتشی از سنگ باشد و اندر برج

ایدا یا باود باتصال زحل چو بین رست و باتصال مریخ از چوب و آهن و بریع آتشی
از خشت ماننده وی باشد **فصل ۳۰ در معرفت دوری و نزدیکی خانه دزد و کیفیت**
راه آن اگر دلیل سایل و دلیل دزد اندر یک ربع باشند هر دو اندر یک شهر
باشند و اندر ربع مخالف دورترین جائی باشد اگر میان دلیل دزد و دلیل سایل
یک برج بود یا کمتر در یک سرای باشند در یک سهام باشد و اگر در نور یکدیگر باشند
در یک برج و در یک خانه بوند و اگر میان دو دلیل بتقریب شصت درجه بعد
بود در یک ده یا در یک محله باشند و اگر بتقریب نود درجه باشد اندر یک
شهر بوند و بنگر میان دو دلیل از درجات مطالع دو دلیل چند بعد باشد
هر درجه یک گز باشد یا یک فرسنگ یا یک ساعت یا یک روزه یا یک ماهه
یا یک ساله راه بود باندازه دوری و نزدیکی و باندازه برج ثابت و ذو جسدین و منقلب
و باندازه وتد و مایل و زایل و همچنین قیاس بگیر بدوری و نزدیکی **فصل ۳۱**
در آنکه دزد آشنا باشد یا بیگانه بنگر بدلیل دزد اگر در خانه خداوند طالع او را حظی باشد شناس این
دزد مر خداوند کالا را نزدیک و خویش باشد و اگر جزین باشد دزد غریب
و بیگانه بود بنگر به نیرین اگر هر دو بطالع ناظر باشند یا اندر طالع باشند یا ناظر
بصاحب طالع این دزد از اهل بیت خداوند کالا باشد یا خویش وی بود یا با وی
بود و اگر یکی از نیرین بطالع باشد یا ناظر بود بطالع میان سایل و دزد خویشی باشد
و لیکن معرفت باشد مر دزد را با سایل و میان ایشان آمد و شد بود و اگر نیز
ناظر نباشد یا ساقط بوند از نظر طالع این دزد غریب باشد و از اهل بیت
سایل نباشد و نه نیز میان ایشان مخالطت نه معرفت اگر صاحب طالع اندر سابع

بود

بود یا با دلیل دزد متصل باشد یا صاحب برج قمر و شمس هر دو ناظر باشد یا یکی
بصاحب برج خویش متصل بود دلیل کند که دزد از اهل بیت سایل بود یا با ایشان
مخالطت و معرفت بود و اگر صاحب طالع در طالع بود و یا صاحب سابع یا دلیل
دزد متصل باشد این سایل دزد بود و دزد با سایل یک جا بود و اگر هر دو نیر
اندر برج خویش باشند و بطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل بود و اگر در مثلثه
خویش باشند و بطالع ناظر این دزد از اهل بیت سایل بود و لیکن با ایشان اندر
یک سرای نباشد و اگر در درجه خویش باشند و بطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل
بود و اگر در مثلثه خویش باشند و بطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل بود و اگر
در مثلثه خویش باشند و بطالع ناظر این دزد از اهل بیت سایل بود و لیکن با ایشان
اندر یک سرای نباشد و اگر در وجه خویش باشند و بطالع ناظر با اهل بیت معرفت
باشد و آمد و شد بود و لیکن میان ایشان قرابت باشد و اگر دلیل دزد با صاحب
طالع اندر طالع باشد یا اندر وتد دیگر این دزد با سایل یک جا باشد یا خویش
یا سایل دزد بود و اگر دلیل دزد با دلیل سایل اندر یک برج بود و قمر در خانه
خویش باشد و بطالع ناظر دزد از اهل بیت سایل بود اگر یکی از نیرین دلیل
و اندر حظوظ خویش نباشد و بطالع ناظر بود با اهل بیت آمد و شد باید ش
دوستی نبود با همه باشدش اگر دلیل دزد در طالع باشد یا صاحب طالع
الکوکب باشد صورت دلیل دزد است این سایل خود دزد باشد یا دزد با سایل
یک جا آمده بود و اگر دلیل دزد اندر ثانی بود از خانه خویش این دزد غریب
بود و اگر اندر دوم باشد یا اندر ششم باشد از جایگاه خویش دزد بنده بود

واگر در شرف خویش باشد از جمله اشراف باشد یا از معروفان اهل بیت خویش
و شهر اگر در شرف یا وجه خود باشد از معروفان محلت یا اهل بیت خویش
باشد اگر طالع سرطان بود و قمر در وی باشد یا با وی ناظر دلیل دزد قمر باشد وین
دزد همسایه و خانه باشد یا از خویش دزد دیده باشد و اگر قمر در طالع [illegible] دیگر بخانه خویش
ناظر باشد و صاحب بیت قمر طالع شاهد بود و بقمر نزدیک شده سایل دزد بود و اگر
صاحب طالع در طالع بود یا زایل از وتد و با وی کوکبی دیگر باشد بدرجه طالع
نزدیکتر دزد با سایل یک جای نشسته باشد از یاران او بود چون معلوم شد که دزد
از اهل بیت است اگر آفتاب دلیل بود دلیل دزد پدرش باشد یا اکثر خانه
و اگر قمر باشد مادرش باشد یا دایه وی یا اگر زهره باشد زنش باشد یا مانند
وی و اگر زحل باشد بنده یا مزدور یا مردی شیب باشد اگر مشتری باشد بزرگتر
که و بهترین کس از خانه چه که چنین دست به بزرگان بزند اگر مریخ باشد پسر
سایل باشد یا برادر خوردتر اگر عطارد باشد از دوستان و خدمتکاران
[illegible] اگر دلیل دزد صاحب طالع باشد سایل دزد بود و اگر صاحب
دوم بود از یاران یا [illegible] بود و اگر صاحب سیم باشد دزد از برادران
و خویشان و اگر صاحب چهارم بود از اهل بیت یا از [illegible] و اگر صاحب
پنجم بود از فرزندان بود و اگر صاحب ششم بود از بندگان و خادمان و اگر
صاحب هفتم بود از زهره باشد یا با زهره ناظر بود و طالع یا صاحب طالع
متصل یا ناظر بود یا شاهد این دزد زن [illegible] باشد اگر دلیل دزد کوکب مونث
باشد اگر [illegible] باشد [illegible] زهره دلیل دزد مرد باشد [illegible] دزد بود و اگر

صاحب

صاحب سابع یا صاحب نهم بود از اقربا زنان [illegible] دزد بود و اگر صاحب هشتم
یا صاحب نهم بود از اقربا زنان [illegible] دزد بود و اگر صاحب دهم باشد از عمال
کاران و حشم یا [illegible] بود اگر صاحب یازدهم بود فرزند زنان یا دوستان
سایل دزد بود و اگر صاحب دوازدهم باشد دشمن سایل یا بنده زن و [illegible]
بود یا همسایه [illegible] یا از پس خانه دزد بود و درین باب را با قول بیشتر و از
هفت کوکب شهادت خواه تا درست آید و درین آنگاه باشد چون دزد از
یا اهل بیت بود اما اگر دزد بیگانه یا غریب بود چندین باریک تر گفتن
فایده ندهد بسیار مردم بغرابت یکدیگر باشند و [illegible] دشوارتر
توان دانستن باید تا نیک تفحص کنی و تامل در آن و بفهم باریک بیز تمیز
کنی بتوان دانستن **فصل [illegible] در معرفت آنکه دزد زن است یا مرد** بنگر
به دلیل دزد اگر در برج نر بود یا مشرقی اندر ربع مذکر دزد مرد بود و اگر در برج
مونث یا مغربی اندر ربع مونث دزد زن بود و همچنین شهادت جوی
از کوکب دلیل چه مذکر است یا مونث و از اتصال و انصراف قیاس گیر و اگر
دلیل دزد کوکب نر باشد و کوکب نر بوی ناظر و برج ماده بود دزد مرد باشد
ولیکن در باطن شبیه زنان بود یا کار زنان کند و اگر کوکب ماده بود و کوکب ماده
ناظر و برج نر بود دزد زن باشد و باطنش بمردان ماند یا مردانه بود یا کار
مردان کند اما از شهادت نر و ماده [illegible] اگر کوکب نر باشد
و مشرقی بود و برج ماده و ربع ماده شهادت از نظر جوی اگر کوکب نر ناظر
بود مرد بود شبیه زنان و اگر کوکب ماده ناظر بود مردانه بود اما زن باشد

و اگر ناظر نبود به درجات و قوت و فعل بنگر و از وی حکم کن این مثالات که گفتیم
بسنده باشد هر گاه شهادات حکم بیرون کن اکنون از تذکیر و تانیث کواکب
یاد کنیم تا آسان باشد زهره چون دلیل دزد باشد بدان که دزد زن اگر
مشرقی باشد و اندر برج مذکر و ربع مذکر باشد یا شمالی بود دزد مرد
باشد به شبه زنان یا حیز باشد یا مخنث یا مانند این و اگر زنی دزدیده
بود اگر دو شهادت باشد نیز هم و اگر یک شهادت ماده که زن
بود زیرا که زهره بذات خود ماده است اگر سه شهادت نیز بود و دیگر
ماده که مرد بود و باطنش زن بود و قمر نیز همچنین که از زهره یاد کردیم و شمس نیز
همچنین زحل اگر مغربی بود یا مشرقی اندر برج نر یا ربع نر مرد باشد
و اندر ربع ماده و برج ماده مونث بود و اگر مغربی باشد خصی بود یا گنده
پیر بود مشتری چون مشرقی بود اندر برج مذکر مرد بود چون مغربی بود
و در ربع و برج مذکر بود مرد بود برج و برج مونث مرد بود به شبه زنان
یا خلقت زنان و باطنش باطن زنان یا عنین یا مخنث بود و همچنین است
دلالت مریخ که صفت کردم عطارد اگر مشرقی و برج نر غلام باشد یعنی
کودک و اگر مغربی بود یا برج مونث یا ربع یا با اتصال کوکب ماده بود و اگر
مغربی باشد و برج ماده کنیزک بود یا دختر و عطارد اگر مشرقی بود یا برج
مذکر یا ربع مذکر یا به اتصال کوکب مذکر نیز باشد و اگر مغربی یا برج
مونث یا ربع مونث با اتصال کوکب مونث ماده بود و بر جانب که شهادت
غالبتر بود در پیدا بجانب منسوب باشد طالع اگر برج مذکر بود و صاحب ساعت
نیز

نیز زیاده در برج مذکر بود مرد بود و اگر طالع مونث بود و صاحب ساعت
مونث زن بود و اگر یکی مونث بود و یکی مذکر مرد زن بود یا زن مرد
بود به شبه زنان یا زن به شبه مردان رخنه دانستن نیز بود و دیگر والله اعلم

فصل ۳۰ در معرفت اگر دزد آزاد است یا بنده و تن درست است یا معیوب

بنگر به دلیل
دزد اگر سعد باشد یا در برج مقبول دلیل کند که آزاد است و اگر منحوس بود
یا کوکب نحس بود دزد بنده بود و اگر دلیل دزد در خانه ششم بود از برج طالع
دزد بنده باشد و اگر دلیل دزد صاعد بود یا در اوتاد یا زایل دزد درست
اندام و نیکو قامت بود و اگر در هبوط بود یا ساقط یا ناقص دلیل کند بر
ضعیف و بیمار رنجور باشد یا معیوب و اگر صاحب شرف اتصال بود و تنش
تن درست بود و اگر صاحب هبوط متصل بود بیمار رنجور باشد یا معیوب
و اگر صاحب شرف اتصال بود و تنش تن درست بود و اگر صاحب هبوط
متصل بود بیمار رنجور و همچنین اگر بکوکب متصل باشد که اندر شرف یا هبوط
بود دلیل باشد و همچنین حکم کن از نظرات سعادت و نحوست و مودت
و عداوت

فصل ۳۱ در معرفت اگر دزد دراز است یا کوتاه بالا

بنگر دلیل دزد
کوکب علوی باشد دراز بالا بود و اگر کوکب سفلی باشد پست بالا و اگر کوکب
وسط بود میانه بالا و اگر کوکب علوی باشد اندر ربع مشرقی یا اندر نیمه صاعد
از مرکز وسط السماء یا طالع یا مرکز چهارم سخت دراز بالا بود و اگر در برج
مستقیم الطلوع بود هم دراز بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع باشد یا ربع
مغربی یا جنوبی یا شمالی میانه بالا بود و اگر کوکب وسط بود اندر برج مستقیم

الطلوع یا ربع مشرقی دراز بالا باشد و اگر در ربع معوج الطلوع باشد یا ربع مغربی
کوتاه بالا بود و اگر کوکب سفلی اندر ربع مشرقی بود یا برج مستقیم الطلوع میانه
بالا بود و اگر در برج معوج الطلوع بود در ربع مغربی کوتاه بالا بود در ربع مشرقی
دراز بالا در ربع شمالی و جنوبی میانه بالا در ربع مغربی پست بالا برج مستقیم الطلوع
راست قامت بود و معوج کوژقامت و کوژپشت یا کژ رونده فصل ۱۳ در صورت
اگر دزد تنها است یا با یاری اگر دلیل دزد در برج ذو جسدین بود یا در برج کثیر الاولاد
یا برج کثیر الصورت یا دو سه کوکب دلیل کند که دزد با یاران بود یا خداوند
برج دلیل دزد بدلیل ناظر باشد بمودت یا اصحاب مثلثات آن برج یا خداوند
شرف آن برج یا خداوند یا ز دو هم اتخاذ کرده دلیل دزد این دلیل ها و حکم
ضعیف بدلیل دزد ناظر باشند و مقبول از یکدیگر دزد با یاران بسیار باشد و اگر
دلیل دزد دو کوکب بود یا اندر برج ذو جسدین باشد دزد دو کس باشد و اگر غیر از این
باشد حکم دزد یکتن باشد خاصه که برج ثابت بود و قلیل الولد یا قلیل الصور
یا دلیل دزد یک کوکب بود دزد تنها بود فصل ۱۴ در آنکه پیشتر دزدی کرده است
یا اول مرتبه است اگر دلیل دزد در برج ذو جسدین باشد این دزد را پیشه دزدی
باشد یعنی بار دزدی کرده باشد اگر با اول برج باشد اول دزدی باشد
بار دیگر دزدی نکند و اگر در آخر برج باشد یکبار دزدی کرده بود و این دوم
بار باشد اگر در برج ثابت بود یکبار دزدی کرده بود و دیگر نکند و اگر
برج منقلب بود زود زود دزدی کند و از دزدی هرگز سیر نشود و توبه نکند
فصل ۱۵ در صورت آنکه دزدی شب کرده است یا روز اگر دلیل دزد کوکب لیلی باشد

یا در برج

یا در برج لیلی بود خاصه در حیز لیلی بود یا تحت الارض دزدی شب کرده باشد و اگر
کوکب روزی بود یا در برج روزی خاصه که در حیز روزی بود یا فوق الارض دزدی روز
کرده بود و اگر بعضی دلایل روزی باشد و بعضی دلایل شب میان شب و روز کرده
بود اگر آن دلیلان که دلالت کنند بر شب غالبتر بود از دلیلان روز نزدیک
باشد بسر کردن شب بوقت آفتاب فرو شدن کرده باشد و اگر روز غالبتر بود
بسر کردن روز طلوع یا بامداد بوقت طلوع فجر کرده بود و کوکب لیلی آن باشد که طلوع
وی بشب بود و روزی آن بود که طلوع وی بنیم روز بود و کوکب مذکر و برج مذکر
روزی باشد و کوکب مونث و برج مونث شبی باشد فصل ۱۶ در آنکه این دزد
جوان است یا پیر بنگر بدلیل دزد اگر در اول برج بود یا مشرقی دزد جوان بود
و اگر در نیمه برج باشد مشرقی و مغربی در این افتاده بود که میان دلیل و آفتاب
بود درجه بعد بود از پیش و از پس این دزد میانه باشد میان پیری و جوانی
و اگر در آخر برج بود و مغربی دزد پیر بود و اگر مخالف باشد آنکه شهادت
بیشتر بود حکم کن بر وی اندر ربع طالع کوکب جوان باشد و در ربع جنوب برنا
و در ربع مغربی میانه به پیری مایل بود و اگر در ربع شمالی پیر باشد بر این
قیاس کن چنانکه واجب کند اگر دلیل دزد عطارد بود جوان باشد و زهره نیز هم
جوان باشد اما از عطارد کلانتر بود بسال و مریخ جوان بود امیخته یعنی کامل
و مشتری کامل بود از مریخ و کلانتر و زحل پیر بود دیگر از موضع آفتاب و مشرقی
دلیل کند بر کامل و مغربی بر پیری اول دلیل کند بر جوانی و استقامت دلیل
کند بر کامل خاصه در میان مشرقی و مغربی بود و مقام ثانی دلیل کند بر پیری

وشریک بود بر پیری قمر اندر ربع اول از ماه بود دلیل کند بر جوانی و ربع دویم بر
و ربع سیم بر کهل و چهارم بر پیری شمس در ربع اول طالع جوان بود و در ربع وسط
و وسط و در موخر کهل و در ربع چهارم پیر زحل در تشریق جوان پیر طبع بود یا پیر
اندر اخر تشریق کهل پیر طبع بود و در تغریب پیر تحت باشد مشتری در تشریق
جوان باشد کهل طبع و کهل خوی و در اخر تشریق نیز کهل بوده باشد و اندر اول تغریب
پیر کهل طبع بوده باشد و در اخر تغریب پیر باشد مریخ در اول تشریق جوان باشد
و در اخر تشریق جوان کهل طبع اول تغریب کهل بود و اخر تغریب کهل پیر طبع و زهره
و عطارد اندر اول تشریق راجع باشد و زهره جوان باشد و عطارد کودک بود و
مستقیم اندر غیبات زهره جوان پیر طبع و عطارد پیر طبع کودک و مستقیم غروب
و عطارد جوان باشد و زهره اندر اول کهولت بود **در معرفت دانستن سال دزد**
اگر خواهی که بدانی که دزد چند ساله است از دلیل درجه طالع دزد بعینها و دلیل
گیر سال و بیرون اید چنانکه در اول کتاب بیرون اوردن سال یاد کرده ایم تعلیم
فصل دیگر است که انجا یاد کرده ایم اینجا نیز یاد کردن لایق است بنگر دلیل دزد
و سال کبری او چند است و در ان برج که دلیل چند درجه رفته است و یا ربع رفته
است یا خمس یا سدس هم بدان مقدار سال کبری بر گیر انچه بیرون اید
سال دزد باشد و این دلیل معقول است **فصل ۲۵ در معرفت انکه دزد در شهر است**
یا بیرون شهر بنگر بدلیل دزد دیگر صاحب سیم که بهم متصل است یا بکوکبی متصل بود
که اندرین جایگاه باشد یا دلیل دزد اندرین موضع باشد این دزد از شهر
بیرون رفته است و قصد دورتر جای نکرده است و اگر دلیل دزد در وتد بود

اندر شهر باشد و جای نرفته باشد و اگر این وتد برج ثابت است این دزد
بر جای قرار گرفته است و اگر وتد برج ذو جسدین بود خواهد که بیرون رود اما هنوز
نرفته است و اگر برج منقلب است هم از این شهر از جای جای گردیده است
و اگر در زایل الوتد بود نزدیک شهر باشد و اگر ساقط بود بیرون شهر باشد از شهر
دور و اگر دلیل در اول برج بود تحویل کرده بود و از شهر بیرون رفته و لیکن
دیر نبوده بود و اگر از تحت الشعاع دلیل بیرون امده باشد و بکوکبی متصل باشد
و اندر هشتم است یا ششم یا دوازدهم هم از طالع هم بیرون امده باشد از شهر
و اگر دلیل دزد اندر ربع باشد که صاحب طالع بخلاف این ربع باشد این دزد
از شهر بیرون رفته بود و دور افتاده بود و اگر صاحب طالع ساقط بود و از نظر
و اتصال دلیل کند که دور رفته بود و اگر هر دو اندر یک ربع بود اندر شهر بود
یا ساکن **فصل ۲۶ در معرفت انکه دزد بکدام طرف رفته است** اگر دلیل دزد در ربع
شرقی باشد یا ربع مشرقی این دزد بناحیت مشرق است و اگر در ربع مغربی
بود و اندر ربع جنوبی بناحیت جنوب رفته بود و همچنین هر چهار ربع و اوتاد
بگو چنانکه در باب گمشده یاد کردیم و باقی بر این قیاس بگیر **فصل ۲۷ در معرفت دانستن دزد**
بهمین دلیل دزد در کدام برج است و این برج از طالع بکدام ناحیت است هم بدان
جهت باشد و اگر صفت جای دزد خواهی ببین که ان برج از کدام مثلثات است
هم بدان مثلثات منسوب است از وی صفت کن و از صفت برج نیز هر
انچه بدو منسوب است چنانکه در باب گمشده گفتیم از مثلثات و از دوازده برج
که قمر دلیل در خانه دزد است از وی نیز صفت کن چنانکه بر تو شمردیم همه

۲۰۵

فصل ۲۸ در معرفت آنکه مال مسروق نزد دزد است یا بدیگری داده است بنگر میان درجهٔ
طالع و درجهٔ وتد چهارم اگر در میانه کوکب خواهد بود دلیل است که مال مسروق بکسی
داده است و صفت آنکس صفت کوکب است و بنگر تا از درجهٔ دلیل دزد تا نود درجه
هیچ کوکب هست اگر بود آن کوکب دلیل آنکس است که مال مسروق بوی داده است
و اگر کوکب نباشد اندرین میانه پس هیچ کس را نداده است و اگر باشد از کوکب
دلیل او باشد معلوم نباید و اگر هیچ کوکب نباشد صاحب ساعت نگر و اگر در وتد [illegible]
یا وتد رابع مال مسروق بدست کسی نهاده بود بنگر ببرج چهارم صحیح کوکبی است [illegible]
کوکبی ناظر است اگر بجز صاحب سهم السعاده اندر وی کوکب باشد یا ناظر باشد
دلیل آنست که بدست وی امانت نهاده بود و اگر جز این بود امانت بنهاده
بود و اگر دلیل دزد با نور کوکبی دهد بنظر یا باتصال انوال دزدیده از دست
دزد بیرون شده باشد و اگر هیچ کوکب متصل نبود یا ناظر نبود مال در دست دزد
باشد و اگر یکی از آن دو نیز دلیل کند بر مال یا صاحب سهم السعاده در برج [illegible]
صاحب طالع ناظر باشد و بطالع خویش نور دهد دلیل مال باشد و اگر اندلیل مال
در اول برج باشد مال را از جایگاه بجای دیگر نقل کرده و بکس دیگر بنداده باشد
و اگر در آخر برج باشد از جایگاه نقل کرده باشد و بکس دیگر داده باشد
و صفت امانت دار مال مسروق هم بصفت دلیل و حیلت وی باشد و اگر
برج دلیل است که مال مسروق از آنجا نهاده بود بجای دیگر نقل کرده بود و همچنین
اگر در برج شمس باشد اگر دلیل مال متصل باشد بصاحب ساعت یا صاحب [illegible]
و یا بکوکبی که اندرین مواضع بود یا خود دلیل مال اندرین مواضع تحویل کند دلیل کند بر آنکه

این مال

۲۰۶

این مال از شهر بیرون برند اگر زحل در وتد چهارم بود یا بوی ناظر باشد مال را بجو
کسی داده اند و اگر مشتری بزحل ناظر است یا بوتد چهارم ناظر مال المسروق
از آن دست بنده مرد امین در حبیل گرفته باشد و اگر یکی مشتری برج باشد
بنظر زحل بروی بنده آزاد شده باشد مال مسروق را گرفته باشد و اگر زهره
باشد بوجه دویم در برج خویش باشد و ببرج زهره باشد مال مسروق بزن توانگر
در حبیل داده بود و اگر در وجه سیم باشد از برج خویش یا از وتد چهارم انوال
بزن داده باشد بنده بود و اگر عطارد اندر وتد چهارم بود یا ناظر در وجه اول
مال بکسی داده بود که آنکس کجب [illegible] ستوده بود و حاجت مند بوده باشد
و امروز بی نیاز است و اگر در وجه دویم یا سیم باشد مال را به بنده یا خادم
یا بکسی که مانند بندگان یا خادمان داده بود فصل ۲۹ در معرفت آنکه این مال
پیدا شود و دزد اقرار کند اگر صاحب برج دلیل دزد بدلیل دزد ناظر نباشد
انکار در دزدیده پوشیده ماند و اگر نیز این هیچ یکی ناظر نباشد و نه قمر بدلیل
دزد و نه صاحب برج دلیل دزد و ناظر نباشد با این همه دلیل دزد ساقط
باشد از طالع این دزدی پوشیده بماند و هرگز اقرار نشود و اگر دلیل دزد
بدین صفت باشد که یاد کردیم دلیل صاحب دلیل برج دلیل دزد
نیز بدین ناظر باشد یا اندر اوتاد باشد اقرار نشود بعد از آنکه پوشیده بود
و اگر صاحب برج دلیل دزد بوی ناظر باشد و هر دو نیز بوی ناظر خاصه که
با این همه بطالع ناظر باشند دزدی اقرار شود و اگر بیشتر ازین نظرها
مر اوتاد بوده باشد این دزدی مشهور شود و اگر ساقط باشد از اوتاد مشهور

شود و در اتصال قمر و صاحب طالع باشد بکوکبی اندر طالع و یا در وسط السما دلیل کند بر
آشکارا شدن دزدی و اگر هر دو کوکب مقبول بود دلیل بود بر ظفر یابد و مال بیرون آید
و اگر سعد باشد و از نحس پاک دلیل کند بر آشکارا شدن کار دزدی و اتصال
نحس از وتد هم بر این دلالت کند بر آشکارا شدن دزدی و دانستن دزد را
دانستن و بر او مال بر وجه اتصال قمر به سعدی ساقط از وتد دلیل کند
بر پوشیده ماندن کار دزدی اگر در وتد باشد دلیل آشکارا شود و اگر قمر در وتد
باشد کار دزدی آشکارا شود و پیدا آید فصل چهارم در معرفت آنکه بر دزد ظفر
باشد یا نه بر جهه اگر دلیل دزد در طالع باشد یا دلیل دزد با دلیل سایل بیکدیگر
ناظر بر دزد ظفر یابد اگر اتصال از تربیع یا مقابله باشد یا مقارنه بزور
ظفر یابد اندر شهر ولیکن به دشواری و اگر اتصال از مودت باشد باسانی
ولیکن از بیرون شهر و اگر میان ایشان اتصال و نظر نبود بنگر
به نقل نور و جمع نور و رد النور اگر بود بدست متوسطان و میانجیان
ظفر یابد و جو هر کوکب ناقل یا جامع یا راد النور و از طبع وی و طبع برج
وی اگر صاحب برج سابع یا دلیل دزد بصاحب طالع متصل شود دزد
خود بیاید و مال باز دهد و اگر صاحب طالع بکوکبی متصل شود در وسط السما
و یا در وتد دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و اگر بکوکبی زایل متصل شود بطالع ناظر
نباشد دلیل کند بر رهایش یافتن دزد و اگر کوکب زایل باشد و بطالع ناظر نباشد
دلیل کند بر رهایش یافتن دزد و اگر کوکب زایل باشد و بطالع ناظر امید یافتن باشد
اگر صاحب سابع تحت الشعاع بود دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد و اختر الطالع بود

و صاحب

حال
و صاحب طالع بوی نظر دارد دلیل کند بر ظفر یافتن بر دزد البته به درستی و اگر بدین حال
صاحب سابع بطالع ناظر بود و صاحب طالع متصل شود دزد خود بیاید و مال باز دهد
از بیم سلطان و اگر صاحب طالع بر وی متصل باشد تهدید کند دزد را سلطان و مال بستاند
و اگر صاحب سابع و صاحب طالع را بیکدیگر ناظر نباشند مال سلطان بستاند و چون
سایل ظفر یابد و مال بستاند و اگر دلیل دزد منحوس باشد و اگر نحس کننده بود صاحب
وسط السما بود سلطان دزد را عذاب کند و مال بستاند و اگر مسعود کننده صاحب
وسط السما بود رهایش یابد از جهت سلطان و هر کوکبی منحوس کند از اختلاط
مریخ بیند و هر کوکبی مسعود کند از آن کس که بدو منسوب بود راحت و رهایش
یابد فصل اول در معرفت آنکه دزد را عذاب رسد یا نه اگر دلیل دزد منحوس باشد
از صاحب هشتم و دو از هم دزد را زخم چوب و عذاب و بند و زندان باشد
اگر نحس کننده صاحب ثامن باشد یا زحل یا مریخ دزد کشته شود و اگر دزد بر حال آن
گرفتار باشد و نحس کننده دلیل دزد هر دو برج ثابت بود یا در چهارم باشد
یا یکی از این دو یا ماه اندر برج ثابت باشد و بکوکبی متصل باشد از برج چهارم
دلیل دزد پس در زندان بر دزد بسته کنند و باشد که در زندان بمیرد
و اگر مریخ در برج ذو جسدین باشد یا یکی از این دو یا ماه نحس کننده صاحب
سابع یا صاحب هشتم یا زحل یا مریخ بود و این نحس کنندگان در برج ذو جسدین
باشد یا یکی از ایشان یا ماه این دزد بریده اندام شود خاصه چون ماه بمقارنه
مریخ باشد عضوی بریده شود یا بر دار کنند و اگر دلیل دزد مسعود
بود و در وتد بود و صاحب طالع منحوس یا از وتد ساقط یا راجع یا محترق بود

خداوند مال را عقوبت کنند و دزد را رها کنند و اگر دلیل دزد نیز همچنین باشد
و از صاحب طالع که هم دزد و هم صاحب مال عقوبت برسند فصل ۵۰
در معرفت آنکه بر دزد کی ظفر یابند اما وقت ظفر یافتن بر دزد آنگاه باشد که اتصال درجه
به درجه رسد هر درجه روزی یا ساعتی یا ماهی یا سالی باشد چنانکه در باب گریخته
یاد کرده شد از برج منقلب و ثابت و ذو جسدین و از اوتاد و مایل الوتد و زایل
ساقط چنانچه واجب کند هم بدان حکم قیاس کن فصل ۵۱ در معرفت آنکه مال مسروق
آن چه کس است اگر قمر از کوکب مذکر منصرف باشد مال از مرد بوده و اگر
از برج مونث منصرف مال از زن بود و اگر قمر از زهره منصرف بود مال
زن بود و اگر از مریخ منصرف شود مال از آن لشکریان بود و اگر از آفتاب منصرف
باشد مال از سلاطین بود همچنین از دوازده برج و کوکب حکم کن اگر صاحب
بیت قمر زهره بود مال از زن بود و اگر زحل باشد مال پیران و مردان باشد
و اگر وی دلیل کند صاحب برج دلیل مال خداوند مال باشد بنگر تا وی
کدام کوکب است بنگر چه مال از آنکس باشد و اگر وی نیز دلیل کند از
برج رابع بنگر و اگر ذو جسدین بود مال از دو تن باشد اگر ثابت یا منقلب
بود مال از آن یک تن باشد اگر کوکب نر اندر وی بود مال مرد بود و اگر
کوکب ماده بود زن بود و اگر کوکب نبود از صاحب رابع حکم کن فصل ۵۲
در معرفت آنکه مال دزدیده باز یابند اگر صاحب طالع به صاحب مال مسروق متصل باشد مال
بحرص و طلب یابد و اگر اتصال دلیل مال را باشد به صاحب طالع بیابد مال
بی رنج و رسانی و باشد که مال نزد وی باز رسد و اگر میان این دو دلیل مال

اتصال

اتصال از مودت بود باسانی یابد و اگر عداوت بود به دشواری و رنج و تعب یابد و اگر
دلیل مال اندر طالع باشد یا قمر با وی متصل بود مال باز یابد و اگر صاحب
برج دلیل مال با وی متصل باشد مال باز آید و اگر صاحب برج قمر یا صاحب
برج شمس یا صاحب حد قمر متصل شود به شمس دلیل کند بر یافتن مال خاصه چون اتصال از وتد
یا مایل الوتد باشد و اگر دلیل مال از طالع یا از نظر صاحب طالع ساقط باشد یا از نظر قمر
یا اندر سابع بود یا صاحب سابع متصل بود مال بدست دزد بماند و مالک وی شود
و اگر دلیل مال از صاحب سابع یا از از نظر و اتصال ساقط باشد از وسط السما یا صاحب
وسط السما متصل باشد یا صاحب وسط السما بدلیل مال مسروق ناظر باشد اندر مال
نزدیک سلطان باشد حکم شود و اگر صاحب ربع تحت الشعاع باشد و صاحب طالع
متصل شود مال را خداوند باز دهد از بیم سلطان و اگر دلیل مال به دلیلی بد
متصل شود و کوکبی میان ایشان نور رد کند یا نقل کند یا جمع کند اول جای بدست
متوسطان و متوسط بر کوهی رسد اگر کوکب ناقل و جامع باشد و کوکبی برج و جای
وی از طالع و اگر ماه به نحسی متصل شود مال بشود و باز نیابد و اگر آن نحس در وتد بود
دزد شناخته شود و مال نیابد و اگر ماه بعد از آن متصل شود و آن تحت الشعاع باشد
یا ساقط یا منحوس بود اول ببرد و باز نیابد و اگر قمر به صاحب طالع یا بکوکبی اندر
طالع یا صاحب وسط السما یا بکوکبی که اندر وی باشد متصل شود اول باز آید و اگر
نیرین به صاحب طالع یا با طالع ناظر باشند یا یکی از نیرین اندر طالع بوند یا اندر
وسط السما متصل باشد از نظر مودت دلیل کند بر یافتن مال دزدیده
و گم شده به آسانی و اگر نظر تربیع یا مقابله بود یافته شود به دشواری اگر یکی

از نیرین بصاحب سهم السعاده یا سهم الغیب باشد دلیل کند بر زود یافتن مال و اگر
نیرین بسهم السعاده ناظر نباشد و نه بطالع و نه بیکدیگر مال مسروق باز نیابد و نظر
نیرین بطالع اندر اوتاد مال باز آید بعناء و مشقت و صاحب دوم در طالع بود مال باز آید
و اگر همه چند سعد بکار بر آمده بود یا مدت دراز گذشته بود اتصال صاحب دوم
بکوکبی که اندر دوم باشد مال باز یابد اگر صاحب هشتم با صاحب دوم اندر هفتم
باشد مال ببرد و باز نیابد همچنین اتصال صاحب دوم در هفتم با یکدیگر اگر صاحب
هشتم بصاحب دوم متصل باشد اندک یابد و لیکن بعضی از وی بدزد ببرگیرد
و اگر صاحب هشتم بصاحب دوم متصل باشد اندک یابد و لیکن بهتر آنجا باشد
که صاحب طالع میان ایشان شاهد بود و اگر شاهد صاحب وسط السما
بود بعضی از وی سلطان بستاند و اگر قمر اندر تحت الشعاع باشد و ناقص بود
اندک چیزی باز نیابد و قمر اندر هفتم یا هشتم دلیل کند بر یافتن مال اندر
دست گشده و اگر شمس ناظر بود الا که امید یافتن بود و قمر در طریقه محترقه دلیل رفتن
مال است و اگر جا به برج دو صورتین بودن نیرین اندر تحت الارض
دلیل بر هلاک گشده و مال دزد برده باشد و اگر قمر در طالع بود یا سعدی بود
دلیل کند بر یافتن گمشده و مال دزد برده قول ذورثیوس حکیم اگر طالع مولود
سایل را بدانی بنگر بوقت دزدیدن مال وی اگر قمر بدان وقت بجایگاه
سعدی بوده اندر اصل این سعدی بوده باشد یافتن بود و اگر نه نیابد
فصل ۵۶ در معرفت آنکه چه مال باز آید یا نه اگر دلیل ناقص باشد یا بطی السیر
منحوس بود یا ناقص التعدیل والعدد باشد بعضی از آن مال یابد و بعضی هلاک

شود

شود اگر مسعود باشد یا زاید النور والتعدیل یا سریع السیر و اگر سعدی بوی ناظر
مال باز آید بتمامی و نیز زیادت و اگر نحسی ناظر بود مال باز آید و لیکن بعضی
و نقصان **فصل ۵۹ در معرفت آنکه دزد چه پیشه ور باشد یا نه** بنگر به دلیل دزد
اگر در حظوظ خویش باشد یا مسعود یا بعطارد ناظر بود یا در خانهای عطارد
باشد یا در حظوظ عطارد این دزد صاحب صنعت بود و اگر جز این بود صاحب صنعت
نباشد و بنگر به دلیل دزد که کدام کوکب است یا بکدام کوکب آن ناظر است
و در کدام برج است و آن کوکب و آن برج نیز بکدام پیشه دلالت کند و آن برج
از کدام گوهر است بر طبع برج و گوهر کوکب از بروج آتش و باد و خاک و آب حکم کن
پیشه دزد را و بیکدیگر مزاج ده یا منحوس یا ناقص التعدیل والعدد و بعضی از آن
منحوس مال یابد و بعضی تلف شود و اگر مسعود بود یا زاید النور والعدد یا التعدیل
یا سریع السیر و سعدی نیز ناظر مال بتمامی باز یابد و نیز زیادت اگر سعدی
ناظر بود مال باز یابد باز یادتی و اگر تکرار در معرفت آنکه دزد پیشه ور دارند
یا نه بنگر به دلیل دزد اگر در حظوظ خویش بود یا مسعود یا بعطارد ناظر یا در خانهای
عطارد یا در حظوظ عطارد بود این دزد صانع باشد و اگر غیر این بود
بگفتم دزد صانع نباشد و بنگر به دلیل دزد که کدام کوکب است و بکدام کوکب
ناظر است و در کدام برج است آن کوکب و آن برج بر کدام پیشه دلالت کنند
و آن برج از کدام جوهر است بر طبع برج و کوکب و از گوهر آتش و باد
و خاک و آب حکم کن والله اعلم بالصواب **فصل ۶۰ در معرفت آنکه قرابت
و صفت دزد چگونه است** بنگر به دلیل دزد اگر زحل باشد سیاه چرده

کوته باشد یا گندم گون بود و دراز بالا و خورد چشم بود و سفید چشم سرخ روی زرد رنگ
بود و دهن پیشانی و دهن سر و زلف خوب و ترش روی و اندیشه ناک و عناد کند
حیلتها بود و مکر و دروغ بود و هیچ کس سر او از دل او آگاه نباشد و سر کسی را
نباشد و خواهد آشتی بود چون خشم گیرد به زبان و زلف دشنام بود و دراز
موی و دراز دندان و دراز ناخن بود و دنی طبع باشد و کاهل و بد خوی و بد ساز
چون دله رود و کور ایست باشد و کلان گوش و کلان دهان و کلان بینی و بد جامه باشد
و باشد که گفته اند حیثیت حال **حلیت مشتری** اگر دلیل در مشتری بود سفید پوست
باشد و سرخ روی زنده مروارید گون تابان دراز بالا فربه موی باشد گرد
ریش سیاه چشم سفید چشم سر و اریده مانند نیکو چشم و ابرو و اندام او باشد
پایان کوتاه و سخن نیکو گوی و نیکو خوی و نیکو خوی دوست دارنده حسن و جمال
باشد نیکو نموی نگارها چه نیکو اندیشه بود بزرگ اندام حریص جلوه گنه
از زحل **حلیت مریخ** اگر دلیل مریخ باشد سرخ روی و سرخ موی بغایت و ابر
زنده و کبود چشم یا میش چشم یا گربه چشم و تیز نگرنده باشد گرد سر و زرد لب
باریک نخدان کلان ابروی باشد بسوی بینی و کج خمیده ابرو و نیکو اندام
و فربه سته موی و باریک موی سرخ بود و ریش و موی او در ریش سرخ حال
نبود بهر طریق رونده باشد سبک رو بی امانت و عقد و تیز رد باشد
دلاور و بیش رونده بود به بانگ جنگ بد زبان بود و شتابنده در کارها و دشنام
دادن مرمان بود باک نباشد از آنچه وی بکند و بیم مردمان او و از آنچه مردمان او را
نگویند باک نباشد حریص باشد بکار زنان با قوت و به ستیزه بود و دروغ زنان

و ستمکاره خاین باشد هیچ کس نیکو نگوید او را میانه بالا بود و زیان کننده و زیان کار
و حسد و کین و کینه مند و رشوه موی بود **حلیت شمس** اگر دلیل شمس باشد دان سفید
پوست باشد سرخ روی مایل میانه بالا و بزرگ اندام سطبر استخوان و پاکیزه خوی و نیکو
رنگ بود و زلف دار و سرخ موی باشد و سرخ روی زنده مانند فروغ زبانه آتش و اندر
چشم پاره زردی باشد یا کبود چشم یا میش چشم یا انبارک چشم بود و دراز صلع
و ساده سر و تیز نگرنده بود و گرد روی از آغاز کودکی در کارها رسیده ماهر بود
یا کاهل بود بعضی از گزاف چیزها گوید و چند اندیشه راست است گزاف گوی نیکو
یا طبیب یا فال با همت و متکبر و بلند سخن و سیاست کننده و انصاف کننده
و دهن روی و فراخ چشم و سینه او بود **حلیت زهره** اگر دلیل زهره باشد
سفید پوست و تابان و پاکیزه کوته بود و مروارید رنگ بود و کوته انگشت فربه زنده
از آراسته آنکه نیکو دوست خویش به پوست پیدا آید فربه و درشت روی بود و نیکو چشم
و ابرو باشد بزرگ چشم و سیاه چشم سیاهی بیشتر از سفیدی بود و پناه دهنده بود
و باشد پیوسته ابرو بود و شیرین سخن بزرگ سرین و بزرگ و فربه
بود گرد ریش میانه بالا هموار و دلالت آمیخته سر و ریش بسیار بود و نیکو موی
و سیاه موی و گوشت آور باشد و معاشر بود و مطرب آوازها و طرب دوست دار
و نرم سخن و درست داری و با حفظ بود پاک جامه و خوش آواز با لحن بود
حلیت عطارد اگر دلیل عطارد بود زیرک و تیز فهم خشک اندام و کشیده ریش
بلند و باریک و اندک ریش یا کوسج و تنگ روی سفید پوست باشد و سبز رنگ
زنده یا سیاه چهره بود یا سبز رنگ بی موی و استخوان و در اعضایش همه

هر چند وجیه باشد و بسیار سخن گوی است اندیشه و تیز زبان باریک و لطیف
قامت میانه بالا آرایش در آموختن چیزها حریص و یاری دهنده و خنده رونده و بسیار
موی و تیز نگرنده و دیگر زبان را شیرین سخن **حلیت شمس و قمر** اگر دلیل شمس
و یا قمر بود بنگرد که کدام کوکب متصل است یا منصرف یا جامع از آن کوکب دلیل کند حلیت
در نزد او اگر خالی السیر است پس از شمس یا قمر حکم کن **حلیت قمر** اگر دلیل قمر بود گرد
سر و روی بود و سفید پوست و خوب روی و دیگر اندام و پشت بالای زود و رنجه
مبالغه کننده سخن چین در چشم اندک عیب بود و شتابکار در صحبت دل و دوست
دارنده یاران و از کار بیکار کننده بود و تنگ پوست و نرم و بسیار خون
بود و بسیار موی سر اندام زشت آواز فریبنده بود **فصل** چون این دلالت کوکب
دانسته شد بنگرد دلیل بکدام کوکب متصل است و اندر آن کدام برج است از
کوته و فراست و حلیه و صبع دوازده برج و طبع انگور و از برج نیز صفت کن بحکم
درست آید اکنون یاد کنیم تا بدانی فراست و حلیت دوازده برج با اساس
تا اساس شمر باشد و حکم توان کرد **حلیت حمل** اگر دلیل در حمل باشد دلیل کند
هر که بسیار موی سر بود و انبوه موی و گشاده آواز و پیش چشم در پروان
افتاده چشم و پیشانی و سطبر روی برکشیده بینی و باریک کوته و زنخدان و ساق
دو کوته و باریک ساق و میانه بالا و فرو نگرنده و زشت موی و لیکن باریک
بود موی آن فریبنده بود گشاده روی بود و دیگر گفتار و نکو سخن و دیگر انعام
بود بیمار زن دلسوز و رنجه در روی چیزی کمتر باشد اما دوست دارد و ابله بوده باشد
حلیت ثور اگر دلیل در ثور بود پهن پیشانی و برکشیده موی بلند آواز

سطبر

سطبر باشد موی سر رش انبوه و درشت بود و بزرگ چشم و سطبر ابرو و فراخ سوراخ
بینی و دم زننده از بینی و فربه گردن باشد پاشنه پای و پهن قدم و پای و فسرده خو
و فریبنده و کم شنونده باشد در هر چیزی مغیر که دل حرام برکشیده بود و سیاه چشم
و سیاه رنگ چشمش تیز باشد از سفیدی و کوتاه ابرو بود **حلیت جوزا** اگر دلیل در جوزا
بود میانه بالا و پهن کتف و پهن سینه و سبز رنگ و دیگر گردن و فرو شسته موی و کبود
چشم تیز دیده بود و دیگر چشم نگرنده راست بود و واضع رو در بینی و دیگر گوش
و دیگر زبان و دیگر ریش و دیگر موی و در بینی و تیز گوش باشد استاننده **حلیت**
سرطان اگر دلیل در سرطان بود سفید روی و چشم سیاه بیرون آمده و ریشش کژ خمیده
بزرگ روی و سطبر یا کلاغه باشد و کج دندان و کج بینی برهنه روی بود پهن پیشانی و دهان
بسیار گشاده بود و زشت اندام و بزرگ پای و بزرگ کف و دیگر بالا و سخت
دراز نباشد و باریک موی بود و میگون رنگ نگرنده خوب بود **حلیت اسد**
اگر دلیل در اسد بود بزرگ روی او زشت نماید بسیار درشت بود و سهم گین
دیدار و سطبر سر بینی و گشاده سوراخ بینی و باریک لب و کوتاه گردن و کج بینی
و سطبر ساق و درشت و سینه و میان باریک معتدل سرون و کبود چشم و سرخ
کوته موی نیمه بالا بزرگ و نیمه زیرین ضعیف بود و باریک ساق و موی گردن
بسیار و کتف و دل او بی باده هیش رونده و سخت آواز بود **حلیت سنبله** اگر دلیل در سنبله
بود معتدل قامت و خلقت و معتدل گوشت بود و بزرگ سر و فرو شسته موی
اندر ساعد و اطراف اندام موی بود نگرنده راست بود در بینی و دعبل و صلاح
نگردانیده و آیین در راست کار و راست کردار و وفادار و خداوند ادب

حلیت جوزا

حلیت سرطان

حلیت اسد

حلیت سنبله

حلیت میزان اگر دلیل در میزان بود سفید پوست و دراز [illegible] گردن و سیاه موی
و درشت و باریک ساق و راست اندام و نیکو روی و کوتاه پشت و دو گونه سرخ
و انگشت پایهایش دراز بود و ناخن دستش بسیار افتد و نیکو سخن و حاضر جواب
و راست گفتار و خداوند لهو و طرب بود و حریص بکار زنان بود حلیت عقرب
اگر دلیل در عقرب بود بیرون آورده پیشانی و تنگ موی و موی سرش بسیار
بود و بر کشیده موی بود موهای سرش جدا جدا ایستاده باشد و پیش چشم
و کلان چشم و اگر در پیش اگر و سر در روی و گونه رویش به سفیدی و سرخی
زند یا بسبز روی و کوتاه پشت و دراز ساق و بزرگ پای و بزرگ کف
و دراز پای و بیرون آمده دو گونه و بد خوی و بد همت و شر انگیز و سینه
او در کتف او در وفر هیخته بود و در علم فنون و داروها دانا حاذق باشد
حلیت قوس اگر در قوس بود پهن پیشانی و دراز روی و فراخ دهن و تنگ
و لبهای ستبر و بدان سر و دست بکار بود و نیمه فرازش بهتر از نیمه زیرش
و پایهایش دراز و قدمهایش پهن بود و فرو کشیده و دراز ریش و سرخ
رنگ و کشاده شکم و تیز نگرنده و بسیار نفقه کننده باشد و دارنده جنت
و مزاج کار و کم نگرنده بود و مولع ستوران بود و اسپ و اندک موی بود حلیت
جدی اگر دلیل در جدی بود دراز روی و سرخ روی و [illegible] خوش ادا ز رنگ
پیشانی و خوش خوی و معجب بود با حفاظ و ناصح و سطبر موی [illegible] موی
سر و نیکو اندام و باریک قامت و سست اندام و باریک ساق
و فرو هشته شکم و فرو سته ریش و دراز ریش باشد و گرداننده خوی و گرداننده

طبع

طبع و سنگ بار حلیت دلو اگر دلیل در دلو بود کلان سر و میانه بالا باشد و باریک
نیمه زیرین و رویش باریک بالای ریش پهن و نیکو ریش و بزرگ ریش
و [illegible] ساق پایش دراز تر از دیگری و لیکن زیرین و پیش باریک بالای زیر پیش
پهن و نیکو ریش و بزرگ ریش و [illegible] ساق پایش دراز تر از دیگری زانها
در و حریص بر جمع کردن مال و بر تحصیل و بر صنعت در آب و دریا مانند آن
و پیشه آب فروش یا کشتیبان یا کارزر یا فقاعی باشد حلیت حوت اگر دلیل اندر
در حوت بود و نیکو گردن و بیرون آمده پیشانی و فراخ دهن و دندانهایش
مختلف بود و خنک اندام و کم گری و کم سخن و درشت موی و سیاه موی و فرود
سر و خرد پیشانی و کشاده ابرو و سفید پوست و سیاه چشم و نرم مفاصل
و نرم اندام بود و نیست صفت دوازده برج دگر اگر چه بادی نرم فصل ه در معرفت
اگر بهر اندام [illegible] علامات [illegible]
[illegible] بدلیل درزد اگر اندر طالع حمل بود اندر ابر سر علامت باشد نیکو
ظاهر و اگر در درجه اول بود بر سر باشد اگر در درجه دوم بود در روی و اگر
در درجه سیم بود بر زنخ بود علامت ظاهر و اگر در آن جای مسعود بود زیبنده
بود و منحوس بود زشت نما بود و اگر ثور بود در گردن و اگر در جوزا بود در
کتف ها بود و اگر در سرطان بود بر سینه بود و اگر در طالع [illegible] بود یا هفتم در [illegible]
راست بود و اگر از هفتم بود یا طالع از نیمه جنوب بود همچنین حکم کن از دوازده
برج و درجه هر برج بیان بهر تو بحقیقت معلوم شود و اگر به دلیل درزد انقلات
ناظر باشد [illegible] نشان خوش نماید و اگر زحل بود زشت نماید و اگر مریخ بود گزنده
سباع بود و اگر شمس بود جراحت بود یا از سباع بود و اگر زهره بود [illegible]

حسن بود و اگر عطارد بود نویسنده و دبیر بود و اگر قمر بکوکب ناظر بود حکم از همان کن یا از
کوکب منصرف اگر خالی السیر بود از برج حکم کن اگر این علامت سایل بپرسد از
جهت خویش و دینار را اگر در طالع است از طالع حکم کن علامت بر سه است
و اگر در دوم بیر بنگر در همچنین تا دوازده برج فصل ۹۵ در معرفت بیرون آوردن
نامهای دزد بنگر به دلیل او در کدام خانه است نام دزد در آن خانه است اگر دلیل
دزد در طالع باشد و ساقط نبود نام معتدل بود بر حسن عمر و زید کاله و حبیش و چون
نجم و نفیس و دنگی و امثال این و اگر در دوم باشد مال و دینار و العوان بود و چون
مالک و دینار و زید و زیاد و سلیح و عون و مانند این و اگر در سیم باشد و معوذ
بود نام ادیب و صالحین و اولیا باشد و اگر منحوس بود نام ابا و برادران
ایشان باشد چون خلیل و صدیق و اخوت و اخوی و اگر در چهارم نام قدیم باشد
چون آدم و نوح و مشایخ قدیم و بر نام جد و اجداد و مانند ایشان و اگر در
پنجم بود بر معنی ولد و ولید و سعید و عطا و رسول و اگر در ششم بود بر معنی
عبید و عبد و نام حقیر و دون و نام بندگان و اگر در هفتم بود نام مردان باشد
زنانه را و نام زنان باشد مردانه را و نامی باشد چون فساد و معارض و منازع
و مقابل و اگر در هشتم بود بر معنی موت و میراث و ظلم بود معنی نام و اگر
در نهم بود بر معنی نام دین و دیانت و نبوت و رسالت چون موسی و مسیح
و نام تابعین انبیا و صالحین و از زنان چون فاطمه و مریم و اگر در دهم بود
معنی نام بر معنی علا و رفعت باشد چون علاء الدین و شریف و اشرف و ابو المعالی
و مظفر و رافع و راغب و قاید و شریف و امثال این و اگر در یازدهم بود معنی نام بر

معنی

معنی دولت بود چون حبیب و رجا و محبوب و حسن و حسین و صادق و سعد و اگر در دوازدهم
بود نامی باشد حقیر و ناقص و در معنی اعدا و عدوان چون حمار و کلب و کلاب معنی ناقص
باشد فصل ۹۶ در بیرون آوردن ترکیب نام و اگر دلیل را اتصالی و امتزاجی باشد اگر از
مثلثات دلیل نام ترکیب باشد نام بر سه حرف بود یا بر پنج حرف و اگر تسدیس
بود نام بر سه حرف تا شش حرف بود و اگر تربیع بود نام بر چهار حرف بود
و اگر بر مقابله بود بر هفت حرف بود و اگر امتزاج و اتصال نبود در طالع باشد
یا در اوتاد چهار حرف بود و اگر در هفتم بود هفت حرف بود و اگر در مثلثات
طالع سه حرف یا پنج حرف بود یا نه حرف و اگر تسدیس طالع بود نام بر سه
حرف یا شش حرف بود و اگر برج ذو جسدین بود نام به دو نام ترکیب کرده بود
چون عبد الله و عبد الرحمن و اگر برج منقلب بود نامی بود مصغر و ناقص
و اگر برج ثابت بود نامی باشد مفرد و صحیح ممکن نام بمعنی این برج باشد
که دلیل در وی است و اگر دلیل از طالع و نظر ساقط باشد بنگر در برج بعدد
عدد حرف نام دزد بر عدد تسع حرف سابع باشد چنانکه حمل و ثور و راس و دو
و جدی و دلو و حوت هر یکی بر سه حرف دلیل کند جوزا و عقرب هر یکی بر
چهار حرف دلیل کند سرطان و سنبله و میزان بر پنج حرف بکرد و نیز دلیل کند
عدد و نام حرف را از بعد و حرف دلیل چنانکه زحل بر سه حرف است بر دولت
مشتری پنج حرف است و مریخ چهار حرف است شمس بر سه حرف و زهره بر چهار
حرف بود و عطارد پنج حرف و قمر سه حرف و اغلب بتر در استخراج این است
هر کوکب که کمتر حرف او بلفظ فاحش تر بود ابنا شده اما مصنف گوید که بگه

دلیل از وی چند حرف است و حرف متحرک او یعنی حرف مسمی شد و کدام حرف است الحرف را که
چنانکه از زحل زا و حا و از مشتری جیم و شین و تا و از مریخ میم و خا و را و از شمس شین و سین
و از زهره زا و لام و از عطارد عین و طا و از قمر قاف بنگرد که از کدام برج است و حرف
شده و فاحش تر باشد بلفظ و گفتار بگیرد و حرف منزل نیز بگیرد و این منزل که دلیل
در وی است آنگاه بنگرد تا معنی نام بر چه دلالت کند از وی بقیاس بگیرد نام بیرون آید
درست و باشد که نیز حرف دلیل راه نمودن باشد بر ترکیب نام چنانکه دلیل بر وجه اول
باشد حرف اول از آن نام مانند حرف اول دلیل بود یا مانند اول حرف برج دلیل
یا مانند اول حرف منزل باشد و اگر دلیل در وجه دویم باشد اول حرف از آن نام
مانند حرف دویم باشد از دلیل یا از برج دلیل یا حرف میانین منزل و اگر
در وجه سیم بود اول حرف در آن نام مانند حرف آخرین دلیل باشد یا حرف
آخرین برج یا حرف آخرین منزل و حرف دویم را از صاحب مثلثه برج دلیل
توان دانست و حرف سیم از صاحب مثلثه دویم حرف از صاحب مثلثه سیم برج
دلیل توان دانست چنانکه از دلیل صفت کردم مثلا دلیل اندر حمل باشد بوجه
اول و دلیل مشتری اول حرف الف و حرف دویم از نام صاحب مثلثه حمل گرفتیم
شمس و حرف سیم از صاحب مثلثه دویم گرفتیم و آن زحل است و همچنین از برجها
و ارباب مثلثات و منازل ایشان بقیاس و فهم باریک نام و حرف فیلح کن بدرست
نام بیرون آر و بود که همه جای نام بر معنی نام کوکب ثابت باشد که با دلیل مقارنه
بود و نیز قیاس بگیرد و اندر آن زمین که باشد اغلب نامهای بر حسب آن زیرا که
قیاس بیرون آرد و اگر نام فارسیان و یا عجم باشد نام کواکب را و بروج و منازل را

فارسی

فارسی کن بر لفظ آن قوم و از وی نام بیرون آور و اگر نام ترکی باشد نام کواکب دلیل
و بروج و منازل بلفظ ترکی کن و بر اقلیمی باشد نام بروج و کواکب و منازل بر لفظ
آن قوم کن تا نام آن کس بیرون و قیاس گیر از کواکب دلیل و از طبیعت وی و هیئت وی
که کدام است بیرون آر علی هذا القیاس اگر دلیل شمس بود اندر طالع یا در وسط السما
نام بر معنی نام ملوک و سلاطین و اشراف بود و اگر دلیل قمر بود بر معنی نام
بیکان و عامه خلایق بود و اگر دلیل مریخ بود بر معنی نام سرهنگان و سپاهیان
و اهل حرب بود و نام عجم و مغان بود و اگر دلیل عطارد بر معنی نام کودکان و دبیران
بود یا لقب خوانند و نام قبط و اهل شام بود و اگر دلیل زحل بود بر معنی نام
بندگان و مردم بدان بود و اگر دلیل مشتری بود نام بر معنی صلحا و اتقیا و انبیا و اولیا
بود و اگر زهره بود نام بر معنی اهل بیت نبوت و از نام صلحا و اتقیا بود و اگر
جایش نیک بود مثل شرف و جایگاهش مقبول بود حسب نیک و اگر نا مقبول بود چنان
نام مغنیان و نام زنان و مطربان و شاعران بود و اگر دلیل در وتد بود یا شرف
یا در حظوظ خویش نام معروف و مشهور و نیکو بود و اگر در هبوط یا وبال بود
یا ساقط یا زایل و جایگاه نا مقبول بود نام مجهول و تباه باشد چون نام مستور
و بریده و همچنین بنگرد که دلیل در کدام برج است بمعنی آن برج بود یا بمعنی صورت
برج یا بمعنی کوکب ثابت که عظیم القدر باشد بدان معنی فصل ۹۲ در تصحیف
حروف چون خواهی که تصحیف کنی حروف نامها را بنگر که دلیل در کدام برج است
یا کدام منزل از منازل قمر و اندر آن برج صورت کدام کوکب است از صورت
چهل و هشت صورت و از آن صورتها که بوجوه برج بازبسته است و از صورتها

که نزدیک اصحاب طلسمات است و از معنی دوازده خانه اگر نام معلوم باشد بگوی و اگر
معلوم نباشد حرف دلیل و حرف برج دلیل و حرف منزل دلیل همه بر کاغذی بنویس
و بنگر که نام بر چند حرف دلیل کند چنانکه بر تر یاد کردم آنگاه حرف شد
که بعضی در لفظ نزدیک تر است بنگر که کدام است پیدا کن و جمله آنرا نگاه دار
بنگر اگر دلیل در ربع اول است از برج اول حرف بود و اگر اندر ربع دوم بود
یعنی پانزده درجه آن حرف دوم بود و اگر اندر ربع سیم بود یعنی تا بیست و دو و نیم
درجه حرف سیم بود و اگر در ربع آخرین بود حرف چهارم بود و دیگر از صاحب
مثلثه اول نگر و دوم و سیم همچنانکه از دلیل صفت کردم و اگر نام زیادت از این
حرف بود دیگر حرف از قمر بگیر و دیگر از صاحب برج قمر همچنانکه از دلیل صفت
کردم و من بسیار بدین طریق نام بیرون آورده ام و این مجرب است فصل ۹۳
در آنکه سایل نام خصم پرسد اگر سایل نام خصم پرسد از طالع و دلیل طالع قیاس کن و نام
هر که پرسد از آن برج و از صاحب و از میزان آن برج حکم کن و اگر دلیل
ساقط بود از طالع و برج دلیل قیاس گیر و باشد که حروف نام بر معنی ابجد هوز
حطی بیرون آید چنانچه آن است که بیست و هشت حرف را بر دوازده برج قسمت کنند
و باز بر هفت کوکب قسمت کن تا هر برجی را و هر کوکبی را چند حرف نصیب بود
حرف آن نگاه دار و بنگر که دلیل در کدام برج است و بکدام درجه است درجه اول
حرف اول درجه دوم حرف دوم درجه سیم حرف سیم نیمه اول حرف اول بود و نیمه
آخرین حرف دوم بود و هر کوکبی را چهار حرف آید بنگر که دلیل اندر کدام ربع برج
است اگر در ربع اول بود حرف اول بود و در ربع دوم حرف دوم و در ربع سیم
حرف

حرف سیم و در ربع چهارم حرف چهارم از اول آن نام باشد و باز صاحب مثلثه اول بنگر
که اندر کدام ربع است از برج حرف دوم از نام از آن حرف بود و حرف سیم از
مثلثه دوم و حرف چهارم از مثلثه سیم و حرف پنجم از برج پنجم بر این قیاس کن
حروف که تقسیم برج آمده است حمل ا ه د ثور ب ی ه و جوزا ز ح د سرطان
ح ط ل اسد م ن سنبله س ع میزان ف ص عقرب ق د قوس ش ت
جدی ث خ دلو ذ ض حوت ظ غ حروف به قسمت کواکب آمده است
ا ح ی زحل ه و ذ ع مشتری ط ع مریخ م ن ع شمس ف ص ق زهره ر ش ت خ
عطارد ذ ض ظ غ قمر دیگر حمل ح م ل ثور ش د جوزا ح د ا سرطان
ی ط ن اسد ا س د سنبله ب ن ب ل میزان م ر ز ا ن عقرب ع ق ر ب
قوس ق و س جدی ج د ی دلو د ل و حوت ح و ت کواکب ز ح ل زحل
م ش ت ر ی مشتری م ر ی خ مریخ ش م س شمس ز ه ر ه زهره ع ط ا ر د عطارد ق م ر
قمر ربع اول از برج هفت و نیم درجه و ربع دوم تا پانزده درجه و ربع سیم
بیست و دو درجه و نیم و ربع چهارم تا آخر برج باشد این است وجه طریق بیرون
آوردن نامها به تحقیق فصل ۹۴ در خصومت و دعوی و دانستن دلایل اسباب خصومت
اگر بپرسد از خصومت و دعوی طالع و صاحب طالع و قمر و کوکبی که در او باشد اندر طالع دلیل
سایل است و اگر کوکبی که قمر از وی منصرف است و سابع و صاحب سابع و اگر کوکب
که قمر بوی متصل است و کوکبی که اندر هفتم باشد دلیل مسئول عنه است و دلیل
السائل و صاحبش و اگر کوکبی که قمر بوی متصل است و اگر کوکبی که از و ساقط باشد
دلیل امیر و حاکم و قاضی است و رابع و صاحب رابع و کوکبی که اندر رابع است

وصاحب برج قمر دلیل عاقبت کار خصومت و نزاع وصاحب برج دلیل سایل دلیل
عاقبت سایل است و صاحب برج دلیل مسئول عنه دلیل عاقبت مسئول عنه بود و هر کوکب
که اندر میان سایل و مسئول عنه اند دلیل اهل خبرات و خصومت از بهر ایشانست
و قمر با جرای خصومت است و اگر مقبول و مسعود بود و نظر مودت باشد ماجرا
و میان ایشان بود همه نیکو گذرد و قمر اگر غیر مقبول بود و منحوس بود بنظر عداوت
باشد تباهی و جنگ و جدال گذرد و برج دوم و صاحبش و کوکب که در دوم است
و فوق الارض اعوان و انصار و یار گیرد و کواکب ان سایل باشد و برج هشتم و صاحبش
و انکه در هشتم بود یا تحت الارض یار گیران مسئول عنه بود از دلیل سایل
و مسئول عنه هر کدام سفلی تر آغاز کننده خصومت خداوند دلیل باشد
و اندلیل دیگر [illegible] آغاز کننده خصومت باشد بنگر که از کدام کوکب منصرف
است سبب خصومت از طبع و گوهر آن کوکب و از برج بود و از خانه و طبع و جایگاه
او از فلک بود مثلا آغاز کننده خصومت دلیل سایل بود و منصرف از زحل
و زحل در خانه برادران بوده است خداوند خانه ششم است گویم خصومت
از سبب بندگان یا برادران است یا خدمتکاران [illegible]
سبب خصومت همچنین حکم کن از برج خاک و آب و از جهت آب در زمین و ده [illegible]
ان از دوازده خانه قیاس گیر تا حکم درست آید باقی بدین قیاس فصل ۹۵
در معرفت خصومت که پایدار باشد اگر طالع یا آن برج که دلیل اندر وی است برج
ثابت است یا قمر در برج ثابت است این خصومت پایدار بود و دراز شود
که بهر روزگار گسسته نشود و اگر دلیل سایل در برج ثابت بود از جانب سایل

درازی

درازی بود و دیر باشد و اگر دلیل مسئول عنه در برج ثابت بود درازی و دیر
از جانب مسئول عنه بود و اگر در برج منقلب بود قمر یا طالع یا دلیلان
الخصومت زود گسسته شود و زود بهر دو [illegible] شود چند کرت همچنین باشد هر بار
که آرمیده شود باز بر انگیزد و اگر در برج ذو جسدین بود از حال بحال بگردد
و دو باره خصومت شود یا یکبار گردد بود و این دوم بار بود و اگر با ول برج
بود اول بار بود و اگر با خر یکباره بوده و این دوم بار است و همچنین حکم
کن که از برج ثابت صفت کردم آن نسبت که باشد بنزدیکی و دیری و اگر
سعدی ناظر باشد زودی و دیری او به نیکوئی بود و پایداری همه بر سعادت
و خیر باشد و نحس بر خلاف ان و اگر اتصال از مودت بود صلح و دوستی
باشد میان ایشان و اگر اتصال از عداوت بود میان ایشان خصومت
و عداوت و مکاشفت بود و هر چه دلیل سعدی ناظر باشد یا در طالع یا
سعد بود انکس حق جوی و طالب راست بود و داد دهنده بوده نیکو
اندیشد و اگر یکی ازین دو دلیل راجع یا در وبال یا در هبوط یا منحوس
بود یا محترق بود او را حادثه پیش اید که از خصومت باز ماند از سبب
مرگ و بیماری و غم و مکروهی و اگر سعدی اتصال کند ان مکروهی و غم را
کم کند و اگر نحسی شعاع افکند تباه شود پس بنگر که آن سعد و نحس صاحب
کدام برج است خیر و سعادت و مکروهی و غم از جهت ان برج دگر
بدین سان [illegible] ماجرا که میان دو خصم رود از نیک و بد فصل ۹۶
در معرفت انکه ظفر کرا باشد اگر صاحب طالع اندر سابع بود سایل مقهور

بود و فرمان ببرد و رد نکند و در بودن عیب مسئول عنه خصومت آغاز کند و بودن مسئول
عنه در غیبت سایل مسئول عنه مقهور بود و فرمان دار سایل نکند و اگر دلیل
سایل اتصال کند بدلیل مسئول عنه آغاز خصومت از سایل بود و اگر اتصاله
کننده دلیل مسئول عنه بود آغاز کننده مسئول عنه بود و هر دلیلی که در وی
بود حجت آنکس قویتر بود و هر دلیلی که مقبول بود یا سعود در وی شیرین
سخن تر و راست کارتر و داد دهنده تر بود و هر دلیل که نامقبول بود
یا منحوس باشد فقط بد زبان و بد خوی و کج طبع و سخن ناروا و باطل جوی و یاوه
گوی و سخن او ناپذیرفته بود و هر دلیل که صاعد باشد یعنی بفلک اوج او قویتر باشد
و هر دلیل که در حیز خویش یا در شرف یا مشرقی یا شمالی زاید العدد و زاید النور
بود وی قویتر بود از آن دلیل و اگر میان این دو دلیل اتصال از مودت بود
صلح شود و اگر اتصال از قران بود مخاصمت باشد و قوت مر آنکس را باشد
که مر او را باشد و یاریگران باشد بنظر عداوت بعداوت بنظر مودت بمودت
و اگر صاحب وسط السماء بدلیل سایل یا بدلیل مسئول عنه ناظر بود از مودت
سلطان یاریگر آنکس باشد که بدلیل او ناظر بود و اگر بنظر عداوت نگرد
بر آنکس جور و ظلم کند بهر نظری که باشد و اگر صاحب وسط السماء راجع باشد
دلیل است که حاکم جور کند و ظلم نماید و خصومت دیر گسسته شود و اگر هیچ یک از
این دو دلیل بیکدیگر نظر نکنند و کوکب وسط السماء با هیچکس یکی از این دو دلیل
اتصال کند یا نقل النور بود یا جمع النور خصومت بریده نشود تا سلطان
نشنوند و اگر صاحب طالع اتصال بصاحب وسط السماء نماید سایل نزد سلطان

فریاد

فریاد رود و اگر بنظر مودت صاحب وسط السماء بصاحب طالع اتصال کند سلطان
مر سایل را موافقت نماید و اگر بنظر عداوت بود عداوت بود و اگر صاحب
هفتم اتصال کند سلطان مسئول عنه را یاری دهد و بهر دلیلی که صاحب وسط السماء
متصل باشد یا ناظر سلطان یاریگر آنکس باشد که بدلیل آن منسوب است موافق
نظر و اگر صاحب وسط السماء را سعد کننده هر دو دلیل باشد یا کار از سلطان خیر
و منفعت بینند و اگر نحس کننده باشد از آن کار ترس سلطان ضرر زند و بیم تباهی باشد
و اگر کار از نیرین که بدلیل متصل باشد و یا در خانه دلیل باشد دلیل کند بر قوت
و نیکو حال آنکس که بدان دلیل منسوب است و اگر صاحب وسط السماء را ناظر نبود
و کوکب جز نیر اندر وسط السماء باشد و در میان هر دو دلیل اتصال نماید میانه این دو خصم
متوسطی یا معدلی که باشد بمیان خیزد و میانجی جوید در میانه بود بنظر عداوت
بعداوت تباهی در میان انگیزد و اگر بنظر مودت بصلح آورد میان ایشان
و اگر زحل صاحب وسط السماء باشد یا در وسط السماء بود حاکم حکم بحق نکند و اگر
نحس بزحل ناظر باشد یا مریخ حاکم را از زمین مصر بدنامی و ملامت رسد و اگر
مریخ اندر وسط السماء بود یا صاحب خانه او بود حاکم زشت بنده بود و سبک رو
اگر مشتری بود عادل بود و نیکو طبع و اگر زهره بود شرم دار است و نیکو روی
بود و اگر عطارد بود دور بین و سخن شناس بود و دور نگرنده و اگر آفتاب
بود با هیبت و سیاست کننده بود و اگر ببرج ذو جسدین بود وسط السماء
بحالات بیک حاکم بسنده نشود به دیگری دعوی شود و اگر صاحب دلیل در دو جسم باشد
و یا صاحب وسط السماء در دو جسم یا صاحب هشتم بمال مسئول عنه طمع کند اگر

مقبول بود مال یابد و اگر نامقبول بود نیابد **فصل ۹۷ در موافقت حال با دیگران**

دیگر امان اگر صاحب دویم طالع ناظر باشد بمودت یا با یکدیگر متصل بود
سایل دیگر امان با وی یار باشند و اگر مقبول بود بموافقت او باشد و الا بعداوت
باشد بروی خصم گردند و اگر مسعود و مقبول بود راستکار و هم زبان باشد
و اگر منحوس و غیر مقبول بود دروغ گوی و باطل جوی باشند و سخنان ایشان
نپذیرد و اگر صاحب دویم بصاحب سابع متصل باشد بمودت یاریگران
سایل دیگر امان با مسئول عنه یار شوند اگر بنظر مودت بود بموافقت و اگر
بنظر عداوت بود خصم او شوند و اگر در میانه این دو دلیل عطارد ناظر بود
یا شاهد بود باشد خط و محبت در میانه بود نظر موافقت خط درست باشد
نظر عداوت خط غلط و اگر خداوند دویم در دویم بود قوت سایل بود به
بسیاری و از یاریگران و اگر همچنین حال صاحب طالع و صاحب ثانی صفت
کردم از سابع و صاحب او و از هشتم و صاحب او حکم کن از باب یاریگران
دیگر امان مسئول عنه اگر نحس در طالع باشد سایل را غم و الم رسد
و اگر در دویم بود در مال او نقصان بود یا دیگر امان بدروغ آرد و اگر در هفتم
بود مسئول عنه را غم و تباهی بود و اگر در هشتم بود یا بر مال یا بر دیگر امان
نقصان افتد از مسئول عنه همین حکم بود اگر صاحب وسط السما و صاحب طالع
هر دو نیک کوکب باشد سایل ظفر یابد بر مسئول عنه بیاری و معاون سلطان
و اگر صاحب هفتم یا صاحب وسط السما هر دو نیک کوکب باشد مسئول عنه
بر سایل ظفر یابد بیاری سلطان و اگر سهم السعاده اندر طالع یا مایل

بود یا ناظر بمودت بطالع دلیل ظفر یافتن بر سایل خصم است و اگر در سابع
باشد یا ناظر سابع دلیل است بر ظفر یافتن مسئول عنه بر سایل و همچنین صاحب سهم
السعاده دلیل کند بر دیگر امان و یاریگران و همچنین قمر و صاحب طالع چون
منحوس بود یا صاحب دویم در هفتم یا صاحب طالع در هفتم باشد دلیل است بر ظفر
یافتن مسئول عنه بر سایل و غم و مکروه سایل و اگر صاحب هفتم منحوس بود
در طالع یا صاحب هشتم منحوس بود در طالع هر دو یا یکی دلیل کند بر تباهی حال
مسئول عنه و ظفر یافتن بر وی **فصل ۹۸ در معرفت آنکه چیزی و خصومت از بهر کیست دوست**
اگر خداوند چهارم یا ستاره که در چهارم است پیوسته باشد بخداوند طالع
یا بخداوند دویم یا این هر دو پیوسته باشد یا یکی بخداوند چهارم یا ستاره که در چهارم
است آنچیزه دعوی بهر او است بتصرف سایل بود و اگر خداوند هفتم یا هشتم
پیوسته بود یا خداوند چهارم یا بکواکب که در این خانها باشد پیوسته بود بخانه چهارم
یا بر عکس آنچیزه دعوی بهر او است در دست مسئول عنه باشد و اگر خداوند
دویم در سابع بود یا بسوی خداوند هفتم ناظر بود یا با آن ستاره که در هفتم یا هشتم
بود مال سایل بنزدیک مسئول عنه بود و اگر خداوند هشتم اندر طالع باشد یا بخداوند
طالع نگرد یا در دویم باشد مال مسئول عنه بدست سایل باشد و اگر خداوند دویم
با خداوند هشتم متصل شود بمودت مسئول عنه و سایل آنچه دارند با هم
عوض کنند و یاریگران بصلح در آیند اگر بنظر نیک بود بخلاف این بود و
تعلیم اما در این باب تربیع و مقابله باید نگریستن که در تربیع و مقابله و شهه
دلالت عداوت و خصومت دلیل کند همچنین از ستارگان قران کننده هر کدام

بود از بیم که هر آن برج خصومت خیزد و با هر کدام قمر بود دستگاه او در آن بود اگر
طالع ثابت بود از کار دعوی ثابت باشد و اگر ذو جسدین بود هر دو بمکر و حیله
کنند و اگر منقلب بود دعوی بسر نبرند و هر که ستاره او بشرف بود یا در حد یا در نظر
ادرا باشد و عطارد با هر کدام دلیل پیوسته بود حجت و احتیال و خط درست انگیز
بوده بدان دلیل منسوب است و اگر صاحب یازدهم بخداوند طالع متصل
باشد بمودت مردم در این خانه حاکم بمیل یاری دهند و اگر متصل بخداوند هفتم
بود مسئول عنه یاری خواهند و سلطان را از دهم بگیر و صاحب وسط السماء اگر
از نظر دلیلان ساقط از ارباب مثلثات وسط السماء حکم کن اگر او نیز
نبوده باشد از حد وسط السماء نگر و خداوند وجه وسط السماء دلیل حجت و برده
دار بود و اگر دلیل حاکم زحل بود حاکم رشوه خواره و مکار بود و حکم دیر گسسته
بود و هر دو خصم بتنگ گذرانند و اگر دلیل حاکم مشتری بود حاکم عادل بود و داد
دهنده نام و اگر مریخ بود جلالت او در اندازه نبود از بسکه عالی همت بود
و اگر ذنب بود خاین و ستمکاره و کم همت بود و بی دانش بود و اگر شمس
باشد عادل و راستکار بود و با همت باشد و اگر زهره بود راستکار و رشوه
خوار بود و بسیار تغافل کننده بود و هر دو خصم از وی خشنود بود و اگر دلیل
حاکم عطارد بود حیله کند و دوراندیش و دورویه و عالم باشد و اگر قمر دلیل
حاکم بود بیقرار و گردنده بود و فضائل او را یکجا نتوانند یافت و متلون بود

فصل ۷۸ اگر میان خصمان صلح شود یا نه اگر دلیل خصم و دلیل سایل هر دو در شرف
باشند یا صاحب رابع دلیل کند و میانه ایشان صلح بود هر دو و اگر در تحت

الشعاع

فصل ۷۸ اگر در میان خصمان صلح شود یا نه

الشعاع باشند اندر خانه چهارم دلیل کند بر دوام خصومت در میانه ایشان
و هیچ گونه گسسته نشود و اگر میانه هر دو دلیل اتصال از مودت و قبول بود صلح
شود و اگر نه شود کوکبی میانه ایشان نقل نور کند یا جمع یا رد میان ایشان
صلح شود از قبیل متوسط و بنگر که کوکب خداوند کدام برج است از طبیع دیگر آن
برج و آن کوکب در خانه شخص در میان آید و صلح افکند میانه ایشان و اگر
این دو کوکب ناقل یا جامع بود از دلیل ساقط منصرف شده باشد و بدلیل مسئول
عنه متصل شود سایل صلح جوینده بود و این متوسط سایل خواسته بود و اگر
دلیل مسئول عنه منصرف شود و بدلیل سایل متصل شود آغاز صلح از رب
دیگر یعنی مسئول عنه بود و اگر هر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان
از جهت یکدیگر باشد و اگر کسی در میان ایشان در آید و اگر صاحب
وسط السماء با ایشان نظر کند پیش از آنکه ایشان قران کنند صلح میان
ایشان از جهت سلطان بود و دهم بر این قیاس حکم کن دیگر جا ها را اصل

۷۹ در عاقبت خصومت که چگونه بود اگر صاحب رابع با برج رابع یا کوکب که اندر
برج رابع است یا صاحب برج قمر یا صاحب برج طالع هر کدام راست نحس
بیشتر بود اندر عاقبت مسعود باشد یا مقبول دلیل کند بر نیکوئی عاقبت
و اگر اندر شرف بود یا صاعد یا اندر مکان مرتفع عز و جاه و منزلت فزون
و عاقبت مذموم بود و اگر ایشان که یاد کرده صاحب وسط السماء بود سعود و مقبول
و یا اندر وتد یا صاعد و زاید عاقبت مسئول عنه محمود بود و قدر و جاه و عز و
منزلت زیادت بود و اگر ناچار بود یا اندر هبوط یا ناقص یا وبال یا نحوس

بود رابع یا طرق ذل و خواری و نقمت و بدنامی بود مر مسئول عنه را و از جاه و منزلت
بیفتد و هر دو دلیل هم سایل و مسئول بود در رابع بود انکس که بدان دلیل منسوبست
مکر بود یا تخلیط کند اندر کار خصومت و در سوی حیرش تا صواب اید و اندر کار
خصومت متحیر و سرکشته بود و از کفتار خویش و کار خصومت لکر زنده و باز پشیمان
بود

فصل اما در معرفت حرب و کارزار و دلایل جنگ و چکونگی حرب و کارزار

اگر بپرسد از کار حرب طالع و صاحب طالع و کوکب منصرف عنه قمر و کوکب منصرف
عنه مریخ دلیل است بر سایل و اغاز کننده حرب اگر قمر را اتصال و انصراف
نبود و هفتم و صاحبش متصل به قمر یا متصل به مریخ دلیل مسئول عنه است اما اگر
مریخ از هیچ کوکب منصرف نشود و به هیچ کوکب متصل نشود بجز از زحل و مشتری
پس بنگر بدین دو کوکب که مریخ بایشان ناظر است یا نه با اتصال و انصراف
ایشان حکم کن و دوم و صاحب دوم و کوکبی که اندر دویم دلیل لشکر و خیل سایل
است و همچنین وسط السما و صاحب وسط السما و کوکبی که اندر وسط السما بود
دلیل یاری کران و لشکر و جنبه سایل است تا اغاز کننده و اگر اغاز کننده
سایل باشد و هشتم و صاحب هشتم و کوکبی که اندر هشتم بود و صاحب و رابع
هفتم دلیل اعوان و جنبه و سپاه مسئول عنه است وسط السما و صاحبش
و صاحب موضع قمر دلیل بر ماجراهای که میان این دو کروه باشد بجز سایل
و مسئول از صلح و ظفر و چکونه بود و کرا بود و خانه چهارم و صاحبش و صاحب برج قمر
و صاحب مثلثة مریخ دلیل عاقبت کار و حالت و طبیعت برج مریخ و مکان
مریخ از طالع دلیل است بر سبب خواستن حرب و از چه جهت خواسته است

اما بدانکه

اما بدانکه چند کوکب بود که بر یک چیز دلیل کنند هر کدام را شهادت غالبتر و قوی تر
و او دلیلتر حکم بران کن تا درست باشد و هر مسئله را بخت دلایل درست انکاه حکم کن

فصل اما در ماجراهای که میان سایل و مسئول عنه بود

بنکر بر وسط السما اگر قمر اندر وی
باشد میان دلیل سایل و مسئول عنه امد و شد رسولان بود همچنین اگر کوکبی
میان این دو دلیل ناقل یا جامع بود و اگر عطارد اندر وسط السما بود دلیل کند
بر امد و شد نامه و کتب و اگر مریخ باشد دلیل کند که حرب و دشمنی ظاهر کردد
بود و اگر زحل باشد دلیل کند بر دوام عداوت و اگر دوام حرب تا انکاه
که زحل شکل بدل کند یا نقل کند یا تحویل برجی دیگر تا بهتر انکاه بود که راجع
بود دلیل کند بر بودن کارزار و حرب منکرت مکر که زحل با جز برج بود
انکاه زود کار ریخته و زود کسسته شود و اگر مشتری بود دلیل کند بر صلح یابد
امدن قوی از پارسایان و فقها و امامان از جهت مال و عطاها و اگر زهره
بود حرب بازاید از جهت عطا و هدیه و از جهت زنان و اگر اندر وسط السما
کوکبی نبود و صاحب وسط السما دلیل کند بر کوکبی که اندر وسط السما بود و اگر
عطارد به مریخ ناظر بود و یا متصل بود بنگر به مریخ اگر متصل بود به سعدی ناظر
بود بدانکه از اصحاب حرب و کارزار روند تا نان خویش بد دشمن دهند و اگر
عطارد به مریخ ناظر نباشد و به سعدی متصل باشد دشمن زمین خویش تسلیم
کند و به سایل سپارد و اگر عطارد تحت الشعاع بود انکس که بپرسد حرب
و کارزار کند و احتیال سازد تا کرفته اید و اگر عطارد بتربیع نحسی بود اسیر
سپار کرده شود و اگر ان نحس مریخ در بین ان سپاه کرفته شود و اگر دلیل

سایل و مسئول عنه هر دو منحوس باشند میان هر دو دلیل کشتن یا کار سخت بسیار بود
و اگر هر دو دلیل ساقط باشند و مریخ با ایشان ناظر بود هر دو گروه حرب را انکار
حربی نکنند و نخواهند و نخواهند چون کار بجای باشد و اگر سهم السعادة با مریخ باشد
اندر وسط السماء خونریزش بزرگان بسیار بود خاصه چو قمر زاید بود و متصل
مریخ بود و مشرقی بود اندر وسط السماء هر وقت که شمس را با مریخ یا با بتر برج دلیل
دلیل حرکت ملوک بود و کارزار و بیم ترس باشد خاصه چو برج شمس منقلب باشد
بنگر بطالع اجتماع و استقبال و طالع ارباع سال و تحویل سال عالم اگر مریخ اندر رابع
باشد حرب نباشد زیرا که رابع حرب نباشد و فتنه خاموش کند خاصه که مقبول
باشد مریخ اندر طالع و وسط السما بود حرب ظاهر شود و فتنه بر انگیزد و اندر هفتم
خارجیان و مدعیان بیرون آیند و حربها باشد و اگر مریخ بیشتر مقبول بود
حرب نباشند و بیارامد وقت حرب بگیر از درجه مریخ تا درجه عطارد و بر هم جمع
شود درجات طالع بیفزای از طالع بفکن هر کجا برسد چون مریخ بدان درجه
رسد حرب و خصومت و کارزار باشد و صاحب مشرقی زحل است صاحب حرب
مغربی مریخ اگر این دو جای حرب بود و آن کوکب مشرقی بود قوت ویرا باشد
فصل ۷۲ در بسیاری و کمی لشکر بگیر از درجه قمر تا درجه عطارد بنگر که میان ایشان
از عدد بروج جفت است سپاه بسیار بود و اگر طاق باشد سپاه اندک باشد
و دهم عدد لشکر و جیش از سایل خواهی تا بدانی بدلیل سایل نگر بدلیل دوم
که دوم دلیل است بر سپاه تا اندر کدام برج بود و اندر آن برج از عدد
مطالع چند دلیل کند و از کوکب زیاده کننده و نقصان کننده همچنان که اندر
باب

باب فتح یاد کردیم همچنان صفت کن این الکار باشد که کسی سوال کند یا سبب
یا علت اگر سبب است سبب آن را بید و خواهی که بدانی چند مرد است بدلیل طالع
نگر و از وی قیاس کن و اگر سپاه خصم پرسد و دشمن پرسد از صاحب هفتم
بگیر و از سپاه که بیرون آمده باشد اندر ایشان شک نبود از آن پرسد
از هفتم و از دلیل هفتم قیاس کن عدد مردان فی الجمله بنگر که اندر کارزار
طالع دلیل آغاز کننده حرب است یا سایل اگر صاحب طالع علوی تر از صاحب
هفتم بود دلیل آغاز کننده دلیل است بر آنکه آن حرب بحق است یا باطل و دوم
از طالع دلیل است بر آنکه کارزار بود یا بمنفعت بود یا بمضرت و سیم از طالع دلیل
است بر صلاح و انواع آلات سلاح و آنچه بحرب حاجت بود و چهارم از طالع
جایگاه کارزار و حرب است که صحرا یا کوه یا بر لب آب یا مرغزار یا بدشت
یا وادی یا اندر درختزار یا اندر بیابان و پنجم از طالع دلیل است بر
سپاه و شجاعت ایشان و کوچ و مخرج ایشان و ششم از طالع دلیل است بر دشمن
و ساز حرب و منجنیق و عراده و مکر و حیلتهای ایشان و هفتم دلیل است
بر جراحت و هزیمت و غارت و شکستن و سوختن و نهم دلیل است
بر جاسوس و مانند این و خبرهای دشمن و اظهار از کار وی و از حیلتهای
ایشان و دهم دلیل میران سپاه و امرا و خداوندان دولت ایشان یازدهم
دلیل تعبیه و حال و صفت کردن و مصاف ایشان و حال اندر ادامه حرب
و بیرون آمدن و دوازدهم دلیل است بر آن شهر و حصار گرده شود
و کشتن و گرفتن این صفت سوال سایل است اگر هم بدین صفت